

مبانی فقهی حکومت اسلامی

مبانی فہمی حکومت اسلامی

(دراسات فی ولایۃ الفقیہ وفقہ الدولۃ الاسلامیہ)

حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ مظہری

جلد پنجم : احکام، سیاست خارجی

قوای نظامی اخلاق کا کرار ان حکومت اسلامی

ترجمہ و تقریر:

محمود صلواتی

مبانی فقهی حکومت اسلامی
جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی
و اخلاق کارگزاران حکومت اسلامی

مؤلف: حضرت آیت الله العظمی منتظری

ترجمه و تقریر: محمود صلواتی

ناشر: نشر تفکر

چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول - بهار ۱۳۷۴

تیراژ: سه هزار نسخه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اجازه نامه مؤلف محترم دامت برکاته، برای چاپ:

«بسمه تعالی»

محضر مبارک استاد بزرگوار فقیه عالیقدر آیه الله العظمی منتظری دام عزه

پس از سلام و آرزوی توفیق و عمر پر برکت برای حضرتعالی.

ترجمه کتاب پرارزش و ماندگار «دراسات فی ولاية الفقیه وفقه الدولة الاسلامیه» که توسط حضرتعالی نگارش یافته و تدریس شده است و از مدتی پیش با اجازه وزیر نظر حضرتعالی کار ترجمه آن آغاز گردیده بود، اکنون تحت عنوان «مبانی فقهی حکومت اسلامی» آماده چاپ و نشر گردیده که مستدعی است در صورت صلاحدید اجازه چاپ و نشر آن را صادر فرمائید.

در تنظیم این مجموعه همواره تلاش بر این بوده که با توجه به فنی بودن مباحث، مطالب کتاب روان و قابل استفاده برای عموم، ترجمه و تقریر شود و برای حصول اطمینان بیشتر از چند نفر فضلا، درخواست شد مجدداً متن آن را با متن عربی مورد تطبیق قرار دهند، نیز طبق راهنمایی حضرتعالی، مطالب افزوده شده در جلسات درس که در متن عربی کتاب نیامده و توضیح برخی اصطلاحات، و یادآوری برخی نکات دریاورقی درج گردیده تا ضمن جامعیت کتاب از متن متمایز باشد.

ادام الله ظلکم الوارف

ابوالفضل شکوری - محمود صلواتی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحج الاسلام آقا یان صلوات الله علیهم وعلی آلهما
ضمن تقدیر از خدا ما علمی و فرهنگی را اندک در خدمت
مانعی ندارد. خداوند بزرگوار توفیق خدمت بسلام
و سلمین عنایت فرماید. والسلام علیکم ورحمة الله



۱۳۶۷/۹/۲۱

فهرست مطالب

۱۱	یادداشت مترجم
۱۵	فصل نهم: چگونگی ثبوت هلال با حکم والی
۱۷	آیا هلال با حکم والی ثابت می گردد؟
۱۸	دیدگاههای مختلف فقها درباره ثبوت هلال
۲۴	دلایل قائلین به عدم حجیت حکم حاکم
۲۵	دلایل کسانی که حکم حاکم را حجّت می دانند
۳۰	سیره پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) و خلفا در اعلان هلال
۴۰	چند فرع در مسئله
۴۰	فرع اول: حکم به ثبوت هلال وظیفه کیست؟
۴۳	فرع دوم: معنی و مفهوم حکم
۴۳	فرع سوم: آیا حکم حاکم طریقت دارد یا موضوعیت
۴۴	فرع چهارم: نفوذ حکم نسبت به سایر مجتهدین
۴۷	فصل دهم: احتکار و قیمت گذاری
۴۹	۱- احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز
۵۱	۲- مفهوم احتکار در لغت

- ۳- مفهوم احتکار در کلمات فقها ۵۳
- ۴- آیا احتکار حرام است یا مکروه؟ (برخی از کلمات فقها در این زمینه) ... ۵۵
- ۵- دلایل حرمت و یا کراهت احتکار ۶۱
- ۶- گروه بندی اخبار و روایات احتکار ۶۳
- گروه نخست: روایاتی که بر ممنوعیت مطلق احتکار دلالت دارد ۶۳
- گروه دوم: روایات منع احتکار بطور مطلق در خصوص طعام ۷۲
- گروه سوم: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بیش از سه روز یا چهل روز دلالت دارد ۷۷
- گروه چهارم: روایات تفصیل بین بودن و نایاب شدن طعام در شهر ۸۱
- چگونگی جمع بین گروههای چهارگانه روایات ۸۷
- کلام صاحب جواهر در این زمینه ۸۹
- انواع حبس متاع ۹۱
- گروه پنجم: روایات منع احتکار در اجناس ویژه ۹۴
- فتاوی فقها بر اساس روایات حاصره ۹۶
- نظریه فقهای سنت در باب احتکار ۱۰۰
- ۷- آیا احتکار منحصر در اشیاء بخصوص است؟ ۱۰۲
- ۸- روایات حاصره را چگونه باید تفسیر نمود؟ ۱۰۵
- نقش والی در تعیین موضوع احتکار ۱۰۶
- ۹- دیدگاه برخی از فقها در تعمیم احتکار ۱۰۸
- ۱۰- آیا خریدن کالا در احتکار شرط است؟ ۱۱۱
- ۱۱- شرطیت قصد افزایش قیمت در احتکار ۱۱۴
- ۱۲- اجبار محترک بر فروش کالای احتکار شده ۱۱۸
- ۱۳- قیمت گذاری ۱۲۱
- کلمات فقها در این زمینه ۱۲۱

- ۱۴- روایات نرخ گذاری ۱۲۶
- ۱۵- تعیین نرخ در چه زمانی جایز است؟ ۱۳۱
- کلام آخر ۱۳۵
- فصل یازدهم: وظایف رهبر و کارگزاران حکومت اسلامی در برابر بیت المال ... ۱۳۹
- روایات مسأله ۱۴۲
- پایان سخن ۱۸۳
- فصل دوازدهم: وجوب رسیدگی به امور محرومان ۱۹۱
- گزیده ای از روایات در این مسأله ۱۹۳
- فصل سیزدهم: سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان ۲۰۵
- جهت نخست: اسلام دین و سیاست و تشریح و حکومت است ۲۰۷
- جهت دوم: در حقیقت حاکم اصلی خداست ۲۰۸
- جهت سوم: اسلام دینی فرا گیر و همیشگی است ۲۰۹
- نامه های پیامبر اکرم (ص) به فرمانروایان و پادشاهان ۲۱۲
- جهت چهارم: دعوت اسلام به حق و عدالت ۲۲۰
- جهت پنجم: امت واحده بودن مسلمانان و عدم برتری هر یک از آنان بر ... ۲۲۵
- خلاصه کلام و نتیجه ۲۳۵
- جهت ششم: نهی از پذیرش حاکمیت کفار و همراز گرفتن آنان ۲۳۶
- جهت هفتم: زندگی مسالمت آمیز با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان ۲۴۲
- جهت هشتم: امان و آتش بس ۲۴۹
- قرار داد امان ۲۵۰
- آتش بس و متارکه جنگ ۲۵۳
- جهت نهم: وجوب وفای به عهد و حرمت حيله ولو با کفار ۲۵۸
- خلاصه کلام و نتیجه ۲۶۹

۲۷۱	جهت دهم: مصونیت سیاسی سفراء و نمایندگان
۲۷۴	جهت یازدهم: حکم جاسوس دشمن
۲۸۲	جهت دوازدهم: برخی از معاهده‌های پیامبر (ص) با کفار اهل کتاب و دیگران
۲۹۹	فصل چهاردهم: نگاهی گذرا به اهمیت نیروی نظامی در اسلام
۳۰۲	آیات و روایات مسأله
۳۲۰	یک مطلب قابل توجه
۳۲۳	فصل پانزدهم: حقوق متقابل امام و امت
۳۲۵	آیات و روایات مسأله
۳۴۷	در معصیت خالق اطاعتی برای مخلوق نیست
۳۵۱	بخش هفتم: اخلاق کارگزاران
۳۵۳	(برخی از آیات و روایات در سیره و اخلاق حاکم اسلامی)
۳۵۴	فصل اول: اخلاق نیک و لطف و عفو و رحمت حاکم اسلام
۴۰۴	فصل دوم: ضرورت تماس مستقیم رهبر با مردم
۴۱۲	فصل سوم: سیره رهبر در خو راک و لباس و بی اعتنائی به دنیا

یادداشت مترجم

ماهیت واقعی هر حکومت را میزان وفاداری و پایداری رهبران و کارگزاران آن بر اصول و آرمانهای اعلام شده و کیفیت عناصری که از آنها برای اداره نظام استفاده می گردد مشخص می کند؛ درحقیقت برای اداره نظام داشتن ایدئولوژی و برنامه روشن و قوانین مدون کافی نیست بلکه این تنها مقدمه و راهنما برای پیشرفت و پیمودن راه است؛ آنچه شعارها و قوانین را از نوشته و گفتار به مرحله عمل درمی آورد و اثر آنرا برای همه عینی و ملموس می سازد چگونگی برخورد عملی رهبران و کارگزاران براساس آن نوشته و گفتارها است، که طبعاً قضاوت مردم و درنهایت قضاوت تاریخ را به دنبال خواهد داشت.

مشکل کار و مبدأ انحراف نیز دقیقاً در همین مرحله نهفته است، زیرا عامل اصلی پیدایش و تداوم دولتها و حکومتها انسانها هستند و در عمق جان و ضمیر ناپیدای انسان از «خداخواهی» تا «خودخواهی» - با اینکه در دو قطب متضاد هستند - فاصله چندانی نیست و نفس اماره و عطش قدرت همواره کارهای ناشایست را در نظر انسان زیبا جلوه می دهد و در آوردگاه «عقل» و «هوی» در بسیاری موارد - الا ما رحم الله - عقل مغلوب هوی می گردد و این کج منشی در کردار و رفتار و برخوردهای برونی بروز و ظهور پیدا کرده و در جامعه گسترش می یابد و با توسل به امکانات مالی و تبلیغاتی

و نظامی هر صدای نصیحتگر و مخالفی خاموش و محو می شود، و بدین سان پس از مدتی در جامعه معروفها منکر و منکرات معروف جلوه می کند و فساد و تباهی در حکومت و مردم راه می یابد.

به عنوان نمونه در صدر اسلام بین حکومت معاویه در شام و حکومت امیرالمؤمنین علی(ع) در کوفه از نظر ایدئولوژی و مکتب ظاهراً هیچگونه تفاوتی وجود ندارد؛ هر دو خود را خلیفه رسول خدا می دانند، هر دو برای کارهای خود به قرآن تمسک می کنند، هر دو نمازجماعت و جمعه برگزار می کنند و برای شرکت در مراسم حج نمایندگی می فرستند و حتی در شعار و تبلیغات، حکومت معاویه از حکومت علی(ع) هم پیشی می گیرد، اما نقطه اختلاف این دو حکومت دقیقاً در شخص علی(ع) و معاویه و اهداف درونی و عملکرد این دو نهفته است؛ این یک حکومت را مسئولیت و امانت خدا و مردم می داند و آن دیگری به عنوان یک طعمه به آن می نگرد و با دسیسه های مختلف زمینه چینی می کند تا بدان دست یابد. این یک به منظور برابری با تهیدستان جامعه - با اینکه دسترسی به بهترین امکانات دارد - به ساده ترین خوراک و پوشاک قناعت می کند، آن یک به بهانه اینکه مرکز حکومتش نزدیک بلاد کفر است کاخ سبز می سازد. این یک برادرش عقیل را بخاطر اینکه بیش از حق خود از بیت المال طلب کرده با آهن گداخته متوجه حق خویش می سازد، آن یک پست های مهم و کلیدی حکومت و امکانات بیت المال را به حزب اموی اختصاص می دهد و برای خوش بین کردن افراد به خود، رقم های کلان از بیت المال می بخشد. این یک اگر در دورترین نقاط حکومت وی بر کسی ستمی رود خود را مسئول می داند، آن یک در پیش روی و با آگاهی او بدترین جنایتها صورت می گیرد و سکوت می کند. این یک متملقین و چاپلوسان را از خود می راند و آزادگی و سربلندی را برای ملتش می خواهد، آن یک به متملقین و چاپلوسان مقام و مسئولیت می دهد تا راه و رسم بردگی و بندگی را پیش پای دیگران بگذارد. این یک حکومت را برای خدمت به مردم

ویاری رساندن به ستمدیدگان می پذیرد، آن یک مردم را در خدمت مقام و موقعیت خویش و برای پیشبرد اهداف شیطانی خود می خواهد و ...

ملاحظه می فرمائید که پایبندی و یا پشت پازدن عملی زمامداران و گردانندگان حکومت به قوانین و آرمانها و شعارها و ارزشهای اعلام شده در چگونگی حکومتها تا چه اندازه مؤثر و تعیین کننده است. بویژه اینکه در طول تاریخ همواره از بهترین شعارها و آرمانها و از مقدس ترین کلمات بیشترین سوء استفاده ها شده است. روشن است که اگر بهترین قوانین و برنامه برای اجرا بدست افراد نالایق و فاسد سپرده شود نتیجه نخواهد بخشید و برعکس اگر در مقطعی از تاریخ فردی آگاه و متعهد، یا جمعی پاک و خدمتگذار حکومتی را تشکیل داده اند و یا در درون حکومت مسئولیتی به آنان واگذار شده است، بیشترین خدمت را به جامعه کرده و درخشان ترین صفحات تاریخ را با فداکاریهای خود رقم زده اند، و دلهای مردم قدرشناس همواره در گرو محبت آنهاست.

بر اساس این ضرورت و در پی پاسخگویی به این نیاز بوده است که استاد بزرگوار در مجموعه مباحث حکومتی اسلام بخش مستقلی را به این موضوع اختصاص داده و با گردآوری آیات و روایات بسیار جالب و هشداردهنده، سیره و رفتار حاکم اسلام و سایر کارگزاران حکومت اسلامی و چگونگی معاشرت آنان با سایر مردم و مسائلی نظیر نوع زندگی و خوراک و پوشاک آنها را یادآور شده اند، چنانچه هم ایشان در فصل یازدهم از بخش ششم کتاب نیز «وظایف رهبر و سایر کارگزاران حکومت اسلامی در برابر بیت المال» و در فصل دوازدهم «وجوب رسیدگی به امور بینوایان و از کار افتادگان» و در فصل پانزدهم «حقوق متقابل امام و امت» را به تفصیل مورد پژوهش قرار داده اند که در جایگاه خود از اهمیت ویژه ای برخوردار است و بدون آن بی تردید این مجموعه - مبانی فقهی حکومت اسلامی، که اکنون پنجمین مجلد ترجمه فارسی آن در اختیار شماست - ناقص می نمود.

علاوه بر مباحث فوق در این مجلد مباحث مهم و قابل توجه دیگری، یعنی موضوع «چگونگی ثبوت هلال با حکم حاکم» مبحث مهم و مورد ابتلاء «احتکار و قیمت گذاری» موضوع «سیاست خارجی حکومت اسلامی و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان» و نیز مبحث «نیروهای نظامی و انتظامی در اسلام» مورد پژوهش و کنکاش فقهی قرار گرفته که به تفصیل از نظر خوانندگان گرامی می گذرد. با این مجلد ترجمه جلد دوم عربی کتاب پایان می پذیرد و انشاء الله ترجمه سایر مجلدات که پیرامون منابع مالی حکومت اسلامی است در آینده ای نه چندان دور در اختیار پژوهشگران و علاقمندان قرار خواهد گرفت.

ومن الله التوفيق و عليه التكلان

مهرماه ۱۳۷۲ مطابق با ربیع الثانی ۱۴۱۴

حوزه علمیه قم - محمود صلواتی

فصل نهم

چگونگی ثبوت هلال با حکم والی

* دیدگاههای مختلف فقها در باره ثبوت هلال

* سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و خلفا

در اعلان هلال

* چند فرع در مسأله

چگونگی ثبوت هلال با حکم والی

آیا هلال با حکم والی ثابت می گردد؟

در دیدگاه ما [شیعه امامیه] هلال [اول ماه] با دیدن هلال، و شیاع مفید علم یا اطمینان - و بلکه «علم» از هر طریقی که حاصل شده باشد - و با شهادت دوفتر عادل اجمالا - ولو اینکه شهادتشان نزد حاکم نباشد - و با گذشتن سی روز از ماه گذشته و نیز با حکم امام معصوم (ع)، بدون تردید ثابت می گردد.

اما در اینکه آیا هلال با حکم حاکم شرعی غیر معصوم، بطور مطلق ثابت می شود، یا بطور مطلق ثابت نمی شود؟ یا بین آنجا که هلال بوسیله شهادت دو شاهد برای حاکم ثابت شده باشد یا خود آنرا دیده یا از راههای دیگر برای وی علم حاصل شده باشد، فرق گذاشته شود؛ و بر فرض ثبوت آیا فقط امام و رهبر می تواند به اول ماه بودن حکم بدهد؛ یا اینکه سایر فقها که برای قضاوت یا کار دیگری از سوی او منصوب شده اند نیز می توانند چنین حکمی را صادر نمایند، یا اینکه هر فقیهی صلاحیت ابراز چنین نظری را دارد اگر چه از سوی حکومت متصدی قضاوت یا مسئولیتی نباشد

در این مسئله دیدگاه‌های مختلفی است که یادآور می‌شویم^(۱)

[دیدگاه‌های مختلف فقها درباره ثبوت هلال]

در کتاب حدایق به اختصار اینگونه آمده است:

«برخی از اصحاب از آنجمله علامه و دیگران فرموده اند که در ثبوت هلال برای روزه [در اول رمضان] و افطار [اول ماه شوال] در صورت شهادت دونفر، دیگر حکم حاکم ضرورتی ندارد، بلکه اگر دونفر عادل هلال را مشاهده نمایند و نزد حاکم هم شهادت ندهند، بزرگس که شهادت آنان را بشنود و آنان را به عدالت قبول داشته باشد واجب است که آن روز را روزه بگیرد و یا افطار نماید...

و ظاهراً در این نظریه هیچگونه شک و اشکالی وجود ندارد. اما اشکال در این است که اگر برای حاکم شرعی هلال ثابت گردید و به اول ماه بودن حکم کرد آیا بر مردم واجب است که از حکم او اطاعت کنند یا اینکه خود باید از دونفر شاهد عادل رؤیت هلال را بشنوند؟

ظاهر نظریه اصحاب [فقهاء امامیه] نظر اول است و بلکه برخی - چنانچه بعداً خواهیم گفت - صرف ثبوت هلال برای خود حاکم شرعی بوسیله رؤیت خودش را کافی دانسته اند.

واز سخنان برخی از فضیلاى نزدیک به زمان حاضر استفاده می‌گردد که در چنین

(۱) استاد در این مبحث مانند سایر مباحث کتاب به تناسب موضوع بحث که مسائل مربوط به حکومت اسلامی است موضوع بحث هلال را تنها از آن جهت که به حاکم اسلامی مربوط می‌گردد مطرح فرموده اند و سایر مباحث مربوط به هلال بطور ضمنی مطرح شده است. البته پژوهش گسترده در این زمینه می‌تواند خود موضوع کتابی مستقل در این موضوع باشد چنانچه بزرگانی تدوین کتابهایی نظیر «رؤیة الهلال» و «المغرب والهلال» و... را به این موضوع اختصاص داده اند. (مقرر)

مواردی عمل به آنچه نزد حاکم شرعی ثابت شده بر مکلف واجب نیست، بلکه اگر برای هر مکلفی نسبت به ثبوت هلال یقین حاصل شد، موظف به رعایت آنست و الا خیر. و ظاهر کلام ایشان اینست که این مسئله منحصر به مسئله هلال نیست بلکه در سایر مسائل هم همین گونه است زیرا فرموده اند: اگر مثلاً نزد حاکم غضب بودن آبی ثابت گردید دلیلی وجود ندارد که این آب برای دیگری هم غضب باشد و بر او واجب شود که از آن آب اجتناب کند. و همین گونه است اگر حاکم حکم کند که در زمانی معین وقت داخل شده است و...»^(۱)

اینکه ایشان نظریه اول را به اصحاب نسبت داده اند، ظاهر آن اینست که این نظریه بین آنان مشهور است ولی خود ایشان - قدس سره - پس از یادآوری ادله مسئله و رد و ایراد آن در نهایت می فرمایند:

«مسئله نزد من مورد توقف و اشکال است».

فاضل نراقی نیز این مسئله را در «مستند» یادآور شده و همان نظریه صاحب «حدایق» را پیروی نموده و نظریه عدم وجوب اطاعت از حکم حاکم را در این زمینه تقویت فرموده اند.^(۲)

شهید در [کتاب صوم] دروس می فرماید:

آیا حکم حاکم بتهائی در ثبوت هلال کافی است؟ به نظر می رسد بلی، کافی است.^(۳)

از ظاهر کلام ایشان استفاده می شود که در نظر ایشان مستند حکم حاکم هرچه باشد فرقی نمی کند چه حاکم خودش هلال را رؤیت کند یا از هر طریق

(۱) حدایق الناظره، ۲۵۸/۱۳.

(۲) مستند الشیعه، ۱۳۲/۲.

(۳) الدروس/۷۷.

دیگری برای وی علم حاصل شود.

در مدارک آمده است:

«آیا گفتار حاکم شرعی به تنهایی در ثبوت هلال کافی است؟ در آن دو نظر است: یکی اینکه کافی است، و این نظر مورد پذیرش صاحب «دروس» است، با استناد به عموم ادله ای که می گوید: حاکم می تواند طبق علم خود حکم نماید و ادله ای که می گوید: اگر نزد حاکم بیّنه ای اقامه گردید و حاکم طبق آن حکم نمود نظیر سایر احکام، واجب است به حکم او مراجعه نمود و علم [شخص حاکم] قوی تر از بیّنه است. و بدین دلیل که مرجع اصلی در اکتفا به شهادت عدلین و تحقق عملی شهادت آنان، همانا قول و حکم حاکم است پس در همه موارد حکم حاکم پذیرفته است. [هر چند مستند به شهادت دو عادل نباشد]

نظریه دیگر اینکه [حکم حاکم در صورتیکه مستند بشهادت دو عادل نباشد] پذیرفته نیست: طبق اطلاق فرمایش معصوم (ع) که می فرماید: «در رؤیت هلال چیزی جز شهادت دو مرد عادل را مکفی نمی دانیم».^(۱)

ظاهر کلام ایشان اینست که ایشان ثبوت هلال با حکم حاکم که مستند به شهادت عدلین باشد را مفروغ عنه گرفته اند.

در کفایه سبزواری آمده است:

«در قبول قول حاکم شرعی به تنهایی در ثبوت هلال دو وجه است: یکی آنکه پذیرفته است و آن نظر «دروس» است و صحت این نظر بعید نیست».^(۲)

در کشف الغطاء آمده است:

«ششم [از راهای ثبوت هلال] حکم فقیه مجتهد امین است نسبت به مقلدهای

(۱) مدارک الاحکام، ۳۷۰/.

(۲) کفایة الاحکام، ۵۲/.

وی، چه مستند حکم او رؤیت خود او باشد یا شهادت بینه و چه راههای دیگر^(۱).

در جواهر آمده است:

«...همانطور که ظاهرا هلال ماه با حکم حاکم که مستند به علم خودش باشد ثابت می گردد بخاطر اطلاق ادله ای که بر نفوذ حکم حاکم دلالت دارد و نیز بخاطر آنچه روایت شده که: انکار نظر آنان انکار نظر معصومین(ع) است بدون اینکه فرقی بین موضوعات مخاصمات و غیر آن نظیر عدالت، فسق، اجتهاد، نسب و مانند آن وجود داشته باشد»^(۲).

در کتاب عروة الوثقی در بیان راههای ثبوت هلال ماه رمضان و شوال آمده است:

«ششم: حکم حاکم که انسان نسبت به اشتباه بودن نظر و نیز مستند نظریه وی آگاهی نداشته باشد»^(۳).

ایشان در اینجا بین اینکه مستند حکم او بینه یا رؤیت شخص وی، یا چیز دیگر باشد فرقی ذکر نفرموده اند.

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة آمده است:

«در ثبوت هلال و وجوب روزه به مقتضای آن بر مردم، حکم حاکم شرط نیست، ولی اگر حاکم به هر طریق در مذهب خودش به ثبوت هلال حکم کرد، بر عموم مسلمانان واجب است که آن روز [اول رمضان] را روزه بگیرند اگرچه مخالف مذهب برخی از آنان باشد، زیرا حکم حاکم اختلاف را از میان برمی دارد، و این متفق علیه است مگر نزد شافعیه».

(۱) کشف الغطاء، ۳۲۵.

(۲) - جواهر الکلام، ۳۵۹/۱۶.

(۳) عروة الوثقی، کتاب صوم، فصل راههای ثبوت هلال رمضان و شوال.

و در پاورقی آورده است:

«شافعیه می گویند: در ثبوت هلال و وجوب روزه به مقتضای آن بر مردم، شرط است که حاکم حکم نماید، و اگر حاکم حکم نمود روزه بر مردم واجب است گرچه حکم او بر اساس شهادت یک نفر عادل باشد.»^(۱)

از ظاهر قسمت اول کلام ایشان در ابتدا به نظر می رسد که شافعیه با اصل حکم یعنی حجیت حکم حاکم مخالف هستند و ثبوت ماه را با حکم حاکم ثابت نمی دانند ولی با ملاحظه پاورقی مشخص می شود که این استثناء به قسمت اول کلام ایشان مربوط است، یعنی به عدم اشتراط حکم حاکم در شهادت و مانند آن از امارات. بر این اساس حجیت حکم حاکم نزد آنان متفق علیه است. [چه نزد شافعیه و چه نزد سایر مذاهب سنت.]

این نمونه ای از کلمات متاخرین فقها در این زمینه بود ولیکن پس از مراجعه به پاره ای از کتب فقهی شیعه و سنت در باب «روزه» مشاهده می کنیم که مسئله حجیت حکم حاکم و وجوب عمل به حکم حاکم در مورد هلال بطور کلی در کتابهای آنان عنوان نشده است با اینکه مسئله در باب روزه و عید فطر و حج در همه اعصار همواره مورد ابتلاء و نیاز بوده ولی در عرض سایر امارات هم مطرح نشده و مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است.^(۲)

(۱) الفقه علی المذاهب الاربعه، ۵۵۱/.

(۲) تا آنجا که من بررسی کردم این مسئله در مبسوط شیخ، تذکره علامه، قواعد علامه، شرایع، منتهی، ریاض و کتابهایی از این قبیل نیامده است، شاید علت آن این باشد که این بزرگان بحث در این زمینه را مربوط به کتاب الولایه و کتاب القضاء می دانسته اند، چنانچه، ما هم در مباحث مربوط به حکومت اسلامی این مسئله را یادآور شده ایم. (الف - م، جلسه ۱۶۲ درس)

لازم به یادآوری است که استاد بزرگوار این بحث و مبحث احتکار و قیمت گذاری و نیز مبحث سیاست خارجی حکومت اسلامی را پیش از مباحث امر به معروف و نهی از منکر و

بلی آنچه از فحوای کلمات آنان در باب «ما یثبت به الهلال» بدست می‌آید اینست که حجیت آن گویا مفروغ عنه قلمداد شده است زیرا این مسئله را یادآور شده‌اند که: بینه و یا یک شاهد عادل - در صورتی که اعتبار آنرا پذیرفته باشند - آیا شهادت هریک از آنها برای همه افراد حجیت دارد یا اینکه اعتبار آن بر حکم حاکم متوقف است؟ در این مورد اصحاب ما و اکثر علمای سنت بینه را برای همه افراد حجت دانسته‌اند و گفته‌اند برای کسی که رؤیت هلال با بینه برای وی ثابت گردیده حکم حاکم ضرورتی ندارد. و تنها از شافعی [چنانچه گذشت] نقل شده که در این مورد نیز حکم حاکم را لازم می‌داند.

ولیکن در این مورد مناسب بود بزرگان اصل مسئله را نیز یادآور می‌شدند ولی گویا علت ترک بحث در این زمینه بدین جهت بوده که آنان حکم حاکم را در عرض سایر امارات نمی‌دانسته‌اند بلکه آنرا در طول آنها و مبتنی بر یکی از آنها می‌دانسته‌اند، یا اینکه محل بحث در اختیارات حاکم و حجیت حکم وی و موارد نفوذ آنرا در کتاب اماره یا کتاب قضا می‌دانسته‌اند، به همین جهت در کتاب صوم (روزه) بحثی از آن بمیان نیاورده‌اند.

ولی من گمان نمی‌کنم این دعوای توجیهی برای عنوان نکردن این مسئله در باب صوم کتابهای فقهی باشد.

در هر صورت، آیا حکم حاکم در مورد هلال نافذ است یا نه؟ در این ارتباط نظرات متفاوتی را ابراز فرموده‌اند که سومین آن اینست که تفصیل قائل شویم بین آنجا که حاکم در حکم خود به بینه استناد نماید و آنجا که مبنای حکم وی رؤیت و علم شخصی خود باشد که پیش از این به نقل از مدارک یادآور شدیم.

حسبه و تعزیرات و امور زندانها و اطلاعات که در جلد سوم و چهارم فارسی آمده، تدریس فرموده‌اند. بهمین جهت شماره نوارهای جلسات درس با زنجیره شمار نوارهای پیشین متفاوت است. (مقرر)

[دلائل قائلین به عدم حجیت حکم حاکم]

کسانی که بر عدم حجیت حکم حاکم قائل شده اند، چنانچه در «مستند»^(۱) آمده به دلایل زیر استدلال نموده اند:

[۱] به اصل [اصل عدم حجیت حکم حاکم].

[۲] به اخبار و روایات بسیار زیادی که روزه گرفتن و افطار را بر رؤیت هلال و شهادت دوشاهد، یا گذشت سی روز معلق نموده است [نظیر: صم للرؤية و افطر للرؤية] که اینگونه روایات ظهور در حصر دارد.

[۳] و نیز به روایاتی که از پیروی شک و ظن در امر هلال نهی فرموده است و روشن است که حکم حاکم چیزی فراتر از ظن نیست.

اما دلایل فوق بشکل زیر قابل مناقشه است:

[اولا]: «اصل» در مقابل دلیل [روایات] بر فرض ثبوت آن نمی تواند مقاومت کند.

[ثانیا]: اینکه اخبار، ظهور در حصر داشته باشد درست نیست و مفهوم آن از قبیل مفهوم لقب^(۲) است. و آن انحصاری که در گفتار امام صادق (ع) ظهور دارد که می فرماید: «علی (ع) می فرمود: در هلال چیزی جز شهادت دو مرد عادل را نمی پذیریم»^(۳) حصر اضافی و نسبی است برای بیان اینکه شهادت زنان و شهادت یک مرد به تنهایی پذیرفته نیست. [نه اینکه حصر حقیقی باشد و بخواهد بفرماید تنها راه ثبوت هلال، شهادت دو مرد عادل است]. چنانچه روشن است.

(۱) مستند الشیعه ۱۳۲/۲.

(۲) فقها در علم اصول می فرمایند مفهوم لقب حجت نیست یعنی اگر ما گفتیم عیسی رسول الله است

معنی آن این نیست که حضرت محمد (ص) رسول الله نیست. (الف - م، جلسه ۱۶۳ درس)

(۳) ان علیاً کان یقول: لا اجیز فی الهلال الا شهادة رجلین عدلین.

[ثالثاً]: در صورت اقامه دلیل بر اعتبار حکم حاکم، حجیت آن نظیر سایر امارات معتبره قطعی می گردد، و دلایل نهی از پیروی گمان شامل آن نمی گردد.

و شاید اینگونه روایات که متعرض آن نشده اند بدین دلیل بوده که حکم حاکم شرعی، در طول سایر امارات بوده و در واقع مستند به آنها می باشد. پس آنچه در این مورد و موارد همانند آن عمده و اساسی است، اقامه دلیل بر اعتبار و صحت آن است.

[دلایل کسانی که حکم حاکم را حجت می دانند]

و اما کسانی که حکم حاکم را حجت می دانند به چند دلیل استدلال کرده اند: [۱-] به اطلاق روایاتی که بر وجوب مراجعه به فقها (که فقهایان مستند به احادیث اهل بیت (ع) می باشد) و بر لزوم پذیرفتن حکم آنان تأکید نموده است. روایاتی نظیر مقبوله عمر بن حنظله که در آن آمده بود:

«پس اگر بر اساس حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد، بی تردید حکم خدا سبک شمرده شده است و ردّ بر ما نموده، و ردّ بر ما ردّ بر خداوند است.»^(۱)

و آنچه در توقیع شریف امام زمان (عج) آمده است که فرمود:

«و اما در مشکلات نوپدید (حوادث واقعه) به راویان احادیث ما مراجعه کنید. زیرا آنان حجت خداوند بر شما هستند و من حجت خداوندم بر آنان.»^(۲)

(۱) - فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانما استخف بحکم الله وعلینا رد، والرّاد علینا الرّاد علی الله.

(وسائل ۹۹/۱۸، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱ حدیث ۱)

(۲) واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا، فانهم حجّتی علیکم وانا حجة الله علیهم.

(وسائل ۱۰۱/۱۸، ابواب صفات قاضی، حدیث ۹. وکمال الدین ۴۸۴. در وسائل لفظ «علیهم»

و مسئله هلال از بارزترین مصادیق حوادث واقعه و مشکلات عمومی جامعه است که در همه اعصار و زمانها مورد ابتلاء مسلمانان است.

و نیز روایات دیگری که بر وجوب مراجعه به جانشینان ائمه (ع) دلالت دارد. [۲] به صحیح محمد بن قیس از امام محمد باقر (ع) که فرمود:

«اگر دوشاهد نزد امام شهادت دادند که پس از سی روز، از ماه قبل، هلال را دیده اند امام دستور به افطار روزه آن روز می دهد، اگر پیش از ظهر باشد. و اگر بعد از ظهر شهادت دادند دستور به افطار آن روز می دهد ولی نماز عید فطر را به روز بعد می افکند و با ایشان نماز می خواند.»^(۱)

مرحوم صاحب حدائق پس از اینکه این دودلیل را یادآور می شود می فرماید: «وشما ملاحظه می فرمایید که در این دودلیل امکان مناقشه هست، زیرا آن مفهومی که در مقبوله و نظایر آن، به ذهن پیشی می گیرد همان مراجعه به آنان در مسائل مربوط به قضاوت و دعاوی یا فتوی در احکام شرعیه است.

و اما صحیح محمد بن قیس، لفظ امام در آن، در امام اصل یا مفهومی اعم از وی و ائمه جور و خلفاء مسلمانان که عهده دار امور عمومی مسلمانان بوده اند، ظهور دارد. بلی، ممکن است کسی بگوید اگر چنین حقی برای امام اصل ثابت گردد برای جانشینان وی نیز بر اساس حق نیابت ثابت است، گرچه این استدلال نیز خالی از اشکال نیست، زیرا ما به چنین کلیتی دست نیافتیم، و ما به موارد زیادی برخورد می کنیم که وظایف و اختیاراتی برای امام ثابت است ولی برای جانشینان وی ثابت نیست.

در هر صورت مسئله نزد من مورد توقف و اشکال است زیرا در وجوب عمل به

(۱) اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رآيا الهلال منذ ثلاثين يوما امر الامام بافطار ذلك اليوم اذا كانا شهدا قبل زوال الشمس، وان شهدا بعد زوال الشمس امر الامام بافطار ذلك اليوم و آخر الصلاة الي الغد فصلی بهم. (وسائل ۱۹۹/۷، ابواب احکام ماه رمضان، باب ۶ حدیث ۱)

حکم حاکم به گونه ای که مسئله هلال را هم شامل بشود، دلیل روشنی نداریم. و شما در مورد آنچه بطور عموم بدان استناد نموده اند، ملاحظه می فرمائید که اگر نزد حاکم با بینه، نجاست آب یا حرمت گوشتی ثابت شود ولی این نجاست و حرمت برای مکلف ثابت نگردد چون خود مثلا از بینه نشنیده است، [واجب است اخذ بحکم حاکم نماید] در این صورت وجوب اخذ به حکم حاکم با اخباری که دلالت دارد بر اینکه «همه چیز برای تو پاک است تا بدانی که نجس است» و نیز «هر چیزی که در آن حلال و حرام است آن برای تو حلال است تا حرام را بعینه بدانی و از آن اجتناب کنی»^(۲) منافات دارد، زیرا هیچ یک از فقها در دوقاعده مذکوره حکم حاکم را یکی از راههای علم به نجاست یا حرمت قرار نداده اند بلکه آنچه را بر شمرده اند گفتن صاحب مال و شهادت دوشاهد است، و روایات نیز بر همین معنی دلالت دارد.^(۳)

آنچه ایشان در قسمت آخر کلامشان فرمودند و رؤیت هلال را با نجاست آب یا حرمت گوشت بخصوص و نظیر آن از موضوعات جزئیه نقض کردند، مطلب صحیحی نیست، زیرا مسئله ای نظیر امر هلال که مسائلی نظیر روزه و عید و حج مسلمانان بر آن متوقف است، از امور مهمه و عمومی همه مسلمانان است و آنرا یک امر جزئی شخصی نمی توان بحساب آورد؛ این مسئله ای است که در زمانهای مختلف مسلمانها بدان نیازمندند، و پیامبر اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) و حکام و قضات مسلمانان در همه اعصار به آن اهتمام می ورزیده و تحقیق و اثبات آن از وظایف آنان محسوب می شده است. و هیچگاه بنای مسلمانان بر این نبوده است که هر کس برای خود به تنهایی روزه بگیرد و هر روز که خواست افطار کند و در

(۱) - کل شیء فیہ لک طاهر حتی تعلم انه قذر.

(۲) کل شیء فیہ حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعلم الحرام بعینه.

(۳) - حدائق الناظره ۲۵۹/۱۳.

هرزمان که خواست در عرفات وقوف کند و یا از آن خارج شود، بلکه آنان در این مسائل همواره به والیان امر از حکام و نمایندگان آنان مراجعه می کرده اند، چنانچه سیره مستمره باقیه از صدر اسلام تاکنون و روایات بسیار زیاد در این زمینه - که برخی از آنها را در آینده یادآور می شویم - گواه بر همین معنی است.

از باب مثال: امور حج که از سوی خلفا به امیر الحاج واگذار می شده و در برخی موارد خود خلفا هدایت آنها به عهده داشته اند و مسلمانان از آنان پیروی می کرده اند در هیچ جا سابقه ندارد که مسلمانی در ارتباط با وقوف به عرفات با آنان مخالفت کرده باشد یا مسلمانی از مستند حکم حاکم پرسیده باشد که آیا وی بر اساس بینه این روز را عرفه یا عید اعلام کرده یا بر اساس علم شخصی. و در جای خود روشن گردیده که حاکم [واجد شرایط] می تواند طبق علم شخصی خود حکم نماید.

پس اگر امام صادق (ع) در مقبوله از رجوع به قضات جور چونکه طاغوت هستند نهی می فرماید و فقیهی از شیعیان خود را برای رفع نیازمندیهای شیعیان بجای وی می گمارد و همه وظایف قضات را در اختیار وی قرار می دهد، درمورد امر هلال هم باید گفت که اثبات و اعلام آنها در اختیار وی قرار داده است. چنانچه در زمانهای ماهم همین گونه است، و هنگامی که امام عصر (عج) شیعیان خویش را در حوادث واقعه به روات احادیث آنان ارجاع داده باشند پس چه حادثه و واقعه ای از امر هلال که همه مسلمانان در یک روز به آن نیازمندند مهم تر است؟!

مگر اینکه گفته شود: مورد پرسش در مقبوله مسائلی نظیر منازعات در دین و میراث است و مسائلی نظیر هلال را در بر نمی گیرد. علاوه بر آن امام فرمود: «اگر او به حکم ما حکم کرد و از او پذیرفته نشد» و در اینکه حکم حاکم در مورد هلال از احکام ائمه (ع) باشد تازه اول کلام است و با این روایت نمی توان آنها اثبات نمود، زیرا حکم، موضوع خود را ثابت نمی کند. و در اینجا نکته ای است

شایان تأمل.^(۱)

همانگونه که معلوم نیست در توقیع شریف از حوادث واقعه، عموم اراده شده باشد بویژه اینکه پاسخ در جواب پرسشی است که در روایت نیامده و شاید در آن از حوادث بخصوصی پرسش شده است. از سوی دیگر پاسخ نیز مجمل است بگونه ای که مشخص نیست که آیا ارجاع امام (عج) برای اخذ «حکم حوادث» است که بر حجیت فتوی دلالت داشته باشد یا در «حل و فصل دعوی و مرافعات» است که بر نفوذ قضاوت وی دلالت کند، یا اینکه مورد ارجاع، رفع اجمال و شک در حوادث است که در نتیجه حکم، مورد رؤیت هلال را هم شامل می گردد.

از سوی دیگر، ممکن است گفته شود: این روایت به خصوص حوادث مهمه ای که راه گریزی از آن مگر با حکم حاکم نیست انصراف دارد، و مسئله هلال از آن موارد محسوب نمی شود، زیرا کشف آن با دیدن، یا شهادت دونفر و نظایر آن امکان پذیر است.

و اما آنچه در حدایق بنحو احتمال آمده که لفظ امام در صحیحہ [محمد بن سنان] را بر امام اصل حمل نموده، جداً خلاف ظاهر است و برای کسی که موارد استعمال این لفظ در ابواب مختلف فقه و احادیث را بررسی کرده باشد این معنی روشن می گردد، چنانچه نمونه های بسیاری از آن در بخش سوم همین کتاب [جلد اول فارسی] گذشت و ما در آنجا یادآور شدیم که: انس اصحاب ما با امامت ائمه دوازده گانه (ع) باعث شده است که این گمان بوجود بیاید که لفظ «امام» برای آنان وضع شده و یا منصرف به آنان است، با اینکه لفظ امام بر هر پیشوایی صدق

(۱) اشکال حضرت استاد مدظله در مورد حکم حاکم در دین و میراث هم جریان دارد زیرا در این گونه موارد نیز علاوه بر احتمال خطاء حاکم در موضوع مورد نزاع، یقین به مطابقت حکم او با حکم واقعی که نظر ائمه (ع) است بدست نمی آید. (مقرر)

می کند چه وی امام در نماز باشد یا جهاد یا حج یا کارهای عمومی و اجتماعی، چه به حق باشد یا باطل.

ملاحظه کنید امام صادق (ع) لفظ «امام» را بر امیر الحاج «اسماعیل بن علی» اطلاق می فرماید، آنجا که آن حضرت به هنگام ترک عرفات از استر خود به روی زمین افتاد و «اسماعیل» به احترام آن حضرت توقف کرد، حضرت به وی فرمود:

«سرفان الامام لایقف - حرکت کن که امام توقف نمی کند.»^(۱)

و در رساله الحقوق علی بن الحسین (ع) آمده است:

«وکل سائنس امام - هر سیاست گذاری امام است.»^(۲)

خلاصه کلام اینکه پیشوای هر کار عمومی، یا رهبر اجتماعی و عمومی مردم اصطلاحاً امام است، و مراد از امام در اینگونه روایات همان حاکم عادل است اگرچه معصوم نباشد، چنانچه اطلاق لفظ، این را اقتضا دارد، اگرچه ائمه دوازده گانه (ع) به هنگام ظهور، سزاوارترین افراد نزد ما برای این منصب شریف هستند.

و پیش از این بتفصیل مورد بحث قرار گرفت که امامت و شئون آن در بافت نظام اسلام و احکام آن تنیده شده است و در هیچ یک از زمانها تعطیل بردار نیست، و تحقیق و بررسی در وضعیت هلال و اثبات آن و تعیین تکلیف مسلمانان در روزه و عید و وقوفشان از مهم ترین وظایف عامه مسلمانان است.

[سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) و خلفا در اعلان هلال]

پیامبر اکرم (ص) و نیز امیرالمومنین (ع) و همه خلفاء در زمان خویش به عنوان

(۱) وسائل ۸/ ۲۹۰، ابواب آداب سفر، باب ۲۶.

(۲) خصال صدوق ۵۶۵/، [جزء ۲] ابواب خمسين، حدیث ۱.

حاکم مسلمانان امر هلال را به عهده گرفته و تکلیف مسلمانان را روشن می‌نموده‌اند که نمونه‌هایی از آنرا یادآور می‌شویم:

۱- در سنن ابی داود به سند خویش از عکرمه، از ابن عباس آمده است که گفت:

«عرب بادیه نشینی نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: من هلال را دیدم - حسن در روایت خود می‌گوید: یعنی هلال رمضان را - پیامبر فرمود: آیا شهادت می‌دهی که خدائی جز خداوند وجود ندارد؟ گفت: بلی، فرمود: آیا شهادت می‌دهی که پیامبر رسول خداست؟ گفت: بلی، فرمود (ص): ای بلال، در میان مردم اعلان کن که فردا را روزه بگیرند.»^(۱)

۲- از عکرمه نقل شده است:

«مردم یک بار در هلال رمضان شک کردند تصمیم گرفتند که برنخیزند و روزه نگیرند پس یک عربی از حرّه [سنگلاخها و ارتفاعات اطراف مدینه] آمد و شهادت داد که ماه را دیده‌ام، او را نزد پیامبر (ص) آوردند، فرمود (ص): آیا گواهی می‌دهی که خدائی جز خدا وجود ندارد و من پیامبر خدا هستم؟ گفت: بلی، و شهادت داد که ماه را دیده‌ام، پیامبر بلال را فرمان داد: که در میان مردم اعلان کند که [سحر] برخیزند و فردا را روزه بگیرند.»^(۲)

بنظر میرسد این دو روایت یک ماجرا را بازگو می‌کند و شاید ابن عباس از زنجیره سند دوم افتاده است.

۳- از فرزند عمر روایت شده است که گفت:

(۱) اتشهد ان لا اله الا الله؟ قال نعم. قال: اتشهد ان محمدا رسول الله؟ قال نعم. قال (ص): يا بلال، اذن في الناس فليصوموا غدا. (سنن ابی داود ۵۴۷/۱، کتاب الهلال، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان)

(۲) سنن ابی داود ۵۴۷، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

«مردم در آسمان هلال را جستجو می کردند من به پیامبر خدا (ص) گفتم: من ماه را مشاهده کردم، آن حضرت روزه گرفت و مردم را فرمان داد که روزه بگیرند.»^(۱)

شاید شهادت آن عرب بادیه نشین و یا فرزند عمر با قرائن خارجی ای همراه بوده است که موجب وثوق و اطمینان پیامبر (ص) می شده، علاوه بر اینکه پیامبر اکرم (ص) دارای علم ویژه بوده و احاطه به مسائل داشته است. پس اینگونه روایات با روایاتی که بر اعتبار تعدد در شاهد دلالت دارد منافات ندارد.

و اینکه برخی از فقهای سنت بین هلال ماه رمضان و هلال ماه شوال فرق گذاشته اند و گفته اند در اول، یک شاهد کافی است ولی در دوم، به دو شاهد عادل نیاز است، نزد مشهور فقهای شیعه نظر درستی نیست. که در جای خود مورد بحث واقع شده است.^(۲)

۴- از فردی از اصحاب پیامبر (ص) روایت شده که گفت:

«در آخر ماه رمضان در باره عید فطر مردم اختلاف نظر داشتند، پس دونفر بادیه نشین نزد پیامبر (ص) آمدند و به خدا سوگند یاد کردند که در شب گذشته ماه را دیده اند، پیامبر (ص) دستور فرمود که مردم روزه خود را افطار کنند و فردا برای اقامه نماز در مصلی حاضر شوند.»^(۳)

۵- در مُحَلّی ابن حزم آمده است:

«از طریق ابی عثمان نهدی^(۴) برای ما روایت شده که گفت: دونفر بادیه نشین

(۱) سنن ابی داود ۵۴۷/۱، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

(۲) مشهور فقهاء شیعه گفته اند برای ثبوت هلال در هر صورت دونفر باید شهادت بدهند. فقط سلار

[سالار بن عبدالعزیز] گفته است شهادت یک نفر کافی است. (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۳) سنن ابی داود ۵۴۷/۱، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

(۴) ابو عثمان نهدی از اصحاب پیامبر اکرم (ص) بوده است و احتمال می دهیم که راوی روایت قبلی

خدمت پیامبر (ص) رسیدند پیامبر به آنان فرمود: آیا شما مسلمان هستید؟ گفتند: بلی، پس پیامبر (ص) فرمان داد که مردم افطار کنند، یا روزه بگیرند.^(۱)

۶- ابن ماجه به سند خویش از ابی عمیر بن انس بن مالک روایت نموده که گفت:

«عموهای من از انصار، از اصحاب رسول خدا (ص) برای من نقل کردند که گفتند: هلال ماه شوال بر ما پوشیده ماند و در نتیجه ما روزه گرفتیم، در اواخر روز سوارانی خدمت رسول خدا (ص) رسیده و شهادت دادند که در شب گذشته هلال را مشاهده کرده اند، پیامبر (ص) به مسلمانان دستور فرمود: که روزه خود را افطار کنند و فردا برای نماز عید حاضر شوند.»^(۲)

عین همین روایت با کمی تغییر عبارت، در کتاب المصنف نیز آمده است^(۳)

۷- در کتاب جواهر از پیامبر (ص) نقل شده است:

مردم در حالت شک شب را به صبح آوردند. آنگاه شخص بادیه نشینی نزد آنحضرت (ص) آمد و شهادت داد که هلال را دیده است، پس پیامبر اکرم (ص) فرمان داد تا منادی در میان مردم اعلام کند تا آنانکه چیزی نخورده اند روزه بگیرند و آنانکه چیزی خورده اند امساک نمایند.»^(۴)

من این روایت را به این شکل در کتب سنت نیافتم ولی در صحیح مسلم آمده است:

هم همین ابو عثمان نهدی باشد. (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۱) محلی ابن حزم ۲۳/۳، (جزء ششم) مسئله ۷۵۷.

(۲) سنن ابن ماجه ۵۲۹/۱، کتاب صیام، باب ۶، حدیث ۱۶۵۳. ابن ابی عمیر راوی این روایت پسر

انس بن مالک دربان و خادم پیغمبر (ص) بوده است. (الف - م، جلسه ۱۶۴)

(۳) المصنف، عبدالرزاق ۱۶۵/۴، کتاب صیام، حدیث ۷۳۳۹.

(۴) من لم یاکل فلیصم، ومن اکل فلیمسک. (جواهر ۱۶/۱۹۷).

«پیامبر خدا(ص) از طایفه اسلم مردی را فرستاد تا روز عاشورا^(۱) در میان مردم اعلام کند تا آنانکه روزه نگرفته اند روزه بگیرند و آنانکه چیزی خورده اند ناشب امساک نمایند.»^(۲)

۸- در وسائل از حماد بن عیسی از عبدالله بن سنان، از مردی روایت نموده که گفت:

«علی(ع) در کوفه در ماه رمضان بیست و هشت روز روزه گرفت، آنگاه هلال مشاهده شد، پس آن حضرت به منادی فرمان داد تا در میان مردم اعلام کند که یک روز روزه قضا بگیرند زیرا ماه بیست و نه روز است.»^(۳)

۹- در ام شافعی به سند خویش از فاطمه دختر امام حسین(ع) آمده است: «مردی نزد علی(ع) بر رویت هلال رمضان گواهی داد، آن حضرت روزه گرفت - و گمان می‌کنم که گفت: فرمان داد که مردم نیز روزه بگیرند.»^(۴)

(۱) بنابر آنچه در تاریخ آمده اولین زمان تشریع روزه در اسلام روز عاشورا - دهم محرم - بوده است که بعداً در ماه رمضان قرار داده شد. (مقرر)

(۲) صحیح مسلم ۷۹۸/۲، کتاب صیام، باب اصبح الناس صیاما و قد رثی الهلال، حدیث ۷۳۳۹.

(۳) صام علی(ع) بالكوفة ثمانية و عشرين يوما شهر رمضان فراوا الهلال فامر مناديا ينادي: اقضوا يوما فان الشهر تسعة و عشرون يوما. (و سائل ۲۱۴/۷، ابواب احكام شهر رمضان، باب ۱۴، حدیث ۱)

البته در صورت صحت این روایت باید گفت ائمه(ع) مامور به ظاهر بوده اند، می‌گویند در زمان مرحوم آیه الله آقا سید محمد باقر شفتی در اصفهان یک سال روز اول ماه مبارک رمضان يوم الشک بوده است و مردم روزه نمی‌گیرند پس از ۲۸ روز نیز ماه رؤیت می‌شود و ایشان اعلام می‌کند که مردم روزه خود را افطار کنند، می‌گویند در آن زمان کریم شیره ای در خیابان و بازار به مردم می‌گفته برای سلامتی و طول عمر آقا دعا کنید که اگر چهارده سال دیگر حیات داشته باشند تمام زحمت رمضان را از شما بر می‌دارند! (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۴) الام شافعی ۸۰/۲.

از این روایات استفاده می شود که پیامبر خدا (ص) و امیرالمومنین (ع) امر هلال و روزه مسلمانان و عید آنان را به عهده گرفته و پس از ثابت شدن هلال نزد آنان، آنرا برای مردم اعلام می فرموده اند. و احتمال اینکه این اختیار از ویژگیهای پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) باشد واضح البطلان است بویژه پس از آنکه روشن گردید که امامت و شئون آن در عصر غیبت تعطیل بردار نیست و شارع مقدس این امر خطیر و مهم که در همه زمانها مورد نیاز و ابتلای جامعه بوده است را معطل نگذاشته است. و اعمال پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در غیر موارد اختصاصی آنان، الگوی سائرین می باشد و پیروی از آنان واجب است.

۱۰- در صحیححه محمدبن قیس که اندکی پیش نقل شد از امام محمد باقر (ع) آمده است که فرمود:

«اگر دو گواه نزد امام گواهی دادند که پس از گذشت سی روز هلال را دیده اند، امام به افطار آن روز فرمان می دهد.»^(۱)

۱۱- در روایت رفاعه از مردی از امام صادق (ع) منقول است که فرمود:

«در شهر حیره بر ابی العباس [سفاح، یکی از خلفای عباسی] وارد شدم، وی گفت: درباره روزه امروز چه می گویی ای اباعبدالله؟ گفتم: این با امام است، اگر روزه بگیری روزه می گیریم و اگر افطار کنی افطار می کنیم. پس به غلام خود گفتم تا خوردنی بیاورد، وی خوردنی آورد و من با وی خوردم، و بخدا سوگند من می دانستم که آن روز از ماه رمضان است، ولی خوردن یک روز و گرفتن قضای آن بر من آسانتر است از اینکه وی گردنم را بزنند بدون اینکه عبادت خدا را

(۱) اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رايَا الهلال منذ ثلاثين يوما امر الامام با فطار ذلك اليوم. (وسائل

الحجام داده باشم».^(۱)

و اینکه امام (ع) در شرایط تقیه بوده است موجب نمی گردد که این فرمایش امام که فرمود: «این با امام است» را حمل بر تقیه نمائیم زیرا این یک کبرای کلی است که اگر حق نبود ضرورتی در بیان آن نبود، و ضرورتها تا اندازه ای است که به آن نیاز است. و بجای آوردن قضای روزه توسط امام (ع) منافاتی با صحت عبادتی که از روی تقیه الحجام گرفته ندارد، زیرا ترک روزه یک عمل وجودی نیست که جای روزه واجب را بگیرد».^(۲)

۱۲- در روایت دیگری همین مضمون بدین شکل آمده است:

«من نزدیک شده واز آن غذا خوردم و گفتم: روزه با تو است و افطار با تو است».^(۳)

۱۳- و در روایت سومی آمده است:

«روزه من با روزه تو و افطار من با افطار تو است».^(۴)

(۱) دخلت علي ابي العباس بالخير فقال: يا با عبدالله ما تقول في الصيام اليوم؟ فقلت: ذاك الى الامام ان صمت صمنا و ان افطرت افطرتنا، فقال: يا غلام، علي بالمائدة فاكلت معه و انا اعلم والله انه يوم من شهر رمضان، فكان افطاري يوما و قضاؤه ايسر علي من ان يضرب عنقي و لا يعبد الله. (وسائل ۹۵/۷، ابواب ما يمسك عنه الصائم، باب ۵۷، حديث ۵)

(۲) همانگونه که در باب حج اگر کسی از باب تقیه بجای روز نهم، روز هشتم وقوف به عرفات کرد حجش صحیح است اما اگر بخاطر تقیه بطور کلی وقوف بعرفات نکرد حجش باطل است، الحجام دادن عملی از روی تقیه مجزی است ولی ترک عملی از روی تقیه قضا دارد. (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۳) فذنون فاكلت، و قلت: الصوم معك و الفطر معك. (وسائل ۹۵/۷، ابواب ما يمسك عنه الصائم، باب، باب ۵۷، حديث ۴).

(۴) ما صومي الا بصومك ولا افطاري الا بافطارك. (و سائل ۹۵/۷، ابواب ما يمسك عنه الصائم، باب ۵۷ حديث ۶)

۱۴- و از صدوق به اسناد خویش از عیسی بن ابی منصور آمده است که او گفت:

«در روز شک [روزی که مشخص نبود از رمضان است یا نه] نزد امام صادق (ع) بودم، آن حضرت به غلام خود فرمود: برو ببین سلطان روزه گرفته است یا نه؟ غلام رفت و بازگشت و گفت: نه، حضرت صبحانه طلبید و با یکدیگر صبحانه خوردیم.»^(۱)

سند این روایت از صدوق تا ابن ابی منصور صحیح است و او نیز ثقه و مورد اطمینان است، و دلالت این همه روایات بر اینکه امر هلال بدست حاکم اسلامی است و از شئون حکومت است واضح است. و مردم همواره در روزه و فطر و حج تابع حکومت بوده اند، و برای مردم همواره یک رمضان و یک عید و یک موقف بوده است و برای پیشگیری از هرج و مرج و اختلاف، اختیار آن بدست حاکم بوده است.^(۲)

در جواهر آمده است:

(۱) کنت عند ابی عبدالله (ع) فی الیوم الذی یشک فیه، فقال (ع): یا غلام، اذهب فانظر اصام السلطان ام لا، فذهب ثم عاد فقال: لا، فدعا بالغداء فتغدینا معه. (وسائل ۹۴/۷، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۱)

(۲) البته این در شرایطی است که حکومتها بخاطر مصالح سیاسی خود سعی در عقب و جلو انداختن اعلان ماه نداشته باشند و الا اگر بخاطر اغراض سیاسی عید فطر یا قربان را در غیر روز واقعی اعلام نمایند در اینصورت اعتماد ملت از آنها سلب شده و در اینگونه مسائل هم، به آنان اعتماد نمی کنند و اعلان هلال توسط آنان در چنین شرایطی از نظر حجیت نه طریقیست دارد و نه موضوعیت. از سوی دیگر حضرت استاد مدظله و حدت افق را شرط می دانند و این با اعلان کلی حاکم اسلام برای همه جا منافات دارد مگر اینکه درجه اختلاف افق را در اعلان حکم منظور نمائیم و یا اینکه وحدت افق را به طور کلی شرط ندانیم. (مقرر)

«بی تردید احتمال عدم مراجعه به حاکم، با اطلاق ادله منافات دارد و بعلاوه چنین احتمالی بمنزله شک کردن در مسئله ای است که امکان بدست آوردن اجماع فقها بر آن وجود دارد خصوصاً در مثل این موضوعات عمومی که در آنها به حکام مراجعه می نمایند، چنانچه این معنی بر کسی که آگاهی به شرع و سیاستهای آن و آشنائی به کلمات اصحاب در جایگاههای مختلف داشته باشد مخفی نیست.»^(۱)

۱۵- در روایت ابی الجارود آمده است که گفت: ما در یکی از این سالها در عید قربان شک کردیم، پس به هنگام ورود بر امام باقر(ع) در شرایطی که برخی از اصحاب ما آن روز را عید گرفته بودند، این مسئله را از آن حضرت(ع) پرسش کردم، حضرت فرمود:

«روز فطر روزی است که آنرا مردم افطار کنند و قربان روزی است که مردم قربانی کنند و روز اول ماه رمضان روزی است که مردم آنرا روزه بگیرند.»^(۲)

۱۶- در کنز العمال از ترمذی به نقل از عایشه آمده است:

«فطر روزی است که مردم افطار کنند و قربان روزی است که مردم قربانی کنند.»^(۳)

۱۷- ترمذی به سند خویش از ابوهریره روایت کرده که پیامبر اکرم(ص)

فرمود:

(۱) جواهر الکلام ۳۶۰/۱۶.

(۲) الفطر يوم يفطر الناس والاضحى يوم يضحي الناس، والصوم يوم يصوم الناس. (وسائل ۹۵/۷، ابواب

ما يمسك عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۷)

(۳) الفطر يوم يفطر الناس والاضحى يوم يضحي الناس. (کنز العمال ۴۸۹/۸، قسم اقوال، کتاب صوم،

باب ۱، حدیث ۲۳۷۶۳).

«روزه روزی است که شما روزه می گیرید و فطر روزی است که شما افطار می کنید و قربان روزی است که شما قربان می کنید.»^(۱)

ترمذی در این ارتباط می نویسد: «برخی از اهل علم این حدیث را تفسیر کرده و گفته اند معنی آن اینست که تعیین روز اول رمضان و فطر با جماعت و اکثریت مردم است.»

این روایات اگرچه اکثر آن از جهت سند ضعیف است ولیکن وثوق و اطمینان به صدور برخی بعلاوه صحت برخی دیگر، برای اثبات این معنی که امر هلال یک امر فردی نیست بلکه یک امر عمومی و اجتماعی است که سر رشته آن بدست حاکم اسلامی می باشد، کافی است.

و سیره مستمره نیز گواه بر همین معنی است که حاکم در همه زمانها در روزه و فطر، مرجع مردم بوده و همیشه امیر الحاجی که از سوی حاکم جامعه منصوب می شده دستور وقوف به عرفات و حرکت از آنرا صادر می کرده و مردم نیز از او متابعت می کرده اند.

ماوردی پنج تکلیف را برای امیرالحاج یادآور شده و می نویسد:

«یکی از آنها: آگاه کردن مردم است به وقت احرام و خروجشان از مشاعر، تا در این موارد از وی پیروی نموده و به او اقتدا کنند. ابویعلی نیز نظیر همین مطلب را آورده است.»^(۲)

و ائمه معصومین ما - علیهم السلام - و اصحاب آنان در مدت زمان بیش از

(۱) الصوم یوم تصومون و الفطر یوم تفطرون و الاضحی یوم تضحون. (سنن ترمذی ۱۰۲/۲، ابواب صوم، باب ۱۱، حدیث ۶۹۳) در این چند روایت احتمال می رود شیاع و شهرت ملاک قرار گرفته باشد، ولی از مجموع آن استفاده می شود که مسئله هلال یک مسأله اجتماعی است نه یک مسئله فردی. (الف - م، جلسه ۱۶۵ درس)

(۲) احکام سلطانیه / ۱۱۰، باب ولایة حج. و احکام سلطانیه از ابی یعلی / ۱۱۲، فصل ولایة حج.

دویست سال همواره همراه با مردم حج بجای می آورده اند و سابقه نداشته و شنیده نشده که در وقوف [به عرفات] و خروج [برای مشعر و منی] و عید قربان و دیگر اعمال، مخالفتی با سایرین کرده باشند که اگر بود آشکار می شد و مورخین و اصحاب آنرا نقل می کردند.

و احتمال اینکه آنان شخصا با مردم و با امیر الحاج در رؤیت هلال در همه این سالها وحدت نظر می داشته اند بسیار بعید است.

و از همین جا آشکار می شود که عمل به حکم حاکم اهل سنت مجزی است بویژه در صورت عدم علم به خلاف. و ما پیش از این یادآور شدیم که مراسم حج، بدون امیر الحاجی که برای این مقام منصوب و مورد پیروی بوده است، نبوده و مسعودی در آخر مروج الذهب برای کسانی که از سال هشتم تا سیصدوسی و پنج هجری امیر الحاج بر مردم بوده اند بابتی را گشوده که می توان بدان مراجعه نمود.^(۱)

چند فرع در مسئله:

فرع اول: [حکم به ثبوت هلال وظیفه کیست؟]

پوشیده نماند که اگر دلیل بر حجیت حکم حاکم در باب هلال، مقبوله یا توقیع شریف و نظایر آنها از عمومات باشد، موضوع در آنها فقیه شیعه است که فقهاء بر کتاب و سنت و احادیث ائمه (ع) مبتنی است، پس هر فقیه واجد شرایطی را چه بالفعل متصدی امامت و یا قضاوت باشد یا نباشد، شامل می شود.

اما اگر دلیل همان اخبار بخصوص که پیش از این یادآور شدیم باشد، موضوع

در آن امام و رهبر جامعه است و ظاهر آنها اینست که این اختیار برای کسی است که فعلاً رهبری و زعامت مسلمین را به عهده دارد. که در این صورت شمول این حکم برای کارگزاران وی در شهرها و قضات منصوب از سوی او محل اشکال است.

و مشکلتی از آن اثبات آن برای فقیهی است که از مسئولیت قضاوت و ولایت فعلاً برکنار است اگرچه صلاحیت آنرا نیز دارا باشد. مگر اینکه ولایت بالفعل برای هر فقیه ثابت شود و قائل شویم که به مقتضای ادله ولایت فقیه هر چه برای ائمه (ع) است برای همه فقها ثابت است، ولیکن ما پیش از این اینگونه استدلال را مورد خدشه قرار دادیم.

لکن ممکن است گفته شود: ما می دانیم که ابلاغ حکم خلیفه و رهبر به سایر شهرها و کشورها در آن زمانها عادتاً میسر نبوده، پس اگر ما از این روایات و از سیره مستمره تا امروز استنباط کردیم که بنای شرع در امر هلال بر وحدت کلمه مسلمانان است و در روزه و عید و موافق حج وحدت عمل آنان را خواسته است در این صورت واجب است که در هر شهر، قضات و کارگزارانی که از سوی او نیابت دارند اعلان آنرا به عهده بگیرند، چنانچه امروز در زمان ما در بسیاری از کشورهای اسلامی همین شیوه متعارف است، و قاضی القضاات در هر شهری متصدی امر هلال نیز هست؛ بویژه اگر قائل شویم که با اختلاف افق، هر شهر و کشوری حکم خودش را دارد چنانچه مشهور و اقوی در مسئله نیز همین است.^(۱)

(۱) در صورت اعتبار افق که بسیاری از فقها از جمله استاد بزرگوار بر آن نظر دارند. اگر امام و حاکم یک کشور روز خاصی را به عنوان عید فطر - از باب مثال - اعلان کند، در صورتیکه در بعضی از شهرها و بلاد بخاطر اختلاف زیاد افق، عید فطر روز قبل و یا روز بعد از آن باید باشد، این معنی با وحدت نظر و عمل مسلمانان که استاد در متن بر آن تأکید داشتند ظاهراً منافات دارد مگر اینکه ما بطور

در باب حج نیز مناسب این است که امیر الحاج این منصب را به عهده بگیرد، اگرچه شخص امام امیر الحاج نباشد. پس جایز و بلکه واجب است که این دو [امیر الحاج و قاضی] این مسئولیت را بعهدہ بگیرند بویژه اگر امام با صراحت این کار را به آنان واگذار نماید.

بلی نسبت به قضات نکته ای در ذهن باقی می ماند و آن اینکه: ماوردی و ابویعلی این را از اختیارات قاضی بحساب نیاورده اند، و اگر در آن زمانها امر هلال به قضات مربوط می شد مناسب این بود که در باب ولایت حج متعرض این مسئله می شدند چنانچه سخن آنان از نظر خوانندگان گرامی [جلد سوم فارسی، مبحث قوه قضائیه] گذشت.

ممکن است گفته شود: در صورتی که هلال برای مردم واضح و روشن نباشد و مردم در آن اختلاف نمایند برفقیه واجب است بنحو واجب کفائی و از باب امور حسبیه - که اهمال در آنها جایز نیست - مسئولیت اعلان آنرا به عهده بگیرد،

کلی وحدت افق را شرط ندانیم چنانچه بعضی از بزرگان به آن نظر دارند. که البته این از نظر علمی کاملاً پذیرفته نیست، چون کره ماه برای همه مردم کره زمین در یک زمان و یک روز قابل رؤیت نیست و اگر ما روایات رؤیت را ملاک قرار دهیم - صم للرؤیه و افطر للرؤیه - با اختلاف افق، برای بعضی از نقاط زمین رؤیت حاصل نمی گردد و در واقع ماه جدید هنوز حلول نکرده و اگر به صرف فرمان حاکم آنها موظف به افطار باشند، مثل خواندن نماز قبل از وقت است و این صحیح به نظر نمی رسد.

مگر اینکه بگوئیم اختلاف افق به وحدت ضرر نمی زند، چون شهرهای هم افق که عید و روزه آنها یکی است، و حاجی ها در مکه هم برای اعمال حج و عید قربان طبق افق عربستان عمل می کنند سایر شهرها و کشورها نیز بر اساس درجه اختلاف افق - که از نظر علمی قابل محاسبه است - بر پایه حکم حاکم روزا عید خود را مشخص می کنند و این واقعی ترین و معقول ترین شکل وحدت است. (مقرر)

زیرا این باعث جلوگیری از هرج و مرج و یک نوع امر بمعروف و نهی از منکر است. بر مردم نیز واجب است که در این ارتباط به فقها مراجعه کنند زیرا این از حوادث واقعه است که مردم مامور به مراجعه در آن به روات احادیث ائمه معصومین (ع) می باشند.

ولی باید گفت: مقتضای این سخن [که تصدی فقیه نسبت به موضوع هلال از باب امور حسبیه است] اینست که در صورت نبودن فقیه، عدول مومنین هم بتوانند این مسئولیت را بعهدہ بگیرند و حکمشان نافذ باشد، و ظاهرا هیچکس قائل به چنین نظریه ای نشده است، و این نکته ای است شایان دقت.

فرع دوم: [معنی و مفهوم حکم]

«حکم» عبارت از انشای الزام به چیزی یا ثبوت امری است و متعین نیست که الزام با لفظ «حکمت» = حکم می کنم یا غیر آن از مشتقات این ماده و آنچه هم معنای آن است باشد، بلکه همین اندازه کافی است که حاکم اسلامی بگوید: «امروز از رمضان یا شوال است»، یا بگوید: «روزه امروز یا افطار امروز بر شما واجب است» و جملات و کلماتی نظیر اینها که با حمل شایع [بیان مصداق وجودی و خارجی] حکم باشد، پس آنچه لازم است واقع حکم است نه الفاظ و مفاهیم آن. و اگر بگوید: «ثبت عندی = نزد من ثابت شده» در کفایت آن اشکال است زیرا ظاهر این جمله خبر است نه انشاء چنانچه پوشیده نیست.

فرع سوم: [آیا حکم حاکم طریقیّت دارد یا موضوعیّت]

حکم حاکم در مورد هلال و در سایر موضوعات در صورت قائل شدن به آن

بصورت سببیت در عرض واقع و یا تغییر دهنده واقع نیست، بلکه حکم حاکم طریق شرعی و حجت بر واقع است نظیر سایر امارات و طرق، پس در صورت علم به واقع - اعم از اینکه درست باشد یا اشتباه - دیگر مجالی برای حکم حاکم باقی نمی ماند. بلی در باب مرافعات و منازعات برطرفین واجب است برای رفع اختلاف و نزاع به حکم حاکم و قاضی - ولو اینکه بنظر هریک از آنها مطابق با واقع نباشد - تسلیم شوند چنانچه روشن است.

و نیز مجالی برای عمل به آن نیست در صورتی که فردی بداند که حاکم در مقدمات حکم کوتاهی نموده و قهرا اشتباه کرده است زیرا در این صورت بخاطر تقصیر از اهلیت حکم ساقط می گردد. و بر اساس فرمایش امام صادق (ع) در مقبوله که فرمود: «اذا حکم بحکمن» باید عنوان «حکمن» بر حکم حاکم صدق کند و البته مراد این نیست که بداند این حکم حکم آنان است - والا وجوب قبول از این جهت بود، نه از اینرو که حکم حاکم است - بلکه مراد اینست که حکم وی بر اساس حکم ائمه و موازین آنان باشد بدینگونه که مستند بر کتاب و سنت صحیحه باشد، در مقابل کسیکه به قیاس و استحسانهای ظنی استناد می کند، و این عنوان بر کسی که در مبادی حکم خویش کوتاهی نموده و حتی کسی که از آنها غفلت کرده - اگرچه از روی قصور باشد - صدق نمی کند. و این نکته ای است درخور توجه.

فرع چهارم: [نفوذ حکم نسبت به سایر مجتهدین]

فتوای مجتهد در حق وی و مقلدین وی حجت است اما نسبت به سایر مجتهدین حجت نیست اما حکم مجتهد در مورد هلال و نظیر آن بر فرض حجیت، منحصر به مقلدین وی نیست بلکه سایر مجتهدین که به اجتهاد و جامعیت وی بر شرایط حکم، و عدم تقصیر وی در مبادی آن، اعتراف دارند را نیز

در بر می گیرد و نیز حکم وی در مرافعات [مورد قبول همه واقع می شود] اگرچه شبهه، شبهه حکمیه مورد اختلاف بین فقها باشد، چنانچه مثلاً در منجزات مریض [که مورد اختلاف فقها است] که آیا از اصل مال پرداخت می شود یا از ثلث. اگر به وی مراجعه نمودند و او حکم کرد که از اصل مال برداشت می شود، در اینصورت حکم وی ولو برای کسی که به نظر وی از ثلث باید برداشت شود حجت است، زیرا مقتضای از بین رفتن نزاع و حل اختلاف وجوب اخذ بحکم حاکم است اگرچه نظر هریک از آندو چه اجتهاد و چه تقلید با آن مخالف باشد.

از اینرو پس حکم حاکم [جامع شرایط] حتی نسبت به سایر مجتهدین نافذ است زیرا امام (ع) در توقیع شریف بر حجت بودن آنان حکم فرموده و واضح است که برای کسی جایز نیست با حجت امام (ع) به مخالفت برخیزد.

و نیز بر اساس دلالت مقبوله بر وجوب قبول حکم وی و حرمت رد آن و اینکه رد بر وی رد بر ائمه (ع) است، و اطلاق آن مجتهد را هم شامل می گردد. و مورد مقبوله، شبهه حکمیه یا مفهومی اعم از آن است چنانچه بر مراجعه کنندگان به آن مخفی نیست. و این معنی با فتوی تفاوت اصولی دارد، زیرا فتوی انشاء حکم نیست بلکه خبر دادن فقیه از چیزی است که از کتاب و سنت فهمیده پس برای کسی که خود قدرت بر استنباط احکام را دارد حجت نیست.

علاوه بر همه اینها اگر امام مسلمانان و یا منصوب از سوی او، برای وحدت کلمه مسلمانان و حفظ نظامشان به چیزی حکم کرد چنانچه در مسئله هلال هم امر اینگونه است برای کسی جایز نیست که جماعت آنان را متفرق نموده و با امام و والی مسلمانان ولو در حد محدودی به مخالفت برخیزد مجتهد باشد یا مقلد. چنانچه در عصر پیامبر اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) اینگونه بود، والا اختلال نظام و هرج و مرج بوجود می آید، و تفصیل مسئله باید درجای خود مورد

بحث و بررسی قرار گیرد.^(۱)

(۱) چون که چند روز تعطیل است و آقایان فراغتی دارند، مطلبی را تذکر بدهم و آن اینکه این چند روز که درس تعطیل است آقایان فکر نکنند که مطالعه و پیشرفت هم تعطیل است، من نوعاً از تعطیلی‌ها بیشتر از زمان تحصیل استفاده می‌کرده‌ام، در این چند روز می‌توانید به تبلیغ بروید یا در زمینه‌های مختلف مطالعه کنید، در بعضی مسائل می‌توانید جزوه‌های بنویسید، هیچوقت کتاب را از خودتان دور نکنید و تا جوان هستید و فراغت دارید از جوانیتان منتهای استفاده را ببرید، من واقعا الان رنج می‌برم که می‌بینم می‌خواهم کتابهایی را مطالعه کنم ولی وقتش را ندارم، شما در یک تعطیلی کوتاه ممکن است یک کتاب را مطالعه کنید و مطالب مفیدش را یادداشت کنید و اگر خلاصه پنجاه کتاب را در یک دفترچه یادداشت کنید مثل اینست که پنجاه کتاب را همیشه همراه خود دارید.

مرحوم آیه الله بروجردی می‌فرمود: من در ۲۵ سالگی در اصفهان یک درس خارج ریاض و خارج قوانین شروع کردم و نظرات خود را یادداشت می‌کردم، الان که به آن یادداشتها مراجعه می‌کنم از آنها استفاده می‌کنم، برای اینکه انسان تا جوان است قوای او درست کار می‌کند اما هنگامی که از چهل گذشت از گردنه سرازیر می‌شود.

بنابر این نگویید که بعداً به این مسائل می‌پردازیم، در هر زمان فرصت را غنیمت بشمرید، مطالعه کنید و از مطالعات خود یادداشت بردارید این باعث می‌شود که هم ذهن شما منظم شود و هم نتیجه معلومات و مطالعاتتان برای خود شما و دیگران باقی بماند.

فصل دهم

احتکار و قیمت گذاری

- * احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز
- * مفهوم احتکار در کلمات فقها
- * گروه بندی روایات احتکار
- * آیا احتکار منحصر در اشیاء بخصوص است؟
- * قیمت گذاری

احتکار و قیمت گذاری

چون مسئله احتکار متاع و کالاهای ضروری و قیمت گذاری آن از مهم ترین مشکلات عصر ما گردیده و حکومت های دنیا به آن و به آثار و تبعات آن مبتلا هستند، بگونه ای که بسا بخاطر آن تا پای تزلزل و سقوط کشیده می شوند. و حتی جنبه سیاسی آن اکنون بر جنبه اقتصادی آن غلبه دارد، بجاست که در مبحث حکومت اسلامی این مسئله را نیز مورد پژوهش و بررسی قرار دهیم، گرچه محل بحث آن احکام تجارت کتابهای فقهی است.^(۱)

این موضوع در چند محور مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز:

روشن است که احتکار مسئله نوپدیدی نیست که در جوامع گذشته ناشناخته

(۱) این بحث از مباحث کتاب توسط آیه الله محمدی گیلانی ترجمه و تقریر شده و در جزوه ای

تحت عنوان «احتکار و قیمت گذاری» توسط انتشارات کیهان در پائیز ۱۳۶۷ بچاپ رسیده است.

ولی در اینجا جهت هماهنگی سبک ترجمه و یکسان بودن مجموعه این مباحث ضمن مدنظر قرار دادن ترجمه ایشان مجدداً به ترجمه آن همت گماشته شد که بدینوسیله از زحمات ایشان نیز تقدیر

و تشکر بعمل می آید. (مقرر)

باشد، بلکه یکی از مشکلات بسیار بزرگ اجتماعی است که در زمانهای گذشته بویژه به هنگام جنگهای گسترده رخ می نموده است، این مشکل زائیده حرص و طمع غریزی بشر است که نوع انسانها به آن مبتلا هستند. البته حکمت در آمیخته شدن انسان با غریزه حرص [زیاده طلبی] اینست که انسانها در کسب علوم و تحصیل فضایل و کمالات نفسانی و اعمال صالح و اعتلاء مادی و معنوی خویش درنگ نکنند و درجا نزنند، لیکن گاهی غرایز اصیل که در ذات خود مقدس هستند [بخاطر سوء اختیار انسان] از مسیر و اهداف اصلی خود منحرف شده و انسان را به سقوط در پرتگاههای مادیات می کشانند. [و مشکل احتکار یکی از عوارض انحراف از این مسیر طبیعی است].

تاریخ احتکار متاع و کالا، به نخستین دوره حیات اجتماعی انسان برمی گردد، به زمانی که انسانها در مبادلات و معامله های تجاری، همواره بدنبال سود بیشتر بودند، و به هر اندازه که دامنه مبادله های تجاری گسترش می یافت و فنون و شیوه های آن تکامل پیدا می کرد احتکار و انحصارهای تجاری گسترده تر و پیچیده تر می شد و همه مایحتاج انسان از خوراک و صنعت و تولید را در بر می گرفت، و هر روز پلیدی و ضرر و زیان آن فراگیرتر می گشت.

و اکنون در زمان ما دامنه آن تا آنجا گسترش یافته که به یکی از بزرگترین ابزارهای استعماری تبدیل شده و دولت های بزرگ استعمارگر آنرا علیه دولتها و ملت های مستضعف بکار می گیرند و از این راه بر آنان فشار وارد کرده و بوسیله آن برشئون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنان تسلط پیدا می کنند.

پس بر افراد خردمند و متعهد جهان سوم است که برای حل این مشکل که دولتها و ملت هایشان به آن گرفتار آمده اند چاره ای بیندیشند.

و من اجمالا یادآور می شوم که تنها راه برای مقابله با آن، چنگ زدن به اسلام و دستورات آسمانی آن و وحدت کلمه در زیر پرچم اسلام، و قطع روابط با دولتهای

بزرگ تجاوزکار است مگر در حد ضرورت، که بحث گسترده در این زمینه به جای خود واگذار می گردد.

۲- مفهوم احتکار در لغت:

ابن اثیر در نهایه می نویسد:

در حدیث آمده است: «من احتكر طعاما فهو كذا» منظور کسی است که طعامی را بخرد و آنرا نگهدارد تا در بازار کم شود و قیمت آن گران گردد و «حُكِرَ» و «حُكْرَة» اسم مصدر از احتكار است، و از همین مورد است حدیث «انه نهی عن الحكرة - پیامبر اکرم (ص) از احتكار نهی فرمودند» و از همین مورد است حدیث عثمان که: «انه كان يشتري العير حكرة یعنی او قافله را «یکجا» و یا بصورت «تخمین» می خرید». و اصل «حُكِرَ» جمع و امساک است... و حُكْر بمعنی آب کمی است که در یکجا جمع شده و نیز به معنی غذا و شیر اندک است.^(۱)

در لسان العرب آمده است:

حُكِر: انداختن طعام است برای انتظار کمبود و گران شدن. و صاحب آنرا مُحْتَكِرٌ می نامند. ابن سیده گوید: احتكار جمع نمودن طعام و مانند آن از ماکولات و حبس آنها است به انتظار وقت گرانی... و در حدیث آمده «من احتكر طعاما فهو كذا» منظور کسی است که طعامی را بخرد و حبس کند تا کمیاب شود و قیمت آن گران گردد.

و «حُكِرَ» و «حُكْرَة» اسم مصدر است و «حُكْرَة یحُكِرُه حُكْرًا» یعنی بر او ستم رواداشت و تحقیرش کرد و با وی بدرفتاری نمود.

«ازهری» گفته است: «حُكِرَ» به معنی ظلم و تحقیر و بدرفتاری است.

و گفته می شود فلانی نسبت به فلانی «حُکَر» انجام می دهد، یعنی دشواری و زیان در معاشرت و معیشت او وارد می سازد... و نیز «حُکَر» بمعنای لجاجت است.^(۱)

در قاموس آمده است:

«حُکَر، به معنی ستم و بد معاشرتی است فعل آن بر وزن «ضرب» است و حُکَر، بافتح کاف به معنی چیزی است که حبس می شود بمنظور نایابی و گرانی و به معنی: لجاجت و استبداد و آب جمع شده نیز می باشد.^(۲) درصاح اینچنین آمده است:

«احتکار طعام، جمع و حبس آن است به انتظار گرانی قیمت و این عمل حُکَره، باضم حاء است.»^(۳)

المنجد می نویسد:

«حُکَره، یعنی با وی بد معاشرتی کرد و در معیشت او دشواری و زیان وارد نمود، و به او ظلم کرد و او را خوار نمود. حکر حکرا: لجاجت کرد... حکر بالامر: استبداد به آن ورزید و آنرا به خود اختصاص داد و از همین قبیل است استبداد در نگهداری مال التجاره برای فروش به قیمت زیاد.

تحکر و احتکر الشیء، یعنی چیزی را نگهداری و حبس نمود تا به بهای بیشتر بفروشد.»^(۴)

باتوجه به آنچه از کلمات اهل لغت یادآور شدیم می توان گفت مفاد این کلمه به حسب اصل و وضع، نگهداری چیزی است که مردم به آن نیازمندند،

(۱) لسان العرب ۲۰۸/۴.

(۲) قاموس المحيط ۲۳۹.

(۳) صحاح ۶۳۵/۲.

(۴) المنجد ۱۴۶.

و آنرا به انحصار خود درآوردن و مخفی نگاه داشتن و مردم را از دسترسی به آن دور نمودن است و مفاهیم لجاجت و ظلم و سوء معاشرت از لوازم آن محسوب می گردد.

و شاید اصل در مفهوم احتکار، ظلم و بدرفتاری باشد، آنگاه در حبس و نگهداری آنچه مردم بدان نیازمندند بکار برده شده است، زیرا این از بارزترین مصادیق ظلم است.

در هر صورت، احتکار به حسب مفهوم، شامل هر چیزی است که مردم بدان نیازمندند و نگاهداری آن موجب ظلم و کمبود می گردد. پس منحصر به طعام نیست، و اینکه در کلمات [اهل لغت] احتکار طعام آمده از باب مثال است زیرا طعام، از بارزترین چیزهایی است که مردم بدان نیازمندند.

۳- مفهوم احتکار در کلمات فقهاء:

آنچه در مورد احتکار در کلمات فقهاء آمده غالباً همان احتکار طعام یا خوردنیهای مورد نیاز مردم، یا چیزهای بخصوص است. نمونه ای از سخنان آنان را از نظر می گذرانیم:

درمقنعه آمده است:

«احتکار: نگهداری خوراکیها است در شرایطی که اهل شهر بدان نیازمندند و در

ارتباط با آن دچار کمبود و تنگنا هستند و این کار مکروه است.»^(۱)

درنهایه آمده است:

«احتکار: دست نگاهداشتن از فروش گندم، جو، خرما، کشمش و روغن به

جامعه است.»^(۲)

(۱) مقنعه/۹۶.

(۲) نهایه شیخ طوسی/۳۷۴.

در مختصر النافع - در شمار معاملات مکروه - آمده است:

«... و احتکار که نگهداری قوت مردم است، و برخی گفته اند: حرام است.»^(۱)

در دروس - در شمار کارهای مورد نهی - آمده است:

«و از آن موارد است احتکار، و آن نگهداری غلات چهارگانه [گندم، جو، خرما،

کشمش] و روغن و بنابر نظر قومی روغن زیتون و نمک است به امید گران شدن،

و در صورت حاجت مردم به این اشیاء اظهر حرمت آن است.»^(۲)

در قواعد آمده است:

«طبق نظری، احتکار حرام است، و احتکار نگاهداری و انباشتن گندم و جو و

خرما و کشمش و روغن و نمک است، به دوش شرط: یکی اینکه برای گران شدن

قیمت نگهداری کند، دوم اینکه دیگری عرضه کننده آن نباشد.»^(۳)

و کلمات دیگری از فقها که بشکل تعریف و بیان معنای احتکار وجود دارد.

ولکن ظاهراً فقها (رضوان الله علیهم) درصدد تعریف لفظ به حسب وضع و

مفهوم آن نبوده اند، بلکه درصدد بوده اند آنچه را که حرمت یا کراهت آن بوسیله

روایات وارده ثابت گردیده بیان دارند، که در بسیاری از آن روایات، - چنانچه در آینده

از نظر شما خواهد گذشت فقط اشیاء بخصوص، یعنی غلات چهارگانه و روغن و

روغن زیتون آمده است.

خلاصه کلام اینکه: لفظ احتکار بر اساس ریشه لغت منحصر به اشیاء

بخصوص نیست، و احتمال اینکه این اشیاء از مفهوم لغت گرفته شده باشد بسیار

بعید بنظر می رسد. و نیز بسیار بعید است که این اشیاء بخصوص یک حقیقت

شرعی یا متشرعه باشد [که شارع مقدس یا مسلمانان احتکار را فقط برای

(۱) مختصر النافع/۱۲۰۹.

(۲) دروس/۳۳۲، کتاب مکاسب.

(۳) قواعد/۱۲۲/۱.

نگهداری این اشیاء بخصوص بکار برده باشند]. بلکه احتکار بحسب مفهوم، عام است [و نگهداری هرچیز مورد نیاز مردم را شامل می گردد] اگرچه فرض کنیم که احتکار حرام منحصر به همان شش چیز یا هفت چیز است که در مباحث آینده به پژوهش و بررسی آن خواهیم پرداخت.^(۱)

۴- آیا احتکار حرام است یا مکروه؟

برخی از کلمات فقها در این زمینه:^(۲)

(۱) در این قسمت بی مناسبت نیست نظر ابن خلدون را هم در ارتباط با احتکار یاد آور شویم، ایشان در باب پنجم فصل یازدهم کتاب خویش - مقدمه ابن خلدون - می نویسد: احتکار محصولات زارعتی برای فروختن در اوقات گرانی عملی مشثوم و بدفرجام است. زیرا مردم به علت نیازی که به ارزاق دارند اموال خود را برای خریداری آن می پردازند با اینکه به هیچ وجه به پرداخت این بهای گزاف رضایت ندارند و شاید این سر همان است که شارع از آن به عنوان اخذ مال بباطل تعبیر کرده است، اینگونه اموال اگرچه مفت نیست ولیکن نفوس به آن متعلق است، زیرا مردم قیمت آنرا از روی ناچاری می پردازند و اینچنین معامله به منزله معامله از روی اکراه و اجبار است مناسب است در این مقام حکایت شیرینی را یاد آور شوم به قاضی فاس فقیه ابوالحسن ملیلی گفتند برای مقرری (حقوق) خود، از انواع اموال خراج کدام را می پسندی؟ گفت: از «باج شراب» حاضران در شگفت شدند و حکمت آنرا پرسیدند. گفت چون اموال خراج عموماً حرام باشد من نوعی را بر میگزینم که دلها به دنبال آن نباشد! و این در اموال گرد آمده از احتکار ملاحظه فرمایی است. (مقرر)

(۲) در این قسمت ممکن است برخی عبارات تکرار شده باشد ولی فقه همین است باید گشت یکی، یکی روایات و اقوال فقها و رجال و کتابهای لغت را دید و حلاجی کرد و مطلبی از آن استفاده نمود این شیوه خسته کننده هست ولی برای احاطه به مسائل لازم است، بفرمایش آیه الله بروجردی (ره) فقه زیر لحافی که انسان سرش را زیر لحاف کند و به منابع و مدارک مراجعه نکند فقه نیست. (الف - م، جلسه ۱۷۵ درس)

علامه در مختلف می فرماید:

«علمای ما در احتکار اختلاف نظر دارند که آیا حرام است یا مکروه، صدوق در مقنعه می فرماید: آن حرام است. نظر ابن براج و ظاهر کلام ابن ادریس نیز همین است. شیخ در مبسوط و مفید می فرمایند: مکروه است و نظر ابوالصلاح در مکاسب کتاب کافی نیز همین است. ولی ایشان در فصل بیع به حرمت احتکار قائل شده اند.

و اقرب نزد من کراهت است. دلیل ما: اصل عدم تحریم و روایت حلبی است.^(۱)

در مفتاح الکرامه [که شرح قواعد است] آمده:

«احتکار منهی عنه است اجماعاً چنانچه در نهایة الاحکام^(۲) به این معنی تصریح شده است. و مراد ایشان - به قرینه مابعد آن - چیزی اعم از کراهت است، و مصنف [علامه در قواعد] به حرمت احتکار حکم فرموده اند و این نظر ایشان موافق است با نظر مقنع و ظاهر کتاب من لایحضره الفقیه و هدایه صدوق چنانچه به آن نسبت داده شده - و نیز استبصار و سرایر و تحریر و تذکره و دروس و جامع المقاصد و مسالک و روضه و این نظر قوی است چنانچه در تنقیح و میسبه نیز قوی شناخته شده، و منقول از قاضی و حلبی در یکی از دو قول وی و منتهی نیز همین قول به حرمت است... ولی قول به کراهت نظریه برگزیده مقنعه و نهاییه و مبسوط و مراسم و شرایع و نافع و ارشاد و مختلف و ایضاح النافع است. و نیز نظر دیگر از تقی [ابوالصلاح حلبی] است که

(۱) مختلف / ۳۴۵.

(۲) منتهای علامه را با غلط های بسیار چاپ کرده اند ولی گویا نهایة الاحکام او هنوز چاپ نشده است جواهر و مفتاح الکرامه از نهایة الاحکام زیاد مطلب نقل کرده اند، پیدا است کتاب جامع و مفصلی بوده است و اگر در دسترس است بچاپ برسد خوب است. (الف - م، جلسه ۱۷۵ درس)

از وی نقل شده.^(۱)

البته ما کلامی در این باب از مرحوم صدوق در هدایه و نیز تصریحی دال بر کراهت در کتاب نهایه نیافتیم.
بله در نهایه آمده است:

«فروشدگی طعام کراهت دارد، زیرا از احتکار در امان نیست.»^(۲)

ولی این بیان حکم احتکار نیست.

البته توهم نشود که مورد «قول به حرمت» در زمان نیاز مردم به طعام، و در شرایط ضرورت، و مورد «قول به کراهت» در صورت فراوانی متاع و نبودن ضرورت است. بلکه ظاهراً مصبّ هر دو قول همان صورت نیاز مردم به کالا و شرایطی است که نگهداری طعام از سوی این شخص موجب گرفتاری و دشواری بر مردم می گردد. اما در صورت فراوانی کالا و در دشواری قرار نگرفتن مردم از ناحیه نگهداری این شخص، این مورد از موضوع احتکار خارج است. اگرچه قائل شویم که این کار از جهت دیگر ناپسند و مکروه است، چنانچه از ظاهر برخی کلمات اصحاب استفاده می شود، عنوان احتکار در چنین شرایطی بر کالای نگهداری شده صادق نیست، و در حقیقت در نظر آنان در مفهوم احتکار کمبود و تنگنا اخذ شده است. و پیش از این دانسته شد که از کلمات اهل لغت نیز همین معنی مستفاد می گردد.

در مقنع صدوق آمده است:

«اگر کسی طعامی را بخرد و آنرا نفروشد به امید اینکه گران شود اما در شهر از آن نوع طعام وجود داشته باشد، اشکالی ندارد. ولی اگر در شهر [بازار] طعام دیگری غیر از آن وجود نداشته باشد، نگهداری آن جایز نیست و موظف است

(۱) مفتاح الکرامة، ج ۴، کتاب متاجر / ۱۰۷.

(۲) نهایه شیخ طوسی / ۳۶۸.

آنرا بفروشد و در صورت نگهداری محکوم است.^(۱)

درنهایه شیخ آمده:

«احتکار در شرایطی است که مردم نیاز شدید به چیزی داشته باشند و در شهر غیر آن یافت نگردد، اما با وجود نظایر آن در شهر، اشکالی ندارد که صاحب آن به امید گران شدن آنرا نگهدارد.»^(۲)

در مبحث بیع کتاب کافی ابوالصلاح آمده است:

«جایز نیست کسی چیزی از قوت مردم را در صورتیکه نیاز آشکار به آن وجود دارد نگهداری نماید.»^(۳)

درمذهب ابن برآج - در شمار کسب های حرام - آمده است:

«... و احتکار انواع غله ها به هنگامی که در دسترس جامعه نیست و مردم شدیداً بدان نیازمندند.»^(۴)

در غنیه آمده است:

«احتکار قوت و غذای مردم در صورت نیاز آشکار به آن، جایز نیست.»^(۵)

در سرایر آمده است:

«احتکار نهی شده در شرایطی است که مردم نیاز شدید به چیزی از غلات چهارگانه [گندم، جو، خرما، کشمش] و روغن داشته باشند، و جز نزد آن شخص در شهر یافت نگردد.»^(۶)

(۱) - جوامع الفقهیه / ۳۱.

(۲) - نهایه / ۳۷۴.

(۳) - الکافی / ۳۶۰.

(۴) - المذهب / ۱/ ۳۴۶.

(۵) - جوامع الفقهیه / ۵۲۸.

(۶) - سرائر / ۲۱۲.

پیش از این از دروس آمده بود:

«ظاهر، تحریم آنست در صورت نیاز مردم به آن»^(۱)

و به نقل از قواعد آمده بود:

«به دوشروط: نگهداری برای گران شدن و نبودن آن کالا نزد دیگران»^(۲)

اینها نمونه هائی از کلماتی بود که از ظاهر آن حرمت استفاده می گردید.

از سوی دیگر در مقنعه آمده است:

«احتکار نگهداری طعام است در صورت نیاز اهل شهر به آن و در تنگنا قرار

گرفتن مردم از نبود آن. و این عمل مکروه و ناپسند است»^(۳)

و در مبسوط آمده است:

«اما احتکار در قوت و غذای مردم در صورتی که مسلمانان از آن ناحیه

زیان ببینند و جز نزد این شخص نزد افراد دیگری یافت نگردد، مکروه

است»^(۴)

همانگونه که ملاحظه گردید مصب هردو نظر [حرمت و کراحت احتکار] نزد

اصحاب همان صورت در تنگنا قرار گرفتن جامعه و نیاز شدید مردم است. که با

مراجعه و پژوهش در کلمات اصحاب این معنی روشنتر می گردد.

و در شرح کبیر که ذیل مغنی ابن قدامه حنبلی به چاپ رسیده آمده است:

«و احتکار حرام است بر اساس آنچه ابو امامه روایت نموده... و احتکار حرام آن

است که سه شرط را دارا باشد:

یکی اینکه: آن را خریده باشد. پس اگر جنسی را کسب کرده یا اینکه از

(۱) دروس ۳۳۲، کتاب مکاسب.

(۲) قواعد ۱/۱۲۲.

(۳) مقنعه ۹۶.

(۴) مبسوط ۲/۱۹۵.

محصولات خود اوست و آنرا نگهداری نموده، احتکار محسوب نمی شود. این فتوی از حسن [بصری] و مالک [ابن انس] نقل شده است.

دوم اینکه: قوت مردم محسوب شود اما انواع خورش ها و عسل و زیتون و علوفه چهارپایان احتکار آنها حرام نیست ...

سوم اینکه: با خریداری وی تنگنا و کمبود در شهر ایجاد شده باشد، و این جز با دوا مر حاصل نمی گردد:

یکی اینکه: این نگهداری در شهری باشد که بر مردم آن اثر می گذارد، نظیر حرمین شریفین [مکه و مدینه] و شهرهای مرزی - این را احمد حنبل گفته است - و ظاهر آن این است که احتکار در شهرهای بزرگ و گسترده نظیر بغداد و بصره و مصر و همانند آنها حرام نیست زیرا غالباً نگهداری طعام توسط یک نفر مردم را در کمبود و تنگنا قرار نمی دهد.

دوم اینکه: در شرایط کمبود و قحطی باشد، بدینگونه که قافله ای وارد شهر می گردد و پولدارها و ثروتمندان تمام آن قافله را خریداری می کنند و بدین وسیله مردم را در تنگنا قرار می دهند اما اگر آنرا در حال فراوانی و شرایطی که فشاری بر کسی وارد نمی شود خریداری و نگهداری نمایند، حرام نیست و اشکالی ندارد.^(۱)

روشن است که گفته ایشان در باره عدم تاثیر احتکار در شهرهای بزرگ، ناظر به اعصاری است که شرکتهای گسترده چند ملیتی و انحصارهای اقتصادی کلان [به صورت کارتلها و تراستها] وجود نداشته اند که با ایادی و چنگالهای پلید خود همه منابع اقتصادی یک منطقه پهناور و بازارهای پولی و مالی کشورهای بسیاری را در قبضه خود بگیرند و هرگونه که بخواهند بازار و قیمتها را بسود خود بچرخانند و عوامل اقتصادی را بعنوان یک ابزار فشار سیاسی علیه ملتها و دولتها بکار گیرند.

[چنانچه در زمان ما اینگونه است]

در کتاب بدایع الصنائع^(۱) که در فقه حنفیه است، در تفسیر احتکار آمده است:

«احتکار آنست که در شهری طعامی خریداری شود و از فروش آن مانعت بعمل آید و این به حال مردم زیانمند باشد و نیز اگر طعامی را از اطراف و حومه شهر کوچکی خریداری کند که معمولاً آن طعام به شهر مزبور حمل می شده، و این عمل زیانمند باشد او نیز محکوم است. و اما اگر شهر به گونه ای بزرگ باشد که چنین عملی به اهل آن زیان نمی رساند محکوم نیست.»^(۲)

در موسوعه الفقه الاسلامی از «رملی شافعی» و نیز در شرح نووی شافعی بر صحیح مسلم آمده:

«احتکار آن است که قوت و غذای مردم را هنگام کمبود و گرانی خریداری کرده و نگهداری کند تا با ایجاد تنگنا برای مردم، آنرا به قیمت زیادتری بفروش برساند.»^(۳)

شما ملاحظه می فرمائید که عناوین زیان رساندن و ایجاد تنگنا در مفهوم احتکار حرام، در کلمات فقهای سنت نیز اخذ شده است.

۵- دلایل حرمت و یا کراهت احتکار:

کسانی که به کراهت احتکار و عدم حرمت قائل شده اند به دلایل زیر استدلال نموده اند:

(۱) بدایع الصنائع تألیف ابوبکر کاشانی است که در قرن ششم هجری می زیسته است الف - م ،

جلسه ۱۷۶ درس

(۲) بدایع الصنائع ۱۲۹/۵.

(۳) موسوعة الفقه الاسلامی ۱۹۵/۳.

[الف:] اصل [اصل عدم حرمت]

[ب:] قاعده سلطنت مردم بر اموال خویش [الناس مسلطون علی اموالهم]^(۱) که این قاعده با روایات «آزادی تجارت» «خوب زندگی کردن» و «حزم و تدبیر در معامله» تقویت می شود، چنانچه در جواهر آمده است.

[ج:] واژه «کراهت» که در صحیح حلبی - که پس از این خواهیم خواند - آمده است.

البته بنظر ما اصل و قاعده نمی توانند با روایات آینده که متذکر می گردیم مقابله کنند. و در جایگاه خود به پاسخ صحیح حلبی نیز خواهیم پرداخت.

و اما کسانی که قائل به حرمت شده اند، به دلایل زیر استدلال نموده اند:

[الف:] روایات بسیار زیادی که از طرق فریقین روایت شده و ظهور در حرمت دارد و بلکه بر شدت حرمت تاکید نموده و احتکار را موجب ورود در آتش دانسته و در عرض سایر گناهان کبیره نظیر شرب خمر و قوادی و رباخواری و نظایر آن قرار داده است.

[ج:] روایاتی که بر اجبار محترک بر فروش کالای احتکار شده وارد شده و محترک را مستحق مجازات و عقوبت دانسته است.

بنظر ما دیدگاه صحیح تر درچارچوبه ای که برای احتکار گفته شد همین دیدگاه دوم است یعنی آنجا که احتکار موجب تضییق و زیان بر مردم باشد، بلکه - چنانچه یادآور شدیم - حقیقت احتکار همین است و لفظ احتکار بر غیر آن جز به مجاز اطلاق نمی گردد.

(۱) برخی گفته اند الناس مسلطون علی اموالهم که بعنوان یک قاعده فقهی [اصل] از آن یاد می شود روایت [دلیل لفظی] است، کتاب عوالی اللالی آنرا بعنوان یک روایت از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است. (الف - م، جلسه ۱۷۶ درس)

۶- گروه بندی اخبار و روایات احتکار:

اخبار و روایات احتکار را به پنج گروه می توان تقسیم کرد - اگرچه برخی از آنها در برخی دیگر تداخل دارند - که در این قسمت آنها را از نظر می گذرانیم:

گروه اول: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بطور مطلق دلالت می کند.

گروه دوم: روایاتی که در خصوص طعام بطور مطلق دلالت دارد.

گروه سوم: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بیش از سه روز در زمان سختی و قحطی و بیش از چهل روز در زمان فراوانی دلالت دارد.

گروه چهارم: روایاتی که بین صورت انحصار طعام در شهر به طعامهای احتکار شده و کمبود آن در بازار، و بین غیر آن صورت فرق قائل شده و ممنوعیت را فقط در مورد اول می داند.

گروه پنجم: روایاتی که بر ممنوعیت احتکار در اشیای بخصوص دلالت دارد.

گروه نخست: روایاتی که بر ممنوعیت مطلق احتکار دلالت دارد:

۱- روایت ابن قدام [عبدالله میمون] از امام صادق (ع) که می فرماید:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: وواردکننده کالا (پیشه ور) بهره ور است و محترک ملعون.»^(۱)

درسند این روایت سهل ابن زیاد آمده ولی چنانچه گفته اند «امر در مورد

(۱) قال رسول الله (ص): الجالب مرزوق، و المحتكر ملعون. (وسائل ۱۲/۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب

۲۷، حدیث ۳۰۳)

در سند این روایت جعفر بن محمد اشعری نیز آمده که برخی او را «ثقه» می دانند و برخی «مدوح» و چون روایت بسیار نقل کرده او را توثیق کرده اند در مجموع، روایت از جهت سند

بد نیست. الف - م، جلسه ۱۷۶ درس.

سهل، سهل است» می توان به وی اعتماد کرد.

۲- «ورّام بن ابی فراس» در کتاب خویش از پیامبر (ص) از جبرئیل روایت نموده که فرمود:

«به آتش جهنم نظر افکندم صحرائی در جهنم دیدم که می جوشید، گفتم ای مالک این برای کیست؟ گفت برای سه دسته: محتکران، شراب خواران، و قوادان.»^(۱)

۳- در من لایحضره الفقیه آمده است:

«و امیر المومنین (ع) از احتکار در شهرها نهی فرمود.»^(۲)

اینکه مرحوم صدوق در من لایحضر این روایت را بطور قطع و جزم به امیر المومنین (ع) نسبت داده است، دلیل بر این است که ایشان این روایت را صحیح می دانسته، زیرا اینگونه تعبیر با اینکه مثلاً بگوید «از امیر المومنین (ع) روایت شده» فرق دارد. و نهی چه از نظر ماده و چه از نظر صیغه ظهور در حرمت دارد. [مگر اینکه دلیلی بر ترخیص داشته باشیم].

۴- در نهج البلاغه در نامه آنحضرت (ع) به مالک اشتر در ارتباط با وظایف تجار آمده است:

«با این همه در بسیاری از آنان طبیعت سخت گیری و خوی ناپسند بخل و احتکار منافع و انحصارگری در معامله وجود دارد و این وسیله زیان رساندن به مردم و برای زمامداران عیب و ننگ است، پس از احتکار جلوگیری نما، همانا

(۱) اطلعت فی النار فرأیت وادیا فی جهنم یغلی، فقلت یا مالک لمن هذا؟ فقال لثلاثة: المحتکرین و

المدمنین الخمر، والقوادین. (وسائل ۱۲/ ۳۱۴: ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۱۱)

قواد در روایت کسی است که زن و مرد نامحرم را از راه حرام به یکدیگر می رساند.

(۲) و نهی امیر المومنین (ع) عن الحکره فی الامصار. (وسائل ۱۲/ ۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷،

پیامبر خدا (ص) از آن جلوگیری نمود. و باید داد و ستد به آسانی، طبق موازین عدل و با قیمت هائی که بر طرفین از خریدار و فروشنده اجحاف نباشد صورت گیرد. و هر کس پس از نهی تو باز مرتکب احتکار گردد، او را کیفر ده و به مجازات عادلانه اش برسان.^(۱)

تقریب استدلال در این قسمت از کلام امام (ع) به اینگونه است: که فرمان آن حضرت به مالک بر مجازات و مواخذة محتکر، دلیل روشنی است بر حرمت احتکار، زیرا مجوزی بر عقاب و مجازات الحجام دهنده مکروه نداریم. اگر گفته شود: ظاهر روایت اینست که ممنوعیت احتکار بخاطر خود احتکار و از سوی خداوند تبارک و تعالی نیست تا اینکه حرمت آن حرمت فقهی باشد، بلکه نهی از احتکار از سوی والی و از شئون حکومت است، آنحضرت (ع) به مالک دستور می دهد که از احتکار جلوگیری نماید بخاطر ولایتی که بر جامعه دارد چنانچه پیامبر اکرم (ص) نیز به همین دلیل از احتکار نهی فرمود.

بنابر این هنگامی که والی احتکار را ممنوع کرد، احتکار بر اساس یک امر ولائی و دستور حکومتی حرام می شود نه بر اساس یک مبنای فقهی، به همین جهت فرمود: کسی که بعد از نهی تو مرتکب آن گردد وی را مجازات کن. این بیان در روایت گذشته و آینده نیز صدق می کند.

در پاسخ باید گفت: حکم ولائی و حکومتی که از پیامبر (ص) و ائمه (ع) صادر می گردد ظاهراً همه امت را در بر می گیرد بخاطر اینکه ولایت آنان بر عموم مردم

(۱) و اعلم مع ذلك ان فی كثير منهم ضيقاً فاحشاً و شماً قبيحاً و احتكاراً للمنافع و تحكماً فی البياعات، و ذلك باب مضرّة للعامة و عیب علی الولاية، فامنع من الاحتكار فان رسول الله (ص) منع منه، وليكن البيع بيعاً سمحاً بموازين عدل و اسعار لا تجحف بالفريقين من البائع والمبتاع، فمن فاروق حكرة بعد نهيك اياه فتكل به و عاقبه فی غير اسراف. (نهج البلاغه، فیض ۱۰۱۷، ل/ ۴۳۸،

جریان دارد، مگر اینکه در یک مورد قرینه ای بر این باشد که این دستور منحصر به همان زمان است. آیا ملاحظه نمی فرمائید که امیر المومنین (ع) در نهی خویش از احتکار، به نهی پیامبر اکرم (ص) استناد فرمود؟

از سوی دیگر کسی که روایات را مورد تتبع و بررسی قرار دهد، مشاهده می کند که ائمه علیهم السلام در مسائل مختلف به احکام حکومتی که از پیامبر اکرم (ص) صادر شده بود استدلال می فرموده اند، پس ولایت پیامبر اکرم (ع) بر مومنین در آیه شریفه [النبی اولى بالمومنین] منحصر به مومنین زمان آن حضرت (ص) نبوده است و آیه شریفه: «ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا»^(۱) آنچه پیامبر اکرم (ص) شما را بدان امر نمود انجام دهید و از آنچه نهیتان فرمود اجتناب کنید» همه امر و نهی های حکومتی آن حضرت را نیز شامل می گردد، چنانچه حکم امام صادق (ع) به حکومت فقیه^(۲) در مقبوله عمر بن حنظله^(۳) با اینکه یک حکم حکومتی است ولی منحصر به زمان آن حضرت نبوده و در همه زمانها به آن استدلال می شود^(۴) و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

(۱) حشر (۵۹) / ۷.

(۲) بنابر قول به نصب در مسأله ولایت فقیه.

(۳) وسائل ۱۸ / ۹۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۱.

(۴) احکام حکومتی پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) را می توان به دو دسته تقسیم نمود ۱- احکام حکومتی که به عنوان یک قاعده و قانون کلی و یک ضرورت اجتماعی و نیاز عمومی جوامع صادر شده و در همه زمانها به شکلی دارای استفاده و قابل استناد است که در این زمینه به قول و فعل و تقریر معصوم به عنوان یک قانون و قاعده کلی در زمانهای مختلف استناد می شود و یک ملاک و مبنای فقهی قلمداد می گردد. نظیر اصل نهی از احتکار که یک ضرورت اجتماعی است.

۲- احکام حکومتی که بخاطر مصالح مقطعی و مسائل ویژه ای که در آن زمانها بوده صادر شده و ویژگی زمان و مکان در صدور آن نقش داشته است، نظیر بیان حرمت احتکار در اشیاء بخصوص که در زمان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) مایحتاج زندگی و قوت اغلب مردم آن زمان بوده

۵- در کتاب دعائم الاسلام از امیر المومنین (ع) منقول است که آن حضرت به رفاعه نوشت:

«احتکار را ممنوع کن، و هر که مخالفت نمود او را تعزیر نما سپس با عرضه اجناس به مردم او را تنبیه کن.»^(۱)

چنانچه نوشته اند رفاعه در آن زمان از سوی امیر المومنین (ع) قاضی اهواز^(۲) بوده است.

۶- باز در همان کتاب آمده است:

«محتکر گنهکار سرکش است.»^(۳)

۷- باز در آن کتاب از امام جعفر صادق (ع) آمده است:

هر احتکاری که زیان به مردم رساند و قیمتها را افزایش دهد، خیری در آن نیست.»^(۴)

۸- در غرر و درر آمدی از امیر المومنین (ع) آمده است:

«احتکار پستی است.»^(۵)

است پس در مکانها و زمانهای دیگر با القاء خصوصیت و تنقیح مناط می توان گفت که احتکار

اشیاء دیگر مورد نیاز جامعه نیز جایز نیست - (مقرر)

(۱) اِنَّهُ عَنْ الْحَكْرِهٖ، فَمَنْ رَكِبَ النَّهْيَ فَاَوْجَعَهُ ثُمَّ عَاقَبَهُ بِاَظْهَارِ مَا احْتَكَرَ. (دعائم الاسلام ۳۶/۲، کتاب البيوع، فصل ۶، حدیث ۸۰)

(۲) طبق نوشته کتاب «موارد السجن فی النصوص و الفتاوا اهواز در آن زمان منطقه وسعی بوده که اهواز کنونی جزئی از آن محسوب می شده است. (مقرر)

(۳) المحتکر اثم عاص. (دعائم الاسلام ۳۵/۲، کتاب البيوع، فصل ۶، حدیث ۷۷)

(۴) کوکل حکرة تضمر بالناس و تغلى السعر عليهم فلاخير فيها. (دعائم الاسلام ۳۵/۲، کتاب البيوع، فصل ۶، حدیث ۷۸)

(۵) الاحتکار رذيله، (غرر و درر ۳۹/۱، حدیث ۱۱۱)

۹- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«احتکار ناکامی و محرومیت می آورد»^(۱).

۱۰- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«احتکار خوی تبهاران است»^(۲).

۱۱- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«محتکر از نعمت خودش محروم است»^(۳).

۱۲- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«مقتدر باش و محتکر مباش»^(۴).

۱۳- باز در آن کتاب از آن حضرت (ع) آمده است:

«از خصلت های افراد بی تجربه است که انسانها را در سختی احتکار گرفتار می کنند»^(۵).

۱۴- در مستدرک الوسائل از آمدی از امیر المومنین (ع) آمده است:

«محتکر بخیل برای کسی مال اندوزی می کند که از وی سپاسگزاری نمی کند و بر کسی وارد می شود که عذرش را نمی پذیرد»^(۶).

۱۵- در صحیح مسلم به سند خویش از معمر [ابن عبدالله] آمده است که

گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

(۱) الاحتکار داعية الحرمان. (غرر و درر ۱/۶۶، حدیث ۲۵۵)

(۲) الاحتکار شیمة الفجّار. (غرر و درر ۱/۱۶۰، حدیث ۶۰۶)

(۳) المحتکر محروم من نعمته. (غرر و درر ۱/۱۲۷، حدیث ۴۶۵)

(۴) کن مقتدرا ولا تکن محتکرا. (غرر و درر ۴/۶۰۱، حدیث ۷۱۳۹)

(۵) من طبایع الاغمار اتعاب النفوس فی الاحتکار. (غرر و درر ۶/۲۸، حدیث ۹۳۴۹)

(۶) المحتکر البخیل جامع لمن لایشکره و قادم علی من لایعذر. (مستدرک الوسائل ۲/۴۶۸، ابواب آداب

تجارت، باب ۲۱، حدیث ۱۰)

«کسی که احتکار کند خطاکار است.»^(۱)

و در روایت دیگری از معمر از آن حضرت (ص) آمده است:

«کسی جز خطاکار احتکار نمی کند.»^(۲)

ترمذی نیز همین روایت را به همین شکل روایت کرده و می نویسد:

«در این باب از عمر و علی و ابی امامه و ابن عمر روایت رسیده است و حدیث

معمر، حدیث خوب و صحیحی است و بر طبق آن اهل علم عمل نموده اند، و

احتکار را حرام شمرده اند، و برخی احتکار را در غیر طعام جایز دانسته اند.»^(۳)

ابن ماجه نیز این روایت را با همین لفظ آورده است، و حاشیه نویس کتاب در

ذیل آن می نویسد:

«خاطی به معنی تبهکار است و معنی آن اینست که بر ارتکاب این عمل ناپسند

کسی جرأت نمی کند، مگر کسی که به گناه عادت کرده است، و این روایت بر

این دلالت دارد که احتکار یک گناه بسیار بزرگی است که از همان ابتدا انسان

مرتکب آن نمی گردد، بلکه با تکرار گناه، بتدریج به آن آلوده می شود.»^(۴)

۱۶- در مستدرک حاکم نیشابوری به سند خویش از آن حضرت (ص) آمده

است:

«کسی که احتکار کند و با آن کار بخواهد علیه مسلمانان قیمت ها را بالا ببرد

خطاکار است و در امان خداوند نیست»^(۵)

(۱) من احتکر فهو خاطی. (صحیح مسلم ۱۲۲۷/۳، کتاب مساقات، باب تحریم احتکار در اقوات،

حدیث ۱۶۰۵)

(۲) لایحتکر الا خاطی. (صحیح مسلم ۱۲۲۸/۳، کتاب مساقات، باب تحریم احتکار در اقوات)

(۳) سنن ترمذی ۳۶۹/۲، کتاب البیوع، باب ماجاء فی الاحتکار، حدیث (۱۲۸۵)

(۴) سنن ابن ماجه ۷۲۸/۲، کتاب تجارت، باب احتکار، حدیث (۲۱۵۴)

(۵) من احتکر یرید ان یتغالی بها علی المسلمین فهو خاطی و قد بری منه ذمة الله. (مستدرک حاکم ۲/

۱۷- باز در آن کتاب به سند خویش از آن حضرت (ص) آمده است:
«محتکر ملعون است»^(۱)

۱۸- باز در آن کتاب به سند خویش از یسع بن مغیره آمده است که گفت:
«پیامبر خدا (ص) در بازار بر مردی گذشت که طعام را به قیمتی ارزانتر از قیمت بازار می فروخت، حضرت فرمود: در بازار ما به قیمتی کمتر از قیمت ما می فروشی؟ گفت بلی. فرمود: به جهت کسب ثواب و قربه الی الله؟ گفت بلی. فرمود: بشارت بر تو باد، همانا وارد کننده طعام در بازار ما، همانند مجاهد فی سبیل الله است، و محتکر در بازار ما همانند انکار افکننده در کتاب خداوند است»^(۲)

اگرچه مورد این روایت طعام است ولی بیان رسول خدا (ص) گسترش دارد، و شامل طعام و غیر طعام می گردد.

۱۹- باز در آن کتاب بسند خود از «معقل بن یسار» آمده است:
«کسی که در نرخهای مسلمانان دخالت کند تا آنها را به ضرر مسلمانان افزایش دهد، بر خداوند رواست که وی را با سر در هولناک ترین جای جهنم درافکند»^(۳)

۱۲، کتاب البیوع)

(۱) المحتکر ملعون. (مستدرک حاکم ۱۱/۲، کتاب البیوع)

(۲) مر رسول الله (ص) بر رجل بالسوق یبیع طعاما بسعر هو ارخص من سعر السوق، فقال: تبیع فی سوقنا بسعر هو ارخص من سعرنا؟ قال: نعم. قال: صبراً و احتساباً؟ قال: نعم. قال: ابشر، فان الجالب الی سوقنا کالمجاهد فی سبیل الله و المحتکر فی سوقنا کالملحد فی کتاب الله. (مستدرک حاکم ۱۲/۲، کتاب البیوع)

(۳) من دخل فی شیء من اسعار المسلمین لیغلی علیهم کان حقا علی الله ان یقذفه فی معظم جهنم راسه اسفله. (مستدرک حاکم ۱۲/۲، کتاب البیوع) .

۲۰- در کنز العمال از معاذ آمده است:

«بدترین بنده انسان احتکار کننده است، اگر خداوند متعال قیمت اجناس را پایین بیاورد ناراحت و محزون می شود و اگر بالا ببرد خوشحال می گردد»^(۱)

۲۱- باز در همان کتاب از فرزند عمر منقول است:

«کسی که یک شب، گرانی قیمت را بر امت من طلب کند، خداوند اعمال چهل سال او را نابود می کند.»^(۲)

۲۲- باز در آن کتاب از علی (ع) روایت شده است:

«از احتکار در شهر نهی شده است.»^(۳)

۲۳- باز در آن کتاب از صفوان بن سلیم آمده است:

«جز خیانتکاران کسی مرتکب احتکار نمی گردد.»^(۴)

۲۴- باز در آن کتاب از ابوهریره آمده است:

«احتکار کنندگان و قاتل ها در جهنم در یک درجه اند.»^(۵)

(۱) بشی العبد المحتکر: ان ارخص الله - تعالى - الاسعار حزن، و ان اغلاها الله فرح. (کنز العمال ۹۷/۴،

کتاب بیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۱۵)

(۲) من تمنى على امتي الغلاء ليلة واحدة احبط الله عمله اربعين سنة. (کنز العمال ۹۸/۴، کتاب البيوع،

باب ۳، حدیث ۹۷۲۱)

(۳) نهی عن الحكرة بالبلد. (کنز العمال ۹۸/۴، کتاب البيوع، باب ۳، حدیث ۹۷۲۴)

(۴) لا يحتكر الا الخوانون. (کنز العمال ۱۰۱/۴، کتاب البيوع، باب ۳، حدیث ۹۷۳۸)

(۵) يحشر الحكارون و قتلة الانفس الى جهنم في درجة. (کنز العمال ۱۰۱/۴، کتاب البيوع، باب ۳،

حدیث ۹۷۳۹)

سرّ این روایت در اینست که احتکار کننده عامل قتل تدریجی بسیاری از مردم می گردد، نتیجه کار احتکار کنندگان است که در افریقا اینهمه مردم از گرسنگی تلف می شوند. (الف - م، جلسه

۲۵- باز در آن کتاب آمده است:

«ای مردم مراقب باشید! احتکار نکنید، بازار گرمی ننمائید و بافروشنندگان پیش از آمدن جنس در بازار بند و بست نکنید.»^(۱)

۲۶- باز در آن کتاب از ابن مسعود آمده است:

«در روز قیامت محتکر برانگیخته می شود در حالی که بین دیدگانش نوشته است: ای کافر، جایگاه خویش را از آتش آماده ساز.»^(۲)

ظهور این روایات بسیار، در حرمت آشکار است و بلکه بیشتر آن، دلالت بر حرمت مؤکد این عمل ناپسند دارد و تشکیک در این مسئله تشکیک در یک مسئله روشنی است.

گروه دوم:

روایات منع احتکار بطور مطلق در خصوص طعام:

۱- شیخ الطایفه به سند خود از «اسماعیل بن ابی زیاد» از امام صادق (ع) و ایشان از پدر بزرگوارشان امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود:

«جز فرد خطاکار کسی طعام را احتکار نمی کند.»^(۳)

اسماعیل بن ابی زیاد همان سکونی است و سند روایت ظاهراً بی اشکال است.

۲- صدوق روایت نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

(۱) ایها الناس، احفظوا: لا تحتکروا و لا تاجشوا و لا تملقوا السلعة... (کنز العمال ۱۷۸/۴، کتاب بیوع، باب ۲، حدیث ۱۰۰۵۶)

(۲) و یقوم المحتکر مکتوب بین عینیه: یا کافر، تبوأ مقعدک من النار. (کنز العمال ۶۵/۱۶، کتاب مواضع و حکم، باب ۲، حدیث ۴۳۹۵۸)

(۳) لا یحتکر الطعام الا خاطئ. (وسائل ۳۱۵/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۱۲)

«جز فرد خطاکار کسی طعام را احتکار نمی کند.»^(۱)

مضمون این روایت بدون لفظ طعام پیش از این از مسلم و ترمذی و ابن ماجه نقل شد، و اینکه صدوق روایت را بصورت جزم به رسول خدا (ص) نسبت داده دلالت بر این دارد که نزد ایشان این روایت صحیح است [گرچه بصورت مرسل نقل شده است].

۳- در مستدرک الوسائل از دعائم الاسلام، از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که آن حضرت از احتکار نهی نمود و می فرمود:

«جز فرد خطاکار کسی طعام را احتکار نمی کند.»^(۲)

۴- در مستدرک حاکم به سند خویش از ابی امامه آمده است:

«پیامبر خدا (ص) از احتکار طعام نهی فرمود.»^(۳)

۵- در مستدرک الوسائل از طب النبی، از آن حضرت (ص) آمده است:

«کسی که علیه مسلمانان طعامی را احتکار کند، خداوند خوره [جذام] و ورشکستگی را گریبانگیر او می گرداند.»^(۴)

۶- در بحار به سند خود از سکونی از امام صادق (ع) از پدرش از پدرانش (ع) وارد شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«شبی عذاب الهی بر طایفه ای از بنی اسرائیل نازل گردید، آنگاه صبح کردند در حالی که چهار صنف از آنان در کام عذاب ناپدید شده بودند: مطربان طبل نواز،

(۱) لایحترک الطعام الا خاطی. (وسائل ۱۲/۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۸)

(۲) لایحترک الطعام الا خاطی. (مستدرک الوسائل ۲/۴۶۸. ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۴)

(۳) نهی رسول الله (ص) ان یحترک الطعام. (مستدرک حاکم ۱۱/۲، کتاب البیوع)

(۴) من احتکر علی المسلمین طعاما ضربه الله بالجذام و الافلاس. (مستدرک الوسائل ۲/۴۶۸، ابواب

آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۹)

آوازخوانان به لُهو و لعب، محتکران طعام و صرّافهای رباخوار.^(۱)

این روایت را مستدرک از بحار و جعفریات نیز نقل کرده است.^(۲)

۷- باز در آن کتاب از خصال به سند خود از ثمالی نقل می کند که گفت
امام صادق (ع) فرمود:

«خداوند متعال بر بندگانش بر آفرینش دانه ها منت نهاد و بر این دانه ها آفت را
مسلط ساخت چه اگر چنین نمی کرد، پادشاهان مال اندوز، آنها را ذخیره
می کردند، همانگونه که طلا و نقره را ذخیره می کنند.»^(۳)

۸- ابن حزم در محلی به سند خود از ابی الحکم روایت کرده است:

«علی بن ابی طالب طعام احتکار شده ای را که معادل یکصد هزار (دینار یا
درهم) ارزش داشت آتش زد.»^(۴)

۹- باز در همان کتاب از حبیش آمده است:

«علی بن ابی طالب (ع) خرمنهای متعددی را که من میان نخلها و درختان کوفه
احتکار کرده بودم به آتش کشید که اگر چنین نمی کرد، من معادل عایدات کوفه
از آن سود می بردم.»^(۵)

(۱) طرق طائفة من بنی اسرائیل لیلا عذاب فاصبحوا و قد فقدوا اربعة اصناف: الطباالین، و المغنین، و
المحتکرین للطعام، و الصیارة اكلة الربا منهم. (بحار الانوار ۸۹/۱۰۰، (چاپ ایران ۸۹/۱۰۳) کتاب
عقود و ایقاعات، باب احتکار، حدیث ۱۲)

(۲) مستدرک الوسائل ۴۶۸/۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۲.

(۳) ان الله عزوجل تطول علی عباده بالحبة فسلط علیها القملة، ولولا ذلك لخزنتها الملوك كما يخزنون
الذهب و الفضة. (بحار الانوار ۸۷/۱۰۰، (چاپ ایران ۸۷/۱۰۳) کتاب عقود و ایقاعات، باب
احتکار، حدیث ۳)

(۴) ان علی بن ابی طالب احرق طعاما احتکر بمائة الف. (محلّی ۶/۶۵، (جزء ۹) مسئله ۱۵۶۷)

(۵) احرق علی بن ابی طالب (ع) بیادر بالسواد کنت احتکرتها لوترکها لربحت فیها مثل عطاء الکوفه.

(محلّی (جزء ۹) مسئله ۱۵۶۷) در این روایت و روایت قبلی مشخص نیست که آیا معنی حقیقی

۱۰- در کنز العمال از ابی امامه آمده است:

«شهروندان در شهرها زندانی راه خدایند، طعام را بر آنها احتکار نکنید و قیمت اجناس را گران ننمایید.»^(۱)

ظهور این روایات در حرمت نیز واضح و آشکار است.

نکته ای که در اینجا قابل توجه است اینست که آیا این گروه از روایات با روایات گروه اول در تضاد و تعارض است تا روایات گروه اول را بر این گروه از روایات بصورت حمل مطلق بر مقید حمل نماییم؟ یا اینکه ذکر طعام در این روایات از باب غلبه است، از آن جهت که طعام از بارزترین مصادیق چیزهایی است که مردم به آن نیازمندند و از روشن ترین مواردی است که احتکار در آن شیوع دارد و نگهداری آن موجب کمبود و تنگنا - که در مفهوم احتکار اخذ شده بود - می گردد؟ به تعبیر دیگر: آیا مفهوم این دسته از روایات از قبیل مفهوم لقب است که حجیتی برای آن نیست یا از قبیل مفاهیمی است که حجت است؟

در این ارتباط دو دیدگاه می تواند وجود داشته باشد که بنظر می رسد دیدگاه دوم صحیح باشد. [از باب غلبه و مفهوم لقب است و حجیتی برای آن نیست]

و حمل مطلق بر مقید در صورت «احراز وحدت حکم» است چنانچه در مسئله طلاق همسر بصورت «ظهار» گفته می شود «ان ظاهره فاعتق رقبة = اگرظهار کردی یک بنده آزاد نما» و گفته می شود «ان ظاهره فاعتق رقبة مومنة = اگرظهار کردی یک بنده مومن آزاد نما» که در اینجا بخاطر وحدت سبب [که همان

آتش زدن مراد است یا معنی مجازی و کنائی آن یعنی اینها را از چنگ محتکر بیرون آورد و در اختیار نیازمندان گذاشت. (مقرر)

(۱) اهل المدائن الحسب فی سبیل الله، فلاتحتکروا علیهم الطعام و لاتغفلوا علیهم الاسعار. (کنز العمال ۴/

ظهار باشد] وحدت حکم بدست می آید. ولی مسئله مورد بررسی ما اینگونه نیست زیرا احتمال دارد که احتکار بصورت مطلق حرام باشد و در طعام حرمت بیشتری داشته باشد چونکه نیاز به آن شدیدتر و آشکارتر است.

این مسئله با قطع نظر از سایر روایاتی است که دلالت بر نهی از احتکار دارد که پس از این از آن گفتگو خواهیم کرد.

نکته دیگر اینکه آیا مراد به طعام هر چیزی است که بعنوان خوراک و برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرد - که در اینصورت چیزهایی نظیر برنج و ذرت را هم شامل می شود - یا اینکه مراد از طعام فقط گندم است، چنانچه در لغت یکی از معانی طعام گندم است و در برخی از روایات نیز فقط به گندم اطلاق شده است؟ در این ارتباط دو نظریه است.

ابن اثیر در نهاییه می نویسد:

«مفهوم طعام عام است و هر چیزی که بعنوان خوراک از آن استفاده می گردد از قبیل گندم، جو، خرما و... را شامل می گردد، و در حدیث ابی سعید آمده است: ما برای زکاة فطره یک صاع از طعام یا صاعی از جو پرداخت می کردیم. که گفته شده مراد از طعام در این روایت فقط گندم است...»

خلیل گوید: در کلام فصیح عرب مراد از طعام فقط گندم است.^(۱)

ولی واژه طعام در آیه شریفه «و طعام الذین اتوا الکتاب حل لکم»^(۲) - و طعام اهل کتاب برای شما حلال است - در روایات ما [شیعه امامیه] به حبوبات، سبزیها، عدس، نخود و غیر آن تفسیر شده است که در این ارتباط می توان به روایات و سائل مراجعه نمود.^(۳)

(۱) نهاییه ۱۲۶/۳.

(۲) مائده (۵) / ۵.

(۳) وسائل ۳۸۰/۱۶ - ۳۸۲، کتاب اطعمه و اشربه، باب ۵۱.

گروه سوم:

روایاتی که بر ممنوعیت احتکار بیش از سه روز یا چهل روز دلالت دارند:

۱- سکونی از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«احتکار در زمان فراوانی چهل روز و در زمان نایابی و بلا سه روز است پس اگر در زمان فراوانی از چهل روز و در زمان شدت از سه روز تجاوز کرد مرتکب آن ملعون است.»^(۱)

در سند این روایت اشکالی نیست^(۲) و ظاهر این حدیث جواز احتکار در کمتر از چهل روز و سه روز است پس این دو عدد در احتکار موضوعیت دارد و بظاهر همین روایت شیخ طوسی در نهایه فتوی داده است.

ایشان در نهایه می فرماید:

«حد احتکار در شرایط قحطی و کمبود طعام سه روز است و در شرایط فراوانی و توسعه چهل روز.»^(۳)

و در کتاب مختلف آمده است:

«شیخ می فرماید: حد احتکار در شرایط کمبود طعام سه روز است و در شرایط

(۱) الحکرة فی الخصب اربعون یوما، و فی الشدة و البلاء ثلاثة ایام فمازاد علی الاربعین یوما فی الخصب فصاحبه ملعون، و ما زاد علی ثلاثة ایام فی العسرة فصاحبه ملعون. (وسائل ۳۱۲/۱۶، ابواب آداب تجارت، حدیث ۱)

(۲) از این نوع سلسله سند ما در کافی زیاد داریم و به روایاتی با این سلسله سند عمل شده است و اینکه بعضی راجع به سکونی ایراد می گیرند که در دستگاه عامه قضاوت می کرده است، قابل اعتنا نیست، باتوجه به اینکه شیخ درعه (اصول فقه) می گوید فقها در عمل به روایت سکونی اجماع دارند، در فقه هم به روایات سکونی عمل شده. (الف - م، جلسه ۱۷۸ درس)

(۳) نهایه شیخ / ۳۷۴.

فراوانی چهل روز و در این نظریه ابن براج اورا پیروی نموده است.^(۱)

ولی التزام به اینکه چهل روز و سه روز شرعا در حرمت احتکار موضوعیت داشته باشد ولو بصورت اماره شرعیه که از جانب شارع برای احتکار قرار داده شده باشد مشکل است بلکه ظاهرا محدود کردن احتکار به گذشت این مدت، به عنوان اعم اغلب [تدوین قانون بر اساس عمل اغلب و اکثر مردم] می باشد. زیرا انسان ولو اینکه در شرایط سخت باشد غالبا می تواند قوت سه روز خود را تهیه نماید، پس احتکار مضر جز پس از گذشتن این مدت صدق نمی کند همانگونه که اگر مایحتاج عمومی در شرایط فراوانی چهل روز در اختیار مردم قرار داده نشود فشار و گرانی بیار می آورد. پس ملاک در احتکار حرام، همان قرار گرفتن مردم بوسیله آن، در تنگنا و سختی است.

شهید در شرح لمعه می فرماید:

«احتکار مقید به سه روز در سختی و چهل روز در فراوانی نیست، و آنچه بعنوان حد احتکار روایت شده معمولا بر حصول نیاز و حاجت در چنین ایامی حمل شده است.»^(۲)

از کسانی که به این روایت و نظایر آن برای نفی حرمت احتکار تمسک نموده اند می توان بدینگونه پاسخ گفت:

زاید بر چهل روز در شرایط فراوانی قطعا حرام نیست چونکه کمبود و تنگنایی حاصل نمی گردد و مع ذلک محتکر ملعون شناخته شده، پس دانسته می شود که لعن با کراهت هم سازگار است و لعن برای بیش از سه روز هم دلیل بر حرمت احتکار نیست. [در صورتی که گفتیم این گونه روایات خلاف مقصود اینان را میفهماند زیرا مدلول روایات اینست که چون در شرائط فراوانی معمولا تا چهل روز

(۱) مختلف / ۳۴۶.

(۲) الروضة البهیة ۲۹۹/۳.

و در شرایط سختی تا سه روز تنگنا و سختی بر مردم ظاهر نمی شود قهراً در این مدت عنوان احتکار صدق نمی کند و بعد از این مدت چون نوعاً تنگنا و سختی ظاهر میشود مشمول لعن و احتکار خواهد بود]

۲- ابراهیم بن عبد الحمید از موسی بن جعفر (ع) از پیامبر (ص) روایت نموده است که فرمود:

«و اما گندم فروش [فرزندت را به گندم فروشی مگمار] وی طعام را بر امت من احتکار می کند. و اگر خداوند بنده ای را در حال دزدی مشاهده کند بهتر است نزد من از اینکه وی را در حالی که چهل روز طعام را احتکار کرده مشاهده نماید.^(۱)»

۳- ابی مریم از امام باقر (ع) روایت نموده که فرمود:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: کسیکه طعامی را خریداری نموده و چهل روز آنرا نگهداری نماید بدین امید که گرانی در جامعه بوجود بیاورد آنگاه آنرا بفروشد و تمام بهای آنرا صدقه بدهد باز کفاره عمل ناپسند او نخواهد شد.^(۲)»

۴- در بحار از کتاب «الاعمال المانعة من الجنة» به سند خود نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمودند:

«کسی که بیش از چهل روز احتکار طعام کند، از استشمام بوی بهشت - که از پانصد سال راه بوی آن استشمام می شود - محروم است.^(۳)»

(۱) و اما الحناط فانه يحتكر الطعام على امتي. و لان يلقي الله العبد سارقاً احب الي من ان يلقاه قد احتكر الطعام اربعين يوماً. (وسائل ۹۸/۱۲، ابواب ما يكتسب به، باب ۲۱، حدیث ۴)

(۲) قال رسول الله (ص) ايما رجل اشترى طعاما فحبسه اربعين صباحا يريد به غلاء المسلمين ثم باعه فتصدق بثمنه لم يكن كفارة لما صنع. (وسائل ۳۱۴/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۶)

(۳) من احتكر فوق اربعين يوماً فان الجنة توجد ريحها من مسيرة خمسة عام و انه الحرام عليه. (بحار الانوار ۸۹/۱۰۰، چاپ ایران ۸۹/۱۰۳) کتاب عقود و ایقاعات، باب احتکار، حدیث ۱۱

۵- در مستدرک الوسائل از طب النبی از آن حضرت (ص) روایت نموده که فرمود:

«کسی که طعامی را نگهداری می کند و چهل روز در انتظار کمبود در بازار صبر می کند از خدا بیزار است و خدا هم از او بیزار است.»^(۱)

۶- در مستدرک حاکم نیشابوری به سند خود از فرزند عمر از پیامبر (ص)

روایت شده که فرمود:

«کسی که چهل شب طعامی را احتکار کند از خدا بیزار است و خدا نیز از او

بیزار است، و اهل هر منطقه و محله ای که در میان آنان یک نفر گرسنه شب را به صبح آورد پیمان الهی از آنان سلب شده است.»^(۲)

۷- در کنز العمال از معاذ نقل شده است:

«کسی که طعامی را چهل روز بر امت من احتکار کند آنگاه آنرا صدقه بدهد از وی پذیرفته نمی شود.»^(۳)

نظیر این روایت از انس نیز نقل شده است.^(۴)

ما پیش از این جهت تقیید به چهل روز [و سه روز] را یاد آورد شدیم و گفتیم آن بر اساس اغلبيت است. ظهور این روایات نیز در حرمت احتکار، واضح است، و اینکه این روایات به صورت مستفیض آمده [مضمون آنها از بیش از سه طریق از معصوم روایت شده] موجب اطمینان می گردد که برخی از آنها از معصوم

(۱) من حبس طعاما یتربص به الغلاء اربعین یوما فقد برئ من الله و برئ منه، (مستدرک الوسائل ۲/

۴۶۸، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۹)

(۲) من احتکر طعاما اربعین ليلة فقد برئ من الله و برئ الله منه. و ایما اهل عرصة اصبح فیهم امرؤ

جائعا فقد برئت منهم ذمة الله. (مستدرک حاکم ۱۱/۱۲، کتاب البیوع)

(۳) من احتکر طعاما علی امتی اربعین یوما و تصدق به لم تقبل منه. (کنز العمال ۹۷/۴، کتاب البیوع،

باب ۳، حدیث ۹۷۲۰)

(۴) کنز العمال ۹۹/۴ - ۱۰۰، کتاب البیوع، باب ۳، حدیث ۹۷۳۳، و ۹۷۳۵.

صادر شده است، علاوه بر اینکه روایت سکونی در بین آنها است که نزد ما معتبر است.

گروه چهارم:

روایات تفصیل بین بودن و نایاب شدن طعام در شهر:

۱- در صحیحہ سالم حناط آمده است که گفت:

«امام صادق (ع) به من فرمود: شغل تو چیست؟ عرض کردم گندم فروش هستم و چون گاهی با فراوانی روبرو می شوم و گاهی با کمبود، گندم را نگهداری می کنم. فرمود: مردم در باره این عمل تو چه می گویند؟ عرض کردم می گویند محتکر، حضرت فرمود: آیا کسی به غیر از تو گندم می فروشد؟ عرض کردم من از هزار قسمت یک قسمت را می فروشم. فرمود: اشکالی ندارد، فردی از قریش نام او حکیم بن حزام بود، چون طعامی در مدینه وارد می شد، تمام آنرا یکجا می خرید، پس پیامبر (ص) بر او گذشت و فرمود: ای حکیم بن حزام، مبادا آنرا احتکار کنی!»^(۱)

سند این روایت صحیحہ^(۲) است و اینکه امام (ع) فرمود: مبادا احتکار کنی -

(۱) قال لی ابو عبد الله (ع): ما عملک؟ قلت حناط، و ربما قدمت علی نفاق، و ربما قدمت علی کساد فحبست. قال: فما یقول من قبلک فیه؟ قلت: یقولون: محتکر. فقال (ع): یتبعه احد غیرک؟ قلت: ما یتبع انا من الف جزء جزء. قال: لا یأمن، انما کان ذالک رجل من قریش یقال له حکیم بن حزام، و کان اذا دخل الطعام المدینه اشتراه کله، فمر علیه النبی (ص) فقال: یا حکیم بن حزام، ایاک ان تحتکر. (وسائل ۳۱۶/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۳)

(۲) این روایت صحیحہ است چون در سند این روایت ابی علی اشعری آمده است و ابی علی کنیه احمد بن عیسی قمی است، و محمد بن عبد الجبار صهبان. که ابی الصهبان هم به او گفته می شود، از «صفوان» که همان صفوان بن یحیی است روایت را نقل کرده که طبقه آنها هم محفوظ است،

ایک آن تحتکر-ظهور در تخذیر به وجه شدید دارد، که ملازم حرمت است. و مجرد وجود اینگونه تعبیرها در مکروه های مؤکد، مجوز دست برداشتن از ظاهر این روایت و حمل آن بر کراهت نمی گردد، نظیر آنچه در باب اوامر و نواهی گفته شده که: امرها و نهی ها باید بر وجوب و حرمت حمل شوند اگرچه در مستحب و کراهت هم فراوان بکار برده شوند.

و اینکه امام (ع) فرمود: آیا کسی جز تو آنرا می فروشد؟ مراد آن حضرت این نبوده که یک نفر دیگر هم می فروخته ولو به اندازه کفایت نباشد، بلکه مراد این بوده که آیا دیگران هم آنرا به حد کفایت می فروشند بگونه ای که حبس و نگهداری آن موجب کمبود و تنگنا نگردد.

و اینکه فرمود: اشکالی ندارد، ظاهر آن این است که حتی کراهت هم ندارد. و روشن است که نفی کراهت در اینجا از باب احتکار است و الا از نظر دیگر می توان گفت که گندم فروشی فی نفسه از مکروهات شمرده شده چون در آن مظنه احتکار است. [یا اینکه چون به مقتضای تجارت همیشه امیدوار است که قوت مردم را به قیمت گرانتر به آنان بفروشد کراهت آن از این باب باشد] که می توان به روایات آن مراجعه نمود.^(۱)

از سوی دیگر از این صحیح استفاده می شود که احتکار مضر که از آن نهی شده احتکاری است که از سوی سرمایه داران بزرگ و شرکت های تجاری که اقتصاد را در انحصار خود قرار می دهند صورت می پذیرد به گونه ای که عمده کالاهای بازار را در اختیار خود می گیرند و با آن هرگونه که بخواهند رفتار

ابی علی طبقه هشت است، محمد بن عبد الجبار طبقه هفت است، صفوان بن یحیی طبقه شش است، سالم حناط - که برخی سلمه حناط هم گفته اند - طبقه پنج است و همه اینها توثیق شده اند. (الف - م، جلسه ۱۷۸ درس)

(۱) ر، ک، و مسائل ۹۷/۱۲، ابواب ما یکتسب به، روایات باب ۲۱.

می کنند چنانچه امروز در زمان ما در کشورهای سرمایه داری متداول است، والا فروشندگان جزء که نگهداری آنها تاثیر چندانی در بازار نمی گذارد و تنگنا بوجود نمی آورد، اینچنین افرادی را نمی توان محکوم نامید.

۲- کلینی به سند خود از حذیفه بن منصور، از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمودند:

«در زمان رسول خدا (ص) طعام نایاب شد، مسلمانان نزد آنحضرت آمده و گفتند یا رسول الله از طعام چیزی باقی نمانده مگر نزد فلانی، وی را به فروش آن دستور فرما. امام صادق (ع) فرمودند: رسول خدا (ص) پس از حمد و ثنای پروردگار فرمودند: یا فلان، مسلمانان یادآور شدند که طعام نایاب شده مگر آنچه نزد تو باقی مانده است. آنرا بیرون بیاور و به هرگونه که می خواهی بفروش برسان و آنرا حبس و نگهداری نکن.»^(۱)

شیخ الطائفه نیز این روایت را نقل کرده با این تفاوت که در نقل وی بجای کلمه «نقد - تمام شد» در سه جای روایت کلمه «فقد - نایاب شد» آمده است. در زنجیره سند این روایت سخنی نیست مگر در حذیفه و محمد بن سنان، و ظاهرا در مورد ایندو نیز امر آسان باشد زیرا تا آن حد ضعیف نیستند که موجب گردد روایت بطور کلی کنار گذاشته شود. و شاید آن شخصی که با تعبیر «فلان» در روایت از وی یاد شده همان حکیم بن حزام باشد که در روایت پیشین آمده بود.

و اینکه آن حضرت (ص) به وی دستور فرمود: طعام هایش را بیرون بیاورد و

(۱) نقد الطعام علی عهد رسول الله (ص) فاته المسلمون فقالوا: یا رسول الله، قد نقد الطعام و لم یبق منه شیء الا عند فلان، فمره ببیعہ. قال: فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال: یا فلان، ان المسلمین ذکروا ان الطعام قد نقد الا شیء عندک، فاخرجه و بعه کیف شئت و لا تحبسہ. (وسائل ۱۲/۳۱۶، ابواب آداب

بفروشد، و نگهداری نکند. احتمال دارد که دستور آن حضرت در این مورد یک دستور الهی فقهی و امر و نهی آن حضرت ارشادی باشد، یا اینکه حکم حکومتی باشد که بصورت مولوی از آن حضرت بعنوان اینکه والی مسلمانان است صادر شده باشد. که در هر دو صورت ظاهر امر، وجوب است، و بر امت واجب است به دستور آن حضرت (ص) عمل کنند. و حتی بنابر احتمال دوم باز منحصر به زمان آن حضرت نیست زیرا آن حضرت (ص) ولی همه مومنان و اولی بر انفس آنان است تا روز قیامت.

و مقتضای وجوب فروش، حرمت نگهداری و احتکار آن است بویژه اینکه در این روایت به آن تصریح شده است.

۳- کلینی به سند صحیح از حلبی، از امام صادق (ع) روایت کرده که می گوید:

«از آن حضرت پرسیدم مردی طعام را احتکار می کند و در انتظار گرانی آن است. آیا این عمل، شایسته و جایز است؟ فرمودند: اگر طعام فراوان و مردم در گشایش اند، مانعی ندارد و اگر کم است و کفاف مردم را نمی هد احتکار آن و مردم را بدون طعام رها کردن کار زشت و مکروه است.»^(۱)

این روایت را شیخ نیز از حلبی روایت کرده است.

واژه «کراهت» [که در این روایت آمده] به حسب لغت و اصطلاح کتاب و سنت، مفهومی اعم از حرمت و کراهتی دارد که نزد فقها مصطلح است. بلکه ظهور آن در حرمت اقوی است، چنانچه اگر کسی موارد استعمال آنرا در کتاب و سنت بررسی کند به آن پی خواهد برد، نظیر فرمایش خداوند متعال که

(۱) سالتة عن الرجل یحتکر الطعام و یتربص به، هل یصلح ذاک؟ قال (ع): ان کان الطعام کثیرا یسع

الناس فلا بأس به، وان کان الطعام قلیلا لا یسع الناس فانه یکره ان یحتکر الطعام و یتربک الناس لیس

لهم طعام. (وسائل ۱۲/۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲)

می فرماید: «و کرّه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان»^(۱) - خداوند، کفر و فسق: گنه کاری و معصیت را برای شما مکروه می شمارد.

و نیز گفتار باری تعالی در سوره اسراء پس از نهی نمودن از گناهانی نظیر زنا و قتل فرزند و خوردن مال یتیم و... می فرماید: «کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها»^(۲) - همه اینها نزد پروردگارت ناپسند و مکروه است. و سایر موارد مشابه آن.

بر این پایه اگر دلیلی بر اینکه نزد شارع مقدس عملی مکروه است دلالت داشت، ارتکاب آن جایز نیست، مگر اینکه دلیلی بر جواز انجام آن داشته باشیم. نظیر آنچه در باب نهی فرموده اند [که نهی دلالت بر حرمت می کند مگر دلیلی بر ترخیص داشته باشیم] و چونکه در جمله اول روایت فوق [اگر در شهر طعام فراوان باشد] حضرت فرمودند «اشکالی ندارد» و جمله دوم نیز بیان مفهوم جمله اول است [در صورت کمبود طعام] در این صورت جمله «کراهت دارد» به منزله این است که فرموده باشند «اشکال دارد» و ظاهر این کلام نیز حرمت است و این مطلبی است شایان تأمل.

علاوه بر آن «بی غذا گذاشتن مردم» از اموری است که خرد هر انسان، بر زشتی آن حکم می کند و حکم به جواز آن از مذاق شرع مقدس بسیار بعید است. پس امام (ع) این جمله را در بیان همان امر ارتکازی عقلا فرموده است.

در هر صورت این روایت هیچگونه ظهوری در کراهت اصطلاحی فقهی ندارد تا بتوان از روایات فراوانی که ظهور در حرمت شدید احتکار دارند و در گذشته ذکر کردیم، صرف نظر نمود.

۴- صدوق به سند خویش از حلبی از امام صادق (ع) روایت نموده که گفت: از

(۱) حجرات (۴۹) / ۷.

(۲) اسراء (۱۷) / ۳۸.

آن حضرت (ع) در باره احتکار پرسش شد، حضرت فرمود:

«احتکار آنست که طعامی را خریداری نمائی که در شهر غیر از آن وجود ندارد و آن را احتکار نمائی. ولی اگر در شهر طعام یا متاع دیگر [یا فروشنده دیگری، طبق نقل کافی] وجود داشته باشد مانعی ندارد که متاع خود را برای فروش به قیمت مناسبتر نگهداری نمائی.»^(۱)

نظیر همین روایت را مرحوم کلینی در کافی آورده است و در آن اضافه دارد: «وگفت: از آن حضرت (ع) از کشمش پرسش کردم، فرمود: اگر فروشنده دیگری آن را داشته باشد اشکالی ندارد که آن را نگهداری نمائی»

این روایت را شیخ الطائفه نیز با همین قسمت اضافی نقل کرده است.^(۲) سند این روایت صحیحه است و تردیدی در آن نیست. و بنظر می رسد که این روایت با روایت صحیحه پیشین یکی است که با کمی تقدیم و تاخیر نقل به معنی شده است. چنانچه یکی بودن راوی و مروی عنه [امامی که این روایت از وی نقل شده] و مضمون، گواه بر همین معنی است.^(۳)

۵- در مستدرک از دعائم الاسلام از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«احتکار آن است که طعامی را که در شهر غیر از آن یافت نمی شود خریداری

(۱) انما الحكرة ان تشتري طعاما ليس في المصر غيره فتحكره. فان كان في المصر طعام او متاع (او بیاع - کا) غیره فلا بأس ان تلتمس بسلعتك الفضل. (وسائل ۳۱۵/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۱)

(۲) وسائل ۳۱۵/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۲. و کافی ۱۶۵/۵، کتاب المعیشة، باب الحكرة، حدیث ۳)

(۳) نقل به معنی در روایات بسیار شایع بوده است. یک وقت ما در حوزه امتحن بودیم به برخی از شاگردان آیه الله بروجردی مثلاً می گفتیم خلاصه درس روز چهارشنبه ایشان را بنویسید. هر کس به یک شکل می نوشت که کاملاً با هم تفاوت داشت. (الف - م، جلسه ۱۷۹ درس)

نموده و نگهداری غنائی، ولی اگر در شهر طعام یا متاع دیگری یافت می شود، یا فراوان است بگونه ای که مردم آنچه را نیاز دارند در دسترس آنان قرار دارد، در اینصورت نگهداری آن مانعی ندارد. ولی اگر موجود نیست، احتکار آن مکروه و زشت است. و همانا رسول خدا (ص) احتکار را زمانی نهی فرمود که مردی از قریش بنام «حکیم بن حزام» هر طعامی که داخل مدینه می شد همه آنرا خریداری می کرد، پیامبر اکرم (ص) بر وی گذشت و فرمود: ای حکیم، برحذر باش از اینکه احتکار غنائی.^(۱)

در این روایت از اینکه بلافاصله پس از ذکر کراهت احتکار می فرماید: و همانا پیامبر (ص) از احتکار مردی از قریش نهی نمود، می توان استشهاد نمود که آن حضرت از کراهت حرمت را اراده فرموده است. چنانچه پوشیده نیست. تا اینجا چهار گروه از روایات را یادآور شدیم، و برخی از آنها اگرچه از جهت سند یا دلالت نارسا بودند ولی در بین آنها روایاتی که از هر نظر کامل و رسا بودند وجود داشت. علاوه بر اینکه از گستردگی این روایات برای انسان «علم اجمالی» حاصل می شود که برخی از آنها از معصوم صادر شده است. و در دلالت اکثر و بلکه تمام آنها بر حرمت احتکار حرفی نیست.

چگونگی جمع بین گروههای چهارگانه روایات:

آنچه از گروه چهارم روایات باب استفاده می شود اینست که احتکاری که از

(۱) انما الحکرة ان یشتري طعاما لیس فی المصر غیره فیحتکره، فان کان فی المصر طعام او متاع غیره، او کان کثیرا یجد الناس ما یشترون فلا بأس به، و ان لم یوجد فانه یکره ان یحتکر. و انما النهی من رسول الله (ص) عن الحکرة ان رجلا من قریش یقال له حکیم بن حزام کان اذا دخل المدینه طعام، اشتراه کله فمر علیه النبی (ص) فقال له: یا حکیم، ایاک و ان تحتکر. (مستدرک الوسائل ۲/۴۶۸، ابواب تجارت، باب ۲۲، حدیث ۲، منقول از دعائم ۳۵/۲)

آن نهی شده احتکار در زمانی است که در شهر به قدر کفایت طعام و متاع نباشد بگونه ای که نگهداری آن موجب بدون طعام ماندن مردم گردد. بلکه ظاهر برخی از این روایات این است که بطور کلی جز بر این صورت احتکار صدق نمی کند. و گواه بر همین است آنچه پیش از این بدان اشاره شد که اصل در ریشه و کلمه حکر و احتکار، زیان و ظلم و کمبود و سوء معاشرت با دیگران و نظایر آنست. اکنون با این گروه از روایات که به صراحت مسئله را تشریح و تفسیر نموده می توان روایات گروههای سه گانه^۱ باب را اگرچه بصورت مطلق آمده اند تفسیر و تبیین نمود.

شیخ در استبصار پس از نقل روایات عامه باب می نویسد:

«به هر حال این روایات بطور عموم دلالت بر نهی از احتکار دارند ولی از سوی دیگر روایت شده که احتکار حرام در شرایطی است که در شهر، طعام دیگری غیر از آنچه نزد محتکر است وجود نداشته باشد و او یک نفر [و یا یک موسسه و شرکت] باشد که در اینصورت حاکم او را ملزم به بیرون آوردن طعام و فروش آن به قیمتی که خدا روزیش دهد [زیان نکند - قیمت طبیعی] می کند، چنانچه پیامبر (ص) اینگونه انجام داد. و سزاوار است که آن روایات مطلقه را بر این دسته از روایات مقیده حمل نمائیم.»

آنگاه ایشان روایت صحیحہ حلبی و صحیحہ حنّاط [که از گروه چهارم میباشد] را یادآور می شوند.^(۱)

و پیش از این نیز ما یادآور شدیم که محل نزاع و نظریه حرمت و کراهت نیز متوجه همین صورت از مسئله است. [یعنی صورتی که احتکار موجب شدت و سختی بر مردم گردد]

(۱) استبصار ۱۱۵/۳، باب نهی از احتکار.

و نیز یادآور شدیم که ظاهر روایات، حرمت و بلکه شدت حرمت احتکار است و در بسیاری از آنها آنرا موجب دخول در آتش دانسته و در عرض گناهان کبیره ای نظیر شرب خمر و قوادی و نظیر اینها، برشمرده است. علاوه بر اینکه اگر احتکار حرام نبود وجهی برای عقوبت و مجازات محترک و اجبار وی بر فروش اجناس احتکار شده از سوی حاکم اسلامی وجود نداشت، آیا امکان دارد عملی که برای جامعه مضر است و موجب کمبود و فشار بر عموم می گردد بگوئیم که شارع مقدس به انجام آن رضایت داده است؟! پس مناسبت حکم و موضوع نیز اقتضا دارد که قائل به حرمت احتکار شویم.

کلام صاحب جواهر در این زمینه:

ولکن صاحب جواهر مطابق با نظریه محقق در شرایع بر کراهت احتکار فتوی داده است. ایشان روایات احتکار را مطرح فرموده و آنها را حمل بر کراهت نموده است که خلاصه ای از کلام ایشان را یادآور می شویم:

«این روایات تقریبا صریح در کراهت است، زیرا لسان آنها لسان کراهت و چگونگی بیان آنها بیان کراهت است و بهمین جهت در صحیحہ حلبی بر کراهت احتکار تصریح شده است. و بسا اینکه احتکار به شهرها مقید شده اشعار بر همین معنی داشته باشد. زیرا اگر حرام بود فرقی بین شهر و غیر شهر نداشت. و شهر و غیر شهر تنها در شدت و ضعف کراهت متفاوت است. و نیز موید همین معنی است تفصیل مدت احتکار، بین چهل روز و سه روز، و غیر این دلایل که همه اینها شواهد و قرائن اینست که این عمل مکروه است نه حرام.

و موضوع بحث نگهداری طعام برای بالا رفتن قیمت آن نسبت به سایر اجناس تجاری، بدون قصد زیان رساندن به مسلمانان است و نه بقصد اضرار ولو

با خریداری همه طعامهای شهر و قیمت گذاری آن بصورت دلخواه؛ یا خریداری طعام برای ایجاد قحطی و ضرر رساندن به مردم یا همدست شدن تجار با یکدیگر برای احتکار به گونه ای که سبب کمبود در جامعه شود و مصالح عمومی جامعه را به خطر اندازد، یا مقاصد پلید دیگری که ارتباطی با قضیه احتکار ندارد، اینگونه مسائل حرمت آن بخاطر عناوین دیگری است و ارتباطی با عنوان احتکار ندارد.^(۱)

برای من روشن نیست روایاتی که دلالت می کند بر اینکه محتکران و شرا بخواران و قوادرین در صحرای جوشانی از جهنم هستند، و آنچه دلالت می کند بر اینکه: بوی بهشت بر محتکر حرام است، و روایاتی که بر لعنت محتکر و امر به مجازات و عقوبت وی و اجبار او به فروختن کالاهای احتکار شده وارد شده و آنچه در آن آمده است که محتکر از سارق نزد خداوند مبعوض تر است و... چگونه لسان آنها لسان کراحت و بلکه صریح در کراحت است؟! صحیحه حلبی نیز که در آن لفظ کراحت آمده پاسخ آن پیش از این روشن گردید.

و گویا مرحوم صاحب جواهر ضمن تفسیر روایات باب و حمل آن بر بعضی دیگر جایگاه بحث را عوض کرده و آنرا در غیر مورد بحث فقها برده اند.

ما پیش از این گفتیم که جایگاه بحث فقها در مسئله و مورد تنازع دونظریه تنها صورتی بود که احتکار موجب زیان و ایجاد کمبود و تنگنا در جامعه می گردید، و حتی گفتیم که لفظ احتکار چنانچه از لغت استفاده کردیم بجز بر این مورد صدق نمی کند، و مستفاد از روایات نیز پس از جمع آنها و حمل برخی بر برخی دیگر، حرمت همین صورت از مسئله بود، چنانچه روشن گردید.

و بیان محدوده سه روز و چهل روز برای احتکار هم از باب اعم اغلب بود و این که شدت و ضیق تنها پس از گذشت این مدت برای مردم ایجاد می شود. و ذکر

قید «شهرها» نیز برای بیان همین ویژگی بود، که فقدان مایحتاج و کمبود خوراکی و قحطی معمولاً در شهرها بوجود می آید [پس سبب چیست که ایشان موضوع احتکار را درجائی برده که موجب زیان و ضیق و شدت نگردد، و درنتیجه آنرا مکروه دانسته اند؟]

البته کسی می تواند بگوید که اختلاف بین ما و صاحب جواهر یک اختلاف لفظی است زیرا همان صورتی را که ما قائل به حرمت آن هستیم ایشان هم قائل به حرمت آنست لکن ما از باب احتکار و ایشان بعنوان ظلم و اضرار بغیر و نظایر آن، نه از باب احتکار، و این نکته ای است درخور توجه.

انواع حبس متاع:

حبس و نگهداری متاع را به چند نوع می توان تقسیم نمود:

اول: اینکه حبس این شخص یا حبس وی و کسانی نظیر او موجب نایاب شدن کالا و کمی آن در بازار گردد، بگونه ای که بخاطر آن مردم در گرفتاری و تنگنا قرار گیرند. و این قدر متیقن از احتکار است که در صحیحیه حلبی و صحیحیه حنات و سایر روایات مورد نهی قرار گرفته بود. و ظاهراً به مقتضای روایات و بلکه به حکم عقل چنین احتکاری حرام است، چه بقصد ایجاد ضرر و تنگنا صورت گرفته باشد یا بدون آن، در واقع ملاک، وجود کمبود و تنگنا در جامعه است.

و شاید تشخیص آن نیز به عهده حاکم صالح جامعه باشد، زیرا حاکم و اداره کننده جامعه است که به اوضاع شهر و احتیاجات مردم آگاه است و لذا امیر المومنین (ع) مالک اشتر (استاندار مصر) و رفاعه (قاضی منطقه اهواز) را به جلوگیری از احتکار و نهی از آن امر فرمود و به آنان دستور داد که محتکرین را مواخذه و مجازات نمایند.

دوم: اینکه بنحاطر نگهداری طعام قیمت ها بالا رود ولی نه بگونه ای که مردم در مضیقه و تنگنا قرار بگیرند، زیرا در شهر کسان دیگری هستند که به اندازه نیاز کالا عرضه می کنند، و ترقی قیمت اجناس نیز بگونه ای است که برای مردم قابل تحمل است.

در این صورت باید گفت ادله نهی از احتکار، شامل این مورد نمی گردد، بویژه اگر ما قیمت گذاری اجناس تجار را برای حاکم جایز ندانیم، بلکه از اطلاق دو صحیحه [صحیحہ حناط و حلبی] و نظایر آنها نیز عدم حرمت اینگونه نگهداری استفاده می گردد.

بلی ممکن است گفته شود که ادله لعن پس از چهل روز در شرایط فراوانی شامل این مورد می گردد و دلالت بر مطلق نگهداری کالا بیش از چهل روز دارد، ولی فتوی دادن بر مضمون این اطلاق مشکل است زیرا گفتیم احتمال قوی دارد که ذکر سه روز و چهل روز بلحاظ اعم و اغلب باشد. [ملاک همان ضیق و شدت است و این معنی عموما و غالبا باگذشت سه روز یا چهل روز آشکار می گردد] چنانچه بحث آن گذشت.

سوم: اینکه نگهداری کالا برای بازاریابی و رواج آن باشد. زیرا به هنگام برداشت و بدست آمدن محصول و ورود کالا از هرسو به بازار، بسا بازار را با کساد مواجه کند و قیمتها به شدت سقوط کند، در چنین شرایطی برخی افراد برای مواجه نشدن با کساد، کالای خود را نگهداری می کنند، و بازرگانان همانگونه که در ارائه جنس خود قیمت شهرها و نواحی مختلف را در نظر می گیرند و در مکانی که مناسب تر می خرند جنس خود را می فروشند، زمانها را هم مورد توجه قرار می دهند و در زمانی که قیمت جنس مناسب تر است و مردم به آن متاع و کالا نیاز بیشتری دارند آنرا به معرض فروش درآورده و با قیمت عادلانه آن زمان بفروش می رسانند.

وروشن است که این همان تجارت سودآور است که شرع مقدس نسبت به آن تشویق فرموده و آنرا برای جامعه مفید دانسته است، و به این نوع نگهداری بطور کلی مفهوم احتکار صدق نمی کند.^(۱)

چهارم: اینکه نگهداری طعام برای ذخیره قوت سالیانه خود و خانواده اش باشد، نه برای فروش و تجارت. و این یک اقدام متعارف و معمولی است که بسیاری از خانواده ها [بویژه خانواده های روستائی] انجام می دهند. و این عمل در صورتیکه در سطح جامعه گسترش یابد، اگرچه قهراً [در مقطعی از سال] موجب رواج متاع و ترقی قیمتها می گردد، ولی از مواردی است که اشکالی در آن نیست، بلکه از برخی روایات استحباب آن استفاده می گردد که نمونه هائی از آنرا یادآور می شویم:

[استحباب نگاهداری قوت یک سال خانواده]

در روایت ابن بکیر از ابی الحسن (ع) از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود: «آنگاه که انسان غذایش را ذخیره می کند آرامش می یابد.»^(۲)

و در روایت معمر بن خلاد آمده است که وی از ابوالحسن رضا (ع) در مورد نگهداری غذای یکسال پرسش کرد، آن حضرت فرمود:

(۱) بر اساس آیه شریفه: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» تجارت بر اساس رضایت و توافق طرفین یک ضرورت اجتماعی است و متاع در ازمنه و امکنه مختلف به قیمت متعادل در اختیار مردم قرار می گیرد و به همین جهت اکل مال بباطل نیست، یعنی تاجر بدون اینکه تولیدی داشته باشد مالک چیزی می شود و شارع تملک او را بخاطر این خدمت مجاز دانسته و اگر این گونه نباشد اکل مال بباطل می شود که احتکار یکی از مصادیق آن است. (الف - م، جلسه ۱۸۰ درس)

(۲) ان النفس اذا احرزت قوتها استقرت.

«من این کار را انجام می دهم» یعنی قوت سال خویش را ذخیره می کنم.^(۱)
و در روایت دیگری از امام رضا(ع) وارد شده که از آن حضرت شنیدند که
می فرمود:

«ابوجعفر و ابو عبدالله [امام باقر و امام صادق علیهما السلام] پیش از آنکه طعام
سال خود را تهیه کنند ملکی را نمی خریدند و می فرمودند: انسان آنگاه که طعام
سال خویش را در منزل می آورد سبکبار و راحت می شود.^(۲)
و روایات دیگری از این قبیل که می توان به آن مراجعه نمود.^(۳)

گروه پنجم: روایات منع احتکار در اجناس ویژه:

۱- مشایخ سه گانه [کلینی، صدوق و شیخ طوسی] از «غیاث» از امام
صادق(ع) روایت نموده اند که فرمود:

«احتکار جز در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن نیست». ^(۴)

این روایت را صدوق با سند خود از غیاث بن ابراهیم، از جعفر بن محمد از
پدرش روایت نموده الا اینکه در آن «روغن زیتون» هم آمده است. ^(۵)

زنجبیر سند این روایت از کلینی و شیخ تا غیاث صحیح است، و غیاث بن
ابراهیم را هم نجاشی توثیق کرده است. ^(۶) البته برخی دیگر از علمای رجال در

(۱) معمر بن خلاد، انه سأل ابا الحسن الرضا(ع) عن حبس الطعام سنة فقال: انا افعله.

(۲) کان ابو جعفر و ابو عبدالله(ع) لایشتریان عقدة حتی یدخلا طعام السنة، وقالوا: ان الانسان اذا ادخل
طعام سنة خف ظهره و استراح.

(۳) وسائل ۱۲/۳۲۰، ابواب آداب تجارت، باب ۳۱.

(۴) لیس الحکرة الا فی الخنطة و الشعیر و التمر و الزبيب و السمن.

(۵) وسائل ۱۲/۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۴.

(۶) - (۲) رجال نجاشی / ۲۱۵ (چاپ دیگر ۳۰۵) و تنقیح المقال ۲/۳۶۶.

مذهب وی اختلاف دارند و اکثرا می گویند که او «بتری» مذهب [یکی از فرقه های زیدیه] بوده است.^(۱)

۲- خصال به سند خویش از سکونی از امام صادق (ع) از پدران خویش (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«احتکار در شش چیز است: در گندم و جو و خرما و روغن زیتون و روغن و کشمش».^(۲)

سند این روایت اینگونه است: «حمزة بن محمد علوی، از علی بن ابی‌رأف، از پدرش، از نوفلی، از سکونی» در این میان، حمزة بن محمد اگرچه در کتابهای رجال توثیق نشده است ولی چون صدوق (ره) در روایات زیادی با جمله «رضی الله عنه» از وی یاد می کند ممکن است گفته شود که بر مدح وی نظر داشته است. و بقیه سند اشکالی در آن نیست.

۳- حمیری در قرب الاسناد از سندی بن محمد، از ابی البختری، از امام صادق (ع) از پدرش (ع) از امام علی (ع) روایت نموده که آن حضرت از احتکار در شهرها نهی می کرد و می فرمود:

احتکار نیست مگر در گندم، جو، خرما، کشمش و روغن.^(۳)

ابوالبختری همان «وهب بن وهب» است که در حق وی گفته شده: او ضعیف، سنی مذهب و دروغگو است.^(۴)

۴- در مستدرک الوسائل از دعائم الاسلام از علی (ع) آمده است:

(۲) الحکرة فی ستة اشياء: فی الخنطة و الشعیر و التمر و الزيت و السمن و الزبيب. (وسائل ۱۲/۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۱۰)

(۳) لیس الحکرة الا فی الخنطة و الشعیر و التمر و الزبيب و السمن. (وسائل ۱۲/۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۷)

(۴) ر، ک، تنقیح المقال ۳/۲۸۱.

احتکار مگر در گندم، جو، کشمش، روغن زیتون و خرما نیست.^(۱)

۵- باز در آن کتاب از طب النبی (ص) آمده است که آن حضرت (ص) فرمود:

احتکار در ده چیز است و محتکر ملعون است: در گندم، جو، خرما، کشمش،

ذرت، روغن، عسل، پنیر، گردو و روغن زیتون.^(۲)

این روایاتی است که احتکار حرام را در اشیاء بخصوصی محصور و محدود

نموده است.

اما در این روایات پنج گانه روایت صحیح اعلائی [که مجموع راویان آن امامی مذهب و عدالتشان مورد تایید باشد] بطور کلی وجود ندارد، و در کتب اربعه نیز بجز یکی از آنها نیامده است. پس آن کسانی که حجیت روایت را منحصر به روایت صحیح اعلائی می دانند - نظیر صاحب معالم و صاحب مدارک - مشکل است بتوانند به این روایات تمسک کنند. و نیز کسی که حجیت آنرا منحصر به کتب اربعه می داند، جز خبر غیاث سایر روایات را مشکل بتواند مورد استدلال قرار دهد.

فتاویٰ فقها بر اساس روایات محصور کننده:

در هر صورت پس از اخذ به روایاتی که احتکار را در اجناس ویژه محصور

می نمود صناعت فقهی اقتضا می کند که این روایات بر روایات گذشته حکومت^(۳)

(۱) لیس الحکرة الى فی الحنطة و الشعير و الزبيب و الزيت و التمر. (مستدرک الوسائل ۴۶۸/۲، ابواب

تجارت، باب ۲۱، حدیث ۵)

(۲) الاحتکار فی عشرة، و المحتکر ملعون: البر و الشعير و التمر و الزبيب و الذرة و السمن و العسل و

الجبن و الجزو و الزيت. (مستدرک الوسائل ۴۶۸/۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۱، حدیث ۸)

(۳) حکومت یک اصطلاح است در علم اصول فقه و آن در موردی است که مضمون یک دلیل، موضوع

دلیل دیگر را مشخص کند که در اینصورت با وجود چنین دلیلی نوبت عمل به دلیل دیگر نمی رسد و

داده شود و آن روایات مطلق بر این روایات که مقید است حمل گردد.
و آنچه محور فتاویٰ اکثر فقهای ما قرار گرفته نیز همین است که احتکار
منحصر به اشیایی ویژه یا طعام و غذا می باشد. و بسیاری از آنان تصریح
فرموده اند که جز در این موارد احتکار وجود ندارد. که نمونه ای از سخنان آنان را از
نظر می گذرانیم
درنهایه آمده است:

«احتکار بازداشتن گندم، جو، خرما، کشمش و روغن از فروش آنهاست و در غیر
این اجناس در چیز دیگری احتکار نیست»^(۱)
در مبسوط آمده است:

«احتکار در قوت و غذاها در صورتی که به مسلمانان زیان وارد آورد، مکروه
است.. و طعامهای مورد احتکار: گندم و جو و خرما و کشمش و نمک و روغن
است»^(۲)
در وسیله ابن حمزه آمده است:

«احتکار در شش چیز وارد می شود: گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و نمک. و
در صورتی که مردم به اینها نیازمند نباشند احتکار نیست»^(۳)
در سرائر آمده است:

«و از احتکار نهی شده است. و احتکار نزد فقهاء شیعه: نگهداری و حبس
گندم، جو، خرما، کشمش و روغن از فروش است. و احتکار حرام در چیزی

اصطلاحاً گفته می شود این دلیل بر دلیل دیگر حکومت دارد (مقرر)

(۱) نهایه شیخ / ۳۷۴،

(۲) مبسوط شیخ ۱۹۵/۲.

(۳) جوامع الفقهية / ۷۴۵.

غیر از این اجناس نیست.»^(۱)

در شرایع آمده است:

«احتکار در گندم و جو و خرما و کشمش و روغن است. برخی گفته اند در نمک

نیز احتکار هست.»^(۲)

نظیر این مطلب در مختصر النافع نیز آمده است.^(۳)

در قواعد آمده است:

«احتکار: نگهداری گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و نمک است.»^(۴)

نظیر همین مطلب در منتهی آمده. مگر اینکه در آنجا فرموده: و برخی نمک را هم

اضافه کرده اند.^(۵)

در تذکره نیز نظیر قواعد نظر داده سپس می فرماید:

«و تحریم احتکار منحصر به مواد غذایی است، و از آنجمله است خرما و کشمش،

ولی همه خوراکیها را شامل نمی شود، این را شافعی نیز گفته است.»^(۶)

در دروس آمده است:

«احتکار: نگهداری غلات چهارگانه است و روغن و از آنجمله است روغن زیتون

و نمک علی الاقرب.»^(۷)

در لمعه آمده است:

(۱) سرائر ۲۱۲/.

(۲) شرایع ۲۱/۲.

(۳) مختصر النافع ۱۲۰/.

(۴) قواعد ۱۲۲/۱.

(۵) منتهی ۱۰۰۷/۲.

(۶) تذکره ۵۸۵/۱.

(۷) دروس ۳۳۲/، کتاب مکاسب.

«در هفت چیز باید احتکار را ترک نمود: در گندم، جو، خرما، کشمش، روغن
زیتون و نمک.»^(۱)

در مقنعه آمده است:

«احتکار: نگهداری و حبس طعام است در صورت نیاز شهروندان به آن و سخت
شدن کار در این مورد بر آنان.»^(۲)

در کافی ابو الصلاح است:

«برای هیچ کس جایز نیست که چیزی از مواد خوراکی مردم را در صورتی که
آشکارا بدان نیازمند باشند احتکار نماید.»^(۳)

در غنیه آمده است:

«احتکار مواد خوراکی مردم در صورتی که نیاز آشکار بدان باشد، جایز
نیست.»^(۴)

در مقنعه صدوق آمده است:

«در صورتی که در شهر طعام دیگری وجود نداشته باشد بر وی جایز نیست که
آن را نگهدارد و موظف به فروش آن است و او محکوم است.»^(۵)

و سخنان دیگری از فقهای بزرگوار ما که در این مسئله نگاشته شده است.

اکنون شما ملاحظه فرمودید که این مواد خوراکی ویژه ای که در کلمات
اصحاب آمده دقیقا برگرفته شده از روایات است به غیر از «نمک» که در روایات
نیامده بود ولیکن شیخ طوسی (ره) در مبسوط آنرا آورده آنگاه دیگران از ایشان

(۱) لمعه دمشقیة ۲۹۸/۳.

(۲) مقنعة ۹۶.

(۳) کافی ۳۶۰.

(۴) جوامع الفقھیة ۵۲۸.

(۵) جوامع الفقھیة ۳۱.

پیروی نموده اند. و شاید علت آن این بوده است که نمک همواره مورد نیاز مردم بوده است.

خلاصه کلام اینکه: احتکار منهی^۱ عنه نزد اصحاب ما چنانچه روشن شد، منحصر است در طعام یا مواد خوراکی یا اجناس پنج گانه یا شش گانه یا هفت گانه که ذکر آن گذشت. و مستند آنان نیز روایات مذکوره پس از حمل مطلقات آن بر مقیدات بود که به تفصیل مورد پژوهش قرار گرفت.

نظریه فقهای سنت در باب احتکار:

و اما نظریه فقهای سنت بدینگونه است:

از «رملی» که یکی از فقهای شافعیه است و نیز از «نووی» [یحیی بن شرف نووی صاحب منهاج] در شرح وی بر صحیح مسلم در تعریف احتکار آمده است:

«احتکار، خریداری نمودن مواد غذایی در زمان کمبود آن است تا آن را نگهداری نماید و در زمان بعد به زیادتر از قیمت معمول خود به مردم بفروشد و انگیزه آن از این عمل در تنگنا قرار دادن مردم باشد.»^(۱)

علامه حلی در تذکره نیز همین مضمون را از شافعی نقل کرده که پیش از این یادآور شدیم.

و نیز عبارت شرح کبیر در فقه حنابله از نظر شما گذشت که وی در احتکار حرام سه شرط را لازم می شمرد که دومین آن اینگونه بود:

«دوم اینکه: آذوقه و قوت باشد. اما احتکار خورش ها و غسل و زیتون و علوفه چارپایان حرام نیست.»^(۲)

پس نزد شافعی و احمد، احتکار اختصاص به غذای انسان دارد.

(۱) موسوعة الفقه الاسلامی ۱۹۵/۳، در باب احتکار.

(۲) مغنی ۴۷/۴، کتاب البیع.

بلی در سنن ابی داود آمده است:

«از احمد پرسیدم احتکار چیست؟ گفت: هر چیزی که زندگی مردم بدان بستگی دارد.»^(۱)

و شاید مراد او در این عبارت چیزی اعم از آذوقه و سایر مایحتاج انسان باشد. در کتاب بدایع الصنایع کاشانی که در فقه حنفیه است آمده:

«احتکار نزد «ابویوسف» در هر چیزی که به زیان عموم مردم است جریان می یابد، چه خوراکی باشد و چه غیر آن و نزد «محمد» احتکار جز در غذای انسان و علوفه چارپایان جریان نمی یابد، چیزهایی نظیر گندم، جو، کاه و یونجه.»^(۲)

و در مدونة الکبری که در فقه مالکی است آمده است:

«و از مالک شنیدم که می گفت: احتکار در هر چیزی است که در بازار وجود دارد از طعام و کتاب و روغن زیتون و همه چیزها و پشم و هر چه که به بازار لطمه بزند. و گفتم: آیا در روغن و عسل و رنگ صباغی و همه چیزها جریان دارد؟ مالک گفت: اگر کسی اینها را احتکار کند از آن جلوگیری می شود چنانچه اگر حبوبات را احتکار می کرد. گفتم: اگر احتکار وی زبانی به بازار وارد نیامورد؟ گفت: چنین عملی مانعی ندارد، در صورتی که به بازار زبانی وارد نیامورد.»^(۳)

(۱) سنن ابی داود ۲/۲۴۳، کتاب اجاره، باب نهی از احتکار.

(۲) بدایع الصنایع ۵/۱۲۹. ابوحنیفه دو تا شاگرد معروف داشت یکی قاضی ابویوسف است و دیگری

محمد بن حسن شیبانی که نوفا فقه حنفیه را از این دونفر نقل کرده اند. (الف - م، جلسه ۱۸۱ درس)

(۳) المدونة الکبری ۳/۲۹۰، باب ماجاء فی الحکرة. این مطالب را عبدالرحمن بن قاسم که شاگرد مالک

بوده از وی نقل می کند و مالک در آن زمان فقیه حجاز بوده است و ابوحنیفه فقیه عراق و اتفاقا

هر دو در زمان امام صادق (ع) زندگی می کرده اند، و هر دو اینها در باب احتکار قائل به تعمیم

بوده اند و روایات حصر کننده در همین زمان صادر شده است، و در مقابل آنان است که امام (ع)

می فرماید: لیس الحکرة الا... (الف - م، جلسه ۱۸۱ درس)

این بود دیدگاههای فقهای سنت و اجمالی از آرای آنان.

۷. آیا احتکار منحصر در اشیاء بخصوص است؟

تاکنون روشن گردید که ظاهر کلمات اصحاب ما (فقهای امامیه) این بود که احتکار حرام، در قوت و آذوقه انسان یا اجناس ویژه ای که در روایات آمده، منحصر است. و روایات نیز در نگاه اولیه پس از جمع و حمل برخی از آنها بر برخی دیگر همین مضمون را اقتضا داشتند. و همین نظریه نیز به شافعی و احمد حنبل منسوب بود، ولی نزد حنفیه و مالکیه موضوع احتکار گسترده تر از این محدوده بود و همه چیزهایی که انسان در زندگی و معیشت خود به آن نیازمند است را در بر می گرفت.

حال باید دید حق در مسئله چیست، و نظریه درست تر کدام است؟ بنظر ما حرمت و یا کراهت احتکار یک امر تعبدی بدون ملاک [که از سوی شارع ملاک آن برای ما بیان نشده باشد] یا باملاک غیبی که نوع انسانها از آن سر در نیاورند نیست. بلکه ملاک آن چنانچه از روایات باب هم استفاده می گردد همان نیاز مردم به کالایی و قرار گرفتن آنان در تنگنا و زیان بخاطر فقدان آن است. از باب نمونه در صحیححه حلبی آمده بود:

«اگر طعام بگونه ای است که همه مردم می توانند بدان دسترسی داشته باشند اشکالی در نگهداری آن نیست، ولی اگر مقدار آن کم است و کفاف نیازمندیهای مردم را نمی دهد ناپسند است که طعام احتکار شود و مردم بدون طعام بمانند.»^(۱)

از این صحیححه علت و ملاک حکم مشخص می گردد، و روشن می شود که نظر شارع حکیم در تشریع این حکم اینست که مردم در آسایش باشند و بدون

(۱) ان كان الطعام كثيرا يسهل الناس فلا بأس به، و ان كان قليلا لا يسهل الناس فانه يكره ان يحتكر الطعام و

يترك الناس ليس لهم طعام. (وسائل ۱۲/۳۱۳، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲)

غذا، که حیاتشان به آن توقف دارد، نمانند.

در ذیل صحیححه دیگری طبق نقل کلینی آمده است:

«و از آن حضرت از کشمش پرسش کردم، فرمود: اگر دیگری آنرا عرضه

می کند اشکالی ندارد که آنرا نگهداری نماید»^(۱).

ازسوی دیگر در همه روایات، «زیب = کشمش» بعنوان یک کالا که احتکار

آن حرام است آمده با اینکه بسیاری از مواد غذایی هست که نیاز مردم به آن به

مراتب از کشمش بیشتر است.

و نیز در برخی از روایات حصر کننده، روغن زیتون آمده و فقها به حرمت

احتکار آن فتوی داده اند با اینکه روشن است که روغن زیتون چیزی نیست که

عموم مردم به آن نیازمند باشند، بلکه در برخی مناطق نظیر شامات از آن بعنوان

خورش استفاده می شود.

از طرف دیگر بسیاری از شهرها وجود دارد که قوت و غذای اصلی آنها

برنج و یا ذرت است، و احتکار اینگونه کالاها در آن شهرها موجب بدون

طعام ماندن مردم آن شهرها می گردد. در این صورت آیا جایز است اینگونه

کالاها را در آن شهرها احتکار نمود ولی مثلاً بگوئیم احتکار کشمش و روغن زیتون

در آنها جایز نیست؟! آیا نیاز آنان به برنج یا ذرت کمتر از نیاز آنان به کشمش

است؟!

بلکه چه بسا در شرایط و زمان و شهر خاصی نیاز مردم به برخی از کالاهای

غیر خوراکی به مراتب زیاده‌تر از مواد خوراکی ای نظیر روغن زیتون و کشمش باشد

چنانچه اگر در منطقه ای مرضی شیوع پیدا کند و مردم به داروی بخصوصی نیاز

شدید پیدا کنند چگونه ای که حفظ حیات و سلامت آنان به آن دارو وابسته باشد

(۱) وسألته عن الزبیب فقال: اذا كان عند غیرک فلا بأس بامساكه. (وسائل ۳۱۵/۱۲، ابواب آداب

تجارت، باب ۲۸، حدیث ۲. و کافی ۱۶۵/۵، کتاب المعیشتة، باب احتکار، حدیث ۳)

و در این شرایط بعضی از داروخانه ها آن دارو را احتکار کنند، آیا می توان گفت عمل آنان احتکار نیست و جایز است؟

و یا اگر در شرائط خاصی در همه لباسهای تابستانی و زمستانی و مواد اولیه آنها، یا در مثل سوخت و آبها و اراضی و مانند آنها احتکار صورت گیرد و مردم از این جهت در تنگنا و مضیقه واقع شوند در این صورت چه باید کرد؟

بنظر می رسد امیر المومنین (ع) در نامه خود به مالک اشتر - که پیش از این نیز خوانده شد- ملاک کلی منع از احتکار را مشخص فرموده است آنجا که در باره تجار می فرماید:

«با آن همه سفارش که در باره تجار کردم، ای مالک بدان که در بسیاری از آنان طبعی سخت گیر و رذیله بخل و احتکار و انحصار منافع و اجحاف در معامله وجود دارد که موجب زیان رساندن به مردم و ننگ برای زمامداران است، پس از احتکار جلوگیری نما.»^(۱)

در اینجا امام (ع) با اینکه در مقام بیان مسئله احتکار بوده ولی نه ذکرِ ایجناس و ویژه بیان آورده و نه اشاره ای به قوت و غیر قوت دارد.

خلاصه کلام اینکه: احکام شریعت اسلام، گزاف و بدون ملاک نیست، بلکه برپایه مصالح و مفاسد تشریع شده است، و نیز شریعت اسلام برای زمان خاص یا مکان خاصی نیست، بلکه برای همه مردم در همه کشورها تا روز قیامت تشریع شده است. و اطلاعات روایات بسیار زیادی که از مطلق احتکار نهی می کند همه را شامل می شود. و همین مناسبت حکم و موضوع، و ملاحظه ملاک نیز اقتضای اخذ به اطلاق دارد. در خود اخبار حصر کننده نیز اختلاف است، ملاحظه

(۱) واعلم - مع ذلک - ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا و شحاً قبیحا و احتکارا للمنافع، و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضرة للعامة و عیب علی الولاة، فامنع من الاحتکار. (نهج البلاغة، فیض

می فرمایید که مثلاً احتکار روغن زیتون در روایتی که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده آمده، ولی در روایتی که از امیر المومنین (ع) نقل شده نیامده است و یا نمک در کلام شیخ و فقهای پس از آن آمده ولی در کلام فقهای متقدم و یا روایات نیامده است. که از همه اینها انسان حدس می زند که احتکار حرام، در اجناس بخصوصی منحصر نیست.

۸. روایات حصر کننده را چگونه باید تفسیر نمود؟

اگر گفته شود: با این برداشت پس روایات حصر کننده را چگونه باید تفسیر نمود؟

در پاسخ باید گفت: در آن چند وجه محتمل است.

اول: اینکه قضیه، قضیه خارجیّه باشد نه حقیقیّه^(۱)، بدین بیان که عمده مایحتاج مردم در زمان صدور خبر و در آن شرایط همین اجناس بخصوص بوده و به همین جهت همینها حبس و نگهداری می شده است و سایر اجناس و متاعها یا بسیار فراوان بوده که کسی نسبت به احتکار آنها رغبتی نشان نمی داده و یا مصرف آنها آنقدر کم بوده که با احتکار آنها گرفتاریئی برای عموم مردم بوجود نمی آمده و زبانی به آنها نمی رسیده است. به همین جهت روغن زیتون در کلام پیامبر (ص) آمده ولی در روایت منقول از امیر المومنین (ع) نیامده است.

دوم: بسا به ذهن انسان خطور می کند که فتوای ابوحنیفه و مالک که یکی فقیه عراق و دیگری فقیه حجاز بوده اند در آن زمان مبنای عمل خلفا و کارگزاران

(۱) قضیه سه قسم است: ذهنیه - خارجیّه - حقیقیّه. در قضیه ذهنیه معمول بر افراد موجود در ذهن حمل می شود. در خارجیّه بر افراد موجود در خارج و در حقیقیّه بر حقیقت و نفس الامر بدون ملاحظه ذهن و خارج به تعبیر دیگر: آنچه متصور است، آنچه هست و آنچه باید باشد.

آنان در کشورهای اسلامی بوده است و آن زمان که عصر امام صادق (ع) بوده عمال حکومت به اسم منع از احتکار متعرض اموال مردم می شده اند با اینکه به غیر از آن اشیاء بخصوص چیزهای دیگر در آن زمان مورد نیاز شدید مردم نبوده که عنوان احتکار بر آن صادق باشد و مجوز دخالت حکومت گردد. چنانچه ما امروز هم در زمان خودمان در برخی محکمه های افراطی برخی از حرکت های تند را مشاهده می کنیم، و امام صادق (ع) خواسته است با بیان اینکه اعمال آنان خلاف موازین است آنان را از آن اعمال باز دارد.

و روشن است که لحن روایات حصر کننده بر این معنی اشعار دارد که در آن زمانها کسانی بوده اند که بر عمومیت احتکار و گسترش آن به سایر اشیاء اصرار داشته اند و امام صادق (ع) با نقل فرمایش پیامبر اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) خواسته است آنان را به محدود نگاهداشتن دامنه آن ملزم کند، و در حقیقت این بیان دیگری است بر اینکه این قضیه یک قضیه خارجی بوده [متناسب با شرایط و اوضاع آن زمان] نه یک قضیه حقیقیه [که برای همه زمانها حکم احتکار فقط منحصر به همان اشیاء باشد].

نقش والی در تعیین موضوع احتکار:

سوم: اینکه حصر در روایات حصر کننده یک حکم فقهی کلی برای همه شرایط و زمانها نیست، بلکه یک حکم ولائی و برای زمان و مکان بخصوصی است. پس تعیین موضوع آن از شئون حاکم است و او در محدوده حکومت خود بر اساس نیازها و احتیاجات جامعه، کالاهای مورد نیاز که احتکار در آن ممنوع است را مشخص می کند.

و آنچه با شریعت آسان و با گذشت اسلام که برای همه اعصار و کشورها تشریع شده تناسب دارد اینست که در آن کلیاتی که با هر زمان و مکان قابل انطباق

است تشریع شود و تعیین موضوعات جزئی را به حکام و والیهای بحق هر زمان واگذار نماید.

نظیر آنچه ما در باب زکوة احتمال دادیم که شارع مقدس در کتاب کریم خود قرآن، اصل زکات و اینکه باید از اموال مردم صدقات دریافت گردد را تشریع فرموده ولی تعیین موضوع آنرا به والیه و حاکمان هر زمان بر حسب تشخیص آنان و متناسب با ثروتهای عمومی جامعه واگذار کرده است. و اینکه پیامبر اکرم (ص) موضوعات نه گانه را برای اخذ زکات مشخص فرموده یک حکم حکومتی بوده که بعنوان والی مسلمانان در زمان خود صادر فرموده زیرا عمده ثروت عرب در آن زمان همان نه چیز [گاو، شتر، گوسفند، طلا، نقره، گندم، جو، خرما، کشمش] بوده است چنانچه تعبیرات وارده در روایات مشعر به همین مطلب است، نظیر این کلام امام صادق (ع) که می فرماید:

رسول خدا (ص) زکات را بر نه چیز وضع کرد و سایر چیزها را مورد گذشت قرار داد.^(۱)

خلاصه کلام اینکه: تشخیص موارد احتکار در هر زمان از شئون والی است، و تعیین آن در اخبار حصر کننده از همین قبیل است، پس نمی توان آن را به همه اعصار تعمیم داد.

و گواه بر همین معنی است فرمان امیر المومنین (ع) به مالک اشتر و رفاعه، مبنی بر جلوگیری از احتکار و مجازات مرتکبین آن و فرمان پیامبر اکرم (ص) به اخراج کالاهای احتکار شده و فروش آن در خبر حدیفه، و این نکته ایست شایان توجه.

اگر گفته شود: شما پیش از این گفتید که احکام حکومتی صادره از پیامبر

(۱) وضع رسول الله (ص) الزکاة علی تسعة اشیاء و عفا عما سوی ذلک. (وسائل ۳۲/۶، ابواب مانع

اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) نیز همانند احکام خداوند متعال برای همه مسلمانان و تا روز قیامت است.

در پاسخ می گوئیم: بلی، ولی در صورتیکه قرینه بر اختصاص نداشته باشیم، نظیر نهی آن حضرت(ص) از احتکار و نیز نظیر حکم «لا ضرر و لا ضرار» که برای همه زمانها است، اما انحصار احتکار در اشیاء بخصوص - با دقت در ملاک حکم - مشخص می شود که به زمان آن حضرت(ص) اختصاص داشته است.

۹- دیدگاه برخی از فقها در تعمیم احتکار:

صاحب جواهر پس از فتوی دادن کراهت احتکار، و به حرمت آن به قصد زیان رساندن به دیگران و در صورت پدید آمدن گرانی و زیان مردم به عمل وی یا با تبانی دیگران - می فرماید:

«بلکه احتکار حرام است نسبت به نگهداری هر چیزی که مردم به آن محتاجند و نیاز ضروری به آن دارند و راه و چاره ای غیر از بدست آوردن آن ندارند. چه خوردنی باشد چه نوشیدنی چه پوشیدنی و چه غیر از آن، بدون آنکه مقید به زمان خاص و یا اجناس ویژه ای باشد و در صورت حصول اضطرار، حرمت نگهداری آنها محدود به هیچ حد و مقید به هیچ نوع انتقال و داد و ستدی نیست، بلکه ظاهراً در چنین شرایطی اگر قیمت از حد متعارف بالا رود لازم است آن کالا به قیمتی که مقدور مردم باشد قیمت گذاری شود و در اختیار آنان قرار گیرد، بلکه بعید نیست که [احتکار به] قصد زیان رسانی یا پدید آوردن گرانی هم حرام باشد اگرچه مردم به آن کالا محتاج نباشند و در بازار به وفور یافت شود. و حتی ممکن است گفته شود که قصد اضرار هم لازم نیست همینکه در نگهداری قصد پدید آوردن گرانی در جامعه را داشته باشد برای حرمت عمل وی کافی است. البته ممکن است قول به حرمت احتکار را بر

برخی از این موارد فرود آوریم.^(۱)

ایشان در ادامه این مطالب می فرمایند:

«اگر در ایام کمبود و قحطی مردم به طعام جدیدی عادت کنند بنابر علت ذکر شده حکم احتکار در مورد این طعام هم جاری می شود. و در روایات تعبیراتی آمده که به روشنی اعلام می دارد که ملاک در حرمت احتکار همان احتیاج است و همین موید این نظریه است که کالاهای ذکر شده در روایات بعنوان مثال و نمونه است نه انحصار، گرچه این تنزیل خالی از مناقشه نیست.»^(۲)

بنابر این صاحب جواهر «قدس سره» نیز قائل به تعمیم هستند ولی به ملاک حاجت و اضطرار و نه بعنوان احتکار.

از فقهای متاخرین نیز یکی از کسانی که به «تعمیم» فتوی داده آیه الله اصفهانی [آقاسید ابوالحسن] - طاب ثراه - می باشد، ایشان در کتاب وسیلة النجاة خویش می فرمایند:

«احتکار حبس و نگهداری طعام است به امید ایجاد کمبود و قحطی و این عمل در صورت نیاز مسلمانان و نبودن کسی که به اندازه کفایت آنان طعام در اختیارشان گذارد حرام است... احتکار با حبس و نگهداری گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و نیز روغن زیتون و نمک بنابر احتیاط اگر نگوئیم اقوی، تحقق می پذیرد. بلکه بعید نیست بگوئیم در هر چیزی از مواد خوراکی که اهالی شهری به آن نیازمندند احتکار تحقق می یابد، نظیر برنج و ذرت نسبت به برخی از مناطق و نواحی.»^(۳)

در کلام ایشان برنج و ذرت آمده که در روایات حصر کننده نیامده بود. بنابر این

(۱) جواهر ۴۸۱/۲۲.

(۲) جواهر ۴۸۳/۲۲.

(۳) وسیلة النجاة ۸/۲.

از این دو گونه مشخص می شود که ایشان - طاب ثراه - کالاهای ذکر شده در روایات را به عنوان گونه و مثال که بیانگر نیازمندیهای ضروری انسان است گرفته اند، بر این پایه می توان گفت برنج و ذرت هم خصوصیت ندارند. مگر اینکه گفته شود: آنچه از روایات و کلمات فقها استفاده می شود اینست که موضوع احتکار فقط مربوط به مواد اساسی غذایی است و نمی توان آنرا به کالاهای دیگر گسترش داد، و این مطلبی است در خور تحقیق.

مرحوم محقق حائری - طاب ثراه - در کتاب «ابتغاء الفضیلة» در شرح «وسیله» می فرماید:

«اگر فرض شود در شرایطی مردم به غیر طعام، به چیزهای ضروری دیگری مانند دارو، یا مواد سوختی در زمستان نیاز پیدا کنند، بگونه ای که در اثر احتکار آنها، حرج و ضرر بر مسلمانان وارد شود، مقتضای دلیل حرج و ضرر حرمت آنست، اگرچه لغت احتکار بر آن صدق نکند.

و می توان در این مقام به ذیل روایت معتبر حلبی که به حسب ظاهر در مقام تعلیل است و پیش از این [روایت سوم از گروه چهارم روایات] گذشت، تمسک نمود زیرا اگر تعلیل بر اساس یک امر ارتکازی و فطری باشد، پس قید طعام الغله می شود و هر جا حفظ نفس توقف بر چیزی داشته باشد، احتکار آن حرام است، اگر دارو هم این ملاک را داشته باشد بدون تردید عرفاً حکم آنرا دارد، و این موجب می شود که، الغاء خصوصیت شود.»^(۱)

استدلال ایشان برای تعمیم به ذیل صحیحہ حلبی، استدلال بسیار خوبی است. ولی اینکه فرموده لغت احتکار بر آن صدق نمی کند، سخن بی پایه ای است، زیرا ما یادآور شدیم که به حسب لغت در مفهوم احتکار عناوین و اشیاء بخصوصی قید نشده است و این قیود و عناوین را فقها به حسب فهم خود از ادله،

به هنگام تعریف احتکار و بیان حدود آن از جهت حرمت و کراهت یادآور شده اند.

استاد بزرگوار امام خمینی - مدظله - [قدس سره] در کتاب تحریر الوسيله تعمیم را جایز ندانسته اند. ایشان می فرمایند:

«اقوی اینست که احتکار جز در غلات چهارگانه و روغن و روغن زیتون، تحقق نمی پذیرد، البته در هر چیزی که مورد نیاز مردم است، حبس و نگهداری آن نفرت انگیز است ولی احکام احتکار جز در همان کالاهای فوق الذکر ثابت نمی گردد.»^(۱)

۱۰- آیا خریدن کالا در احتکار شرط است؟

علامه در منتهی می فرماید:

(۱) تحریر الوسيله ۵۰۲/۱، مسئله ۲۳ از مکاسب محرمه.

البته امام خمینی (قدس سره) در اینجا احتکار را بطور مطلق یک عمل نفرت انگیز قلمداد فرموده اند، اما جای دیگر برای حاکم جامع شرایط، این حق را قائل شده اند که در بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه از جمله در احتکار کالا و قیمت گذاری اعمال نظر کند و آنچه را به مصلحت جامعه تشخیص می دهد عمل نماید. ایشان در تحریر الوسيله می نویسند:

برای امام(ع) و والی مسلمین جایز و بلکه از شئون اوست که آنچه را به مصلحت مسلمین است عمل نماید، از قبیل ثابت نگهداشتن نرخ کالا یا ثبات بخشیدن به نوعی صنعت یا مقابله با حصر تجاری یا غیر اینها از اموری که در نظام و صلاح جامعه دخیل است. (تحریر الوسيله ۶۲۶/۲) با این حال هنگام بحث از عوارض احتکار در دور دوم مجلس شورای اسلامی و طرح مشکلات ناشی از انحصار آن در فقط شش چیز طبق فتوای معظم له. ایشان مجلس را به فتوای آیه اله العظمی منتظری که قائل به تعمیم حرمت احتکار هستند ارجاع داده و فرموده بودند: «مجلس شورای اسلامی در مسئله احتکار بنظر حضرت آقای منتظری عمل نماید.» - بنقل از آیه ا... محمدی گیلانی - (مقرر)

«مالک و اوزاعی گفته اند احتکار ثابت می شود به شرط آنکه متاع را خریداری کرده باشد، پس اگر چیزی را به غیر خریداری جمع کند، یا غله ملکش باشد و ذخیره سازد محکوم نیست.»^(۱)

ظاهر فرمایش ایشان اینست که ایشان [علامه] نیز این نظر را پذیرفته است. در مفتاح الکرامه در شرایط احتکار آمده است:

«علامه در نهایت الاحکام این قید را اضافه نموده که باید آن کالا را خریداری نموده باشد. پس اگر وارد کرده باشد یا غله خود را ذخیره نموده باشد، نگهداری آن مانعی ندارد، و همین نظریه از ظاهر کتاب منتهی حکایت شده و جامع المقاصد نیز به همین رأی متمایل و بلکه قائل است.»^(۲)

پیش از این به نقل از شرح کبیر ابن قدامه آوردیم که در شروط احتکار گفته: «یکی: اینکه خریداری کرده باشد، پس اگر چیزی را وارد کرده یا از غله خود بدست آورده و آنرا ذخیره نموده محکوم نیست، این نظریه از حسن و مالک نیز نقل شده است.»^(۳)

در بدایع الصنایع در تفسیر احتکار آمده:

«احتکار اینست که طعامی را در شهر خریداری و از فروش آن خود داری شود و این به زیان مردم باشد و نیز اگر آنرا از حوالی شهر خریداری نموده و بمنظور نگاه داشتن به شهر حمل نموده باشد.»^(۴)

در موسوعه الفقه الاسلامی از شافعیه نقل می کنند:

«احتکار خریداری نمودن قوت مردم هنگام برداشت محصولات است تا آنرا

(۱) منتهی ۱۰۰۷/۲.

(۲) مفتاح الکرامه ۱۰۸/۴، کتاب متاجر.

(۳) مغنی ۴۶/۴.

(۴) بدایع الصنایع ۱۲۹/۵.

نگهداری نموده سپس به زیادتر از قیمت آن به فروش برسانند. و انگیزه وی ایجاد تنگنا بر مردم باشد.^(۱)

ولکن بیشتر کلمات اصحاب ما امامیه بویژه متقدمین آنها مطلق است و صورت خریدن کالا و غیر آن را شامل می شود. چنانچه بیشتر روایات باب هم مطلق است. بله، در یکی از دو صحیحیه حلبی از امام صادق (ع) آمده بود: احتکار تنها آن مورد است که طعمی در شهر خریداری نمائی درحالیکه غیر از آن در شهر وجود نداشته باشد و نگهداری کنی.^(۲)

و ظاهر کلمه «تنها = انما» حصر است، چنانچه مفهوم «خریداری» در صحیحیه حنّاط نیز آمده بود: «حکیم بن حزام هرگاه به مدینه طعام وارد می شد همه آن را خریداری می کرد...»^(۳) و موضوع در خبر ابی مریم نیز «خریداری طعام» بود.^(۴)

البته به نظر ما حصر در صحیحیه حلبی در مقابل فقره دوم روایت است که می گوید: پس اگر در شهر طعام یا متاع دیگری وجود داشته باشد اشکالی ندارد که کالای خود را برای سود بیشتر نگهداری نمائی. و در مقام بیان اینکه ملکیت وی از راه خریداری باشد نیست. پس در روایت ذکر «خریداری» برای مثال و غلبه است زیرا غالباً طعام از راه خریداری جمع می شده. و گواه بر همین مطلب است اینکه در صحیحیه دیگر حلبی عنوان «خریداری»^(۵) نیامده است با اینکه ما گفتیم ظاهراً این دو روایت بنحاضر «وحدت راوی» و «وحدت مروئی عنه» و «وحدت مضمون» یکی است.

(۱) موسوعة الفقه الاسلامی ۱۹۵/۳، در احتکار.

(۲) وسائل ۳۱۵/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۱.

(۳) وسائل ۳۱۶/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۳.

(۴) وسائل ۳۱۴/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۶.

(۵) وسائل ۳۱۳/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲.

و اینکه مورد در صحیحه حنّاط و خبر ابی مریم در خصوص خریداری است، دلالت بر این ندارد که احتکار منحصر به مورد خریداری است و در غیر آن احتکار نیست. [زیرا مورد روایت هیچگاه موجب اختصاص حکم بهمان مورد نمی باشد] علاوه بر آن، نهی از احتکار برای رفع تنگنا و نیاز مردم است چنانچه در صحیحه بدان اشاره شده بود که: «و مردم بدون طعام بمانند» پس خصوص «خریداری» دخالتی در موضوع احتکار ندارد.

مرحوم شیخ اعظم - قدس سره - در مکاسب پس از استدلال بر این مطلب که خریدن دخالتی در حکم ندارد می فرمایند:

«بر این اساس پس فرقی نمی کند که این طعام از مزرعه او باشد یا به ارث به او رسیده باشد، یا کسی به او بخشیده باشد، یا برای نیازی آنرا خریده باشد آنگاه آن نیاز برطرف شده باشد و آن طعام هنوز نزد او باقی باشد و آنرا به امید گران شدن نگهداری نماید.»^(۱)

۱۱- شرطیت قصد افزایش قیمت در احتکار:

ظاهراً مورد بحث احتکار در صورتی است که نگهداری به انگیزه زیاد شدن قیمت باشد، و الا اگر آنرا برای نیاز خود و عائله و یا «بذر» نگهداری کند محترک نیست و عمل او حرام محسوب نمی شود، مگر در برخی از فروض مسئله.^(۲) در وسیله ابن حمزه آمده است:

«اگر برای غذای خود و خانواده اش نگهداری نماید، این احتکار نیست.»^(۳)

(۱) مکاسب/ ۲۱۳.

(۲) مثلاً در شرایطی که حفظ جان فردی بستگی به گندمهای این فرد داشته باشد که بعنوان دیگری غیر از احتکار بر او واجب است در حد رفع نیاز در اختیار وی قرار دهد. (الف - م، جلسه ۱۸۳)

(۳) جوامع الفقہیة / ۷۴۵.

در شرایع آمده است:

«بشرط آنکه طعام را برای افزایش قیمت نگهداری کند.»^(۱)

در جواهر در شرح عبارت شرایع آمده است:

«از جهت نص و فتوی هیچ اشکالی و هیچ خلافی نیست در اینکه احتکار مکروه یا حرام است به شرط آنکه برای افزایش قیمت آنرا نگهداری کند، پس اگر برای نیازی مانند بذر یا نظیر آن نگهداری کند اشکالی ندارد، بلکه ظاهراً این گونه نگهداری احتکار نیست چنانچه نص [روایات] و فتوی [فتوای فقها] بر آن دلالت دارد.»^(۲)

در مختصر النافع آمده است:

«کراهت متحقق می شود اگر آنرا برای افزایش قیمت نگهداری نماید و بذل کننده [یا فروشنده - خ - ل] دیگری وجود نداشته باشد.»^(۳)

در قواعد آمده است:

«تحقق احتکار به دو شرط است: نگهداری برای افزایش قیمت و عرضه نشدن این نوع کالا از سوی فردی دیگر.»^(۴)

و سخنان دیگری از این قبیل که دلالت می کند بر اینکه مورد بحث صورتی است که اراده افزایش قیمت و گرانی شده باشد.

در روایت ابی مریم نیز آمده بود:

و با احتکاره گرانی [جنس بر] مسلمانان را در نظر داشته باشد.^(۵)

(۱) شرایع ۲/۲۱.

(۲) جواهر ۲۲/۴۸۳.

(۳) مختصر النافع ۱۲۰.

(۴) قواعد ۱/۱۲۲.

(۵) یرید به غلاء المسلمین . (وسائل ۱۲/۳۱۴، ابواب آداب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۶)

و در صحیححه حلبی آمده بود:

اشکالی ندارد که برای کالای خود افزایش قیمت طلب کنی [اگر فروشنده دیگری وجود داشته باشد]^(۱)

و در روایت حاکم نیشابوری از پیامبر اکرم (ص) آمده بود:

کسی که احتکار کند و بخواهد با آن گرانی بر مسلمانان ایجاد کند، خطاکار است.^(۲)

و روایات دیگری از این قبیل. در هر صورت ظاهراً مسئله روشن است و اشکالی در آن نیست.

بله مستحب است در شرایط گرانی و قحطی [در صورتی که طعامی را برای غیر افزایش قیمت در اختیار دارد] با مردم همراهی و برابری کند، ولو با فروختن طعامهای مرغوب خود در شرایطی که مردم جز بر تهیه جنس نامرغوب قدرت ندارند:

۱- در خبر حماد آمده است که گفت:

زمانی در مدینه قحطی بوجود آمد تاجائی که افراد توانمند نیز گندم را با جو مخلوط می کردند و می خوردند و قسمتی دیگر از طعام [یعنی گندم را] می فروختند. در آن سال نزد امام صادق (ع) گندم مرغوبی بود که در اول سال برای برخی از موالیان و غلامان خود خریداری کرده بود حضرت فرمود:

برای ما مقداری جو بخر و با این گندم مخلوط کن یا گندم را بفروش (و از نوع نامرغوب خریداری کن) زیرا ما دوست نداریم که طعام مرغوب بخوریم و

(۱) فلاہس ان تلتمس بسلعتک الفضل. (وسائل ۳۱۵/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۸، حدیث ۱)

(۲) من احتکر یرید ان یتغالی بها علی المسلمین فهو خاطی. (مستدرک حاکم ۱۲/۲، کتاب بیوع)

مردم نامرغوب.^(۱)

۲- در خبر معتب آمده است که گفت:

در مدینه قیمت [خوراکی] رو بافزایش بود - امام صادق (ع) به من فرمود: چه اندازه آذوقه داریم؟ گفتم بقدر کفایت چند ماه، فرمودند: بیرون بیاور و بفروش، به آن حضرت عرض کردم در مدینه خوراکی نیست، فرمود: آنها را بفروش، آنگاه که آنها را فروختم فرمود: همراه با مردم روز به روز غذا تهیه کن. و فرمود: ای معتب، قوت عیال مرا نیمه جو و نیمه گندم قرار بده، بی تردید خدا می داند که من می توانم به بهترین طعام، آنان را اطعام کنم ولی دوست دارم که خداوند متعال مرا ببیند که تقدیر معیشت را نیکو انجام می دهم.^(۲)

(۱) اشتر لنا شعیرا فاخطله بهذا الطعام، او بهه. فانّا نکره ان ناکل جیداً و یاکل الناس رداً. (وسائل

۱۲ / ۳۲۱، ابواب آداب تجارت، باب ۳۲، حدیث ۱)

(۲) قال ابو عبد الله (ع) - ویزید السعر بالمدينة - کم عندنا من طعام؟ قال: قلت: عندنا ما یکفینا اشهرًا

کثیرة. قال: اخرجه و بهه. قال: قلت له: و لیس بالمدينة طعام. قال: بهه. فلما بعته قال: اشتر مع الناس یوما بیوم. و قال: یا معتب، اجعل قوت عیالی نصفًا شعیرا و نصفًا حنطة، فان الله یعلم انی واجد ان اطعمهم الحنطة علی وجهها، و لکنی احببت ان یرائی الله قد احسنت تقدیر المعیشة. (وسائل

۱۲ / ۳۲۱، ابواب آداب تجارت، باب ۳۲، حدیث ۲)

شما یادتان می آید آنزمان که متفقین به ایران آمده بودند، با اینکه بیشتر از سه ساعت رضاخان، با آنها جنگ نکرد، نان در ایران کمیاب شد، گاهی اوقات برای گرفتن یک قرص نان انسان باید چند ساعت در دکان معطل می شد، آنهم نان سیاهی که معلوم نبود آرد را با چه چیزهایی مخلوط کرده بودند الان الحمدلله با وجود چند سال جنگ تحمیلی [جنگ ایران و عراق] نعمت فراوان است ولی من سفارش می کنم که در این شرایط که برخی مشکلات برای مردم هست، بخصوص روحانیون و رهبران باید زندگی خود را بازندگی مردم هماهنگ کنند - انّ الله فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس کی لایتبیغ بالفقر فقره - وقتی که مردم تنگدست باشند بخصوص رهبران و پیشوایان جامعه باید رعایت این جهت را بکنند.

۱۲- وادار نمودن محتکر بر فروش کالای احتکار شده:

۱- شیخ مفید در مقنعه می فرماید:

«سلطان می تواند محتکر را وادار کند که غله احتکار شده اش را بیرون کشیده و در بازارهای مسلمانان بفروش برساند، در صورتی که مردم به آن نیاز مبرم دارند.»^(۱)

۲- شیخ الطایفه در نهاییه می فرماید:

«هنگامی که مردم از لحاظ طعام در تنگنا واقع شدند و طعامی جز نزد محتکر وجود ندارد، سلطان موظف است که وی را بر فروش وادار نماید.»^(۲)

۳- دز مبسوط آمده است:

«پس اگر احتکار کند و شرائط بگونه ایست که توصیف نمودیم، سلطان او را بر فروش مجبور می کند بدون اینکه قیمت برای او معین کند.»^(۳)

۴- در کافی ابوالصلاح آمده است:

«و اگر احتکار کرد، به وی اخطار می شود که کالا را بیرون آورده و به بازار عرضه کند و اگر امتناع کرد بر این کار مجبور می شود.»^(۴)

۵- در وسیله ابن حمزه آمده است:

هیچ وقت من و شما به زندگی بالاترها نگاه نکنیم، زندگی ساده پیامبر (ص) و ائمه (ع) را مورد توجه قرار دهیم. در روایت آمده که پیامبر اکرم (ص) هیچ وقت نان گندم سیر نخورد، حضرت می فرماید خیر، نان جو هم سیر نخوردند. (الف - م، جلسه ۱۸۳ درس)

(۱) مقنعه / ۹۶.

(۲) نهاییه / ۳۷۴.

(۳) مبسوط / ۱۹۵/۲.

(۴) کافی / ۳۶۰.

«هنگامی که کالای مورد نیاز مردم را نگهداری کند و آن را بفروش نرساند،
برفروش آن مجبور می شود ولی قیمت برای آن معین نمی شود.»^(۱)

۶- در سرائر آمده است:

«اگر شرایط بر مردم سخت شود و طعام مگر نزد محترک یافت نشود سلطان یا
کسانی که از سوی او ولایت دارند او را مجبور به فروش می کنند.»^(۲)

۷- در سرائع آمده است:

«محترک را بفروش مجبور می کنند.»^(۳)

نظیر این جمله در مختصر نیز آمده است.^(۴)

۸- در قواعد آمده:

«برفروش وادیار می شود ولی بر قیمت گذاری نه، طبق نظر برخی از فقها.»^(۵)

۹- در دروس آمده:

«در این شرایط بفروش وادیار می شود.»^(۶)

و جماعات دیگری از این قبیل که در کلمات اصحاب آمده است.

۱۰- در حدائق آمده:

«در بین اصحاب اختلافی نیست که امام محترک را بفروش مجبور می کند، و

همه روایات که پیش از این یادآور شدیم بر این مضمون دلالت می کند.»^(۷)

(۱) جوامع الفقهية / ۷۴۵.

(۲) سرائر / ۲۱۲.

(۳) سرائع / ۲۱/۲.

(۴) مختصر النافع / ۱۲۰.

(۵) قواعد / ۱۲۲/۱.

(۶) دروس / ۳۳۲، کتاب المكاسب.

(۷) حدائق / ۶۴/۱۸.

۱۱- در جواهر آمده است:

«در هر صورت گفته شده: اختلافی بین اصحاب نیست که امام و کسی که از سوی او ولایت دارد ولو عدول مسلمانان، محتکر را بر فروش مجبور می کنند، بلکه از جماعتی نقل شده که طبق هر دو قول [قائلین به کراهت و حرمت] این مسئله اجماعی است.»^(۱)

۱۲- در مکاسب شیخ اعظم آمده است:

«ظاهراً چنانچه گفته شده هیچ اختلافی در اجبار محتکر بر فروش نیست حتی بنا بر نظریه قائلین به کراهت، بلکه در «مذهب البارع» ادعای اجماع بر این مسئله شده است، و حدائق از تنقیح نقل نموده که: اختلافی در این مسئله نیست.

و همین دلیل اجماع است که این مورد را از قاعده: «جز در واجب اجباری نیست» خارج می کند، و بهمین جهت ما یادآور شدیم که ظاهر ادله اجبار دلالت بر این دارد که احتکار حرام است زیرا الزام بر غیر لازم خلاف قاعده است.»^(۲)

در این ارتباط باید گفت: علاوه بر وضوح مسئله و ادعای اجماع و عدم خلافتی که در مسئله شده ادله زیر بر این مسئله دلالت دارد.

[الف:] امر پیامبر اکرم (ص) به فروش و منع از احتکار در خبر حذیفه که پیش از این گذشت.

[ب:] دستور به بردن اجناس احتکار شده به بازارهای مسلمانان و فروش آن، در روایت «ضمرة» که از نظر شما خواهد گذشت. [اخبار مربوط به قیمت گذاری روایت دوم محور چهاردهم]

(۱) جواهر ۲۲/۴۸۵.

(۲) مکاسب ۲۱۳.

[ج:] فرمان امیر المومنین (ع) به مالک و رفاعه مبنی بر جلوگیری از احتکار و مجازات مرتکبین آن، که پیش از این از نظر شما گذشت.
در جواهر نیز آمده است:

«اگر اجبار هم امکان پذیر نبود، حاکم به جای او اجناس را بفروش می رساند، بلکه ظاهر کلمات برخی از فقها اینست که در صورت عدم امکان اجبار هم امام می تواند اجناس را بفروش برساند، اگرچه ممکن است مناقشه شود که در روایات چنین مجوزی داده نشده است.»^(۱)

۱۳- قیمت گذاری:

کلمات فقها در این زمینه:

آیا کالای احتکار شده را می توان قیمت گذاری کرد یا خیر؟ در این زمینه نظرهای متفاوتی ابراز شده، ولی بیشتر فقها قائل به منع هستند، بلکه در مفتاح الکرامه آمده است:

«کالای احتکار شده را نمی توان قیمت گذاری کرد چنانچه در سرایر آمده «بر اساس اجماع و روایات متواتره»، و در مبسوط آمده، «بدون هیچ اختلافی» و در تذکره ادعا شده، «و به نظر ما امامیه»^(۲)

اکنون اجمال آرای فقها در این زمینه را یادآور می شویم:

۱- در نهایه شیخ آمده است:

«حاکم نمی تواند محتکر را بر فروش کالای احتکار شده به قیمت بخصوصی

(۱) جواهر ۲۲/۴۸۵.

بنظر می رسد حق هم همین است زیرا «الضرورات تنقذر بقدرها»، اول باید تذکر داد، در مرحله بعد باید مجبورش کرد و در مرحله بعد حاکم دخالت می کند. (الف - م، جلسه ۱۸۳ درس)

(۲) مفتاح الکرامه ۱۰۹/۴، کتاب المتاجر.

و ادا کند، بلکه آنرا به آنچه خدا روزیش کرده به فروش می رساند، ولی باید بیش از این به وی فرصت ندهد که کالا را نگهداری نماید.^(۱)

۲- در مبسوط آمده است:

«فصل - در حکم قیمت گذاری: بر امام و یا نایب او جایز نیست که در بازار بر کالاها اعم از طعام و غیر طعام قیمت گذاری کند، چه در حال گرانی باشد و چه در حال ارزانی، بدون هیچ خلافتی در این زمینه، و از پیامبر (ص) روایت شده که شخصی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: برای دارندگان طعام نرخ معین فرما، حضرت فرمود: آنرا بنحوا و اگذار میکنم آنگاه فرد دیگری آمد و گفت: یا رسول الله بر فروشندگان طعام نرخ مقرر فرما. حضرت فرمود: «این خداوند متعال است که نرخ کالاها را بالا و پائین می برد و من امیدوارم خدا را ملاقات کنم و برای احدی بر من مظلومه ای نباشد». در صورتیکه چنین مسئله ای ثابت باشد، پس اگر فردی از اهل بازار قیمت را بالا برد یا پائین آورد اعتراضی بر وی نیست.^(۲)

۳- باز در همین کتاب آمده:

«پس اگر احتکار کند و شرط بگونه ایست که توصیف نمودیم سلطان او را بر فروش مجبور می کند، بدون اینکه قیمت برای او مشخص کند.»^(۳)

۴- در غنیه آمده است:

«جایز نیست مردم را بر فروش به قیمت بخصوصی مجبور کرد.»^(۴)

۵- در شرایع آمده است:

(۱) نهایه / ۳۷۴.

(۲) مبسوط ۲ / ۱۹۵.

(۳) مبسوط ۲ / ۱۹۵.

(۴) جوامع الفقهیه / ۵۲۸.

«و بر کالای وی نرخ معین نمی شود، و برخی گفته اند نرخ معین می شود ولی
 اظهر نظر اول است.»^(۱)

۶- در مختصر آمده است:

«و آیا بر محتکر نرخ تعیین می شود؟ نظریه صحیح تر این است که، خیر.»^(۲)

۷- در قواعد آمده است:

«بنا بر نظر بعضی بر فروش مجبور می شود، ولی بر قیمت گذاری نه.»^(۳)

۸- ولی شیخ مفید در مقنعه می فرماید:

«برای وی [حاکم] جایز است به آنگونه که مصلحت می بیند بر کالاها نرخ
 گذاری کند، ولی بگونه ای نباشد که باعث خسارت صاحبان آنها شود.»^(۴)

۹- در وسیله ابن حمزه آمده است:

«محتکر بر فروش متاع مجبور می شود نه بر فروش به نرخ معین، مگر آنکه
 سختگیر باشد و اگر فردی از بازاریان در کم و زیادی نرخ کالا تخلف کند مورد
 اعتراض قرار نمی گیرد.»^(۵)

۱۰- در دروس آمده است:

«قیمت تعیین نمیشود مگر به هنگام سخت گیری بر مردم.»^(۶)

شاید مراد ایشان از سخت گیری همان اجحاف است که در کلام دیگران نیز
 آمده است.

(۱) شرایع ۲/۲۱.

(۲) مختصر النافع ۱۲۰.

(۳) قواعد ۱/۱۲۲.

(۴) مقنعه ۹۶.

(۵) جوامع الفقهية ۷۴۵.

(۶) دروس ۳۳۲ کتاب مکاسب

۱۱- در مفتاح الکرامه آمده است:

«در وسیله و مختلف و ایضاح و دروس و لمعه و مقتصر و تنقیح آمده است که اگر در قیمت اجحاف کرد، بر کالای وی نرخ معین می شود. زیرا این زیان رساندن به مشتری است و در اسلام زیان رساندن نفی شده است.^(۱) اینها نمونه ای از کلمات فقهای ما شیعه امامیه در این زمینه بود. اما دیدگاههای فقهای سنت:

۱۲- علامه در منتهی می فرماید:

«بر امام است که محتکران را بر فروش وادار کند، و جایز نیست آنان را بر فروش به قیمت مشخص وادار کند، بلکه آنان را رها می گذارد که هرگونه خواستند به فروش برسانند. اکثر علمای ما قائل به این نظریه می باشند، و مذهب شافعی نیز همین گونه است، ولی مفید و سلار(ره) می فرمایند: امام می تواند بر پایه نرخ شهر بر آنان نرخ مشخص کند، و نظر مالک نیز اینگونه است.^(۲)»

۱۳- در موسوعه الفقه الاسلامی آمده است:

«مالکیه بر این نظریه می باشند و بر آن تصریح دارند که اگر کسی طعامی را از بازار بخرد و احتکار کند و زیان به مردم رساند، همه مردم در آن طعام به قیمت خریداری شده یکسان هستند» [به همان قیمتی که خریده باید به مردم بفروشد].^(۳)

۱۴- باز در همان کتاب آمده است:

«حنابله تصریح دارند بر اینکه ولی امر، این حق را دارد که به هنگام نیاز مردم

(۱) مفتاح الکرامه ۱۰۹/۴، کتاب المتاجر.

(۲) منتهی ۱۰۰۷/۲.

(۳) موسوعة الفقه الاسلامی ۱۹۸/۳، موضوع احتکار.

محتکران را بر فروش اجناس احتکار شده به قیمة المثل [قیمت مشابه جنس در بازار]، وادار کند مانند کسی که در زمان قحطی طعامی را نگهداری می کند، زیرا کسی که گرسنگی او را مضطر به طعام دیگری کرده می تواند بدون اختیار و میل صاحبش به قیمة المثل از آن مال استفاده کند. و اگر محتکر بر فروش کالا جز به زیاده از قیمت معمولی رضایت ندهد، ولی امر اجناس را از او به قیمت المثل می گیرد... از اینرو است که بسیاری از فقها معتقدند که حق امام و بلکه از وظایف امام است که اجناس را نرخ گذاری کند و مردم را از فروش و خرید جز به قیمت متعادل در بازار ممنوع نماید و هیچیک از علماء در این مسئله تردیدی ندارند.^(۱)

با توجه به آرائی که از فقها نقل کردیم روشن شد که مسئله نرخ گذاری مسئله ای است مورد اختلاف بین علمای شیعه و سنی، ولی اکثر فقهای ما آنرا صحیح ندانسته اند مگر در صورت اجحاف صاحب کالا. مرحوم علامه حلی در کتاب منتهی بر منع نرخ گذاری به دلایل زیر استدلال فرموده است:

«الف: روایاتی که از طرق شیعه و سنی در این باب رسیده - که در مبحث آینده به آن می پردازیم - .

ب: اصل «حرمت انتقال و تصرف در مال غیر بدون اجازه صاحب آن.

ج: در هر صورت این مال مال اوست و نمی توان صاحب آن را به فروش جز به تراضی طرفین وادار کرد.

د: نرخ گذاری دارای مفسده است زیرا وارد کننده کالا آن را می شنود و اقدام به ورود کالا نمی کند، و صاحبان کالا آن را می شنوند و مال خود را مخفی می کنند و در نتیجه هم به خریدار و هم به فروشنده زیان وارد می شود، زیان به مالک

می خورد چون از فروش کالای وی جلوگیری بعمل آمده و زیان به مردم می خورد چون کالا بدست آنان نرسیده است.»^(۱)

۱۴- روایات نرخ گذاری:

۱- کلینی به سند خود از حذیفه بن منصور از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

در زمان رسول خدا (ص) طعام تمام شد، مسلمانان نزد آن حضرت (ص) آمده و گفتند: ای رسول خدا، طعام تمام شده و چیزی جز نزد فلانی باقی نمانده، او را امر به فروش نما. - امام صادق می فرماید - آن حضرت حمد و ثنای خداوند بجای آورد و فرمود: ای فلانی مسلمانان می گویند طعام جز آنچه نزد تو بوده تمام شده آنرا بیرون بیاور و هرگونه که می خواهی بفروش و آنرا حبس نکن.^(۲)

این روایت را شیخ طوسی نیز به سند خود روایت کرده، مگر اینکه ایشان بجای کلمه «نقد - تمام شد» «فقد - نایاب شد» در سه مورد آورده.

ما قبلاً این حدیث را یادآور شدیم و گفتیم که در زنجیره سند آن اشکالی نیست مگر در «حذیفه» و «محمد بن سنان» که ظاهراً در این دو نفر نیز امر آسان است.

طبق این روایت پیامبر خدا (ص) نگهدارنده طعام را در قیمت فروش طعام خود آزاد گذاشته و نرخ بخصوصی را برای وی معین نفرمود.

۲- شیخ طوسی به سند خود از حسین بن عبیدالله بن حمزه، از پدرش، از

(۱) منتهی ۱۰۰۷/۲.

(۲) نقد الطعام علی عهد رسول الله (ص) فاتاه المسلمون فقالوا: یا رسول الله، قد نقد الطعام و لم یبق منه شیء الا عند فلان فمره ببیعه. قال: فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال: یا فلان، ان المسلمین ذکروا ان الطعام قد نقد الا شیء عندک، فاخرجه و بعه کیف شئت و لا تحبس. (وسائل ۳۱۶/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۹، حدیث ۱)

جدش، از علی بن ابی طالب (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود: از پیامبر خدا (ص) نقل شده که آن حضرت بر محتکران گذشت و فرمود اجناس احتکار شده خود را به بازارها و جائی که جلو دید مردم است بیاورند. به آن حضرت (ص) گفته شد: کاش برای آنان نرخ معین می فرمودید، آن حضرت ناراحت شد تا جائی که غضب در چهره مبارکش نمودار گشت و فرمود:

من برای آنان نرخ معین کنم؟! نرخها بدست خداست هر زمان خواهد بالا می برد و هر زمان خواهد پائین می آورد.^(۱)

این روایت را صدوق نیز در من لایحضره الفقیه بصورت مرسل [با حذف سند] و در توحید با سند «موثق» آورده است.^(۲)

۳- صدوق در «الفقیه» بدین مضمون روایت کرده است:

به رسول خدا (ص) عرض شد: کاش برای ما نرخ کالاها را تعیین می فرمودید، زیرا نرخها در نوسان است و بالا و پائین می رود. حضرت فرمودند: من آن کس نیستم که خدای را ملاقات کنم با بدعت و چیز نوظهوری که در باره آن سخنی از طرف خداوند به من نرسیده است. پس بندگان خدا را بحال خودشان بگذارید تا گروهی از ناحیه گروه دیگر نان بخورند، و اگر در صدد خیرخواهی هستید، افراد را نصیحت کنید [که احجاف نکنند].^(۳)

همین روایت را ایشان در کتاب توحید نیز تا پایان جمله «گروهی از گروه دیگر

(۱) انا اقوم علیهم! انما السعر الی الله؛ یرفعه اذا شاء و یحفظه اذا شاء. (وسائل ۳۱۷/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۱)

(۲) الفقیه ۲۶۵/۳، حدیث ۳۹۵۵. توحید / ۳۸۸، باب قضا و قدر، حدیث ۳۳.

(۳) قیل للنبی (ص) لو سمرت لنا سعرا، فان الاسعار تزید و تنقص. فقال (ص): ما كنت لألقى الله ببدعة لم يحدث الی فیها شیئا فدعوا عباد الله یاکل بعضهم من بعض، و اذا استنصحتهم فانصحو.

(وسائل ۳۱۸/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۲)

نان بخورند» آورده است.

۴- هم ایشان با سند خود از ابی حمزه ثمالی از علی بن حسین امام سجاد(ع) آورده است که فرمودند:

خداوند عزوجل فرشته ای را بر نرخ کالاها موکل فرموده که به فرمان او تدبیر امور می کند.^(۱)

این روایت را ایشان در توحید نیز به سند صحیح آورده است.

۵- باز هم ایشان از ابوحمزه ثمالی نقل می کنند که گفت: نزد علی بن حسین(ع) سخن از گرانی نرخ ها بیان آمد، آن حضرت فرمودند:

گرانی آن بر عهده من نیست، اگر گران شود بر عهده «خداوند» است و اگر ارزان شود نیز به عهده خداوند است.^(۲)

این روایت نیز در کتاب توحید آمده است:

۶- کلینی به سند خود از «محمد بن اسلم» از دیگری - که نام او را ذکر کرده - از امام صادق(ع) روایت نموده که فرمودند:

(۱) ان الله عزوجل وكلّ بالسعر ملكا يدبره بامرہ. (وسائل ۳۱۸/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۳)

فرشتگان وسایط فیض هستند و همانگونه که قوای کلیه، قوای جزئی، قوای عالی، قوای نازله داریم، فرشتگان نیز دارای درجات و مراتب و قدرت تصرف مختلف هستند، طبق برخی روایات یک قطره باران هم که به زمین می آید فرشته ای او را همراهی میکند، اراده خداوند در جهان توسط فرشتگان اعمال می گردد. اینکه در قرآن کریم می بینیم که در برخی موارد افعال خداوند بصورت متکلم مع الغیر آمده بیانگر اینست که خداوند می فرماید ما این کار را خود با نیروها و جنود خودمان انجام داده ایم، اینگونه نیست که در همه موارد متکلم مع الغیر برای تجلیل باشد. (الف - م، جلسه ۱۸۴ درس)

(۲) و ما علی من غلاثة، ان غلا فهو غلیه، و ان رخص فهو علیه. (وسائل ۳۱۸/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۴)

خداوند عزوجل فرشته ای را بر نرخ کالا موکل ساخته است، هیچگاه کالا از کمی گران و از زیادی ارزان نمی شود.^(۱)

۷- و نیز به سند خود از «یعقوب بن یزید» از دیگری - که نام او را آورده - از امام صادق(ع) روایت می کند که فرمود:

خداوند فرشته ای را بر نرخها موکل فرموده که آنها را تدبیر می کند.^(۲)

۸- در سنن ابی داود به سند خود از ابوهریره روایت نموده که گفت:

مردی حضور پیامبر آمد، عرض کرد یا رسول الله، نرخها را تعیین فرمائید. حضرت فرمودند: برای گشایش امور دعا می کنم. سپس مرد دیگری آمد، عرض کرد یا رسول الله نرخها را معین کنید. آن حضرت فرمودند: خداوند متعال است که نرخها را بالا و پائین می برد و من امیدوارم خدا را دیدار نمایم در حالی که احدی نزد من حقی نداشته و بر کسی ستمی نکرده باشم.^(۳)

۹- باز در همین کتاب به سند خود از «انس بن مالک» نقل کرده که گفت:

مردم عرض کردند یا رسول الله، نرخها بالا رفته، حدود آنها تعیین فرمائید. رسول خدا(ص) فرمودند: فقط خداوند متعال، تعیین کننده نرخهاست و گشادگی و تنگی روزی فقط در دست اوست، و من امیدوارم خداوند را در حالی ملاقات کنم که هیچ یک از شما مظلومه ای در خون و مال از من مطالبه نکند.^(۴)

(۱) ان الله عزوجل وكلّ بالسعر ملكا فلن يغلو من قلة و لن يرخص من كثرة. (وسائل ۳۱۸/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۵)

(۲) ان الله وكلّ بالاسعار ملكا يدبرها. (وسائل ۳۱۸/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۳۰، حدیث ۶)

(۳) عن ابي هريرة، ان رجلا جاء فقال: يا رسول الله، سعر. فقال: بل ادعو، ثم جاء رجل فقال: يا رسول الله سعر. فقال: بل الله يخفض و يرفع، و اني لأرجو ان القى الله و ليس لاحد عندي مظلمة. (سنن ابی داود ۲/۲۴۴، کتاب اجاره، باب تسعیر)

(۴) قال الناس: يا رسول الله، غلا السعر فسر لنا، فقال رسول الله(ص): ان الله هو المسعر القابض

این روایت را ابن ماجه در سنن^(۱) و احمد در مسند^(۲) از آن حضرت (ص) روایت کرده اند. مانند آنرا نیز «عبدالرزاق» در المصنف از حسن نقل کرده و در آن آمده است: نرخها در مدینه بالا رفت، مردم حضور پیامبر رسیدند و...^(۳)

۱۰- ابن ماجه به سند خود از «ابی سعید» روایت کرده که گفت:

نرخها در عهد رسول الله (ص) بالا رفت، مردم عرض کردند یا رسول الله کاش قیمت اجناس را معین می فرمودید. حضرت فرمودند: امیدوارم در حالی از شما مفارقت کنم که هیچ یک از شما مظلومه ای که به وی ستم نموده باشم از من مطالبه نکند.^(۴)

۱۱- عبدالرزاق در المصنف به سند خود از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که گفت:

به نبی اکرم (ص) عرض شد نرخ طعام را برای ما معین فرما. فرمودند: گرانی و ارزانی نرخ بدست خداوند است و من می خواهم خدا را در حالی دیدار کنم که احدی مظلومه ای از خون و مال بر عهده من نداشته باشد.^(۵)

الباسط الرزاق. و انی لأرجو ان القی اللّٰه و لیس احد منکم یطالبنّی بمظلّمه فی دم و لامال. (سنن ابی داود ۲/۲۴۴، کتاب اجاره، باب قیمت گذاری)

(۱) سنن ابن ماجه ۲/۷۴۱، کتاب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲۲۰۰.

(۲) مسند احمد ۳/۱۵۶.

(۳) المصنف ۸/۲۰۵، باب: هل یسعر؟ حدیث ۱۴۸۹۷.

(۴) غلا السعر علی عهد رسول الله (ص) فقالوا: لو قومّت یا رسول الله، قال: انی لأرجو ان افارقکم و لا یطلبنّی احد منکم بمظلّمه ظلمته. (سنن ابن ماجه ۲/۷۴۲، کتاب تجارت، باب ۲۷، حدیث ۲۲۰۱)

(۵) قبیل للنّبی (ص) سَعَرَ لَنَا الطَّعَامَ، فَقَالَ: اِنْ غَلَاءَ السَّعْرُ وَرَخِصَ بَیْدُ اللّٰهِ، وَ اِنِّیْ اَرِیدُ اَنْ اَلْقِیَ اللّٰهَ لَا یَطْلُبْنِیْ اَحَدٌ مِّنْکُمْ ظَلَمْتُهَا اِیَّاهُ فِیْ مَالٍ وَ لَادَمَ. (المصنف ۸/۲۰۵، باب: هل یسعر؟ حدیث ۱۴۸۹۹)

و روایات دیگر این باب که برخی از آنها را ابویوسف در کتاب الخراج آورده است که می توان مراجعه نمود.^(۱)

۱۵- تعیین نرخ در چه زمانی جایز است؟

قیمت طبیعی کالا، دایر مدار جریان طبیعی و شرایط عادی از قبیل: زیادی و کمی کالا، افزونی تقاضا و کاهش آن، هزینه های تولید و توزیع، اجرت حمل و نقل و نگهداری و بالاخره ویژگیها و مخارج طبیعی کالا، می باشد.

به عبارت دیگر نرخ متعارف، معلول عرضه و تقاضا و شرایط زمانی مکانی و اجتماعی است که زمام اینگونه امور همواره بدست خداوند متعال و تحت اراده و مشیت او که حاکم بر نظام هستی و گرداننده جهان است می باشد.

و ظاهرا فرمایش پیامبر اکرم (ص) که می فرماید: نرخها بدست خداوند است هر زمان خواهد آنرا بالا می برد و هر زمان خواهد پائین می آورد. و آنچه از ائمه معصومین - علیهم السلام - در این ارتباط رسیده ناظر به همین نرخ طبیعی عادی متعارف کالا است نه آن نرخهایی که از روی اجحاف و ظلم بر اساس انحصار تجاری و اقتصادی در جامعه ایجاد می شود.

و گویا مردم در آن زمان از پیامبر اکرم (ص) می خواسته اند که ایشان در این امر طبیعی دخالت کند و برخلاف متعارف قیمتها را پائین بیاورند که آن حضرت از این برخورد آنان ناراحت شده و قیمت طبیعی کالاها را به جریان عادی عرضه و تقاضا و قوانین طبیعی ویژه ای که بر آن حکم فرما است واگذار می فرمایند.

اما در صورتی که بوسیله افراد سودجو انحصار اقتصادی در جامعه بوجود بیاید [و باینکه کالا به اندازه کافی وجود دارد آنرا از دسترس مردم دور نگهدارند]

در این شرایط بناچار نیاز است که به اندازه ضرورت دولت دخالت کند و فروشندگان را بفروش کالاهای احتکار شده به قیمت متعادل وادار نماید. و طبیعی است که در چنین شرایطی نیز از حد متعادل نباید تجاوز کند، زیرا حرمت مال مومن نظیر حرمت خون اوست و مردم به حکم عقل و شرع بر اموال خود تسلط دارند و در مال دیگران بدون اجازه آنان یا به خرید و فروش بر اساس تراضی طرفین نمی توان تصرف کرد.

پس اجبار نیز به بیش از ضرورت اجتماعی که رعایت آن را عقل و شرع لازم می شمارد جایز نیست، گاهی ضرورت به همین اندازه که طعام از احتکار خارج شده و به مردم عرضه شود برطرف می شود و گاهی حکومت با اجحاف صاحبان کالا روبرو می شود که به قیمت طبیعی حاضر نیستند جنس خود را بدست مردم برسانند و تحمل آن بر جامعه دشوار است. در چنین شرایطی حکومت دخالت می کند و مالک را از اجحاف و زیان رساندن به دیگران باز می دارد. و گاهی مشکل جز با قیمت گذاری و کنترل دولت حل نمی شود و گاهی حاکم باسرکشی و عصیان و سرپیچی مالک روبرو می شود که در چنین شرایطی حاکم خود مستقیماً دخالت می کند و کالاهای احتکار شده را به قیمت متعادل [قیمت المثل] به فروش می رساند.

خلاصه کلام اینکه: روایات منع از قیمت گذاری - با همه زیادی آن - ناظر بر موارد غالب است که نوبت به دخالت و قیمت گذاری حاکم نمی رسد بلکه با عرضه کالا و فراوانی آن در بازار مشکل حل می شود.

مرحوم صدوق در کتاب توحید می فرماید:

«گرانی و ارزانی قیمت که از کمبود و فراوانی کالا متأثر می شود، این بدست خداوند متعال است و باید به آن تن داد و تسلیم آن بود. اما آن گرانی و ارزانی که مردم گرفتار آن شده اند و مربوط به کمی یا زیادی اجناس نیست و ناخواسته

بر آنان تحمیل شده است، نظیر اینکه یک نفر از مردم همه طعام یک شهر را خریداری نموده و بخاطر آن قیمت ها بالا رفته، در چنین شرایطی قیمت به دست این قیمت گذار محترک است که با خرید طعام یک شهر آنان را به ستوه آورده، چنانچه در زمان پیامبر (ص) حکیم بن حزام مرتکب این کار می شد، و چون کالا به مدینه وارد می شد همه آنرا خریداری می کرد و پیامبر اکرم (ص) بر وی گذشت و فرمود: ای حکیم بن حزام، بر حذر باش از اینکه احتکار کنی.^(۱)

مرحرم شهید ثانی در مسالک پس از آنکه سخن مصنف [محقق در شرایع] مبنی بر جایز نبودن قیمت گذاری را نقل می کند می فرماید:

«مگر در صورت اجحاف زیرا اگر قیمت گذاری نکند فایده اجبار به فروش از بین می رود، زیرا به محترک این اجازه را می دهد که از خریدار مالی طلب کند که وی قدرت پرداخت آنرا ندارد، و با این فروش غیر عادلانه به مردم زیان رساند، با اینکه هدف از جلوگیری از احتکار دفع ضرر است.»^(۲)

باز شهید ثانی در روضه می فرماید:

«در شرایط فراوانی و نبود نیاز، قیمت گذاری قطعا جایز نیست و اقوی این است که در صورت اجحاف هم قیمت برای کالا مشخص نشود، بلکه مالک را وادار کنند که خود قیمت کالای خود را کاهش دهد، اگرچه این خود یک نوع قیمت گذاری است ولی قیمت بخصوص از سوی حاکم برای کالا مشخص نشده است.»^(۳)

در جواهر آمده است:

«بلی بعید نیست در صورتی که محترک در قیمت اجحاف کند حاکم بتواند او را

(۱) توحید / ۳۸۹.

(۲) مسالک / ۱ / ۱۷۷.

(۳) روضة البهية ۳ / ۲۹۹.

به کاهش قیمت وادار کند، چنانچه از این ابی حمزه و فاضل در مختلف و شهید ثانی و دیگران نقل شده زیرا ضرر و اضرار در اسلام نفی شده است.

علاوه بر آن اگر جلوگیری از اجحاف وی ننماید، فایده ای بر اجبار بر فروش مترتب نیست زیرا محتکر می تواند قیمتی را از مشتری طلب کند که پرداخت آن در توان او نیست و موجب ضرر بحال مردم شود. و چون غرض دفع ضرر بوده است و جلوگیری از اجحاف قیمت گذاری نیست از اینرو اکثر فقها متعرض این مسئله نشده اند.

و اما کسانی که جلوگیری از اجحاف را جایز ندانسته اند به این دلایل استناد نموده اند:

[الف:] اطلاق روایات. [سخنی از منع اجحاف در روایات به میان نیامده است].
[ب:] صحیحی ابن سنان از امام صادق (ع) که در مورد جمعی از بازرگانان که متفق شده بودند کالای خود را بآنچه مایل هستند بفروشد فرمود:
اشکالی ندارد.

[ج:] و نیز خبر حدیفه که در آن آمده بود: هرگونه که می خواهی به فروش برسان.

ولی همه این دلایل ضعف آن آشکار است زیرا اطلاق روایات چنانچه دانسته شد با روایات قوی تر تقیید خورده است. و صحیحی ابن سنان نیز از مورد بحث ما خارج است [زیرا صحبتی از اجحاف در قیمت بیان نیامده]. و آنجا که فرمود: هرگونه که می خواهی به فروش برسان، بر مورد غالب حمل می شود که محتکر، نرخ بیرون از حد اعتدال و غیر منصفانه پیشنهاد نمی کند.^(۱)

از دلایلی که دلالت می کند بر اینکه جلوگیری از اجحاف و گرانفروشی از وظایف حاکم اسلامی است، علاوه بر وضوح آن، فرمایش امیر المومنین (ع) در

عهدنامه مالک اشتر است که می فرماید:

از احتکار جلوگیری غا، زیرا رسول خدا(ص) از آن جلوگیری فرمود. و باید خرید و فروش بدون سخت گیری و با موازن عدل و نرخهائی که بر هیچ یک از خریدار و فروشنده اجحاف نباشد صورت پذیرد.^(۱)

این عهدنامه را پیش از سید رضی - قدس سره - حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول با کمی تفاوت با آنچه در نهج البلاغه است آورده و نیز همین مضامین در دعائم الاسلام، با تفاوت بسیار زیاد آمده است.

ولی نص کلام اجمالا بر صحت خود گواه است، علاوه بر اینکه عهدنامه نزد اصحاب مشهور است و نجاشی و شیخ در فهرست خود در شرح حال اصبح بن نباته زنجیره سند آن را به وی رسانده اند و سند آنها اجمالا بد نیست.

کلام آخر:

صحبیح عبدالله سنان که در کلام صاحب جواهر آمده بود اگرچه بر جواز هم پیمانی بازرگانان و صاحبان کالا بر یک قیمت واحد برای بردن سود بیشتر دلالت می کند ولی این در صورتی است که این پیمان مشترک موجب اجحاف بر مردم نگردد و الا نزد عقل و شرع مرجوح و مردود است.

پس بطور خلاصه باید گفت: هم پیمانی بر قیمت واحد بدون اشکال است و بسا در برخی موارد برای پیش گیری از پایین آمدن ارزش کالا و زیانمند شدن صاحبان آن ضروری بنظر می رسد.^(۲) ولی لازمه آن مراعات انصاف و اجحاف

(۱) فامنع من الاحتکار، فان رسول الله (ص) منع منه. ولیکن البیع سمحا بموازن العدل و اسعار لا تمحیف بالفریقین من البایع و المبتاع.

(۲) نظیر توافق کشورهای صادرکننده نفت در تشکیلاتی بنام «اوپک» برای کنترل بازار نفت و جلوگیری از سقوط قیمت آن توسط کارتلها و شرکتهای چند ملیتی غربی. و یا تعاونی های تولیدی

نکردن در قیمت گذاری است.

کلینی به سند خود از ابی جعفر فزاری روایت نموده که گفت:

امام صادق (ع) یکی از غلامان خود بنام مصادف را بحضور طلبید و هزار دینار در اختیار وی گذاشت و فرمودند: آماده شو که جهت تجارت به مصر مسافرت کنی چه آنکه مخارج سنگین عائله ام زیاد شده است. غلام خود را مهیا کرد و با کالائی به همراه تجار بسوی مصر حرکت نمود. چون به مصر نزدیک شدند باکاروانی که از آنجا خارج شده بود روبرو شدند و از آنها در باره کالائی که به همراه داشتند و چگونگی قیمت آن در شهر پرسش کردند. و این کالائی بود که مورد نیاز عموم مردم بود. آنها در پاسخ گفتند: از این کالا در اینجا هیچ موجود نیست، آنان هم سوگند شدند و قرار گذاشتند که از هر دینار یک دینار سود ببرند [صد در صد سود ببرند] و به همینگونه عمل کردند و پس از جمع اموال به مدینه بازگشتند.

مصادف، در حالی که با خود دو کیسه که در هریک هزار دینار بود خدمت امام صادق (ع) رسید. عرض کرد: فدایت گردم این یک، سرمایه است و آن دیگری سود. آن حضرت فرمود: این سود بسیار زیاد است. بگو چگونه تجارت کردیدی؟ مصادف ماجرا و چگونگی هم پیمانی کاروان را باز گفت، حضرت فرمود: سبحان الله! هم سوگند شدید که به مسلمانان کالا نفروشید مگر با سود دینار به دینار؟!

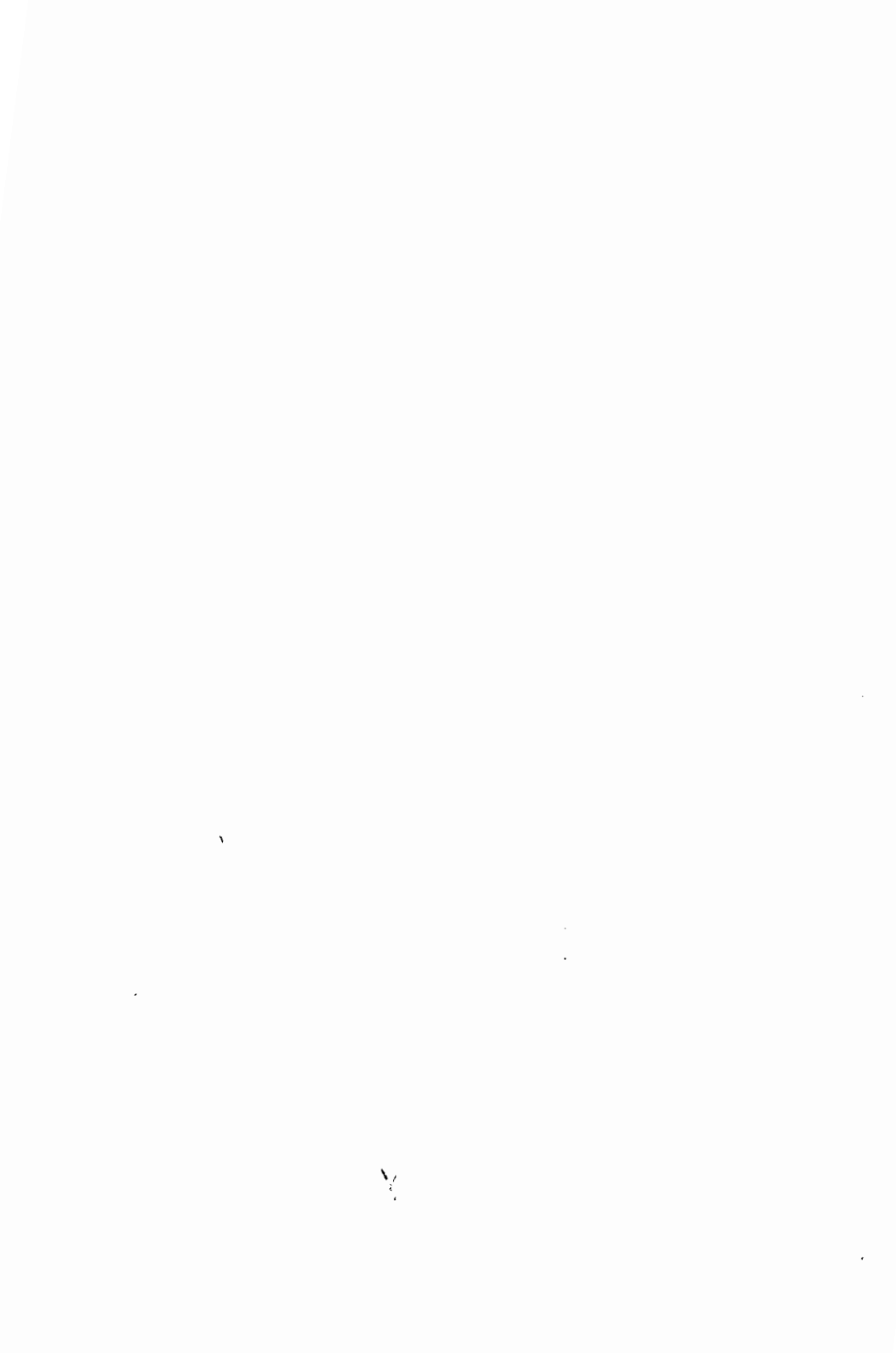
آنگاه امام (ع) یکی از دو کیسه را برداشتند و فرمودند: این سرمایه من است و نیازی به آن سود ندارم. آنگاه فرمودند: ای مصادف، کارزار با شمشیر آسانتر

که برای تولید مناسب کالا و فروش آن به قیمت مناسب در بازار و جلوگیری از ورشکست شدن تولیدکنندگان جزء تشکیل می گردد. که چنین توافقهائی را نمی توان برخلاف مصالح جامعه دانست و بسا برخی موارد ضروری نیز می باشد. (مقرر)

است از طلب حلال.^(۱)

ملاحظه می فرمائید امام (ع) در این روایت اصل هم پیمانی بر یک قیمت واحد را تخطئه نفرمودند، بلکه سود یک دینار به یک دینار [آنهم بر مسلمانان] را مورد تخطئه قرار دادند، و این نکته ایست شایان توجه.

(۱) عن ابی جعفر الفزاری، قال: دعا ابو عبدالله (ع) مولی یشال له: مصادف، فاعطاه الف دینار، وقال له: تجهز حتی تخرج الی مصر. فان عیالی قد کثروا. قال: فتجهز بمتاع و خرج مع التجار الی مصر، فلما دنوا من مصر استقبلهم قافلة خارجة من مصر فسألوهم عن المتاع الذی معهم ما حاله فی المذینة - و کان متاع العامة - فاخبروهم انه لیس بمصر منه شیء فتحالفوا و تعاقدوا علی ان لا ینقصوا متاعهم من ریح الدینار دینارا، فلما قبضوا اموالهم انصرفوا الی المذینة، فدخل مصادف علی ابی عبدالله (ع) و معه کیسان، کل واحد الف دینار، فقال: جعلت فداک هذا رأس المال، و هذا الآخر ریح. فقال: ان هذا الریح کثیر، ولكن ما صنعتم فی المتاع؟ فحدثه کیف صنعوا و کیف تحالفوا، فقال: سبحان الله، تحلفون علی قوم من مسلمین ان لا یتبعوهم الا بریح الدینار دینارا؟! ثم اخذ احد الکیسین و قال: هذا رأس مالی، و لاحاجة لنا فی هذا الریح. ثم قال یا مصادف: مجالدة السیوف اھون من طلب الحلال. (وسائل ۳۱۱/۱۲، ابواب آداب تجارت، باب ۲۶، حدیث ۱)



فصل یازدهم

وظایف رهبر و کارگزاران حکومت اسلامی دربرابریت المال

* گزیده ای از روایات در مسأله

وظایف رهبر و کارگزاران حکومت اسلامی در برابریت المال

در این فصل وظایف رهبر و سایر کارگزاران حکومت اسلامی در برابر اموال و دارائیهای عمومی مردم را یادآور می شویم و ضمن آن چگونگی حراست و حفاظت از بیت المال و مصرف آن در مصارف مقرر، رعایت عدالت و برابری در تقسیم آن، و رساندن حق به حقداران، و قطع ایادی غاصبان و متجاوزان به اموال عمومی و مصادره اموال تصرف شده توسط آنان را [با طرح سی و سه روایت و یک خاتمه] از نظر می گذرانیم.^(۱)

(۱) روایاتی که اینجا خوانده می شود بیانگر فقه حکومتی اسلام است و فرهنگ حکومت اسلامی را برای ما معرفی می کند، حالا ممکن است این مباحث به این شکل در جواهر نیامده باشد، همه مسائل که در جواهر نیامده است، حکومت با بیت المال سر و کار دارد و قدرت و پول انسان را وسوسه می کند، یکی از کارهایی که شیطان می کند اینست که مرتب انسان را وسوسه می کند، و اگر چهار روز انسان غفلت کند شیطان غالب می شود، و بسا کارهای خلافی را برای انسان بصورت زیبایی توجیه می کند، بنابراین ما زیاد نیاز داریم که در اداره حکومت، سیره ائمه معصومین بخصوص پیامبر اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) را مورد توجه قرار دهیم و آنرا همیشه پیش روی خودمان داشته باشیم و به آن عمل کنیم، و باید توجه داشت که این روایات فقط برای رهبر و امام

روایات مسأله

۱- در روضه کافی به سند صحیح از محمد بن مسلم، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

آنگاه که علی (ع) به حکومت برگزیده شد بر منبر تشریف برده و حمد و ثنای الهی بجای آوردند آنگاه فرمودند: به خدا سوگند تا هنگامی که یک درخت خرما برای من در مدینه باقی است از بیت المال شما درهمی مصرف نمیکنم. [آن حضرت در زمان خلافت خلفا برای تأمین زندگی خویش در مدینه باغهای درخت خرما احداث فرموده بودند] نفس شما این سخن را تصدیق می کند. آیا گمان می کنید که من خودم را از بیت المال منع می کنم ولی به ناروا آن را به شما می پردازم؟! می پردازم؟! می پردازم!؟

امام صادق فرمود: در آن میان عقیل - کرم الله وجهه - از جای برخاست و گفت: بخدا سوگند آیا مرا با یک برده سیاهپوست در مدینه برابر قرار می دهی؟! حضرت فرمود: بنشین آیا در اینجا جز تو کس دیگری نبود سخن بگوید؟! مگر تو جز به سابقه در اسلام و تقوی بر او فضیلتی داری؟!^(۱)

جامعه نیست بلکه همه کسانی که اموال عمومی مسلمانان و بیت المال بدست آنان است را در بر می گیرد. (الف - م، جلسه ۲۷۸ درس)

(۱) لما ولی علی (ع) صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال: انی والله لا ارزؤکم من فیثکم درهما ما قام لی عذق بیثرب، فلیصدقکم انفسکم، افترونی مانعا نفسی و معطیکم؟ قال: فقام الیه عقیل - کرم الله وجهه - فقال له: والله لتجعلننی و اسود بالمدينة سواء؟ فقال: اجلس اما کان هینا احد یتکلم غیرک؟ و ما فصلک علیه الا بسابقة او بتقوی؟ کافی ۱۸۲/۸ (روضه) حدیث ۲۰۴،

این روایت در وسائل ۷۹/۱۱، باب ۳۹ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱ به نقل از کافی آمده است. در متن عربی این روایت واژه «لا ارزؤکم» بدین معنی است که از حق شما نمی کاهم و مصرف

۲- باز در روضه کافی آمده است:

امیر المومنین (ع) خطبه خواند، پس حمد و ثنای الهی بجای آورد، آنگاه فرمود: ای مردم بی تردید آدم (ع) هرگز برده و کنیز به دنیا نیاورد، مردم همه آزادند، ولكن خدا سرپرستی برخی از شما را به برخی دیگر سپرده، پس هرکس گرفتار مشکلاتی بوده و در راه نیکیها مقاومت کرده با این کار خویش بر خداوند - عزوجل - منت نگذارد. بدانید که چیزی از بیت المال نزد ما گرد آمده و ما آنرا بصورت مساوی بین سیاه و سرخ و [سفید] تقسیم می کنیم.

- در آن هنگام مروان به طلحه و زبیر گفت: امام (ع) در این گفتار جز شما را اراده نکرده است - آنگاه آن حضرت به هرکس سه دینار عطا فرمود، به مردی از انصار سه دینار عطا کرد، آنگاه غلام سیاه پوستی آمد به وی نیز سه دینار داد، مرد انصاری گفت: ای امیر المومنین این غلام من است که دیروز او را آزاد کرده ام، مرا با وی برابر قرار می دهی؟! حضرت فرمود: من در کتاب خدا دقت کردم ولی فضیلتی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافتم.^(۱)

نمیکنم. و جمله «فلیصدقکم انفسکم» به معنی اینست که نفس شما به شما راست بگوید و باورتان بیاید.

(۱) ایها الناس، ان آدم لم یلد عبدا و لامة و ان الناس کلهم احرار ولكن الله خول بعضکم بعضا، فمن کان له بلاء فبصر فی الخیر فلیامن به علی الله عزوجل الا وقد حضر شیء و نحن مسوون فیه بین الاسود و الاحمر، فقال مروان لطلحه و الزبیر: ما اراد بهذا غیرکما، قال: فاعطی کل واحد ثلاثة دنانیر، و اعطی رجلا من الانصار ثلاثة دنانیر، و جاء بعد غلام اسود فاعطاه ثلاثة دنانیر، فقال الانصاری: یا امیر المومنین هذا غلام اعتقته بالامس فجعلنی و اياه سواء؟ فقال: انی نظرت فی کتاب الله فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضلا. کافی ۶۹/۸، (روضه) حدیث ۲۶.

باتوجه به واقعیت‌های موجود در جامعه در صدر اسلام برنامه های اسلام در ابتدا تربیت آنگاه آزادسازی برده ها بوده و اینهمه راههایی که اسلام در آن زمان برای آزادسازی برده ها

در این روایت جمله «هرکس گرفتار مشکلات بوده و در راه نیکیها مقاومت کرده» شاید برای بیان این معنی باشد که هرکس در راه اسلام مشکلاتی را تحمل کرده پاداش او با خداست و خداوند بی تردید پاداش او را می دهد ولی نباید به این جهت توقع این را داشته باشد که از بیت المال عطای بیشتری به او اختصاص داده شود، زیرا توزیع اموال عمومی بر اساس نیازهاست نه بر اساس فضایل. چنانچه توضیح آن بعدا خواهد آمد.

۳- در فروع کافی با حذف زنجیره سند [مرسل] از ابی مخنف ازدی روایت نموده که گفت:

گروهی از شیعه نزد امیر المومنین (ع) آمدند و عرض کردند: ای امیر مومنان، چه نیک بود این اموال را از بیت المال خارج نموده و بین رؤسا و اشراف تقسیم می کردید و آنان را بر ما برتری می دادید تا آنگاه که ریشه های حکومت شما محکم می شد، به بهترین شیوه ای که خداوند بتو تعلیم داده که همان تقسیم به تساوی و عدالت بین رعیت است باز می گشتید.

حضرت فرمود: وای بر شما آیا مرا امر می کنید که پیروزی را با ستم بر زیردستان مسلمانم بدست آورم؟! بخدا سوگند تا شب و روز در پی هم می آید و ستاره ای در آسمان می درخشد [هرگز] این کار را نخواهم کرد، بخدا سوگند اگر این اموال مال من بود بطور مساوی بین همه مسلمانان تقسیم می کردم، چه رسد به اینکه این اموال مال خود آنان است.

راوی گوید: آنگاه آن حضرت مدتی طولانی سکوت فرمود آنگاه سر برآورد و فرمود:

هرکس از شما مالی دارد از فساد بهره یزد، زیرا بخشش مال درغیر جای خود

قرار داده برای این بوده است که جامعه را به شکل صحیح بسوی نفی برده داری سوق دهد.

اسراف و تبذیر است. و این کار نام انجام دهنده آنرا در میان مردم بلند می کند ولی نزد خداوند او را به زمین می زند، و هرگز کسی مال خود را در غیر حق خود مصرف نکرد و نزد غیر اهل آن نگذاشت مگر اینکه خداوند وی را از سپاسگزاری آنان محروم نمود، و دوستی آنان متوجه دیگری شد! و اگر در میان آنان کسی ماند که به وی ابراز سپاسگزاری می کند و خیر او را می نمایاند، بداند که این دروغگوئی و چاپلوسی است، اگر روزی پای این شخص بلغزد و به یاری و کمک آنان نیاز پیدا کند، همینان پست ترین دوستان و بدترین خدمتگزارانند.

و هرکس مالش را در غیر حق و نزد غیر اهل آن قرار داد چیزی جز ستایش لثیمان و ثناخوانی نابخردان - تازمانی که بر آنان بخشش کند - و گفتار و افراد نادان که می گویند چقدر بخشنده است، با اینکه وی نزد خداوند بخیل است بهره ای نمی یابد و چه بهره ای حقیرتر و زیانبارتر از این بهره است؟ و چه کار نیکی کم فایده تر از این کار است!

پس هریک از شما که مال و ثروتی دارد به وسیله آن صله رحم کند، و میهمانیهای نیکو بدهد، و افراد گرفتار و اسیر و در راه مانده را آزاد نموده و یاری رساند، زیرا دست یابی به این خصال پسندیده، خوبیهای دنیا و سربلندی آخرت را بدنبال خواهد داشت.^(۱)

(۱) اتی امیر المومنین (ع) رهط من الشیعه فقالوا: یا امیر المومنین، لو اخرجت هذه الاموال ففرقتها فی هؤلاء الرؤساء و الاشراف و فضلتهم علینا حتی اذا استوسقت الامور عدت الی افضل ماعودک الله من القسم بالسوية و العدل فی الرعية. فقال امیر المومنین (ع) اتامرونی - و یحکم - ان اطلب النصر بالظلم و الجور فیمن ولیت علیه من اهل الاسلام؟ لا والله لایكون ذلك ماسمر السمر و مارأیت فی السماء نجما، والله لو کانت اموالهم مالی لساویت بینهم فکیف و انما هی اموالهم؟ قال: ثم ازم ساکتا طویلا ثم رفع راسه فقال:

قسمت نخست این روایت در وسایل الشیعه به نقل از کافی و سرائر آمده است.^(۱)

۴- در کتاب غارات آمده است:

طایفه ای از اصحاب علی (ع) نزد آنحضرت (ع) آمده و گفتند: ای امیر مومنان این اموال را بخشش کن و این اشراف عرب و قریش و کسانی را که خوف مخالفت و فرار آنان می رود را بردیگران از عجم و موالی، برتری ده - و اینان این پیشنهاد را کردند بخاطر بذل و بخشش هائی که معاویه به افرادی که جذب او می شدند می کرد - حضرت علی (ع) به آنان فرمود:

آیا از من می خواهید که پیروزی را با ستم بدست آورم؟^(۲)

من کان فیکم له مال فایاه و الفساد، فان اعطائه فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع ذکر صاحبه فی الناس و یضعه عندالله و لم یضع امرؤ ماله فی غیر حقه و عند غیر اهله الا حرّمه الله شکرهم و کان لغيره ودهم، فان بقى معه منهم بقية عن یظهر الشکر له و یرید النصح فانما ذلک ملق منه و کذب، فان زلت بصاحبهم النعل ثم احتاج الی معونتهم و مکافاتهم فالآم خلیل و شرّ خدین و لم یضع امرؤ ماله فی غیر حقه و عند غیر اهله الا لم یکن له من الحظ فیما اتی الا محمودة اللثام و ثناء الاشرار مادام علیه منعم مفضلاً، و مقالة الجاهل ما اجوده و هو عند الله بخیل، فای حظ ابور و اخس (اخرسخ ل) من هذا الحظ؟ و ای فائدة معروف اقل من هذا المعروف، فمن کان منکم له مال فلیصل به القرابة و لیحسن منه الضیافة و لیفک به العانی و الاسیر و ابن السبیل، فان الفوز بهذه الخصال مکارم الدنیا و شرف الآخرة. فروع کافی ۳۱/۴، (چاپ قدیم ۱۷۰/۱) کتاب زکاة، باب وضع المعروف موضعه، حدیث ۳.

در متن عربی این روایت «از من عن الکلام» از باب ضرب به معنی سکوت کردن و سخن نگفتن است.

(۱) وسائل ۸۰/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۲.

(۲) ان طائفة من اصحاب علی (ع) مشوا الیه فقالوا: یا امیر المومنین، اعط هذه الاموال و فضل هؤلاء الاشراف من العرب و قریش علی الموالی و العجم و من تخاف خلفه من الناس و فراره.. قال: و انما قالوا له ذلک للذی کان معاویة یصنع من اتاه، فقال لهم علی (ع): اتامرونی ان اطلب النصر بالجور

آنگاه نظیر آنچه در کافی آمده بود [روایت فوق] را نقل می کند.

نظیر این روایت در وسایل به نقل از امالی ابن الشیخ (ره) و در مستدرک از امالی مفید آمده است.^(۱)

۵- در نهج البلاغه آمده است:

از کلمات آن حضرت (ع) است آنگاه که در باره تساوی در تقسیم بیت المال مورد اعتراض واقع شد: آیا از من می خواهید که با ستم بر کسانی که ولایت بر آنان دارم پیروزی بدست آورم؟ بخدا سوگند تاهنگامی که شب و روز در حرکت است و ستاره ای پشت سر ستاره ای طلوع می کند دست به چنین کاری نخواهم زد، اگر مال مال خودم بود به تساوی بین آنان تقسیم می کردم، چه رسد به اینکه این مال، مال خداوند است! آگاه باشید که بخشش مال در غیر جای خود تبذیر و اسراف است. و انجم دهنده آن را در دنیا بالامی برد ولی در آخرت فرو می گذارد؛

الخ، الغارات ۷۵/۱.

همواره در طول تاریخ افرادی بوده و هستند که آگاهانه یا نا آگاهانه می خواهند حق را به وسیله باطل یاری کنند، امیرالمؤمنین (ع) در این کلام به طور کوبنده این منطق را رد می کنند و این توجیه و سوسه گر و شیطانی را که عامل همه انحرافهای بعد است در هم می شکنند. دولت حق و حکومت عدل را می خواهند که حق و عدالت را اجرا کند اما با استفاده از روشها و ابزارها و امکانات باطل، جریان حق در همان قدم اول عقب نشینی کرده و شکست خورده و اثر ارزشی خود را از دست داده است! و به حق چهره تابناک امیرالمؤمنین علی (ع) با رعایت همین مسائل است که به عنوان ارزشی ترین الگوی حکومت اسلام بر تاریخ جاودانه می ماند. و مردم مسلمان و شیعیان حضرت علی (ع) همواره اینگونه عدالت و پایداری بر اینگونه ارزشها را از مسئولین حکومت اسلامی انتظار دارند. و البته این کاری است بس مشکل. (مقرر)

(۱) وسائل ۸۱/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۶، و مستدرک ۲/۲۶۰، ابواب جهاد عدو،

باب ۳۵، حدیث ۳.

در نزد مردم اورا بزرگ جلوه می دهد ولی نزد خداوند اورا خوار می نماید.
و هرگز کسی مالش را در غیر راه حق مصرف نکرد و نزد غیر اهلش نگذاشت
مگر اینکه خداوند وی را از سپاسگذاری آنان محروم نمود و دوستی آنان را برای
دیگری قرار داد، و اگر روزگاری پای وی بلغزد و نیاز به کمک آنان پیدا کند،
همینان بدترین یاران و حق ناشناس ترین دوستان هستند.^(۱)

در شرح ابن ابی الحدید معتزلی در توضیح این خطبه آمده است:

«این یک مسئله فقهی است و نظر علی (ع) و ابوبکر در مورد آن یکی است یعنی
نظر آنان تساوی بین مسلمانان در تقسیم فیء و صدقات است، شافعی نیز همین
نظر را برگزیده است. اما عمر هنگامی که به خلافت رسید، برخی از مردم را بر
برخی دیگر برتری بخشید: پیشگامان در اسلام را بر غیر پیشگامان، مهاجرین
قریش را بر قریشیان غیر مهاجر، و بطور کلی مهاجرین را بر انصار، عرب را بر
عجم، آزاد را بر بنده.

وی در زمان خلافت ابوبکر نیز همین نظریه را داشت و آنرا به ابوبکر پیشنهاد کرد

(۱) اتامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه؟ واللہ ما اطور به ماسمر سمیر و ما آمّ نجم فی
السماء نجما، لوکان المال لی لسویت بینهم، فکیف و انما المال مال اللہ؟ الا و ان اعطاء المال فی غیر
حقه تبذیر و اسراف، و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الآخرة، و یکرّمه فی الناس و یهینه
عند اللہ. ولم یضع امرؤ ماله فی غیر حقّه و لا عند غیر اهلہ الا حرّمہ اللہ شکرهم و کان لغيره و
دّهم، فان زلت به النعل یوما فاحتاج الی معوتتهم فشر خدین و آلامّ خلیل. نهج البلاغة، فیض/
۳۸۹، لحد/ ۱۸۳، خطبه ۱۲۶.

در متن عربی این روایت «اطور و طاریه» بمعنی نزدیک شدن و انجام دادن کاری است. «سمر» بمعنی
شب یا داستانسرایی در شب است. «سمیر» بمعنی روزگار است و ماسمر سمیر بمعنی پی درآمدن
شب و روز است و مقصود اینست که من برای همیشه چنین کاری را انجام نمی دهم. «خدین» بمعنی
دوست است.

ولی او نپذیرفت، و گفت: خداوند هیچ کس را بر دیگری برتری نبخشیده و فرموده: «انما الصدقات للفقراء و المساکین - صدقات مال فقیران و تهیدستان است» و هیچ قومی را بر قوم دیگر ویژگی نبخشیده است. ولی آنگاه که خلافت به عمر رسید به آنچه از ابتدا مورد نظرش بود عمل کرد. و بسیاری از فقهای مسلمانان نیز نظر او را پذیرفته اند، و بالاخره مسئله محل اجتهاد است، و امام و رهبر می تواند طبق اجتهاد خود عمل کند، اگرچه نزد ما پیروی از نظر علی (ع) صحیح تر است، بویژه اینکه نظریه ابوبکر نیز آنرا تایید می کند. و اگر این خبر صحیح باشد که پیامبر اکرم (ص) نیز بطور مساوی بیت المال را تقسیم می کرد، در این صورت مسئله منصوص علیها و مورد تصریح پیامبر اکرم (ص) نیز هست زیرا عمل آن حضرت (ص) نیز نظیر گفتار اوست.^(۱)

لازم به ذکر است که جایگاه بحث «تساوی» یا «برتری» در مورد عطاهائی است که از صدقات و فیه - در غیر مولفة قلوبهم - بر اساس نیاز افراد بطور مجانی در اختیار آنان گذاشته می شود، و روشن است که در چنین مواردی وجهی برای برتری سیاه بر سرخ یا عرب بر عجم و نظایر آن نیست. بلکه سوابق حسنه و فضایل علمی و مقامات معنوی نیز دخالتی در این گونه برتریهای مالی که صرفا ملاک در آنها رفع نیازمندیهای زندگی است ندارد، بلکه چنانچه در خبر آمده فضیلتهای آنان بین خودشان و خداوند تبارک و تعالی است و در چنین مواردی شدت نیاز مالی و عائله مندی ملاک اختصاص بودجه بیشتر به آنان است.^(۲)

(۱) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۸/۱۱۱.

(۲) بهمین جهت من در شهریه طلبه ها معتقدم که شهریه باید بر اساس نیاز طلبه ها به آنها داده شود. نه در مقابل کار چون شهریه برای اداره زندگی آنان است، اینگونه نیست که اگر کسی مثلا سطح می خواند کمتر غذا می خورد و اگر خارج می خواند بیشتر، البته اگر کسی عیالوار باشد آن مسئله دیگری است. (الف - م، جلسه ۲۷۸ درس)

اما در مورد استخدام اشخاص و یا دعوت از آنان برای کارِ بخصوص، این تابع ارزش کار آنان در جامعه است، و ارزش کار و تخصص افراد در زمانها و مکانهای مختلف، متفاوت است. و در این مورد لازم است حق هر صاحب حقی به وی پرداخت شود تا امور جامعه به سامان گراید.

۶- در وسائل از شیخ به سند خود از حفص بن غیاث آمده است که گفت:

از امام صادق (ع) شنیدم که در مورد تقسیم بیت المال - که از وی پرسش شده بود - می فرمود: اهل اسلام فرزندان اسلام هستند که در سهمیه همه را یکسان می بینم و فضایل آنان بین آنان و خداوند است، من آنان را مانند فرزندان یک نفر قلمداد می کنم که هیچ یک از آنان بخاطر فضایل و صلاحیت ها بر دیگری که این فضیلت ها را ندارد، در میراث برتری ندارد. [به فرزندی که با تقوی و یا عالم است از مال پدر میراث بیشتری نمی دهند]. آنگاه فرمود: این همان شیوه ای است که پیامبر خدا (ص) از همان ابتدای کار اینگونه عمل فرمود، اما غیر ما [خلیفه دوم] می گوید: من آنان را بخاطر فضیلت هائی که خداوند برای آنان قائل شده نظیر سابقه در اسلام، در صورتی که بخاطر اسلام به فضایلی دست یافته باشند مقدم می کنم و آنان را همانند طبقات ارث قرار می دهم که برخی از وارث های میت که به او نزدیکترند - بجهت خویشاوندی - نصیب بیشتری از میت می برند [نظیر فرزند میت که از پدر و مادر و عمو و عمه و خاله به میت نزدیکتر است و بهره بیشتری از ارث می برد] و عمر اینچنین انجام می داد.^(۱)

(۱) اهل الاسلام هم ابناء الاسلام اسوی بینهم فی العطاء و فضائلهم بینهم و بین الله، اجعلهم کبنی رجل واحد، لا یفضل احد منهم لفضله و صلاحه فی المیراث علی آخر ضعیف منقوص. قال: و هذا هو فعل رسول الله (ص) فی بدو امره. وقد قال غیرنا: اقدمهم فی العطاء بما قد فضلهم الله بسوابقهم فی الاسلام اذا کان بالاسلام فقد اصابوا ذلک فانزلهم علی موارث ذوی الارحام بعضهم اقرب من بعض

۷- در نهج البلاغة آمده است که عبدالله بن زمعه که یکی از شیعیان آن حضرت بود در زمان خلافت وی به خدمتش رسید و مالی را از آن حضرت (ع) درخواست نمود، حضرت فرمود:

این اموال نه مال من است نه مال تو این از اموال بیت المال مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است اگر در جنگ با آنان شرکت جسته ای نظیر بهره آنان را داری و الا حاصل دسترچ آنان برای غیر دهانهای آنان نیست.^(۱)

۸- باز در نهج البلاغة در نامه آن حضرت به زیاد بن ابیه [که جانشین ثمانیده آن حضرت در بصره و منطقه اهواز و فارس و کرمان، یعنی عبدالله بن عباس بود] آمده است:

من بخدا سوگند می خورم سوگندی صادق که اگر به من خبر رسد که تو در اموال عمومی مسلمانان چیز کوچک یا بزرگی را خیانت کرده ای، آنچنان بر تو سخت بگیرم که در جامعه تهیدست، گنه پیشه و کم آبرو معرفی شوی. والسلام.^(۲)

و اوفر نصیبا لقربه من المیت، و انما ورتوا برحمهم، و کذلک کان عمر یفعله. «وسائل ۸۱/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۳».

(۱) ان هذا المال لیس لی و لالک، و انما هو فی المسلمین و جلب اسیافهم، فان شرکتهم فی حربهم کان لک مثل حظهم، و الا فجنة ایدهم لا تکون لغير افواههم. «نهج البلاغة، فیض ۷۲۸/، لح ۳۵۳».

بطور کلی فی به معنی برگشتی است از ریشه فاء بمعنی رجوع. مرحوم کلینی در کافی می گوید: خداوند همه اشیاء را برای مومن خلق کرده و اموال هنگامیکه از کفار به مومنین برمی گردد گویا حق آنان به آنان بازگشت داده شده است بهمین جهت به آن فی می گویند. (الف - م، جلسه ۲۷۸ درس)

(۲) و انی اقسام بالله قسما صادقا لئن بلغنی انک خنت من فی المسلمین شیئا صغیرا او کبیرا لاشدن علیک شدة تدعک لقلیل الوفر ثقیل الظهر ضئیل الامر، والسلام. «نهج البلاغة، فیض ۸۷۰/، لح ۳۷۷، نامه ۲۰».

در این روایت امام (ع) وی را به مصادره اموال و بازگرداندن آن به اهلش تهدید فرموده است.

۹- باز در نهج البلاغة در نامه آن حضرت (ع) به مصقلة بن هبیره شیبانی که عامل آن حضرت بر «اردشیر خرّه» [فرّه اردشیر - فیروز آباد فارس] بود، آمده است: جریانی به من گزارش شده که اگر مرتکب آن شده باشی خدای خویش را نافرمانی کرده و امام خویش را غضبناک نموده ای: تو اموال عمومی مسلمانان را که نیزه ها و اسبهای مسلمانان آنها را به تصرف درآورده و خونها برای آن ریخته شده در میان برگزیدگان اعراب قوم خودت تقسیم کرده ای، سوگند به آنکه دانه را شکافت و جوانه را از آن بیرون آورد اگر این گزارش درست باشد، با این کار خواری را برای خود خریده و به اندازه بسیار زیادی از چشم ما افتاده ای، هرگز حق خدایت را کوچک مشمار، و دنیایت را بانابودی دینت آباد مگردان، که در این صورت از زیانکارترین ها محسوب می شوی. همانا از مسلمانان کسانی که نزد تو و نزد من می باشند در تقسیم بیت المال برابرنند، مردم نزد من از یک سو بر بیت المال وارد شده و از سوی دیگر خارج می گردند [تفاوتی بین آنان نمی گذارم].^(۱)

فیئ مسلمانان غنائم یا خراج است که در اختیار مسلمانان قرار می گیرد، واژه «وفر» بمعنی مال فراوان، و ضئیل بمعنی ضعیف و لاغر است.

(۱) بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد استخطت الهک، و اغضبت امامک: انک تقسم فیئ المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم، و اریقت علیه دماؤهم، فیمین اعتامک من اعراب قومک، فوالذی فلق الحبة و برأ النسمة، لئن کان ذلک حقاً لتجدن بک علی هوانا، و لتخفن عندی میزانا، فلاتستهن بحق ربک، ولا تصلح دنیاک بحق دینک، فتکون من الاخسرین اعمالا. الا و ان حق من قبلک و قبلنا من المسلمین فی قسمة هذا الفیئ سواء، یردون عندی علیه، ویصدرون عنه. نهج البلاغة، فیض/ ۹۶۱، لیح/ ۴۱۵، نامه ۴۳.

۱۰- باز در نهج البلاغة در نامه ای از آن حضرت (ع) به یکی از کارگزارانش آمده است:

اما بعد، به من گزارشی در باره تو رسیده که اگر مرتکب آن کار شده باشی خدایت را به خشم آورده امامت را غضبناک کرده و در امانت خیانت کرده ای. به من گزارش رسیده که تو زمین را در نور دیده و آنچه در زیر گامهایت بوده تصرف کرده و آنچه به دستت رسیده خورده ای، حسابت را به نزد من آور و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم به مراتب سنگین تر است. والسلام^(۱).

شاید طرف خطاب در این نامه ابن عباس باشد چنانچه بیان آن در نامه آینده خواهد آمد.

۱۱- باز در نهج البلاغة در نامه آن حضرت به یکی از کارگزاران خویش آمده است:

اما بعد؛ من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم، من از میان خانواده و خویشانم مطمئن تر از تو نیافتم، بخاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم. اما تو همین که دیدی زمان بر پسر عمت سخت گرفته؛ و دشمن در نبرد محکم ایستاده، و پیمان و عهد مردم خوار و بی مقدار شده و این امت از حدود و موازین تجاوز نموده و از خیر و صواب دوری جسته، عهد و پیمانت را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی و

(۱) اما بعد، فقد بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت ریک، و عصیت امامک، و اخزیت امانتک. بلغنی انک جردت الارض فاخذت ما تحت قدمیک، و اکلت ما تحت یدیک فارفع الی حسابک، واعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس، والسلام. نهج البلاغة، فیض/ ۹۵۵، ل/ ۴۱۲، نامه ۴۰.

همهانگ با خائنانش نسبت به او خیانت ورزیدی، نه پسر عمت را یاری کردی و نه امانت را ادا نمودی، گویا تو جهاد خود را بخاطر خدا انجام نداده ای، گویا حجت و بینه ای از طرف پروردگات دریافت نداشته ای و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان حيله و نیرنگ بکار می بردی و مقصدت این بود که اینان را بفریبی و غنایمشان را در اختیار گیری، پس آنگاه که سختی امکان خیانت به امت را بتو داد شتابان حمله نمودی و باعجله به جان بیت المال آنها افتادی و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای بیوه زنان و یتیمان امت نگهداری می شد ربودی! همانند گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی و استخوان شکسته ای را برپایدا و باسنیه ای گشاده و دل خوش به حجاز حمل نمودی! بی آنکه در این کار احساس گناه کنی، گویا میراث پدر و مادرت را بسرعت به خانه خود حمل می کردی «سبحان الله» آیا به معاد ایمان نداری؟ و از بررسی دقیق حساب روز قیامت نمی ترسی؟

ای کسی که پیش ما از خردمندان بشمار می آمدی! چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو میبری در حالی که می دانی حرام می خوری، و حرام می آشامی؟ چگونه با اموال ایتام و مساکین و مومنان و مجاهدان راه خدا، کنیز می خری و زنان را به همسری می گیری؟ درحالی که می دانی این اموال را خداوند به آنان باز گرداند، و بوسیله آنان بلاد اسلام را حفظ و نگهداری نمود؟! از خدا بترس و اموال اینان را بسویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد وظیفه ام را در برابر خدا در باره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچکس را با آن نزد من مگر اینکه داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد.

به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی کردند، و در اراده من اثر نمی گذاردند، تا

آنگاه که حق را از آنها بستانم و ستمهای ناروایی را که انجام داده اند دور سازم، بخداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند اگر (فرضا) آنچه تو گرفته ای برای من حلال بود خوشایندم نبود که آنرا برای بازماندگانم به ارث گذارم. بنابراین این دست نگهدار و اندیشه نما! فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیده ای، در زیر خاکها پنهان شده ای و اعمالت به تو عرضه شده، درجائی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت سر می دهد، و کسی که عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت می کند ولی راه فرار و چاره مسدود است.^(۱)

(۱) اما بعد، فانی کنت اشرکتک فی امامتی، وجعلتک شعاری و بطانتي، و لم یکن رجل من اهلی اوثق منک فی نفسی لمواساتی و موازتی و اداء الامانة الی، فلما رایت الزمان علی ابن عمک قد کلب، و العدو قد حرب، و امانة الناس قد خزیت، و هذه الامة قد فتنک و شغرت، قلبت لابن عمک ظهر الجن ففارقتہ مع المفارقین و خللته من الخاذلین، و خنته مع الخائنین، فلا ابن عمک آسیت، و لا الامانة اذیت، و کانک لم تکن الله ترید بجهادک، و کانک لم تکن علی بینة من ربک، و کانک انما کنت تکید هذه الامة عن دنياهم، و تنوی غرتهم عن فیثهم، فلما امکنتک الشدة فی خیانة الامة اسرعت الكرة و عاجلت الوتبة، و اختلطت ما قدرت علیه من اموالهم المصونة لاراملهم و ایتامهم اختطاف الذئب الأزل دامیة المعزی الکسيرة، فحملته الی الحجاز رحیب الصلر بحمله غیر متأثم من اخذه کانک - لا اباً لغيرک - صدرت الی اهلک تراثا من ابيک و امک. فسبحان الله! اما تؤمن بالمعاد؟ او ماتخاف نقاش الحساب؟

ایها الملعود - کان - عندنا من ذوی الالباب کیف تسیغ شرابا و طعاما و انت تعلم انک تاكل حراما و تشرب حراما؟ و یتنازع الاماء و تنکح النساء من مال الیتامی و المساکین و المومنین و المجاهدين الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و احرز بهم هذه البلاد؟

فاتق الله و اردد الی هولاء القوم اموالهم، فانک ان لم تفعل ثم امکننی الله منک لاعذرن الی الله فیک، و لأضربنک بسیفی الذی ماضرت به احدا الا دخل النارا

والله لو ان الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هودة و لا ظفرا منی بارادة حتی أخذ الحق منهما و ازیل الباطل عن مظلمتهما. و اقسم بالله رب العالمین: مایسرّنی ان ما اخذته

من اموالهم حلال لی اترکه میراثا لمن بعدی، فضیح رویدا فکانک قد بلغت المدی، و دفنت تحت الثری، و عرضت علیک اعمالک بالحل الذی ینادی الظالم فیہ بالحسرة، و یتمنی المضیع فیہ الرجعة، و لات حین مناص. نهج البلاغة، فیض/ ۹۵۶، لح/ ۴۱۲، نامه ۴۱.

در متن عربی این کلام «اشرکتک فی امانتی» مراد از آن شرکت دادن وی در بیت المال یا امر ولایت است و در نامه ای که به عامل خود اشعث بن قیس در همدان، نیز می نویسد: ان عملک لیس لک بطعمة و لکنه فی عنقک امانة - آنچه بدست تو داده شده طعمه تو نیست بلکه امانتی است در گردن تو. «شعار» با فتح و کسر: لباس زیرین است. بطانة الرجل: اطرافیان و خواص او هستند. کلب الرجل: سرسختی و پیله کردن است. حرب العدو: مبارزه طلبی و بالارفتن غضب است. خزیت امانة الناس: خوار شمردن. فنک: تجاوز و غلبه بناحق. شغرت الامة: تهی شدن خیر، و بگفته برخی بمعنی پراکندگی. ظهر الجن: جنگ با دشمن و بازگرداندن آن بمعنی همکاری و تسلیم و دشمن شدن. اسرعت الکرة: به اموال مردم هجوم بردن. ذئب الازل: گرگ ران باریک و چابک که در جستن به سمت طعمه سریع تر می جهد. دامیة: مجروح خون آلود. تأثم: کناره گیری از گناه. هواده: مصالحه و سازش. فضیح رویدا: دستور به آرامش و سکون، و برخی گفته اند اصل آن از این باب است که کسی به شتر خود مقداری علف می دهد و او را آماده می کند که بجابکی راه برود ولی او را سیر نمی کند به چنین کسی گفته میشود: شتر خود را با آرامش حرکت ده.

طرف سخن عتاب آمیز حضرت علی(ع) در این کلام هر که باشد، نکات بسیار مهمی در آن مورد تاکید قرار گرفته که بسیار هشدار دهنده و عبرت آموز است:

۱- اهمیت و حساسیت بیت المال و اموال عمومی که متعلق به اقشار محروم یا یتیم و مسکین و مجاهدان واقعی در راه خداست و اینکه صاحبان این اموال، اینان میباشند و باید در مسیر منافع و مصالح آنان صرف شود نه دیگران.

۲- اشاره به عاقبت و انجام کار کسانی که روزگاری در صفوف مبارزین بوده اند ولی جهاد و مبارزه آنان برای غیر خدا بوده است و گویا برای تصاحب قدرت و سوء استفاده از آن، مبارزه و جهاد کرده اند. آنحضرت علت وضعیت کنونی نماینده خود را چنین فرموده اند: گویا تو در گذشته در جهادت، خدا را هدف قرار نداده بودی!۹

بنظر می رسد طرف سخن در این نامه و نامه پیشین یک شخص باشد ولی در اینکه او چه کسی است اختلاف است برخی گفته اند مراد «عبدالله بن عباس» عامل آن حضرت (ع) بر یمن است همان که در نهایت به معاویه ملحق شد. برخی گفته اند مراد «عبدالله بن عباس» [ابن عباس] است که از طرف آن حضرت استاندار بصره و اهواز و فارس بود و در بیشتر مراحل مشکل و جنگها با آن حضرت همراه بود.

تعبیرهایی در این نامه گواه نظریه دوم است نظیر: من تورا شریک در امانتم قرار دادم. و تو را صاحب اسرار خود ساختم و در میان خاندان و خویشانم مطمئن تر از تو نیافتم. و نیز این جمله: عهد و پیمان را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی. و نیز: نه پسر عمت را یاری کردی. و نیز: ای کسی که نزد ما از

۳- توجه بخطر توجیه گران که سوء استفاده خود از قدرت سیاسی و اقتصادی را با لطائف الحیل، توجیه میکنند و گویا همه تلاشها و فداکاریهای دیگران برای بقدرت رسیدن تعدادی افراد بوده است که حکومت را ملک طلق خود تصور کنند.

۴- نگرانی حضرت از ازدواجهای مجدد افرادی که همراکز قدرت نزدیکند و نیز تغییر زندگی عادی آنان و چرخش بسمت اشرافیت و تجملات و خانه های آنچنانی و فرستادن پول به خارج و تدارک زندگی اشرافی در خارج از محدوده ولایت و حکومت.

۵- اظهار نگرانی از بی وفائی و عهد شکنی دوستان نیمه راه که برای نیل بقدرت و حاکمیت با حضرت همصدا و همراه بودند ولی همینکه بقدرت رسیدند حضرت را رها کرده و به ارزشها و آرمانهای گذشته پشت نمودند.

۶- تاکید حضرت بر لزوم اجراء حق و عدالت حتی نسبت به نزدیکترین افراد به حاکم اسلامی آنگونه که حضرت بشکل فرضی در مورد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) اظهار داشته اند. و پرهیز از سیاست ضعیف کشی که در حکومتها رائج و معمول است.

و نکات برجسته دیگری از این قبیل که از نظر آسیب شناسی در مباحث حکومتی اسلام قابل توجه است. (مقرر)

خرمندان بشمار می آمدی. و جملات و تعبیرهای دیگری از این قبیل که در این نامه آمده است.

کشی در رجال خود در باره عبدالله بن عباس بسند خود از زهری می نویسد:
«از حارث شنیدم که می گفت: علی(ع) عبدالله بن عباس را بر بصره حاکم نمود، ولی او اموال بیت المال را از بصره برداشت و به مکه گریخت و علی(ع) را تنها گذاشت، و مبلغ آن اموال دویست میلیون درهم بود، پس چون این خبر به گوش علی(ع) رسید به منبر تشریف بردند و گریه کردند و فرمودند:

درجائی که این پسر عموی رسول خدا(ص) با آنهمه علم و منزلت اینگونه عمل کند پس چگونه از کسی که پائین تر از این حد است می توان انتظار داشت، بار خدایا من از دست اینان خسته شدم، مرا از اینان راحت کن و بدرگاه خودت بپذیر، بدون اینکه ناتوان و از کار افتاده شوم.

کشی گوید: پیر مردی از اهل یمامه از معلى بن هلال، از شعبی نقل می کند که گفت: چون عبدالله بن عباس بیت المال بصره را برداشت و بسوی حجاز گریخت علی بن ابی طالب(ع) به وی اینچنین نوشت: آنگاه نامه ای قریب به مضمون آنچه در نهج البلاغه آمده ذکر می کند، آنگاه ادامه می دهد:

آنگاه عبدالله بن عباس در پاسخ وی نوشت: اما بعد، نامه شما بدست من رسید، شما تصرف اموال بیت المال بصره را بر من گران دانسته اید، بجان خودم سوگند، من در بیت المال خدا بیشتر از آنچه برداشت کرده ام حق دارم والسلام. آنگاه علی بن ابیطالب(ع) به وی نوشت:

اما بعد، بسیار جای شگفتی است که نفس تو برای تو آراسته که چیزی بیش از آنچه از بیت المال گرفته و بیش از آنچه برای هر یک از مسلمانان است، در بیت المال خداوند حق داری؛ اگر این تمنای باطل و ادعای بی اساس تو واقعا ترا از گناه نجات می دهد و حرام های خدا را بر تو حلال می کند در این صورت تو

رستگار شده - و خدا عمرت را طولانی کند - به راه هدایت راه یافته ای!!! به من گزارش رسیده که تو مکه را بعنوان وطن برگزیده ای و در آنجا سرطویه ایجاد کرده و چهارپایان مکه و طائف را خریداری می کنی و زیر نظر خودت آنها را انتخاب می کنی و از اموالی که مال تو نیست بهای آنها پرداخت می کنی! و من خدا را گواه می گیرم و به او سوگند یاد می کنم، خدائی که پروردگار من و تو است، پروردگار بلندمرتبه و عزتمند، که این اموالی که تو تصرف نموده ای اگر از راه حلال مال من بود من دوست نداشتم که آن را برای وارثم به ارث بگذارم، پس هیچ فریبی بزرگتر از این نیست که خود را با خوردن این اموال آهسته آهسته فریب دهی گویا اکنون به پایان کار رسیده ای و در پیشگاه پروردگار خود ایستاده ای و آرزوی بازگشت بدنیا را داری و فرصت توبه را از دست داده ای ولی زمان، زمان گریز و چاره نیست. والسلام.

وی گفت: آنگاه عبدالله بن عباس در پاسخ آن حضرت نوشت:

اما بعد؛ تو موعظه را به من به نهایت رساندی، بخدا سوگند اگر خدا را با تمام آنچه روی زمین از طلا و جواهرات است ملاقات کنم، محبوب تر است نزد من از اینکه خدا را در حالی که خون مسلمانی به گردنم است ملاقات نمایم.^(۱)

نزدیک به همین مضمون را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة خویش آورده است.^(۲)

البته اکنون جای بررسی این مسئله تاریخی و بیان درستی و نادرستی آن است، ولی بسا به ذهن بسیاری از افراد خطور می کند که چگونه ممکن است از شخصیت برجسته و دانشمند جهان اسلام و کسی که روایت شده که پیامبر اکرم (ص) برای فقاہت و حکمت و علم تأویل و تفسیر او دعا فرموده و مراتب

(۱) اختیار معرفة الرجال / ۶۰-۶۲.

(۲) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۱۶/۱۷۰.

وفاداری و اخلاص و محبت وی نسبت به امیر المومنین (ع) و دفاع از آن حضرت در مراحل خطیر و حساس به اثبات رسیده چنین خیانتی سربزند؟!

انسان هرچه کتابهای تاریخ و زندگینامه ها را ورق می زند، در همه جا ابن عباس را در کنار امیر المومنین (ع) مشاهده می کند که نیکبها و فضایل و مناقب آن حضرت را بازگو می کند و همواره با معاویه حتی پس از شهادت آن حضرت (ع) دشمنی می ورزد. و با اینکه معاویه اشخاص مختلف را به وسیله مال بخود متمایل و جذب می کرد و حتی برادر ابن عباس یعنی عبیدالله بن عباس را به خود جذب نمود ولی درجائی شنیده نشده که عبیدالله بن عباس به وی متمایل شده باشد. و از مجموع این مسائل، صداقت و پاکی ابن عباس و دروغ بودن این داستان استفاده می شود.

ازسوی دیگر روایاتی که ما برخی از آنها را از کشی نقل کردیم روایات ضعیفی است و بلکه عداوت و دشمنی برخی از راویان آن با اهل بیت (ع) محرز و آشکار است، و نمی توان به آنها اعتماد نمود. و لکن این نامه که مرحوم سید رضی (ره) در نهج البلاغه آورده، نامه ای است که در سایر کتابهای روایتی نیز آمده و چنانچه در شرح ابن ابی الحدید است اکثر روات آنرا نقل کرده اند. و باتوجه به قراینی که در آن است و به آن اشاره شد مشکل بتوان آنرا بر عبید الله بن عباس برادر ابن عباس حمل نمود.

ولی آنچه کار را آسان می کند، اینست که ابن عباس با همه جلالت و عظمتی که دارد معصوم نیست و شاید پس از آنکه از دوام حکومت عادلانه حقه امیر المومنین (ع) مأیوس شده و اطمینان یافته که در مدتی نه چندان دور این حکومت بدست دشمنان می افتد، و اخلاق و خو و خصلت بنی امیه را نیز می دانسته که آنها به هر حال روزی از بنی هاشم انتقام می گیرند و آنان را از حقوقشان محروم می کنند و کار را بر آنان مشکل می گیرند به این فکر افتاده که

قسمتی از بیت المال را برای روز تنگنا و سختی ذخیره کند! و نفس اماره همیشه انسان را به بدی می کشاند و راه توجیه و گریز را پیش پای انسان می گذارد، الاً مارحم الله، تا آنجا که برخی گفته اند: «و كفى المرأ نبلاً ان تعدّ معايبه - و خوبی مرد را این بس که بشمارند بدیهایش».

آیا در هر زمان نمونه هائی مشاهده نشده که بزرگان از علم و دین که زمانی افراد مخلص و پایبند به موازین اسلامی بوده اند پس از آنکه دنیا به آنان روی آورده و اموال مردم در اختیار آنان قرار گرفته چگونه خود و یا اولاد و اطرافیان آنها با توسل به برخی توجیهات به اسراف و تبذیر پرداخته و اموال عمومی را به خود اختصاص داده و روی هم انباشته اند؟ از وسوسه ها و توجیهات نفس همواره به خدا پناه می بریم.

ولکن باهمه این احوال بسیار مشکل است که بگوئیم طرف سخن در این دو خطبه، عبد الله بن عباس است.^(۱) و اثر عملی و شرعی هم بر این موضوع مترتب

(۱) البته همانگونه که استاد حفظه الله در اینجا و پیش از این اشاره فرمودند بسیار مشکل است که شخصیت زیرک و بزرگواری همانند ابن عباس را بتوان به اختلاس از بیت المال و فرار از بصره و خوشگذرانی در مکه و طائف آنهم در آن سن و سال و در زمان خلافت و حکومت حضرت علی (ع) متهم نمود، زندگانی درخشان ابن عباس را تا آنجا که تفسیرهای مختلف قرآن، خطبه های متعدد نهج البلاغه، کتابهای تاریخی و شواهد و قرائن و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان برای ما مجسم می کند، شخصیت آگاه و روشن ضمیری است که سرد و گرم حوادث را چشیده و از کورانها و حوادثی هولناک که بسیاری در آن غلطیده اند سربلند بیرون آمده است.

ابن عباس هنگامی که مسلمانان در شعب ابی طالب سخت ترین دوران زندگی خود را می گذراندند بدنیا می آید، پدرش عباس عموی پیامبر اکرم (ص) نام او را عبدالله می گذارد، قنداقه او را که دست مبارک پیامبر (ص) می دهند، طبق نقل «اسدالغابة» آن حضرت به وی دعا می کند و می فرماید: اللهم علّمه الحکمة - خدایا حکمت را به او بیاموز - پس از وفات پیامبر اکرم (ص) در کنار پدرش عباس،

به علی(ع) وفادار می ماند و نزد آن حضرت علم فقه و تفسیر و تأویل قرآن را می آموزد، و خود جلسه درس تشکیل می دهد، تاجائی که طبق نقل استیعاب به هنگام تدریس از کثرت شاگردان راه عبور و مرور بسته می شود. ابووائل می گوید: عبدالله بن عباس در موقع حج خطبه ای برای ما خواند و سوره نور را عنوان کرد و از اول تا آخر سوره را بگونه ای تفسیر نمود که با خود گفتم اگر مردم ترک و روم و فارس سخنان او را می شنیدند، همه اسلام را قبول می کردند.

ابن اثیر می نویسد: «ابن عباس به ولایت و امامت امام علی(ع) معتقد بود و آن حضرت را خلیفه بلا فصل پیامبر(ص) می دانست و بارها در برخورد با سه خلیفه دیگر از این مسئله دفاع می نمود، و پس از آنکه امام(ع) به خلافت ظاهری رسید و مردم با آن حضرت بیعت کردند، وی همواره در رکاب آنحضرت بود و در جنگ جمل شرکت فعال داشت و امام او را برای اقام حجت و مناظره پیش طلحه و زبیر و عایشه فرستاد و او با بیان شیوا و اطلاعات وسیعی که داشت، آنها را محکوم نمود.»

پس از شکست اصحاب جمل و متلاشی شدن لشکر بصره، امام(ع) وی را به عنوان استاندار آن سامان معین نمود که نامه شماره ۱۸ و ۷۶ نهج البلاغه مربوط به همین دوران می باشد.

به هنگام جنگ صفین ابن عباس به همراه سپاه بصره به کمک امام(ع) می شتابد و فرماندهی یک بخش عمده از سپاه امام را به عهده می گیرد و بهنگام فتنه حکمیت که خوارج ابو موسی اشعری را بعنوان طرف مذاکره با عمرو عاص مطرح می کردند آن حضرت ابن عباس را به عنوان نماینده خود پیشنهاد می کند و چنانچه در خطبه ۲۳۸ نهج البلاغه آمده می فرماید: فادفعوا ما فی صدر عمر بن العاص بعد الله ابن عباس - آنچه در سینه عمرو عاص می گذرد را بوسیله ابن عباس دفع کنید - که این خود بیانگر زیرکی و درایت ابن عباس و عنایت امام(ع) به اوست.

در طول جنگ صفین چنانچه در کتاب «وقعة الصفین» آمده معاویه و عمرو عاص نامه های متعددی برای نرم کردن و فریب وی می نویسند ولی هربار از وی جواب قاطع و دندان شکنی می شنوند و مورد سرزنش وی قرار می گیرند که متن آن نامه ها در کتاب مزبور آمده است.

در ماجرای خوارج چنانچه در نامه ۷۷ نهج البلاغه آمده امام ابن عباس را برای مذاکره و مباحثه با آنان می فرستد که وی بشایستگی از الحام این ماموریت برمی آید و شبهات آنان را پاسخ می گوید. پس از شهادت محمد ابن ابوبکر در مصر توسط ایادی معاویه و عمرو عاص، امام(ع) درد دل خود را

طی نامه ای برای ابن عباس می نویسد و نیز بهنگام مراسم حج به وی مأموریت می دهد که به نمایندگی از سوی آن حضرت در مراسم حج شرکت کند و تبلیغات ایادی معاویه را خنثی نماید...

ابن عباس تا هنگام شهادت علی(ع) استاندار بصره بود و پس از شهادت آن حضرت نیز بر همین مسئولیت باقی ماند و در بیعت گرفتن از مردم برای امام حسن(ع) نقش بسزائی داشت.

پس از شهادت امام حسن(ع) نیز چنانچه در ناسخ التواریخ جلد مربوط به زندگی امام حسین(ع) آمده، در مدینه در کنار امام حسین(ع) زندگی می کرد و مردم را در جهت بیعت نکردن با یزید تشویق می نمود، و به هنگام حرکت امام حسین(ع) از مکه بطرف کربلا ابن عباس طبق دستور امام(ع) برای زیر نظر گرفتن اوضاع مدینه بطرف مدینه حرکت نمود. و در نهایت در زمان امام سجاد(ع) دار فانی را وداع گفت.

علاوه بر آنچه گفته شد بسیاری از بزرگان شیعه شخصیت ابن عباس را مورد تایید و توثیق قرار داده اند که نمونه هائی از کلمات آنان را به نقل از کتاب شخصیت بزرگ اسلامی «عبدالله بن عباس» از نظر می گذرانیم:

۱- علامه حلی می گوید: ابن عباس از اصحاب رسول اکرم و دوستان اران امام(ع) و شاگرد آن حضرت بود. جلال و قدر و اخلاص او به امیر مومنان مشهورتر از آنست که پوشیده بماند و «کشی» در قدح او اخباری نقل کرده است که ما جواب آنها را در رجال کبیر دادیم.

۲- شهید ثانی می گوید: آنچه شیخ کشی در قدح ابن عباس آورده، حدیث می باشد که همه آنها ضعیف است.

۳- صاحب معالم فرزند شهید ثانی می گوید: احادیثی که بر قدح ابن عباس نقل شده ضعیف است و چون عبدالله بن عباس دارای فضایل فراوانی بوده است، مورد حسد قرار گرفته و نسبت های ناروا به او داده شده که همه بهتان است.

۴- مرحوم اردبیلی در جامع الروات و صاحب وسائل الشیعة در جزء بیستم وسائل ابن عباس را توثیق نموده و نظر علامه را اختیار کرده است.

۵- در جلد دوم الاصابه صفحه ۳۲۴ آمده است که: ابن عباس از طرف علی(ع) تا روز شهادت آن حضرت والی بصره بود.

نیست، والله العالم بالامور.

۱۲- باز در نهج البلاغه آمده است:

بخدا سوگند اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار بسر برم، و یا در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال آنان را غصب نموده باشم.

چگونه به کسی ستم روا دارم، آنهم برای جسمی که تار و پودش بسرعت به کهنگی می گراید و مدتها در میان خاکها می ماند؟!

بخدا سوگند «عقیل» برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من می خواست که مقدار یک صاع از گندم های شما را به او ببخشم، کودکانش را

ع- ارشاد مفید و کشف الغمه و مقاتل الطالبین و بحار الانوار می نویسند: امام حسن (ع) پس از شهادت حضرت علی (ع) ابن عباس را بر خلافت بصره باقی گذاشت.

خلاصه کلام اینکه، ابن عباس کسی است که معاویه را برای مصرف بی رویه بیت المال مسلمین همواره مورد انتقاد قرار می داد و پیوسته در طول زندگی مردم را به اطاعت از مولای متقیان علی (ع) دعوت می نمود و اتهاماتی اینچنین به هیچ وجه بر شخصیت والای او زینده نیست. و شاید جعل احادیث دروغ و طرح اتهاماتی از این قبیل، برای شخصیت های با سابقه و افراد وفاداری نظیر ابن عباس از سوی دستهای مرموز و تبلیغات چی های معاویه و عمرو عاص و بطور کلی حزب مرموز اموی صورت گرفته، تا هویت تاریخی و فرهنگی اینان را با انگها و برجسب های مختلف لکه دار کند و از چشم مردم بیندازد، چنانچه معاویه در ارتباط با شخص امیر المومنین (ع) هم همین شیوه را درپیش گرفت و آنقدر تبلیغات دروغ و جو مسموم علیه امام (ع) در شام بوجود آورد که هنگامی که مردم شام می شنوند حضرت علی (ع) بهنگام نماز در محراب عبادت ضربت خورده و در اثر آن بدرجه شهادت رسید، با تعجب از یکدیگر می پرسند مگر علی نمازهم می خواند؟!

در هر صورت طرف سخن در این دوخطبه بسیار بعید است که ابن عباس باشد، شاید مورد خطاب همان عبیدالله بن عباس و یا شخص دیگری باشد، والله العالم، (مقرر)

دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان بر اثر فقر دگرگون گشته، گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود.

«عقیل» بازهم اصرار کرد و خواسته خود را چند بار تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد من دینم را به او می فروشم! و به دلخواه او قدم برمی دارم و از راه و رسم خویش دست می کشم! اما من آهنی را در آتش گداختم، سپس آنرا به بدنش نزدیک ساختم، تا با حرارت آن عبرت گیرد، ناله ای همچون بیمارانی که از شدت درد می نالند سرداد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد، به او گفتم: هان ای عقیل زنان شوگمند در سوک تو بگیرند، از آهن تفتیده ای که انسانی آنرا به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می کنی اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آنرا برافروخته است! تو از این ریج می نالی ولی من از آتش سوزان نالان نشوم!۱۹

از این سرگذشت، شگفت آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوائ خوش طعم و شیرین به درب خانه ما آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آنرا با آب دهان یا استفراغ مار خمیر کرده بودند، به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت حرام است! گفت: نه این است و نه آن بلکه هدیه است. به او گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آئین خدا وارد شده ای که مرا بفریبی؟ دستگاه ادراکت بهم ریخته یا دیوانه شده ای! یا هذیان می گویی؟ بخدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانی آنهاست را به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد؛ و این دنیای شما از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی ارزشتر است.

علی را با نعمتهای فناپذیر و لذتهای نابود شدنی دنیا چه کار؟ از بخواب رفتن

عقل و لغزشهای قبیح بخدا پناه می بریم و از او یاری می جوئیم.^(۱)

ما همه خطبه را در اینجا یادآور شدیم، زیرا در آن مطالبی آمده که برای هرکسی که رهبری جامعه را بعهده می گیرد و بر اموال عمومی و بیت المال مسلمانان

(۱) والله لأن ابیت علی حسک السعدان مسهداً و اجر فی الاغلال مصفداً، احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامة ظالماً لبعض العباد و غاصباً لشیء من الحطام، و کیف اظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها و یطول فی الثری حلولها؟ والله لقد رایت عقیلاً و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعاً، و رایت صبیانه شعث الشعور غیر الالوان من فقرهم کأنما سوّدت وجوههم بالعظم، و عاودنی موکدا و کرر علی القول مردداً، فاصغیت الیه سمعی فظن انی ابیعه دینی و اتبع قیاده مفارقاً طریقتی، فاحمیت له حدیده ثم ادنیته من جسمه لیعتبر بها، فضجّ ضجیح ذی دنف من ألمها، و کاد ان یحترق من میسمها، فقلت له: ثکلتک الثواکل یاعقیل، اتن من حدیده احماها انسانها للعبه، و تجرّنی الی نار سجرها جبارها لغضبه؟ اتن من الأذی ولائن من لظی؟

و اعجب من ذلک طارق طرفنا بملفوفة فی وعائها و معجونة شنتتها کأنما عجنّت بریق حیه اوقیثها، فقلت: اصله ام زکاة ام صدقه؟ فذلک محرم علینا اهل البیت، فقال: لاذا و لا ذاک و لکنها هدیه، فقلت هبلتک الهبول، اعن دین الله اتینتی لتخدعنّی؟ امخبط ام زوجة ام تهجر؟ والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی غلة اسلبها جلب شعیره مافعلت (مافعلته خ. ل) و انّ دنیاکم عندی لأهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها، مالعلی ولنعمیم یفنی، ولذة لا تبقی؟ نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل و به نستعین. نهج البلاغة، فیض/ ۷۱۳، ل/ ۳۴۶، خطبة ۲۲۴.

لغت های مشکل این خطبه: سعدان: بفتح سین، گیاهی است خاردار که به خارهای آن حسک السعدان گفته می شود و شبیه به سر پستان است. مسهد: کم خواب، بیدار. مصفد: کسی که در بند است. ققول: بازگشت. استماحه: طلب بخشش. عظم بروزن زبرج: گیاهی است که بوسیله آن چیزهایی را به رنگ سیاه رنگ آمیزی می کنند. سجرها: برافروخت آن را. و ظاهراً اینکه فرموده آن بر ما حرام است، مراد زکوة و صدقه باشد، و نیز گفتار اشعث که گفت: لاذا و لا ذاک. در اینصورت پس مراد به هدیه وصله یکی است. هبول: زنی که معمولاً فرزندان وی از دنیا می روند. جلب الشعیر باضمه و یا کسره جیم: پوست جو.

مسلط می شود لازم است آنرا مورد ملاحظه و مطالعه قرار داده و همیشه فراروی خود قرار دهد و از آن عبرت گیرد.

ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می نویسد:

«و اما اینکه فرمود: «در ظرفی سر پوشیده» داستان این است که اشعث بن قیس نوعی از حلوا که بسیار با سلیقه آنرا تهیه کرده بود به آن حضرت «ع» هدیه کرد، ولی امام «ع» از اشعث ناخشنود بود، همانگونه که اشعث از امام ناراضی بود، و گمان میکرد که با این کار میتواند به اهداف دنیائی خود برسد، و امام «ع» به این هدف اشعث پی برده بود و به همین جهت هدیه او را نپذیرفت، و اگر اینگونه نبود هدیه او را می پذیرفت. زیرا پیامبر اکرم «ص» هدیه را می پذیرفت و علی «ع» نیز هدیه گروهی از اصحاب خویش را پذیرفته بود. و یک روز یکی از اصحابی که با آن حضرت مأنوس بود به مناسبت عید نوروز آن حضرت را برای صرف حلوا دعوت نمود. حضرت از آن حلوا تناول کرد و فرمود: به چه مناسبت این حلوا را تهیه نمودی؟ گفت: بخاطر روز نوروز. آن حضرت خندید و فرمود: نوروزا لنا فی کل یوم ان استطعتم. چه خوب بود اگر هر روز را بر ما نوروز می کردید.^(۱)

۱۳- در شرح ابن ابی الحدید آمده است:

معاویه از عقیل داستان آهن گداخته را پرسید، عقیل گریه کرد و گفت: من در ابتدا ماجرای دیگری از آن حضرت برای تو می گویم آنگاه پاسخ پرسشت را می دهم: یک روز برای حسین فرزند آن حضرت مهمان آمد، حسین یک درهم قرض کرد و با آن نان خرید آنگاه به خورش احتیاج داشت به قنبر خادمشان گفت، قنبر در یکی از ظرفهای عسلی که از یمن برایشان آورده بودند را باز کرد و

مقدار یک پیمانه از آن برداشت چون آن حضرت «ع» خواست آنها را تقسیم کند فرمود: «ای قنبر، من گمان می کنم دست به این ظرف خورده است» قنبر ماجرا را نقل کرد، حضرت خشمگین شد و فرمود: «حسین را نزد من بیاورید» آنگاه تازیانه خود را بسوی او بلند کرد، ولی حسین گفت: «تو را به حق عمویم جعفر» [دست نگهدار] آن حضرت به احترام نام جعفر [جعفر طیار برادر امیر المومنین «ع» که در جنگ مویه به شهادت رسید] آرام گرفت و فرمود: «چرا پیش از تقسیم از غسل برداشتی؟» گفت: ما هم در آن حقی داریم. آنگاه که سهمیه ما داده شود آنها برمی گردانیم، فرمود: پدرت به قربانت، اگر چه تو، هم در آن حقی داری ولی پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند تو نباید از آن استفاده کنی! اگر ندیده بودم که رسول خدا (ص) لبان تو را می بوسید با تازیانه تنبیهت می کردم. آنگاه یک درهم که در ردای خود داشت به قنبر داد تا از بهترین غسل خریداری کند و بجای غسل مصرف شده بریزد. عقیل گفت: گویا هم اکنون من دودست علی را می بینم که در ظرف را گرفته است و قنبر غسل را در آن می ریزد، آنگاه آن حضرت در آنها محکم بست و فرمود: بارخدا یا حسین را بیامرز زیرا او غمی دانست.

معاویه گفت: از کسی سخن گفתי که فضیلت او را کسی منکر نیست خدا ابوالحسن را رحمت کند، از پیشینیان خود سبقت گرفت و آیندگان را از رسیدن بخود ناتوان کرد. اکنون داستان آهن گداخته را بگو.

عقیل گفت: من فقیر شدم، و در تنگنای شدیدی گرفتار آمدم، از آن حضرت درخواست کردم ولی پاسخ مثبت نداد پس کودکانم را جمع کردم و نزد او پردم درحالی که آثار سختی و گرسنگی در آنان آشکار بود، به من گفت: شب هنگام به نزد من بیا تا به تو چیزی بدهم، به هنگام شب در حالی که یکی از فرزندانم مرا همراهی می کرد نزد وی رفتم، به فرزندم گفت تا آنها را ترک کند،

آنگاه گفت: اکنون در پیش روی توست، من در حالی که گمان می کردم قطعه ای از طلاست با حرص و ولع دست خود را دراز کردم ولی ناگهان دستم به پاره آهنی گداخته اصابت کرد، نگرفته آنرا رها کردم، و همانند گوساله نری در زیر دست قصاب فریاد کشیدم! وی به من گفت: مادرت به عزایت بنشیند! آیا از این پاره آهنی که آتش دنیا آنرا گداخته فریاد می کشی، پس اگر من و تو فردا در زنجیره های آتشین دوزخ کشیده شویم چه خواهیم کرد؟ آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «اذ الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون» آنگاه فرمود: تو بیش از حقی که خداوند برای تو قرار داده نزد من حقی نداری، به نزد خانواده ات برگرد.

معاویه از این داستان بسیار شگفت زده شد و گفت: هیهات، هیهات! زنان از زائیدن همچو او ناتوانند.^(۱)

نظیر داستان امام حسین (ع) و عسل در کتاب مناقب^(۲) به نقل از «الفائق» در شأن حسن بن علی (ع) آمده است. شاید این هردو داستان یکی و مربوط به یکی از این دویزرگوار بوده که در نگارش جابجا شده است. و همین روایت را نیز بحار از مناقب نقل نموده است.^(۳)

۱۴- در مناقب به نقل از کتاب مختصر انساب الاشراف آمده است:

عقیل بر امیر المومنین (ع) وارد شد، آن حضرت به فرزندش حسن فرمود: عموی خود را بهوشان. وی پیراهن و عبائی از خود به او داد، بهنگام شام بر سر سفره مقداری نان و نمک آوردند، عقیل گفت: چیزی به غیر از این نیست؟ حضرت فرمود: آیا این نعمت خدا نیست؟ برای همین باید خدای را فراوان سپاس گفت. عقیل گفت پولی به من بده تا قرضم را ادا کنم و توشه سفرم را آماده ساز تا از

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۵۳/۱۱.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۵/۱.

(۳) بحار الانوار ۱۱۲/۴۱، تاریخ امیر المومنین (ع) باب ۱۰۷ (باب جوامع مکارم اخلاقه) حدیث ۲۲.

اینجا بروم، حضرت فرمود: قرض تو چقدر است ای ابو یزید؟ گفت: یکصد هزار درهم. فرمود: بخدا سوگند من ندارم و چنین پولی نزد من نیست. ولی صبر کن تا حقوقم را بگیرم و مقداری از آنرا به تو بدهم، و اگر برای عیالم قسمتی از آنرا احتیاج نداشتم همه آنرا به تو می دادم. عقیل گفت: بیت المال بدست توسست و تو مرا به حقوق حواله می دهی؟ و اصلاً حقوق چقدر است، و اگر همه آنرا هم به من بدهی مگر چقدر می شود؟ حضرت فرمود: من و تو در بیت المال همانند دیگر مسلمانان هستیم.

هنگامی که این دو با هم مشغول سخن گفتن بودند بالای دار الامارة بودند و صندوقهای تجار بازار از آنجا پیدا بود - حضرت به وی فرمود: اگر آنچه را که من پیشنهاد می کنم نمی پذیری اکنون به سراغ این صندوقها برو و قفلهای آنها را بشکن و آنچه در آنهاست برای خود بردار. گفت: در این صندوقها چیست؟ فرمود: در آنها اموال بازرگانان است. گفت: از من می خواهی که صندوقهایی را بشکنم که صاحبان آن توکل بر خدا کرده و اموال خود را در آن نهاده اند؟ امیر المومنین (ع) فرمود: از من می خواهی که در بیت المال مسلمانان را بگشایم و اموال آنان را به تو بدهم با اینکه آنان توکل بر خدا کرده و درب آنرا قفل نموده اند؟ باز اگر می خواهی شمشیرت را بردار من هم شمشیرم را برمی دارم و به اتفاق به « حیره » می رویم در آنجا بازرگانان پولدار وجود دارد، به یکی از آنان شبیخون زده و اموال او را به چنگ می آوریم. گفت: آیا مرا به دزدی دعوت می کنی؟ فرمود: دزدی از یک شخص بهتر از دزدی از همه مسلمانان است. عقیل گفت: پس به من اجازه می دهی که به نزد معاویه بروم؟ فرمود: به تو اجازه می دهم. گفت: پس مرا بر این سفر یاری ده. فرمود: حسن جان به عمویت چهارصد درهم بده. پس عقیل از نزد آن حضرت خارج شد در حالی که این شعر را می خواند:

سیغنینی الذی اغناک عنی و یقضى دیننا رب قریب
 آنکه ترا از من نموده بی نیاز ادا کند قرض مرا، اوست چاره ساز^(۱)
 عمرو بن عاص (و طبق نقل بحار، عمرو بن علاء) می نویسد: چون عقیل از امیر
 المومنین (ع) خواست که از بیت المال به وی بپردازد حضرت به وی فرمود: تا
 روز جمعه درنگ کن. عقیل تا روز جمعه صبر کرد، امیر المومنین (ع) چون
 نماز جمعه را بر مردم خواند به عقیل فرمود: نظر تو درباره کسی که به همه اینان
 خیانت کند چیست؟ گفت: وی بسیار آدم بدی است. فرمود: تو از من
 می خواهی که به همه اینان خیانت کنم و اموال آنان را به تو ببخشم؟
 این روایت به نقل از آن حضرت (ع) در بحار نیز آمده است.^(۲)

(۱) ترجمه ای قریب به مضمون از مترجم.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۶/۱ و نیز بحار الانوار ۱۱۳/۴۱، تاریخ امیر المومنین (ع) باب ۱۰۷،
 حدیث ۲۳. در این داستان، علاوه بر آموزشهای ارزنده ای که وجود دارد چند نکته بسیار جالب به
 چشم می خورد:

۱- اینکه زندگی حضرت امیر المؤمنین (ع) در زمان حکومت و فرمانروایی تا چه اندازه ساده و بی
 آرایش بوده که حتی عقیل که از افراد فقیر و مستضعف جامعه است تحمل آنرا ندارد.

۲- اینکه حضرت به عقیل فرمود: «صبر کن تا حقوقم را بگیرم و مقداری از آنرا به تو بدهم» بیانگر
 این است که حضرت با آنکه امام المسلمین بودند بیش از سهمی معین و محدود از بیت المال حقی
 نداشتند، آنها به قدری ناچیز بود که عقیل در جواب گفت: اگر همه حقوقت را هم به من بدهی نیاز
 مرا برطرف نمی کند.

۳- اینکه حضرت فرمودند: «من و تو در استفاده از بیت المال مساوی و همانند دیگر مسلمانان
 هستیم» نشان می دهد که رهبران و مسئولین جامعه اسلامی از بیت المال نمی توانند بیش از
 سایر افراد جامعه استفاده نمایند و مسائلی نظیر لزوم حفظ شخصیت و حیثیت اجتماعی رهبر و
 مسئولین و موقعیت سیاسی آنان در برابر دشمنان و... نمی تواند مجوزی برای استفاده بیش از اندازه
 آنان از اموال دولتی و بیت المال گردد و دقیقاً در صدر اسلام نقطه انحراف از همینجا آغاز شد که

۱۵- باز در همان کتاب آمده است:

و در میان گفتگوها شنیدم که شبی عمرو عاص بر امیر المومنین (ع) در بیت المال وارد شد. آن حضرت چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشستند و فرمود: بدون استحقاق و نیاز، استفاده از چراغ بیت المال جایز نیست.^(۱)

۱۶- در تعلیقات احقاق الحق به نقل از کتاب مناقب مرتضویه آمده است:

امیر المومنین علی (ع) یک شب در بیت المال چگونگی تقسیم اموال را می نوشت، طلحه و زبیر بر وی وارد شدند آن حضرت چراغی را که در پیش رو داشت خاموش کرد و دستور فرمود تا چراغ دیگری از منزل آن حضرت آورند از آن حضرت (ع) علت آنرا پرسش کردند، فرمود: روغن آن از بیت المال است و سزاوار نیست که در پرتو آن با یکدیگر گفتگو کنیم.^(۲)

۱۷- در مناقب نیز در فضایل امیر المومنین (ع) از تاریخ طبری از ابن مردویه نقل

می کند که:

معاویه در شام به عنوان اینکه حکومت وی هم مرز با بلاد کفر است و باید حیثیت حاکم اسلامی حفظ شود کاخ سبز برای خودش ساخت و با همین توجیه ها بود که خلافت ساده اسلامی به اشرافیت و سلطنت - با حفظ نام خلافت - تبدیل گردید و اساساً ارزش و حیثیت واقعی رهبر و مسئولین نظام اسلامی در همین مردمی بودن و زندگی ساده آنان است. البته بصورت واقعی نه در شعار و تبلیغات. (مقرر)

(۱) وسمعت مذاکرة انه دخل علیه عمرو بن العاص ليلة و هو فی بیت المال، فطفی السراج و جلس فی ضوء القمر، ولم يستحل ان یجلس فی الضوء من غیر استحقاق. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۷/۱

(۲) کان امیر المومنین علی (ع) دخل ليلة فی بیت المال یکتب قسمة الاموال فورد علیه طلحة و زبیر فاطفاً السراج الذی بین یدیه و امر باحصار سراج آخر من بیته فسأله عن ذلك فقال: کان زیتة من بیت المال لاینفکی ان نصابکم فی ضوءه. احقاق الحق ۵۳۹/۸

آنگاه که آن حضرت از یمن باز می گشت از بین اصحاب خویش فردی را بر سپاهیان گماشت و خود زودتر به نزد پیامبر (ص) شتافت. آن فرد خودسرانه از پارچه هائی که به همراه آن حضرت بود به هریک از سپاهیان یک دست لباس پوشاند، چون سپاه به شهر نزدیک شد و آن حضرت به استقبال آنان آمد مشاهده فرمود که همه به یک شکل لباس مرتب پوشیده اند، حضرت به وی فرمود: این لباسها چیست؟ گفت: به آنان پوشاندم که به هنگام ملاقات با مردم زیبا و خوش منظر باشند. فرمود: وای بر تو پیش از آنکه آنها را نزد رسول خدا (ص) ببرم؟ آنگاه به آنها فرمود تا جامه ها را درآوردند و آنها را به جایگاه خود بازگرداند. و سپاهیان از این قضیه ابراز نارضایتی می کردند.

آنگاه از «خدري» روایت نموده که می گفت: مردم از علی (ع) شکوه می کردند پیامبر (ص) بر منبر تشریف برده و فرمودند: از علی شکوه نکنید بخدا سوگند که او در کارهای مربوط به خداوند خشن است.^(۱)

۱۸- باز در همان کتاب آمده است:

در روایتی از ابی الهیثم بن تیهان و عبدالله بن ابی رافع آمده است که طلحه و زبیر نزد امیر المومنین (ع) آمده و گفتند: عمر اینگونه به ما سهمیه نمی داد! حضرت فرمود: پیامبر خدا (ص) بشما چگونه سهمیه می داد؟ آندو ساکت شدند. فرمود: آیا پیامبر خدا (ص) بطور مساوی بین مسلمانان تقسیم نمی کرد؟ گفتند: بلی. فرمود: پس سنت رسول خدا (ص) نزد شما به پیروی سزاوارتر است یا سنت عمر؟ گفتند سنت رسول خدا، ولی ای امیر مؤمنان ما دارای سابقه در اسلام می باشیم و در این راه رنج ها برده ایم و با پیامبر خدا (ص) نیز خویشاوندیم. حضرت فرمود: آیا سابقه شما بیشتر است یا سابقه من؟ گفتند:

(۱) ایها الناس، لاتشکو علیاً، فوالله انه لخنن فی ذات الله. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۷/۱.

سابقه تو. فرمود: آیا خویشاوندی شما نزدیکتر است یا خویشاوندی من؟ گفتند: خویشاوندی شما. فرمود: آیا شما بیشتر در این راه رنج و سختی کشیده اید یا من؟ گفتند: شما. فرمود: بخدا سوگند، من و این خدمتگزارم در این جهت همانند هم هستیم. و با دست به خادم خود اشاره فرمود.^(۱)

۱۹- در تهذیب و وسایل آمده است:

در حدیث است که یکی از دختران امیر المومنین (ع) [ام کلثوم] از خزانه دار بیت المال علی بن ابی رافع یک گردنبند مروارید بعنوان عاریه مضمونه گرفت، امیر المومنین (ع) به وی فرمود: چگونه گردنبندی که در بیت المال مسلمانان است را بدون اجازه من و رضایت مسلمانان به دخترم عاریه دادی؟ گفت: ای امیر مومنان او دختر شما بود و از من خواست که برای زینت گردنبند را به وی عاریه بدهم و من هم بعنوان عاریه در اختیار او گذاشتم و با اموال خودم آنرا ضمانت کردم و به عهده من است که آنرا سالم به جایگاه خودش بازگردانم. فرمود: همین امروز آنرا بازگردان، و مبادا دیگر نظیر این قضیه تکرار شود که ترا مجازات خواهم کرد، و وای به دختر من که اگر گردنبند را بدون تضمین عاریه گرفته بود اول زن هاشمیه بود که دست او را بخاطر سرقت قطع می کردم.

(۱) وفي رواية عن ابي الهيثم بن التيهان و عبدالله بن ابي رافع ان طلحة و الزبير جاءا الى امير المومنين (ع) وقالوا: ليس كذلك كان يعطينا عمر. قال: فما كان يعطيكم رسول الله (ص)؟ فسكتا. قال: اليس كان رسول الله (ص) يقسم بالسوية بين المسلمين؟ قالوا: نعم. قال: فسنه رسول الله (ص) اولى بالاتباع عندكم ام سنة عمر؟ قالوا: سنة رسول الله. يا امير المومنين، لنا سابقة و عناء و قرابة. قال: سابقتكما اقرب ام سابقتي؟ قالوا: سابقتك. قال: فقرابتكما ام قرابتي؟ قالوا: قرابتك. قال: فعناؤكما اعظم من عنائي؟ قالوا: عناؤك. قال: فوالله ما انا و اجيري هذا الا بمنزلة واحدة. و اومى بيده الى الاجير. « مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۸/۱ در زندگی کدام رهبر اسلامی و غیر اسلامی عدالت و مساوات تا این حد رعایت میشود؟ - مقرر -

گوید: این سخن بگوش دختر آن حضرت رسید، عرض کرد: ای امیر مومنان، من دختر و پاره تن شما هستم، چه کسی سزاوارتر از من است که از این گردنبند استفاده کند؟ امیر المومنین (ع) فرمود: ای دختر علی بن ابیطالب، از حق منحرف مشو، آیا همه زنان مهاجرین در مثل این عید، خود را با چنین گردنبندی می آرایند؟ علی بن ابی رافع گوید: آنگاه آنرا از وی گرفته و به جای آن بازگرداندم.^{(۱) (۲)}

۲۰- در کنز العمال از علی (ع) آمده است:

برای خلیفه مسلمین بیش از دو کیل آرد - دو قسمت - جایز نیست بایکی زندگی خود و اهل و عیالش را اداره کند و دیگری را به دیگران بخوراند [برای میهمانان و کسانی که بر وی وارد می شوند غذا تهیه کند، و به نیازمندان بخشش نماید]^(۳)

۲۱- باز در همان کتاب از علی (ع) آمده است که فرمود:

از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: برای خلیفه از مال خدا جز دو قسمت جایز نیست، قسمتی را خرج خود و عیالش کند و قسمتی را در دست

(۱) یابنت علی بن ابی طالب، لاتذهبن بنفسک عن الحق، اکل نساء المهاجرین تترین فی هذا العید بمثل هذا؟ تهذیب الاحکام ۱۰/ ۱۵۱. کتاب الحدود، باب زیادات، حدیث ۳۷، و وسائل ۱۸/ ۵۲۱، ابواب حد سرقت، باب ۲۶، حدیث ۱. این داستان درس بزرگی است برای زنان و دختران و تمام منسوبین و نزدیکان به قدرت اسلامی که حتی در عاریه گرفتن چیزی از اموال بیت المال با قید ضمانت آنگاه مجازند که امکان آن برای تمام افراد محروم جامعه نیز فراهم باشد، در غیر این صورت از قدرت و موقعیت خود سوء استفاده نموده اند حساب میشود. - مقرر -

(۲) ر، ک، مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۰، ابواب جهاد عدو باب ۳۵، حدیث ۱.

(۳) لایحل للخلیفة من مال الله الا قصعتان: قصعة یاکلها هو و اهله، و قصعة یطعمها. کنز العمال

(۱) مردم قرار دهد.

این دو روایت را «ابن عساکر» نیز در تاریخ خود آورده است. (۲)

۲۲- در تاریخ ابن عساکر به سند خود از مجمع التیمی آمده است که گفت:

علی بن ابیطالب (ع) شمشیر خود را به بازار آورد و فرمود: چه کسی از من این شمشیر را خریداری می کند؟ بخدا سوگند اگر چهار درهم داشتم که با آن پیراهنی خریداری کنم آنرا نمی فروختم. (۳)

۲۳- باز در همان کتاب به سند خود از سفیان آمده است که گفت:

علی (ع) [برای زندگی خود] آجری بر آجر، خشتی بر خشت و چوبی بر چوب نگذاشت، اگرچه غله های آن حضرت را از مدینه با جوالهائی می آوردند از مزرعه و باغهای که در زمان خانه نشینی با دست خود احداث فرموده بود. (۴)

۲۴- در کتاب جمل شیخ مفید آمده است:

ابومخنف لوط بن یحیی از رجال خود نقل کرده که گفت: چون امیرالمومنین (ع) خواست به کوفه حرکت کند. در میان اجتماع مردم بصره بپاخواست و فرمود: ای مردم بصره بر من چه اعتراضی دارید؟ آنگاه به پیراهن و ردای خود اشاره کرد و فرمود: بخدا سوگند این دو از نخ هائی است که خانواده ام رشته است،

(۱) سمعت رسول الله (ص) يقول: لا يحل للخلیفة من مال الله الا قصعتان: قصعة ياكل منها هو و اهله، و قصعة يضعها بين يدي الناس «كنز العمال ۷۷۳/۵، كتاب الخلافه مع الامارة، باب ۲، حديث ۱۴۳۴۹».

(۲) ر، ک، تاريخ ابن عساکر، زندگی امام علی بن ابیطالب (ع) ۱۸۷/۳.

(۳) خرج علی بن ابی طالب (ع) بسیفه الى السوق فقال: من يشتري مني سيفي هذا؟ فلو كان عندي اربعة دراهم اشتري بها ازاراً مابعتة. «تاريخ ابن عساکر، زندگانی امام علی بن ابیطالب (ع) ۱۸۹/۳».

(۴) مابنی علی آجرة علی آجرة و لالبنة علی لبنة و لاقصبة علی قصبة، و ان كان لیوتی بحبوبة من المدینه فی جواب. «تاريخ ابن عساکر، زندگانی امام علی بن ابیطالب (ع) ۱۸۸/۳».

ای مردم بصره بر من چه اعتراضی دارید؟ و اشاره کرد به کیسه کوچکی که در دست داشت و مخارج سفر وی در آن بود و فرمود: بخدا سوگند این جز از در آمد من در مدینه نیست، پس اگر من با بیشتر از آنچه می بینید از شهر شما خارج شوم نزد خداوند از خیانت کارا^(۱)م.

۲۵- در کتاب الغارات به سند خود از بکر بن عیسی آمده است که گفت:

علی (ع) می فرمود: ای مردم کوفه اگر من با چیزی علاوه بر وسیله سواری، آذوقه سفر و غلام، از نزد شما خارج شدم من خیانتکارم. - و مخارج آن حضرت از در آمد وی که از «ینبع» مدینه برای آن حضرت می آمد تامین می شد - آن حضرت به مردم نان و گوشت می خورانید ولی خود نان خشک آغشته با روغن زیتون میل می فرمود.

این روایت را ابن ابی الحدید نیز در شرح خود آورده است.^(۲)

(۱) روی ابو مخنف لوط بن یحیی عن رجاله، قال: لما اراد امير المرمين (ع) التوجه الى الكوفة قام في اهل البصرة فقال: ماتنقمون علي يا اهل البصرة؟ و اشار الى قميصه و رداءه فقال: والله انهما لمن غزل اهلي، ماتنقمون مني يا اهل البصرة؟ و اشار الى صرة في يده فيها نفقته فقال: والله ما هي الا من غلتي بالمدينة فان انا خرجت من عندكم باكثر مما ترون فانا عند الله من الخائنين. كتاب الجمل / ۲۲۴. علاوه بر رهبر، تمام مسئولین در حکومت اسلامی باید همچون حضرت امیر (ع) روزهای آخر حکومتشان در یک شهر یا منطقه با روزهای اول آنان مساوی باشد نه اینکه روزهای اول فاقد همه چیز باشند و پس از رسیدن به پست و مقامی کوچک یا بزرگ دارای اموال و ذخائر قابل توجهی گردند. اینان باید اموال و دارائی خود را در پایان مسئولیت به مردم عرضه کنند تا شائبه هیچ نوع سوء استفاده ای باقی نماند و مردم به حکومت و مسئولین خود دلگرم گردند و از صداقت و پاکی آنان الگو بگیرند. (مقرر)

(۲) کان علی (ع) يقول: يا اهل الكوفة، اذا انا خرجت من عندكم بغير رحلي و راحلتي و غلامي فانا خائن. و كانت نفقته تاتي من غلته بالمدينة من ينبع. و كان يطعم الناس الخبز و اللحم و ياكل من الشريد بالزيت. الحديث. و رواه ابن ابی الحدید فی الشرح الغارات ۱/ ۶۸ و شرح

۲۶ - باز در الغارات به سند خود از حبیب بن ابی ثابت آمده است :

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب [همسر زینب] به علی «ع» گفت : ای امیرالمومنین اگر می شد فرمان می دادی که به من خرجی بدهند، به خدا سوگند چیزی نزد من نمانده مگر اینکه بعضی از علفخوارانم را به فروش برسانم، حضرت به وی فرمود : نه به خدا سوگند برای تو چیزی ندارم مگر اینکه از عمویت بخواهی که دزدی کند و به تو چیزی بدهد .^(۱)

مرحوم مجلسی فرموده است: علوفه که در متن روایت آمده یا شتر ماده است و یا گوسفندی که به چراگاه میفرستند.

این روایت را ابن ابی الحدید نیز آورده است ولی در نقل ایشان بجای «علوفتی = علفخوارانم» «دابتی = مرکب سواریم» آمده است.^(۲)

۲۷ - باز در الغارات به سند خود از ابی اسحاق همدانی آمده است.

به هنگام تقسیم بیت المال دو زن نزد امیر المومنین «ع» آمدند . یکی از آندو عرب بود و دیگری از موالی [کنیز آزاد شده] حضرت به هر یک بیست و پنج درهم و یک «بار» از طعام داد، زن عرب عرض کرد : ای امیرمؤمنان من یک زن از عرب هستم و این از عجم؟! علی «ع» فرمود : «به خدا سوگند من در تقسیم این مال برتری ای برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نمی یابم».^(۳)

این روایت در وسائل نیز به نقل از وی آمده است . ابن ابی الحدید نیز نظیر

نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۲/۲۰۰.

(۱) قال عبدالله بن جعفر بن ابیطالب لعلی (ع) یا امیر المومنین، لو امرت لی بمعونة او نفقة، فوالله ما عندی الا ان ابیع بعض علوفتی، قال له: لا والله، ما اجد لک شیئا الا ان تامر عمک ان یسرق فیعطیک. الغارات ۱/۶۶.

(۲) در حاشیه الغارات ۱/۶۷.

(۳) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ۲/۲۰۰.

آنرا آورده است.^(۱)

۲۸- در شرح ابن الحديد آمده است :

محمد ابن ابی یوسف مدائنی از فضیل بن جعد نقل می کند که: مهم ترین عامل در کوتاه آمدن عرب از یاری امیر المومنین «ع» مسأله مال بود، آن حضرت شریف را بر غیر شریف و عرب را بر عجم ترجیح نمی داد، و با رؤسا و فرمانروایان قبایل آنگونه که پادشاهان رفتار می کردند رفتار نمی کرد. و هرگز در صدد جذب افراد به خود نبود. ولی معاویه درست بر خلاف آن حضرت بود. به همین جهت مردم علی را رها کرده و به معاویه پیوستند.^(۲)

۲۹- در نهج البلاغة در مورد بازگرداندن قطایع عثمان [زمینهای بیت المال که عثمان قطعه قطعه می کرد و به اطرافیان خود می بخشید] آمده است:

بخدا سوگند اگر موردی را بیام که با آن زنان به ازدواج درآمده و کنیزکان خریداری شده اند، آنرا هم باز می گردانم. زیرا گشایش در عدالت است و کسی که عدالت بر وی سنگین باشد ستم بر وی سنگین تر است.^(۳)

(۱) ان امرأتین اتتا علیا (ع) عند القسمة احدهما من العرب و الاخری من الموالي، فاعطی کل واحدة خمسة و عشرين درهما و کراً من الطعام، فقالت العربیة: یا امیر المومنین، انی امرأة من العرب و هذه امرأة من المعجم؟ فقال علی (ع): انی والله لا اجد لبنی اسماعیل فی هذا الفیء فضلًا علی بنی اسحاق. الفارات ۱/ ۶۹. وسائل ۱۱/ ۸۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۳ و شرح ابن ابی الحديد ۲/ ۲۰۰.

(۲) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد ۲/ ۱۹۷.

معلوم می شود ارزشها از همه چیز مهم تر است و الا امیر المومنین (ع) می دانست که اگر پول بریزد و ریخت و پاش کند، مریدهای معاویه و حتی خود معاویه را می توانست بخود جلب کند، ولی از مال کی و چگونه؟ (الف - م، جلسه ۲۸۲ درس)

(۳) والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته، فان فی العدل سعة، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق. نهج البلاغة، فیض ۶۶/ لیح ۵۷، خطبه ۱۵.

شاید مقصود این کلام اینست که در عدالت گشایش است هم برای امام و هم برای امت، زیرا امت زیر پرچم عدل آرامش می یابد و قهرا از حکومت عادلانه که حقوق وی را حفاظت و رعایت می نماید اطاعت می کند و به همین جهت حاکم نیز از نارضایتی ها و عوارض آن گشایش و راحتی می یابد، و اما ستم حاکم در نهایت موجب نارضایتی و شورش مردم می گردد و در نتیجه کار، هم بر امام و هم بر امت سخت می گردد. و این نکته ای است درخور توجه. در شرح ابن ابی الحدید معتزلی در توضیح این خطبه آمده است:

قطایع: قطعه های از زمینهای خراجی بیت المال است که حاکم به افراد واگذار نمود، و خراج آنها را می گیرد و در عوض مالیات بسیار کمی بر آنها قرار می دهد. و عثمان به بسیاری از بنی امیه و سایر دوستان و طرفدارانش از اینگونه اراضی واگذار کرده بود...

و این خطبه را کلبی به نقل از ابی صالح به صورت مرفوع [بدون ذکر زنجیره سند] به نقل از ابن عباس (رضی) بدین مضمون آورده است:

علی (ع) در روز دوم از بیعت خویش در مدینه برای مردم خطبه خواند و فرمود: هر قطعه زمینی که عثمان در اختیار افراد گذاشته و هر مالی که از مال خداوند بخشیده به بیت المال بازگردانده می شود، زیرا حق قدیمی را هیچ چیز [حتی مرور زمان] باطل نمی کند، و اگر مالی را بیایم که به کابین زنان در آمده و یا در شهرهای مختلف پراکنده شده آنها به حال نخستین آن بازمی گردانم، زیرا در عدل گشایش است، و کسی که حق بر وی گران آید، ستم بر وی گرانتر است...

کلبی گوید: آنگاه آن حضرت (ع) فرمان داد تا همه سلاحهایی که در منزل عثمان وجود داشت و با آن مسلمین تهدید می شدند جمع آوری شود و نیز فرمان داد تا شتران اصیل از شتران زکاتهای مردم که در خانه او بود جمع آوری شود و شمشیر و زره او را نیز تصرف کردند. ولی فرمان داد که متعرض سلاحهایی که

در مقابله با مسلمین از آن استفاده نشده نگردند و از مصادرهٔ اموال او چه آنها که در منزل وی بوده یا خارج از آن، نهی فرمود، و دستور فرمود که همه اموالی که عثمان به دیگران واگذار کرده بود بازگردانده شود هر جا که مال یا صاحبان مال یافت شود.

چون این خبر به عمرو بن عاص رسید - او در آن هنگام در «ایله» یکی از توابع شام بود وی هنگام شورش مردم بر علیه عثمان به آنجا رفت و اقامت گزید - به معاویه نوشت: هرکاری می خواهی بکن، زیرا پسر ابوطالب تمام دارائی تورا از تو خواهد گرفت همانگونه که پوستهٔ عصا از آن جدا می شود.^(۱)

۳۰- مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

«علی (ع) املاکی را که عثمان به اقطاع جماعتی از مسلمانان درآورده بود بازپس گرفت و آنچه در بیت المال بود را بین همه مسلمانان تقسیم می کرد و کسی را بر کسی برتری نمی داد.»^(۲)

۳۱- در دعائم الاسلام آمده است:

«از علی (ع) روایت شده که چون مردم با وی بیعت کردند دستور فرمود آنچه از اموال و اسلحه که در منزل عثمان است و آنچه از اموال مسلمانان که در اختیار او بود همه را تصرف کنند، و آنچه مال شخصی عثمان بود برای ورثهٔ وی باقی گذارند.»^(۳)

۳۲- باز در همان کتاب آمده است:

«از آنحضرت (ع) برای ما روایت شده که پس از بیعت مردم با وی آنحضرت برای مردم خطبه خواند و ضمن آن فرمود: آگاه باشید که همهٔ زمینهایی که عثمان به

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۲۶۹.

(۲) مروج الذهب ۴/۲.

(۳) دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۶، کتاب الجهاد.

اقطاع درآورده و همه اموالی که از مال خداوند بخشیده همه به مسلمانان و بیت المال آنان بازگردانده می شود، زیرا حق بوسیله باطل از بین نمی رود، سوگند به آنکسی که دانه را شکافت و جوانه را برون آورد، اگر یکابین زنان در آمده و یا در شهرها پراکنده گردیده آنها را به صاحبانش بازمی گردانم، زیرا در حق و عدالت برای شما آسایش و گسترده‌گی است و کسی که عدالت بروی گران آید، ستم بروی گرانبارتر است.^(۱)

از این حدیث شریف و سایر روایات مختلف و نزدیک به هم استفاده می شود که یکی از تکالیف و وظایف مهم که به عهده حاکم اسلامی است اینست که علاوه بر احقاق حقوق ناتوانان از زورمندان، اموال غصب شده متعلق به جامعه را به بیت المال مسلمانان بازگرداند که از این عمل به «مصادره» تعبیر می شود. و مرور زمان و دست بدست شدن و پراکنده شدن آن در مکانها و شهرهای مختلف، موجب بطلان حق و عدم رجوع آن نمی گردد مگر اینکه در مورد ویژه ای امام جامعه تشخیص دهد که این اموال در دست کسی قرار گرفته که از موارد مصرف شرعی آن اموال است و بحساب او می گذارد و باز نمی گرداند. و در بیشتر موارد مشاهده می شود که مردم در این مسئله دچار افراط و تفریط می گردند. برخی می پندارند که آنچه گذشته، گذشته است و نباید متعرض کسانی که بیت المال را حیف و میل کرده اند شد، و برخی می پندارند که فرد غاصب باید به شدیدترین وجه مورد مجازات قرار گیرد و همه اموال حتی اموال شخصی او مصادره گردد، و این هر دو نظر، نظر نادرستی است. اموال بیت المال به هر صورت باید به بیت المال بازگردانده شود و تصرف در اموال شخصی او که از راه حلال بدست آمده بدون اجازه وی جایز نیست و این مطلبی است شایان توجه.

۳۳- محتمل است از همین قبیل باشد حکم امیر المومنین (ع) در ارتباط با

«منذرین جارود» عامل خویش بر اصطخر فارس، آن حضرت به وی نوشت:

«اما بعد، همانا صلاحیت و فضایل پدرت مرا نسبت به تو فریفت و مشخص شد که تو همواره از هوای نفست پیروی می‌ثائی... آنگاه که نامه من بتو رسید بسوی من حرکت کن، والسلام.»^(۱)

پس از رسیدن نامه، وی به خدمت آن حضرت (ع) رسید؛ آن بزرگوار وی را برکنار کرد و به پرداخت سی هزار [درهم یا دینار؟] جریمه نمود. این نامه با کمی تفاوت در نهج البلاغه آمده است.^(۲)

و اگر کسی در این زمینه کاوش کند شاید به نمونه هائی بیش از آنچه ما در اینجا یادآور شدیم دست یابد.

پایان سخن:

در اینجا مناسب است بخشی از آنچه را ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خویش در ارتباط با این موضوع از خلیفه دوم آورده است [بویژه برای آگاهی برادران اهل سنت] در چند محور یادآور شویم:

۱- هیئت بلندپایه ای از افراد سرشناس از شهرهای دور بر عمر وارد شدند عمر زیر اندازی از عبا برای آنان گسترد و غذای خشکی نزد آنان نهاد، دخترش

(۱) اما بعد، فان صلاح ابیک غرنی منک فاذا انت لاتدع انقیادا لهواک... فاقبل الیّ حین تنظر فی کتابی، والسلام. - فاقبل فعزله و اغرمه ثلاثین الفا - «تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۷۹.

احتمال دارد این غرامت، غرامت اموالی باشد که از بیت المال حیف و میل کرده یا اینکه این غرامت یک نوع تعزیر مالی باشد بخاطر کارهای ناشایستی که انجام داده، که در مبحث تعزیر مالی می‌توان به این روایت استناد کرد، ولی ظاهر «اغرام» اینست که در مقابل بدهکاریهای او به بیت المال او را وادار به پراخت غرامت فرموده. (الف - م، جلسه ۲۸۳ درس)

(۲) نهج البلاغه، فیض / ۱۰۷۳، لیح / ۴۶۱، نامه ۷۱.

حفصه امّ المومنین گفت: اینان شخصیت ها و بزرگان عرب هستند، به نیکی از آنان پذیرایی کن.

عمر گفت: ای حفصه، به من بگو نرم ترین فراشی که برای پیامبر خدا(ص) گستردی و بهترین غذایی که آن حضرت نزد تو تناول نمود چه بود؟

گفت: در سال جنگ خیبر ما یک عبا^۱ وصله دار تهیه کردیم که من آنرا برای پیامبر اکرم(ص) می گستردم و آن حضرت بر آن استراحت می فرمود، یک شب در زیر آن چیزی نهاده و آنرا برافراشته تر کردم. چون صبح شد فرمود: امشب زیرانداز من چه بود؟ گفتم همان زیرانداز هرشب مگر اینکه امشب آنرا برافراشته تر کردم تا برای استراحت نرمتر باشد. حضرت فرمود: آنرا به حالت اول برگردان که نرمی آن امشب مرا از نماز بازداشت..

یک روز نیز ما یک من آرد جو داشتیم من سبوس آنرا گرفتم و نان تهیه کردم و از ظرف روغنی که داشتیم آنرا باروغن آغشته کردم، در همان حال که حضرت تناول می فرمود «ابودرداء» وارد شد و گفت: می بینم که روغن شما کم است، ما یک خیک روغن داریم، حضرت فرمود: آنرا بیاور، ابودرداء آنرا آورد، حضرت از آن روغن برنان ریخت و تناول فرمود، و این بهترین طعامی بود که آن حضرت(ص) نزد من تناول فرمود.

از چشمان عمر اشک سرازیر شد و گفت: بخدا سوگند من چیزی فراتر از این عبا و این غذا برای آنان فراهم نمی کنم، و این فراش رسول خدا(ص) و این طعام اوست.^(۱)

«۲- چون عتبة بن فرقد [بعنوان حاکم] درآذربایجان وارد شد برای وی حلوی مخصوصی به نام «خبیص» آوردند، چون وی از آن حلوا خورد آنرا بسیار شیرین و خوشمزه یافت، گفت: چه خوب بود از این حلوا برای امیر المومنین عمل

می آوردیم! پس برای وی دوبار بزرگ از خبیص تدارک دیدند و بر دوشتر بار نموده به مدینه فرستادند، عمر گفت: این چیست؟ گفتند: «خبیص» است. از آن چشید، دید بسیار شیرین است، به آورنده گفت: آیا همه مسلمانان که در دیار شما هستند از این نوع حلوا می خورند؟ گفت: نه. گفت: این دوشتر را با بارشان برگردان. آنگاه به عتبه نوشت:

اما بعد: این خبیص که تو فرستادی از دسترنج پدر و یا دسترنج مادرت نبود، مسلمانان را از آنچه خود می خوری بخوران، و هرگز کسی را نورچشمی قرار نده زیرا نورچشمی داشتن و افرادی را بردیگران ترجیح دادن کار بد و ناپسندی است، والسلام»^(۱)

پیروان خلیفه دوم که خود را منسوب به وی می دانند باید به این برخورد توجه نموده و از آن درس بگیرند، کسانی که بعنوان رؤسا و شیوخ بر منابع ثروت و ذخایر مسلمانان چنگ افکنده و اموال عمومی مسلمانان را اسراف و تبذیر نموده و در جهت امیال شخصی خود بکار می گیرند. در بهترین نقاط امریکا و اروپا با قیمت های بسیار گران برای خود باغ و خانه و ویلا می خرند و وسائل عیش و عشرت و فحشاء را برای خود فراهم می آورند ولی مسلمانان در گوشه و کنار کشورهای اسلامی با انواع فقر مالی و بهداشتی و خبری و فرهنگی دست و پنجه نرم می کنند، باید به اینان گفت اگر دین ندارند حد اقل در دنیای خود آزادمرد باشند.

۳- باز از عتبه بن فرقد روایت شده که گفت: برای عمر از بلاد فارس حلوائی دربسته های بزرگ فرستادم، گفت این چیست؟ گفتم: غذایی نیکو که برای شما آورده ام، گفت: وای بر تو! چرا فقط برای من؟ گفتم: توفردی هستی که نیازمندی های مردم را از همان ابتدای صبح پاسخگو می باشی، من دوست

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۵/۱۲.

داشتیم هنگامی که به منزل برمی گردی غذای نیکویی داشته باشی و باتناول آن برای انجام کارهای مردم نیرو بگیري آنگاه پوشش یکی از سبدها را کنار زدم و ی از آن چشید و گفت: غذای نیکویی است ولی باید هنگامی که به محل ماموریت خود بازگشتی همه مسلمانان را از این غذا بخورانی! گفتم: ای امیرالمؤمنین قسم بخدائی که تو را به راه صلاح می برد اگر من همه اموال «قیس» را هم به آن کار اختصاص دهم این کار عملی نخواهد بود. گفت: پس در اینصورت من نیازی به این غذا ندارم.^(۱)

«۴- عمر همواره کارگزاران خیانتکار را مورد مواخذه و بازخواست قرار می داد، یک بار ابوموسی اشعری را مورد بازخواست قرار داد - وی عامل او در بصره بود - به وی گفت: به من گزارش رسیده که تو دارای دوکنیز هستی، و دوگونه به مردم غذا می خورانی. آنگاه وی را پس از بازخواست به محل کار خود بازگرداند.»^(۲)

«۵- وی ابوهیره را مورد مواخذه قرار داد و بسیار بر وی سخت گرفت - ابوهیره کارگزار او بر بحرین بود - به وی گفت: آیا نمی دانی که من ترا به بحرین گماشتم در شرایطی که تو پابرنه بودی و حتی کفش برپا نداشتی! اکنون به من گزارش رسیده که تو اسبهایی به قیمت هزار و ششصد دینار فروخته ای! ابوهیره گفت: ما اسبهایی داشتیم که زاد و ولد کردند و تعداد آنها زیاد شد. گفت: حساب مخارج و مؤنه سال تو معین است و این یک چیز علاوه ای است. ابوهیره گفت: ولی مال شما نیست. گفت: بلی به خدا سوگند پشت را به درد می آورم! آنگاه برخاست و با تازیانه آنقدر به پشت او نواخت تاخون جاری شد، آنگاه گفت: آن دینارها را بیاور، ابوهیره آنها را آورد و گفت: به زودی

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳۵/۱۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۲/۱۲.

نزد خدا محاسبه خواهم کرد! عمر گفت: در صورتی که از راه حلال بدست آورده و با اختیار خود آنرا می بخشیدی، بخدا سوگند، «امیمه» [همسر ابوهریره] انتظار نداشت که تو اینگونه اموال هجر و یمامه و دورترین نقاط بحرین را به خود اختصاص دهی نه بخدا و مسلمانان! وی درباره تو بیشتر از یک الاغ چران امید نداشت. آنگاه وی را برکنار کرد.

۶- باز وی، حارث بن ابی وهب که یکی از افراد بنی لیث از قبیله بکر بن کنانه بود را مورد بازخواست قرار داد و به وی گفت: جریان شتران و بندگانی که به صد دینار فروخته ای چه بوده؟ گفت: درآمد خود را نگهداری کرده و با آن تجارت کرده ام، گفت: بخدا سوگند تورا برای تجارت نفرستاده بودیم، آنرا به ما بده. گفت: بخدا سوگند از این پس دیگر مسئولیتی از سوی تو نمی پذیرم. عمر گفت: ما نیز دیگر ترا به کاری نمی گماریم. آنگاه به منبر رفت و گفت: ای امرا و فرمانروایان، اگر بدانیم که این مال - بیت المال - برای ما حلال است برای شما نیز آنرا حلال می شماریم، اما چون می دانیم که برای ما حلال نیست و خود را از آن برکنار می دانیم شما نیز خود را از آن برکنار بدارید، بخدا سوگند من برای شما غونه ای را نیافتم جز این غونه که تشنه ای در میان امواج خروشان آب به پیش می رود ولی به گرداب توجه نمی کند و چون سیراب می شود غرق می گردد.^(۲)

۷- و نیز عمر، به عمرو بن عاص که کارگذار او در مصر بود نوشت:

اما بعد: به من گزارش رسیده که اکنون صاحب شتر و گوسفند و غلام و خدمتگزار شده ای با اینکه پیش از این مالی نداشتی و از حقوق تو هم این اموال گرد نیامده است، اینها را از کجا آورده ای؟ همانا من کسانی از سابقه داران

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۲/۱۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۲/۱۲.

و پیشتازان در اسلام را می شناختم که از تو بهتر بودند، ولی من تو را بر این کار برگزیدم بخاطر بی نیازی تو، پس اگر حکومت تو به نفع خودت و علیه ما باشد، به چه دلیل ترا بر خویش برگزینم؟ برای من بنویس که این اموال را از کجا آورده ای؟ و در این کار عجله کن. والسلام.

آنگاه عمرو عاص در پاسخ وی نوشت: من نامه امیر المومنین را خواندم، گفتار درست و شایسته ای بود، اما در باره اموال من به شهری وارد شدم که اجناس در آن ارزان و اموال بدست آمده از جنگها فراوان بود، پس اضافه درآمد را به آنچه امیر المومنین اشاره فرمودند اختصاص دادم. ای امیر المؤمنین بخدا سوگند اگر خیانت به تو بر ما روا بود ضمانت نمی کردیم زیرا مورد اعتماد تو قرار گرفته ایم، پس از ما نگران نباش که، ما دارای حسب و طایفه ای هستیم که اگر بدانان برگردیم ما را از کارگزاری شما بی نیاز می کند، و اما آنچه در باره سابقه داران و پیشتازان نوشتید پس چرا آنان را بکار نمی گمارید؟ بخدا سوگند من هرگز [برای گرفتن پست و مقام] درخانه شما را نزده ام.

عمر در پاسخ وی نوشت: اما بعد: نگارش و دسته بندی زیبای تو در کلام تأثیری بر من ندارد شما جماعت فرمانروایان اموال را می خورید آنگاه به عذر و بهانه تراشی روی می آوردید، شما آتش می خورید و عار و ننگ به ارث می گذارید، من «محمد بن مسلمة» را بسوی تو می فرستم تا اموال ترا تقسیم کند. والسلام.

چون محمد به نزد عمرو عاص رسید، عمرو برای وی غذای ویژه ای تهیه کرد و نزد وی آورد، اما محمد از خوردن آن امتناع کرد. گفت: چرا غذای ما را نمی خوری؟ گفت: این طعامی است که برای زمینه سازی عمل ناپسندی برای من آورده ای، اگر طعام یک مهمان را برای من بیاوری من می خورم، طعامت را ببر و حساب اموالت را نزد من بیاور، پس چون صبح شد و عمرو اموال خود را

به وی ارائه داد، محمد نیمی از آنرا گرفت و نیم دیگر را به وی واگذار کرد. عمرو چون نیمی از اموال را از دست رفته دید گفت: ای محمد آیا مطلبی را بگویم؟ گفت: هر چه می خواهی بگو. گفت: لعنت بر روزی که در آن روز از سوی پسر خطاب والی باشم...^(۱)

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۳/۱۲.

فصل دوازدهم

وجوب رسیدگی به امور محرومان

* گزیده ای از روایات در مسأله

وجوب رسیدگی به امور محرومان

وجوب رسیدگی به امور بینوایان، بیوه زنان، یتام و ازکارافتادگان توسط امام و کارگزاران وی از مباحثی است که در این فصل به آن پرداخته شده است.
[در این زمینه به ذکر روایاتی اکتفا می‌کنیم:]

[گزیده ای از روایات در مسأله]

۱- در اصول کافی بسند خود از سفیان بن عیینه، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

پیامبر خدا (ص) فرمود: من نسبت به هر فرد مومن سزاوارترم و پس از من علی (ع) نسبت به وی سزاوارترین است.

کسی به آنحضرت [امام صادق (ع)] عرض کرد: معنای این سخن چیست؟ فرمود: معنای فرمایش پیامبر (ص) اینست که: کسی که بدهکاری و یا عائله ای را از خود بجای گذاشته [و از دنیا رفته رسیدگی به آن] بر عهده من است، و کسی که مالی را از خود بجای گذاشته از آن ورثه اوست، پس در صورتی که کسی مالی ندارد بر نفس خود ولایتی ندارد و آنگاه که برای عائله خویش مالی

نگذاشته و نفقه ای به آنان نمی دهد، بر آنان امر و نهی ای ندارد، و پیامبر و امیر المومنین - علیهما السلام - و [امام های] بعد از آنان را خداوند ملزم فرموده که این وظیفه را بعهده بگیرند، پس به همین جهت آنان نسبت به خود آنان سزاوارترین هستند، و چیزی جز همین گفتار پیامبر اکرم (ص) سبب اسلام عامه یهود نگردید، زیرا آنان برخویش و بر عائله خود اطمینان یافتند [که حاکم اسلامی کمبودهای آنان را جبران می کند]^(۱).

۲- در بحار از صدوق از معانی الاخبار بسند خود از حضرت رضا (ع) آمده است که فرمود:

(۱) انّ النبی (ص) قال: انا اولی بکل مومن من نفسه، و علیّ اولی به من بعدی. فقیل له: ما معنی ذلک؟ فقال: قول النبی (ص): من ترک دینا او ضیاعا فعلیّ، و من ترک مالا فلورثته، فالرجل لیست له علی نفسه ولایة اذا لم یکن له مال، و لیس له علی عیاله امر و لا نهی اذا لم یجر علیهم النفقة، و النبی و امیر المومنین - علیهما السلام - و من بعدهما الزمهم هذا، فمن هناك صاروا اولی بهم من انفسهم.

و ما کان سبب اسلام عامه الیهود الا من بعد هذا القول من رسول الله (ص) و انهم آمنوا علی انفسهم و علی عیالاتهم. اصول کافی ۱/ ۴۰۶، کتاب الحجة، باب ما یجب من حق الامام، حدیث ۶.

در متن این روایت، ضیاع - با فتح - چنانچه در نهایت آمده به معنی عائله است و با - کسره - جمع ضایع است. و ضمیر مستتر به جمله الزمهم هذا، چنانچه در مرآة العقول آمده، خداوند متعال برمی گردد، و ضمیر ظاهر به پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام و اشاره «هذا» به انفاق و اداء دیون است یعنی خداوند پیامبر و ائمه را به انفاق و اداء دیون ملزم فرموده است.

در قسمت آخر این روایت نکته قابل توجهی است و آن نکته اینکه: یهودی ها که از همان اول به فکر مسائل اقتصادی بوده اند وقتی برای آینده خود و فرزندان خود تضمینی اقتصادی بدست آوردند ایمان آوردند. این روایت در واقع یک نوع بیمه را برای افراد تهیدست و عائله مند یادآور می شود.

پیامبر اکرم (ص) بر منبر تشریف برده و فرمودند: کسی که از خود بدهی یا عائله ای را بجای نهاده تامین آنها بر من است، و کسی که مالی را بجای نهاده مال ورثه اوست، پس بهمین جهت آنحضرت نسبت به آنان از پدران و مادران آنان اولی «سزاوارتر» است و نسبت به خود آنان نیز اولی است. و پس از وی همان چیزی که برای پیامبر خدا (ص) جریان داشت برای امیر المومنین (ع) نیز جاری است.^(۱)

۳- در مسند احمد از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود:

من به هر مومن از خود وی اولی هستم، پس کسی که بدهی و یا عائله ای را نهاده مسئولیت آنها متوجه من است و اگر مالی نهاده برای وارث است.^(۲)

این مضمون بصورت مستفیض و بلکه متواتر در کتابهای شیعه و سنت بویژه در کتب سنت آمده است.

۴- در اصول کافی بسند خود از صباح بن سیّابه از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

هر مومن و یا مسلمانی که از دنیا رفته و بدهی ای - بدون اینکه در فساد و اسراف باشد - از خود بجای نهاده، بر امام است که آنرا بپردازد، و اگر آنرا نپردازد گناه آن به گردن اوست. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «أَنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ...» و این شخص از غارمین - بدهکاران - است و نزد امام سهمیه ای

(۱) صعد النبی (ص) المنبر فقال: من ترک دینا او ضیاعا فعلیّ و آلیّ، و من ترک مالا فلورثته. فصار بذلک اولی بهم من آبائهم و امهاتهم، و صار اولی بهم منهم بانفسهم. و کذلک امیر المومنین (ع) بعده جری ذلک له مثل ما جری لرسول الله (ص). بحار الانوار ۲۷/۲۴۲، کتاب الامامة، باب حق الامام علی الرّعیّه، حدیث ۱.

(۲) انا اولی بکل مومن من نفسه، فمن ترک دینا او ضیاعا فآلیّ، و من ترک مالا فللوارث. «مسند احمد

دارد، پس اگر ندهد گناه آن بر عهده اوست.^(۱)

۵- باز در همان کتاب بسند خود از علی بن موسی الرضا(ع) آمده است:

بدهکار اگر قرض گرفت یا قرض خواست - برای مصارف حق - یکسال به وی مهلت داده می شود اگر توان پرداخت یافت [که می پردازد] و الا امام از بیت المال قرض او را می پردازد.^(۲)

۶- در خبر موسی بن بکر، آمده است که گفت: ابوالحسن [امام رضا(ع)] فرمود:

کسی که بدنبال روزی حلال رود تا با دست پر به سوی خانه و خانواده خود برگردد، همانند کسی است که در راه خدا جهاد نموده است، ولی اگر سختی روزگار بر وی غلبه کرد، بعهدۀ خدا و رسول خدا به اندازه قوت عیال خود قرض کند پس اگر مرد و بدهی خود را نپرداخته، بر امام است که بدهی او را بپردازد، و اگر نپردازد گناه آن بعهدۀ اوست، همانا خداوند عزوجل می فرماید: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها» تا آنجا که می فرماید: «والغارمین» بدهکاران، و این شخص، فقیر، مسکین و بدهکار است.^(۳)

(۱) ایما مومن او مسلم مات و ترک دینا لم یکن فی فساد و لا اسراف فعلی الامام ان یقضیه، فان لم یقضه فعلیه اثم ذلک. ان الله - تبارک و تعالی - یقول: «انما الصدقات للفقراء و المساکین. الآية» فهو من الغارمین و له سهم عند الامام، فان حبسه فائمه علیه. «اصول کافی ۱/۴۰۷، کتاب الحجة، باب ما یجب من حق الامام، حدیث ۷.

(۲) المغرم اذا تدین او استدان فی حق اجل سنة، فان اتسع و الا قضی عنه الامام من بیت المال. «اصول کافی ۱/۴۰۷، کتاب الحجة، باب ما یجب من حق الامام، حدیث ۹.

(۳) من طلب هذا الرزق من حله ليعود به علی نفسه و عیاله کان کالجاهد فی سبیل الله، فان غلب علیه فلیستدن علی الله و علی رسوله (ص) ما یقوت به عیاله. فان مات و لم یقضه کان علی الامام قضاؤه، فان لم یقضه کان علیه وزره. ان الله عزوجل یقول: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها» الی قوله: «و الغارمین» فهو فقیر مسکین مغرم. «وسائل ۱۳/۹۱، ابواب دین، باب ۹، حدیث ۲.

و روایات دیگری بهمین مضمون که در این زمینه وارد شده و برخی از آنها در بخش سوم کتاب در فصل زکوة [جلد سوم فارسی] از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

۷- در نهج البلاغة در نامه آنحضرت (ع) به مالک اشتر به هنگام اعزام وی به فرمانروایی مصر آمده است:

خدارا! خدارا! در مورد طبقه پائین جامعه، آنها که راه چاره ندارند یعنی مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کار افتادگان، در این طبقه هم کسانی هستند که دست سئوال دارند و هم افرادی که باید به آنها بدون پرسش بخشش شود، بنابر این به آنچه خداوند در مورد آنان بتو دستور داده عمل نما، قسمتی از بیت المال و قسمتی از درآمد خالصه جات اسلامی را در هر محل به آنها اختصاص ده و بدان آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیکند سهم دارند و باید حق همه آنها را مراعات کنی، بنابر این هرگز نباید سرمستی زمامداری تو را بخود مشغول سازد، چرا که هرگز بخاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهی از انجام نشدن کارهای کوچک معذور نیستی! نباید دل از آنها برگیری و چهره بروی آنان درهم کشی، در امور آنها که به تو دسترسی ندارند و مردم به دیده تحقیر به آنها می نگرند بررسی کن، و برای این کار فرد مورد اطمینانی را که خدا ترس و متواضع باشد برگزین تا وضع آنان را به تو گزارش دهد، سپس با آن گروه بطوری رفتار کن که بهنگام ملاقات پروردگار عذرت پذیرفته باشد، چرا که از میان رعایا این گروه از همه به محتاج ترند.

و باید در ادای حق تمام افراد در پیشگاه خداوند عذر و دلیل داشته باشی، در باره یتیمان و پیران از کار افتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست نیاز خود را بسوی مردم دراز کنند، بررسی کن، البته این کار بر زمامداران سنگین است ولی حق همه اش سنگین است! ولی خداوند آنها بر اقوامی سبک

می سازد، اقوامی که طالب عاقبت نیک اند، و خویش را به استقامت و بردباری عادت داده و براستی و عده های خداوند اطمینان دارند.

برای مراجعان خود وقتی مقرر کن که به نیاز آنها شخصا رسیدگی کنی! و مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده و درهای آنرا بروی هیچکس نبند و بخاطر خداوند که ترا آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دورسازا تاهرکس با صراحت و بدون ترس و لکننت سخنان خود را با تو بگوید؛ زیرا من بارها از رسول خدا (ص) این سخن را شنیدم: ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان باصراحت نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه (رستگار) غمی شود و روی سعادت غمی بیند.

سپس خشونت و کندی آنها را در سخن گفتن تحمل کن، در مورد آنها هیچگونه محدودیت و استکبار روا مدار، که خداوند بواسطه این کار، رحمت و اسعش را بر تو گسترش خواهد داد و موجب ثواب اطاعت او برای تو خواهد شد. آنچه می بخشی بگونه ای ببخش که گوارا باشد [بی منت] و خودداری از بخشش را با لطف و معذرت خواهی همراه کن.^(۱)

(۱) ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لاحيلة لهم من المساكين و المحتاجين و اهل البؤس و الزمنى، فان في هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم، واجعل لهم قسما من بيت المال و قسما من غلات صوافي الاسلام في كل بلد، فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى. و كل قد استرعيت حقه فلا يشغلنك عنهم بطر، فانك لاتعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم، فلاتشخص همك عنهم، ولا تصغر خدك لهم. و تفقد امور من لا يصل اليك منهم عن تقتحمه العيون و تحقره الرجال، ففرغ لأولئك ثقتك من اهل الخشية و التواضع، فليرفع اليك امورهم. ثم اعمل فيهم بالاعذار الى الله يوم تلقاه، فان هؤلاء من بين الرعية احوج الى الانصاف من غيرهم، و كل فاعذر الى الله في تادية حقه اليه. و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقة في السن من لاحيلة له، و لا ينصب للمسئلة نفسه، وذلك على الولاة ثقيل [والحق كله ثقيل] وقد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبة فصبروا

۸- باز در نهج البلاغه در عهدنامه آنحضرت به یکی از کارگزاران وی که برای گردآوری صدقات و زکوات وی را اعزام می فرمود آمده است:

او را به تقوی و ترس از خدا در امور پنهانی و اعمال مخفی فرمان می دهم! در آنجا که هیچکس جز خدا شاهد و گواه، و احدی غیر از او وکیل نمی باشد، و نیز به او فرمان میدهم عملی از اطاعتهای خدا را آشکارا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آنرا انجام می دهد، آنکس که پنهانی و آشکارش و کردار و گفتارش باهم مخالفت نداشته باشد، امانت الهی را ادا کرده، و عبادت را خالصانه انجام داده است.

و به او فرمان میدهم که بامردم با چهره عبوس روبرو نشود! به آنها بهتان نزنند، و با آنها به حساب برتری جوئی بخاطر اینکه رئیس است بی اعتنایی نکنند، چه

انفسهم و وثقوا بصدق موعود الله لهم.

واجعل لذوی الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك. و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك وتقعده عنهم جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متنتع، فانی سمعت رسول الله (ص) يقول فی غیر موطن: لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوى غیر متنتع.

ثم احتمل الخرق منهم و العی، و نح عنهم الضیق و الانف، یسط الله علیک بذلک اکناف رحمته، و یوجب لک ثواب طاعته، و اعط ما اعطیت هنیئا، و امنع فی اجمال و اعذار. نهج البلاغه، فیض / ۱۰۱۹، ل/ ۴۳۸، نامه ۵۳.

در متن عربی این روایت لغت های مشکل بدینگونه است:

بوسی: شدت فقر. زمینی، جمع زمین: کسی که زمانه او را به زمین زده، زمینگیر. قانع: سؤال کننده از روی خواری. المعتز: کسی که بدون درخواست، کمکهای میدهد. صوافی، جمع صافی: زمینی که به غنیمت گرفته شده (خالصه جات). بطر: سرکشی در اثر فراوانی نعمت. تافه: کم. صغر خده: قیافه گرفتن. تقتحمه العیون: به دیده حقارت نگریستن و نادیده انگاشتن. تتعنه فی الکلام: با ناتوانی و ترس سخن گفتن. خرق: زور و فشار. عی: ناتوانی از گفتار. انف: کبر ورزیدن و سرباززدن. اکناف: کناره ها، بالها.

اینکه آنها برادران دینی هستند و کمک کاران در استخراج حقوق.

بدان که برای تو در این زکات نصیب مشخص و معینی است و شریکانی از مستمندان و ضعیفان بینوا داری، همانگونه که ما حق تو را می دهیم تو هم باید نسبت به حقوق آنها وفادار باشی، اگر چنین نکنی از مردمی خواهی بود که در رستاخیز بیش از همه دشمن و شکایت کننده داری و بدا به حال آنکه در پیشگاه خداوند، فقیران و مساکین و سائلان و آنها که از حقشان محروم مانده اند و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان خصم و شاکی او باشند.

کسی که امانت را خوار شمارد و دست به خیانت آلود و خویشتن و دینش را از آن منزّه نسازد درهای ذلت و رسوائی را در دنیا بروی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود، و بزرگترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین تقلب، تقلب به پیشوایان مسلمانان است. والسلام.^(۱)

(۱) امره بتقوى الله فى سرائر امره و خفیات عمله، حیث لاشاهد غیره و لا وکیل دونه.

و امره ان لا یعمل بشیء من طاعة الله فیما ظهر فیخالف الی غیره فیما اسرّ. و من لم یختلف سرّه و علانیته، و فعله و مقالته فقد ادى الامانة و اخلص العبادة.
و امره ان لا یجهم و لا یعضهم و لا یرغب عنهم تفضلا بالامارة علیهم، فانهم الاخوان فى الدین، و الاعوان علی استخراج الحقوق.

و ان لك فى هذه الصدقة نصيبا مفروضا و حقا معلوما و شركاء اهل مسكنة، و ضعفاء ذوی فاقة، و انا موقوف حَقِّك فوقهم حقوقهم، و الا فانك من اکثر الناس خصوصا يوم القيامة، و بؤسا لمن خصمه عند الله الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون و الغارم و ابن السبیل. و من استهان بالأمانة و رتع فى الخيانة و لم ينزه نفسه و دینه عنها فقد احلّ بنفسه فى الدنيا الذلّ و الحزى و هو فى الآخرة اذلّ و اخزى. و ان اعظم الخيانة خيانة الامة و افظع الغش غش الأئمة. نهج البلاغة، فیض/ ۸۸۴، لحد/ ۳۸۲، نامه ۲۶.

جمله «فیخالف الی غیره» چنانچه روشن است مفهوم نهی را در بر دارد. جبهه: زدن به صورت او. عضه: بهتان زدن و دشنام دادن. بؤس: نهایت نیازمندی، و در اینجا بؤسا جنبه نفرین را دارد. خزی

۹- باز در نهج البلاغه در وصیت آنحضرت پس از آنکه از سوی ابن ملجم مورد اصابت واقع شد آمده است:

خدارا! خدارا! در مورد یتیمان، دهانهای آنها را بدون غذا مگذارید و در پیشگاه خود آنان را خوار مشمرید.^(۱)

۱۰- در اصول کافی بسند خود از حبیب بن ابی ثابت آمده است که گفت:

مقداری عسل و انجیر از همدان و حلوان نزد امیر المومنین (ع) آوردند، آنحضرت به نمایندگان ایام دستور داد تا یتیمان را گردآوری کنند. آنگاه مشکهای عسل را در اختیار آنان قرار داد تا سر آنها را لیس بزنند، و آنحضرت قلع قمع آنها را بین مردم تقسیم می کرد. شخصی به آنحضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین چرا به اینان اجازه دادی تا سر مشکها را لیس بزنند؟ حضرت فرمود:

امام پدر یتیمان است، و من بجای پدرانشان این ظرفها را در اختیار آنها گذاشتم تا لیس بزنند.^(۲)

۱۱- در کتاب مناقب ابن شهر آشوب در رابطه با مناقب امیر المومنین (ع) از ابی نعیم آمده است:

امیر المومنین (ع) همواره بشاش و خنده رو بود، وی باران رحمت نیازمندان، فریادرس پناهندگان، آرزوی آرزومندان، و پناهگاه بی پناهان بود. وی با زیردستان و مردم خود مهربان و بر رفتار خود مسلط بود، با کلامی خوش از آنان دلجوئی می کرد و از صمیم قلب آنان را دوست می داشت.

جمع خزیه است، یعنی: بلیه و خواری.

(۱) الله الله فی الایتام، فلاتغبوا افواههم و لایضیعوا بحضرتکم. نهج البلاغه، فیض/۹۷۷، ل/۴۲۱، نامه ۴۷.

(۲) ان الامام ابو الیتامی و انما العقتهم هذا برعاية الابهاء. اصول کافی ۴۰۶/۱، کتاب الحجه، باب مایجب من حق الامام، حدیث ۵.

روزی آنحضرت (ع) در راه به زنی برخورد کرد که مشک آبی بردوش می کشید، مشک را از وی گرفت و تا درب منزل برای او برد، آنگاه حال او را جویا شد، زن گفت: علی بن ابیطالب شوهر مرا به برخی از مرزها فرستاده و در آنجا کشته شده و اکنون برای من اطفال یتیمی را بجای گذاشته و چیزی ندارم که از آنان نگهداری کنم، بناچار به خدمتگزاری مردم پرداخته ام.

آنحضرت از وی خدا حافظی کرد و رفت. شب را باناراحتی و اضطراب گذرانید، چون صبح شد زنبیلی از طعام برداشت و بسوی خانه آن زن براه افتاد، شخصی به آنحضرت عرض کرد اجازه دهید کمک شما بیاورم، حضرت فرمود: در روز قیامت چه کسی بارگناه مرا بردوش خواهد کشید؟

در خانه آن زن آمد و در زد، زن گفت: چه کسی است؟ فرمود: من همان بنده ای هستم که دیروز مشک ترا برایت آوردم، در را باز کن، امروز نیز چیزی برای بچه ها آورده ام. زن گفت: خدا از تو درگذرد و بین من و علی بن ابیطالب حکم کند.

آنحضرت وارد منزل شد و فرمود: من می خواهم ثوابی برده باشم یا آرد خمیر کن و نان بپز، و یا بچه ها را سرگرم کن تا من نان بپزم. زن گفت: من به نان پختن واردترم و توان این کار را دارم ولی شما از بچه ها نگهداری کنید و آنان را سرگرم کنید تا از نان پختن فارغ شوم.

آن زن به خمیر گرفتن مشغول شد و آنحضرت نیز مقداری گوشت برای بچه ها پخت و آنرا به همراه خرما و چیزهای دیگر در دهان بچه ها می گذاشت، و پس از آنکه کودکان مقداری غذا خوردند فرمود: فرزندانم علی بن ابیطالب را نسبت به آنچه بر سر شما آمده حلال کنید. چون خمیر گرفتن تمام شد، زن گفت: ای بنده خدا تنور را سرخ کن، آنحضرت تنور را برافروخت و چون شعله های آتش زبانه کشید آنحضرت صورت خود را به آتش نزدیک می کرد و می فرمود: ای علی بچش، این جزای کسی است که به بیوه زنان و یتیمان بی توجه باشد.

در این حال زن دیگری که آنحضرت را می شناخت سررسید به آن زن گفت: وای بحال تو این امیر المومنین است! آن زن بسرعت بسوی آنحضرت دوید و عرض کرد چقدر شرمنده ام ای امیر المومنین!

حضرت فرمود: چقدر من از تو شرمنده ام ای کنیز خدا نسبت به کوتاهی هایی که در کار تو انجام داده ام.^(۱)

این روایت در بحار نیز به نقل از مناقب آمده است.^(۲)

البته روشن است در این زمانها که امکانات زندگی گسترش یافته و افراد ناتوان و معلول و یتیم و بیچاره در جامعه زیاد وجود دارد و میتوان شغلهایی را پیش بینی کرد که برخی از این افراد برای انجام آن بکار گماشته شوند، بر امام و کارگزاران او واجب است که برنامه های گسترده ای را برای بکارگیری مناسب این قبیل افراد پیش بینی کنند تا در زندگی احساس فقر و احتیاج نکنند، و در حد ممکن شخصیت آنها درهم شکسته نشود و حاصل کار و دسترنج آنان نیز برای جامعه مفید واقع شود، و این بمراتب بهتر و صحیح تر از آنست که به آنان بصورت مجانی صدقه داده شود که غالباً اینگونه کمک ها باعث تحقیر و شکسته شدن روحیات و احساس حقارت آنان می گردد.^(۳)

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۳۸۲/۱.

(۲) بحار الانوار ۵۱/۴۱، تاریخ امیر المومنین، باب ۱۰۴، حدیث ۳.

(۳) در شرایط فعلی باید دید چگونه می توان به اینگونه افراد کمک کرد، تشکیل بنیاد شهید و کمیته امداد برای کمک به خانواده های شهداء و بیچارگان و نیازمندان یک کار مثبت است. ولی باید در کارخانه ها و کارهای تحقیقاتی و... زمینه کارهای مناسب و آبرومند برای این افرادی که مثلاً چشم و یا یک دست و پا ندارند فراهم کرد، تازندگی آبرومندی داشته باشند. کسی که نان گدائی بخورد خودش احساس حقارت می کند، باید به شکل های مناسب زمینه های گدائی و گداپرووری را در جامعه از بین برد. (الف - م، جلسه ۲۸۴ درس)

فصل سیزدهم

سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان

- * اسلام دین فراگیر و همیشگی
- * نامه های پیامبر اکرم (ص) به فرمانروایان و پادشاهان
- * نهی از پذیرش حاکمیت کفار و همراه گرفتن آنان
- * زندگی مسالمت آمیز با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان
- * امان و آتش بس
- * برخی از معاهده های پیامبر (ص) با کفار
- واهل کتاب

سیاست خارجی اسلام و روش برخورد آن با اقلیتهای غیر مسلمان

بحث پیرامون این مسئله را در چند جهت به اختصار یادآور می شویم:

جهت نخست:

اسلام، دین و سیاست و تشریع و حکومت است

پیش از این در باب سوم کتاب [جلد اول فارسی] یادآور شدیم که با دقت در قرآن کریم و پژوهش در احادیث شیعه و سنی و فتاوی فقهای آنان در ابواب مختلف فقه از طهارت تا دیات این معنی مسلم می گردد که دین اسلام - چنانچه برخی افراد ساده اندیش و حتی برخی از علمای دین تحت تاثیر القاءات استعمارگران و ایادی آنان پنداشته اند - دینی نیست که فقط منحصر به اعمال عبادی و آداب و مراسم شخصی باشد و به مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مسلمانان بی توجه باشد، بلکه اسلام نظام فراگیری است که همه نیازمندیهای انسان در معاش و معادش را در بر می گیرد. و از ابتدای پیدایش تا آخرین مراحل زندگی برای شئون فردی و اجتماعی و آنچه بایسته و سزاوار است که انسان در

رابطه خود با خدا، حکومت، خانواده، امت اسلام و امتهای غیر مسلمان و.. دستور و برنامه دارد.

اسلام بحسب محتوی، دینی است کامل، قوی و غنی، متکی به وحی الهی و قابل انطباق بر همه مکانها و زمانها، و برای پیروان خویش همواره استقلال و آزادی و ترقی و تکامل در همه زمینه ها را به ارمغان می آورد. اسلام صرف قانون گذاری و تشریع نیست بلکه احکام و مقررات آن بر پایه حکومت صالح که قوانین عادلانه آنرا در جامعه به اجرا بگذارد تشریع شده و در یک جمله می توان گفت اسلام دین و سیاست و تشریع و حکومت است که پیش از این مباحث آن به تفصیل از نظر خوانندگان گرامی گذشت.

جهت دوم:

در حقیقت حاکم اصلی خداست

پیش از این در ابتدای باب ششم [جلد سوم فارسی] یادآور شدیم که هدف از حکومت اسلامی سلطه بر مسلمانان و کشور و شهرهای آنان به هر شکل که حاکم بخواهد و خواسته های شخصی او اقتضا کند - چنانچه شیوه حکومت پادشاهان مستبد اینگونه است - نیست، بلکه هدف از حکومت اسلامی اجرای مقررات و حدود اسلام و اداره شئون جامعه بر اساس دستوراتی است که خداوند تشریع نموده، و در زمینه های مختلف زندگی، از عبادت و سیاست و اقتصاد گرفته تا آداب و احکام، بر پیامبر خویش نازل فرموده است.

پس در حقیقت حاکم اصلی همان خداوند تبارک و تعالی - که مالک بلاد و عباد است و سود و زیان مردم را کاملاً می داند - می باشد، و پیامبر اکرم (ص) نیز مبلغ احکام خداوند و مجری آن است. بعد از آنحضرت نیز جانشینان وی، ائمه طاهرين عليهم السلام و خلفای صالح در همه اعصار تا روز قیامت این مسئولیت را

بعهده دارند؛ پس برنامه های اسلام و حکومتی که آنها را به اجرا بگذارد در هیچ یک از زمانها تعطیل بردار نیست.

جهت سوم:

اسلام دینی فراگیر، جهانی، و همیشگی.

دین اسلام - چنانچه در نوشته های برخی از دشمنان و معاندان اسلام آمده است - دینی مخصوص به جزیره العرب و یا نژاد عرب نیست. بلکه اسلام دینی است جهانی که توسط پیامبر اکرم (ص) برای همه جهانیان تا روز قیامت نازل شده است. این دین، خاتم ادیان و پیامبر اکرم (ص) خاتم النبیین است و تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد. چنانچه آیات قرآن کریم و روایات متواتر بر این حقیقت صراحت دارد که نمونه هایی از آنها را یادآور می شویم:

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون^(۱) ما ترا نفرستادیم مگر برای همه مردم، بشارت دهنده و بیم دهنده، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

۲- و نیز می فرماید:

«یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا، الذی له ملک السموات و الارض، لا اله الا هو، یمیت، فأموتوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلماته، و اتبعوه لعلکم تهتدون^(۲) ای مردم، من فرستاده خدا به سوی شما هستم، خدائی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، نیست خدائی بغیر او، زنده می کند و می میراند، پس بخدا و پیامبر او - پیامبر امی که به خدا و کلمات وی ایمان آورده

(۱) سبأ (۳۴) / ۲۸.

(۲) اعراف (۷) / ۱۵۸.

۱- ایمان بیاورید و اورا پیروی کنید، باشد که هدایت یابید.»

۳- و می فرماید:

«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره
المشرون^(۱) اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا وی را بر همه
ادیان پیروز گرداند اگرچه مشرکان را ناخوش آید.»

۴- و می فرماید:

«وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما
استخلف الذین من قبلکم، و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم، ولیبدلنهم من بعد
خوفهم امنا یعبدوننی لایشرون بی شیئا، و من کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون^(۲) خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند
وعده داده است که آنان را در زمین حکومت بخشد، آنگونه که پیشینیان آنان را نیز
حکومت بخشید. و نیز وعده فرموده که آئینی که خود برای آنان برگزیده است را
به حاکمیت رساند، و پس از ترسی که بر آنان مستولی شده آرامش و ایمنی به آنان
بخشد. در چنین شرطی آنان فقط مرا می پرستند و به من هیچ شرک نمی ورزند، و
کسی که پس از این کفر بورزد از فاسقان است.»

۵- و می فرماید:

«ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل
شیء علیما^(۳) محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده خدا و
پایان بخش پیامبران است خداوند بهمه چیز دانا است.»

۶- در مجمع البیان در تفسیر سوره جمعه ذیل آیه شریفه «و آخرین منهم

(۱) توبه (۹) / ۳۳.

(۲) نور (۲۴) / ۵۵.

(۳) احزاب (۳۳) / ۴۰.

لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ - و دیگرانی از آنان که به آنان پیوستند آمده است:

برخی گفته اند این «دیگران» عجم ها و کسانی هستند که به لغت عرب تکلم نمی کنند، زیرا پیامبر (ص) برای مردمان عصر خویش و همه کسانی که پس از آن می آیند از عرب و عجم مبعوث شده است.

این مطلب از فرزند عمرو سعید بن جبیر نیز نقل شده است و روایتی به همین مضمون از امام جعفر صادق (ع) رسیده است.

در روایت دیگری آمده که پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمود، یکی از اصحاب گفت: اینان چه کسانی هستند؟ آنحضرت دست خود را بر کتف سلمان گذاشت و فرمود: اگر علم در ثریا باشد مردانی از اینان بدان دست خواهند یافت.^(۱)

۷- باز در همان کتاب در تفسیر سوره احزاب آمده است:

در حدیث صحیح از جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: مثل من در میان انبیاء همانند کسی است که خانه ای را بنا کرده و بسیار زیبا آنرا بکمال رسانده و فقط جای یک خشت در آن خالی است، هر کس در آن خانه وارد می شود و به آن نگاه می کند می گوید چقدر زیباست فقط جای این یک خشت (آجر) خالی است، آنحضرت (ص) فرمود: من جایگاه این خشت هستم که با آمدن من رسالت پایان پذیرفت.

این روایت را مسلم و بخاری نیز در کتابهای صحیح خود آورده اند.^(۲)

۸- در نهج البلاغه آمده است:

بدانید که این اسلام دین خداست که خداوند آنرا برای خویش برگزیده است... آنگاه رشته آنرا ناگسستنی، حلقه های آنرا ناگشودنی، پایه آنرا ویران ناشدنی،

(۱) مجمع البیان ۵ / ۲۸۴.

(۲) مجمع البیان ۴ / ۳۶۲.

ستونهای آنرا زوال ناپذیر، درخت آنرا پابرجا، مدت آنرا پایدار، جویبارهای آنرا پایان ناپذیر و شاخه های آنرا شکست ناپذیر قرار داده است.^(۱)

درباره در پایان بخش بودن دین اسلام و اینکه حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام آن حرام است تا روز قیامت، روایات بسیار زیاد است که در کتب فریقین - شیعه و سنت - می توان بدان دست یافت، و در اینجا به ذکر یک نمونه از آن اکتفا می کنیم:

۹- در صحیح زراره آمده است که گفت: از امام صادق (ع) در ارتباط با حلال و حرام پرسش کردم فرمود:

حلال محمد برای همیشه حلال است تا روز قیامت و حرام وی برای همیشه حرام است تا روز قیامت. جز آن دین دیگری نیست و شریعت دیگری به غیر آن نمی آید.^(۲)

[نامه های پیامبر اکرم (ص) به فرمانروایان و پادشاهان]

در تایید آنچه گفته شد، در این قسمت برخی از نامه های پیامبر (ص) به پادشاهان غیر عرب که در خارج از جزیره العرب بودند را بر اساس آنچه محدثان و مورخان نگاشته اند بعنوان تیمن و تبرک یادآور می شویم، و متذکر می گردیم که این نامه ها از کتاب الوثائق السیاسة^(۳) آورده شده و اگر کسی خواهان تفصیل و

(۱) ثم ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه... ثم جعله لانقسام لعروته، ولا فک لخلقته، ولا انهدام لاساسه، ولا زوال لدعائمه، ولا انقلاع لشجرته، ولا انقطاع لمدته، ولا عفاء لشرائعه، ولا جذ لفروعه. نهج البلاغه، فیض/۶۳۸، ل/۳۱۳، خطبه ۱۹۸.

(۲) حلال محمد حلال ابدًا الى يوم القيامة و حرامه حرام ابدًا الى يوم القيامة لا يكون غيره ولا يجيى غيرة. کافی ۵۸/۱، کتاب فضل علم، باب بدعتها، حدیث ۱۹.

(۳) این کتاب مشتمل بر عهدنامه های پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین است که توسط محمد حمید

اطلاع از منابع نقل و اسناد آن است، به کتاب مذکور و سایر کتابهایی که در این موضوع تألیف شده مراجعه نماید.

۱- نامه آنحضرت به نجاشی پادشاه حبشه:

بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد رسول الله به نجاشی: الاصحم (سیاه مایل به زردی - اشاره به رنگ نژاد نجاشی است) پادشاه حبشه.

اسلام بیاور، که من برای تو خداوند، (همان خدائی که جز او خدائی نیست) خداوند ملک قدوس، سلام، مومن، مهیمن^(۱) را معرفی و تقدیس می کنم، و شهادت می دهم که عیسی بن مریم روح خدا و کلمه اوست که به مریم بتول پاک پاکدا من القا نمود و او به عیسی بن مریم آبستن گردید، پس خداوند او را از روح و دمیدن خود آفرید چنانچه آدم را بدست خویش و از دمیدن خود آفرید.

ومن تورا بسوی خداوند یکتای بی شریک و پایداری بر اطاعت از دستورات وی فرا می خوانم و از تو می خواهم که از من پیروی کنی و به آنچه بر من فرود آمده ایمان بیاوری که من پیامبر خدا هستم.

و اکنون من پسر عمویم جعفر و تعدادی از مسلمانان که با او هستند را نزد تو فرستادم، پس چون به نزد تو رسیدند از آنان پذیرایی کن و فخر فروشی را فروگذار، که من، تو و سپاهیان را به خداوند دعوت می کنم. اکنون من رسالت خود را ابلاغ و خیرخواهی خود را ابراز نمودم، خیر خواهیم را بپذیر، و درود بر کسی که راه هدایت را پذیرفت.

این نامه در روایت دیگری که با مهر پیامبر (ص) مهر شده است اینگونه آمده

است:

الله گردآوری شده و در سال ۱۴۰۳ ق. در بیروت بچاپ رسیده است.

(۱) اینها اسامی وصفات خداوند متعال است که هر یک بیانگر مفهوم ویژه است که در جایگاه خود به آن پرداخته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد فرستاده خدا به نجاشی، بزرگ حبشه،
درود بر کسی که راه هدایت را برگزیند،

اما بعد، من یکتا خدائی را که خدائی جز او نیست، خداوند ملک قدوس سلام
مومن مهیمن را برای تو معرفی و تقدیس میکنم و شهادت میدهم که عیسی بن
مریم روح خدا و کلمه اوست که به مریم بتول پاک پاکدامن القا فرمود، و او از
روح و نفخه الهی به عیسی بن مریم باردار شد، چنانچه خداوند آدم را بادت
خویش آفرید.

ومن ترا به خداوند یگانه که شریکی برای او نیست و بر اطاعت از دستورات او
دعوت می کنم، و از تو می خواهم که از من پیروی کنی و به آنچه بر من فرود
آمده ایمان بیاوری، زیرا من پیامبر خدا هستم، و ترا و سپاهیان را به خداوند
- عزوجل - فرا می خوانم، اکنون من رسالت خود را ابلاغ و خیرخواهی خود را
ابراز نمودم، خیرخواهیم را بپذیر، و سلام بر کسی که راه هدایت را برگزیند.
محمد رسول الله^(۱)

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى النجاشی: الاصحح ملک الحبشه،
سَلِّمَ انت، فانی احمد الیک الله (الذی لا اله الا هو)، الملك القدوس السلام المومن المهیمن، و اشهد
ان عیسی بن مریم روح الله و کلمته، القاها الی مریم البتول الطیبة الحصینة، فحملت بعیسی، فخلقه
الله من روحه و نفخه كما خلق آدم بیده و نفخه.
و انی ادعوك الی الله وحده لا شریک له، و الموالاة علی طاعته، و ان تتبعنی و تومن بالذی جاءنی،
فانی رسول الله.

و قد بعثت الیک ابن عمی جعفرًا و نفرًا معه من المسلمین، فاذا جاءک فاقربهم و دعهما التجبر، فانی
ادعوك و جنودک الی الله، فقد بَلَّغْتَ و نصحت، فاقبلوا نصحی، و السلام علی من اتبع الهدی.
وفی رواية اخرى لهذا الکتاب وجدت بنخاتم النبی (ص) هکذا:

۲- نامه دیگری از آنحضرت (ص) به نجاشی:

بسم الله الرحمن الرحيم،

این نامه ایست از محمد پیامبر به نجاشی اصم، بزرگ حبشه، سلام بر کسی که هدایت را برگزیند، و به خدا و رسول او ایمان بیاورد و شهادت دهد که جز خداوند یکتای بی شریک خدایی نیست و همسر و فرزندی نگرفته، و گواهی دهد که محمد، بنده و فرستاده اوست.

و من تورا به دین اسلام دعوت می کنم، زیرا من فرستاده خدا هستم، اسلام بیاور تا در امان باشی و «ای اهل کتاب به کلمه ای که بین ما و شما مشترک است گرد آئید: اینکه جز خدا را نپرستیم و به وی هیچ شرک نوزیم، و برخی از ما برخی دیگر را ارباب خود نگیریم، پس اگر پشت کردند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم» و اگر تو این دعوت را نپذیرفتی گناه نصرانیهای قوم تو بعهده^(۱) توست.

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى النجاشي عظيم الحبشة
سلم على من اتبع الهدى.

اما بعد، فانی احمد اليك الله الذي لا اله الا هو، الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن. و اشهد ان عيسى بن مريم روح الله و كلمته، القاها الى مريم البتول الطيبة الحصينة، فحملت بعيسى من روحه و نفخه كما خلق ادم بيده.

و اني ادعوك الى الله وحده لا شريك له، و الموالة على طاعته، و ان تتبعني و توقن بالذي جائني، فاني رسول الله. و اني ادعوك و جنودك الى الله - عزوجل - و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصيحتي، و السلام على من اتبع الهدى. محمد رسول الله.

الوثائق السياسية/ ۱۰۰- ۱۰۳، شماره ۲۱.

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي الى النجاشي الاصم عظيم الحبشة،

شاید آنحضرت (ص) برای وی دونا مه در دوزمان متفاوت نوشته است.

۳- نامه آنحضرت (ص) به هرقل [معرب «هراکلیوس»] پادشاه روم:

بسم الله الرحمن الرحيم،

از محمد بنده و فرستاده خدا به هرقل، بزرگ روم،

سلام بر کسی که راه هدایت را پیروی کند،

من تو را به دین اسلام دعوت می کنم، اسلام بیاور تا سلامت یابی، و اسلام

بیاور تا خداوند دوبار به تو پاداش دهد، پس اگر نپذیرفتی گناه «اریسین»

(مسیحیان) به عهده توست و «و ای اهل کتاب بیائید تا بر کلمه ای که بین ما و

شما مشترک است گرد آییم: اینکه جز خدای را نپرستیم و چیزی را شریک خدا

نسازیم، و برخی از ما برخی دیگر را بجای خداوند پروردگار خود نگیرد، پس

اگر نپذیرفتند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم»^(۱).

سلام علی من اتبع الهدی، و آمن بالله و رسوله، وشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، لم يتخذ

صاحبة ولا ولدا، وان محمدا عبده و رسوله.

و ادعوك بدعاية الاسلام، فانی انا رسوله فاسلم تسلم و «یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و

بینکم: الانعبد الا الله و لا نشرك به شیئا، و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، فان تولوا فقولوا

اشهدوا بانا مسلمون» فان ابیت فعلیک اثم النصاری من قومک. «الوثائق السياسية/ ۱۰۳، شماره ۲۲.

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد عبدالله و رسوله الی هرقل عظیم الروم،

سلام علی من اتبع الهدی،

اما بعد، فانی ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم، و اسلم یوتک الله اجرک مرتین، فان تولیت

فعلیک اثم الاریسیین. و «یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم: الانعبد الا الله و

لا نشرك به شیئا، و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون»

الوثائق السياسية / ۱۰۹، شماره ۲۶.

۴- نامه دیگری از آنحضرت (ص) به قیصر روم:

از محمد رسول خدا به صاحب روم:

من ترا به اسلام دعوت می کنم، اگر پذیرفتی، برای توست آنچه برای مسلمانان است و علیه توست آنچه علیه آنانست. پس اگر در اسلام داخل نشدی، جزیه بپرداز، همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «با اهل کتاب، آنان که به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را خدا و رسول وی حرام شمرده، حرام نمی شمردند و به دین حق گردن نمی نهند، بجنگید تا بدست خویش با خواری جزیه بپردازند، و اگر اسلام نمی آوری همانا مانع اسلام آوردن یا جزیه دادن مردم کشاورز خود نشو.»^(۱)

۵- در نامه آنحضرت (ص) به «مقوقس» بزرگ قبط آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم،

از محمد بنده و فرستاده خدا به مقوقس، بزرگ قبط،

سلام بر کسی که هدایت را پیروی کند، اما بعد: من تو را به دین اسلام دعوت می کنم، اسلام بیاور تا در سلامت باشی و خدا پاداش تو را در دو جایگاه عطا کند، پس اگر نپذیرفتی گناه قبطیان بر توست. خدا فرموده است: به آنان بگو: «ای اهل کتاب بیائید تا بر کلمه ای که بین ما و شما مشترک است گرد آییم: اینکه جز خدای را نپرستیم، و چیزی را شریک وی ندانیم، و اینکه برخی از ما

(۱) من محمد رسول الله الى صاحب الروم.

انی ادعوك الى الاسلام، فان اسلمت فلک مال للمسلمين و عليك ما عليهم، فان لم تدخل فی الاسلام فاعط الجزية، فان الله - بتبارک و تعالی - يقول: «قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر، ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله و لا يدینون دین الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن ید و هم صاغرون.» و الا فلاتحل بین الفلاحين و بین الاسلام ان يدخلوا فيه، او يعطوا الجزية» الوثائق السياسية/ ۱۱۰، شماره ۲۷.

برخی دیگر را پروردگار خود نگیرد، پس اگر نپذیرفتند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم»^(۱)

۶- نامه دیگری از آنحضرت (ص) به «مقوقس» اینگونه روایت شده:
از محمد فرستاده خدا به صاحب مصر و اسکندریه

اما بعد: همانا خداوند مرا بعنوان پیامبر فرستاد و قرآن بر من فرود آورد، و مرا به پوزش پذیری و انذار و جنگ با کفار تا آنگاه که آنها، و مردم به دین من در آیند، دستور فرمود. و اکنون تورا به اقرار به یگانگی خداوند دعوت می کنم، اگر انحام دادی سعادتمند شده ای و اگر انکار کردی راه شقاوت را برگزیده ای، والسلام.^(۲)

۷- نامه آنحضرت (ص) به ابرویز (خسروپرویز) پادشاه فارس:

بسم الله الرحمن الرحيم،
از محمد رسول خدا به کسری، بزرگ فارس،

سلام بر کسی که هدایت را پیروی کند، و به خدا و رسول وی ایمان بیاورد، و

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد عبدالله و رسوله الى المقوقس عظيم القبط،

سلام على من اتبع الهدى،

اما بعد، فاني ادعوك بدعاية الاسلام، اسلم تسلم يوتك الله اجرک مرتين، فان توليت فعليك اثم القبط: «يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم: الانعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله، فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون.» الوثائق السياسية/ ۱۳۵، شماره ۴۹.

(۲) من محمد رسول الله الى صاحب مصر و الاسكندرية:

اما بعد، فان الله - تعالى - ارسلني رسولا و انزل علي قرآنا، و امرني بالاعذار و الانذار و مقاتلة الكفار حتى يدينوا بديني، و يدخل الناس في ملتي، و قد دعوتك الى الاقرار بوحداية الله - تعالى - فان فعلت سعدت و ان ابيت شقيت، والسلام» الوثائق السياسية/ ۱۳۸، شماره ۵۱.

شهادت دهد که او خداوند یکتاست و شریکی برای او نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست.

من تورا به دین خداوند فرا می خواهم، زیرا من پیام آور خدا بر تمام مردم هستم تا همه زندگان را انذار نموده و حجت را بر کفار اقامه نمایم، پس اسلام بیاور تا سلامت یابی، اگر روی بگردانی گناه مجوس برعهده توست.^(۱)

۸- نامه دیگری از آنحضرت به کسری:

از محمد فرستاده خدا به کسری بزرگ فارس، اگر اسلام بیاوری بسلامت خواهی بود، پس هر کس که شهادت ما را بگوید و روبه قبله ما بیاورد و ذبیحه ما را بخورد در امان خدا و رسول اوست.^(۲)

۹- نامه آنحضرت (ص) به هرمان کارگزار کسری [در خوزستان که پس از فتح اسلام او را به مدینه بردند]

از محمد فرستاده خدا به هرمان:

من تورا به اسلام دعوت می کنم، اسلام بیاور تا سلامت یابی.^(۳)

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس

سلام على من اتبع الهدى، و آمن بالله و رسوله، و شهد ان لا اله الا اله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله.

و ادعوك بدعاء الله فانى رسول الله الى الناس كافة فانذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين، فاسلم تسلم، فان ابیت فان اثم المجوس عليك، الوثائق السياسية/ ۱۴۰، شماره ۵۳،

(۲) من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس، ان اسلم تسلم، من شهد شهادتنا و استقبل قبلتنا و اكل ذبيحتنا فله ذمة الله و ذمة رسوله. «الوثائق السياسية/ ۱۴۳، شماره ۵۳.

(۳) من محمد رسول الله (ص) الى الهرمان:

انى ادعوك الى الاسلام اسلم تسلم «الوثائق السياسية/ ۱۴۴، شماره ۵۴.

و مکاتبات دیگری در این زمینه که می توان به کتب مربوطه مراجعه نمود، و پیش از این در بحث قوه مجریه [جلد سوم فارسی] به نقل از کتانی، اسامی کسانی که از سوی آنحضرت (ص) برای رساندن این نامه ها فرستاده شدند را یادآور شدیم.

جهت چهارم: دعوت اسلام به حق و عدالت:

خداوند تبارک و تعالی فطرت حضرت آدم و ذریه وی را بر اساس حق و عدل قرار داد و در وجود آنان عقل را به ودیعه نهاد که آن نیز به خوبی این دو حکم می کند، اما نفس اماره بالسوء و شیاطین جن و انس همواره بر انحراف انسان از این فطرت پاک پافشاری می کنند، بهمین جهت انسانها به عقول جداگانه نیازمند بودند که خداوند پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد تا فطرت پاک انسانها را به آنان یادآور شوند و گنجینه های خرد آنان را شکوفا سازند: [در این رابطه به آیات ذیل توجه فرمائید:]

۱- خداوند - متعال - می فرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط^(۱) ما فرستادگان خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرود آوردیم تا مردم به قسط قیام کنند.

۲- و می فرماید: ان الله يامر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذی القربى و ينهى عن الفحشاء و المنکر و البغی يعظکم لعلکم تذكرون^(۲) همانا خداوند به عدل و احسان و رسیدگی به نزدیکان فرمان می دهد، و از فحشاء و منکر و تجاوز باز می دارد، و شما را پند می دهد شاید پند پذیرید.

(۱) حدید (۵۷) / ۲۵.

(۲) نحل (۱۶) / ۹۰.

۳- و میفرماید: قل امر ربی بالقسط^(۱) بگو پروردگارم به قسط فرمان داده است.
 ۴- در آیه ای دیگر خداوند متعال پیامبر(ص) را به دعوت به حق و تبلیغ آن فرمان می دهد و می فرماید: ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن، ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدين^(۲) با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت فرابخوان و به نیکوترین شکل با آنان مجادله کن همانا خدای تو داناتر است به آنکه از راه وی منحرف گردید و آنکه بدان هدایت یافت.

در این آیه شریفه سه درجه و مرتبه برای دعوت مردم به حسب اختلاف آنان از نظر تعقل و فرمانبری ذکر شده است.

۵- و می فرماید: فلذلک فادع و استقم کما امرت و لاتتبع اھوائهم^(۳) به همین جهت پس دعوت کن و استقامت نما همانگونه که بدان مامور شده ای و از خواهشهای آنها پیروی مکن.

۶- و می فرماید: یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس^(۴) ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، ابلاغ نما، و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده ای و خداوند ترا از مردم در پناه می دارد.

و آنحضرت(ص) تمام شب و روز و همه توان و طاقت خویش را در دعوت امت و هدایت آنان بکار گرفت تا آنجا که می خواست جان خویش را نیز در این راه فدا کند، و فرستادگان و سفراء خویش را به سوی قبایل و پادشاهان فرستاد تا آنان را

(۱) اعراف (۷) / ۲۹.

(۲) نحل (۱۶) / ۱۲۵.

(۳) شوری (۴۲) / ۱۵.

(۴) مائده (۵) / ۶۷.

به اسلام دعوت کند و چنانچه روشن است امت اسلامی نیز در دعوت و گسترش عدل و اقامه معروف از آنحضرت پیروی نمودند.

۷- در قرآن کریم آمده است: قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعني، و سبحان الله و ما انا من المشركين^(۱) بگو این راه من است، من و کسانی که از من پیروی کردند بخدا دعوت می کنیم از روی بصیرت، و منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.

و آیات و روایات از طرق فریقین در وجوب دعوت به حق و ارشاد افراد نادان و امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه حق و عدل بسیار زیاد و فراتر از شمارش است. پیش از این نیز در بحث مقضا آیات و روایات بسیار که دلالت بر اهتمام اسلام به قسط و عدل و اقامه حق داشت را یادآور شدیم.

پس برای هیچ مسلمانی جایز نیست که در مقابل طاغیان و ستمگران سکوت کند، بلکه جهادی که عقل و شرع بر ضرورت آن تاکید دارند چیزی جز دفاع از حق و عدالت نیست چنانچه بحث تفصیلی آن در فصل جهاد [جلد اول فارسی] گذشت.

پس آیه شریفه «و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهله، و اجعل لنا من لدنک ولیاً، و اجعل لنا من لدنک نصیراً»^(۲) شمارا چه می شود که در راه خدا و در راه مردان و زنان و فرزندان مستضعف که می گویند: پروردگارا ما را از این کشوری که مردمش ستمکارند رهائی بخش و از جانب خویش برای ما رهبری پدید آور و از جانب خویش برای ما یآوری قرار ده» مشعر است بر اینکه لزوم قتال در راه گسترش توحید و دفاع از مستضعفین امری است که عقل و فطرت بر ضرورت آن

(۱) یوسف (۱۲) / ۱۰۸.

(۲) نساء (۴) / ۷۵.

حکم می کند، و خداوند سبحان هم بر ترک آن، آنان را مورد توبیخ قرار داده است. از سوی دیگر بر بسیاری از مردم خواهشهای نفسانی غالب می شود، و ستم پیشگی و تجاوزگری جزء عادت و خلق و خوی آنان می گردد که برای وادار کردن آنان به حق و عدالت راهی جز شمشیر و توسل به زور باقی نمی ماند، چنانچه پیامبر خدا (ص) آنگونه که در کافی به نقل از امام صادق (ع) آمده است می فرماید:

همه نیکی ها در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردم را جز شمشیر پابرجا نمی دارد.^(۱)

و از امیر المومنین (ع) روایت شده که فرمود:

خداوند جهاد را واجب فرمود، و آنرا گرامی داشت و آنرا یاری خود و یاری دهنده خود قرار داد، و بخدا سوگند دنیا و دین جز با آن اصلاح نمی گردد.^(۲)

و جهاد با کفار هم جز بعد از دعوت آنان به اسلام و التزام به دستورات آن جایز نیست، و اگر نپذیرفتند در آنصورت است که می توان با آنان به جهاد پرداخت.

در کافی به سندی که اشکالی در آن نیست از امیر المومنین (ع) روایت شده که فرمود:

پیامبر خدا (ص) مرا به یمن فرستاد و فرمود: ای علی هرگز با کسی جنگ مکن مگر اینکه در ابتدا او را به اسلام دعوت کنی، و به خدا سوگند اگر خداوند بوسیله تو یک نفر را هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر

(۱) الخیر کلّه فی السیف و تحت ظلّ السیف و لایقیم الناس الا بالسیف، وسائل ۵/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۱.

(۲) ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره، والله ماصلحت دنیا و لادین الا به، وسائل ۹/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۱۵.

آن طلوع و غروب می کند^(۱).

و التزام به دین برای انسانها امری است اختیاری و الزامی در آن نیست و اکثر مردم نیز طبق فطرت خود در صورتی که دین صحیح به آنها ارائه شود طالب و علاقمند به دین هستند، ولی اگر قدرتهای کافر و ستمگری - که مال خدا را مال خود و بندگان خدا را بردگان خود می پندارند - از ارائه دین به مردم ممانعت کنند. چنانچه در غالب کشورها مشاهده می گردد، در این صورت از باب لطف [برای رساندن حقایق به گوش مردم] واجب است با این قدرتهای ستمگر به جنگ برخاست و شر آنها را از سر مردم کوتاه نمود.

خداوند متعال می فرماید: و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله لله^(۲) با آنان جنگ کنید تا فتنه از میان برداشته شود و همه دین برای خدا گردد.

و از پیامبر خدا (ص) روایت است که فرمود:

من مأمور هستم با مردم بجنگم تا بگویند: لا اله الا الله. آنگاه که آنرا گفتند، از طرف من جان و مالشان محترم خواهد بود مگر بحق، و حساب آنان با خداوند - عزوجل - است^(۳).

خلاصه کلام اینکه: جهاد در اسلام برای دفاع از توحید - که حق خداوند بر بندگان خویش است - و دفاع از حقوق مستضعفین است نه برای سلطه بر کشورها و سایر بندگان خداوند که این شیوه استعمارگران و مفسدین است.

(۱) یعنی رسول الله (ص) الى اليمين فقال: يا عبي، لا تقاتلن احدا حتى تدعوه الى الاسلام، و ايم الله

لان يهدي الله - عزوجل - على يديك رجلا خيرا لك مما طلعت عليه الشمس و غربت... وسائل

۱۱/۳۰، ابواب جهاد عدو، باب ۱۰، حدیث ۱.

(۲) انفال (۸) ۳۹.

(۳) امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا: لا اله الا الله، فاذا قالوها منعوا مني دماهم و اموالهم الا بحقها، و

حسابهم على الله - عزوجل - سنن ابی داود ۴۱/۲، کتاب جهاد، باب علی ما یقاتل المشركون.

از امام باقر(ع) در بیان حدود جهاد آمده است:

نخستین حد آن دعوت به اطاعت خداوند از اطاعت بندگان و به عبادت خداوند از عبادت بندگان، و به ولایت خداوند از ولایت بندگان است... و جهاد برای اطاعت بنده ای از بنده دیگری نظیر خود وی نیست^(۱).

در هر صورت آنچه بر امت اسلامی با همه فرقه های مختلف آن واجب است اینست که خط ترسیمی از سوی پیامبر اکرم(ص) را ادامه دهند و اهداف بلند و ارزشمند او را پیگیری کنند و همه نیرو و امکانات جسمی، مالی، سیاسی و فرهنگی خود را در گسترش توحید و عدالت و رفع ظلم و فساد بکار گیرند، و با تمام امکانات تلاش کنند تا زمینه اجرای دستورات اسلام را فراهم آورند و مجاهدین فی سبیل الله و مدافعین از حقوق محرومان را در همه کشورهای اسلامی از دور و نزدیک یاری رسانند، اگرچه در رنگ و پوست و زبان و کشور با هم متفاوت باشند، زیرا مسلمانان همه یک امت هستند و این فرقه های مادی ظاهری بین آنان جدائی نمی اندازد، چنانچه بحث آن در محور بعد خواهد آمد^(۲).

جهت پنجم: امت واحده بودن مسلمانان و عدم برتری

هر یک از آنان بر دیگری جز به تقوی:

عناصری که مفهوم یک امت با آن تحقق خارجی می یابد اشتراک در سرزمین، قومیت، زبان، رنگ، منافع و مصالح مشترک و فکر و عقیده است، که بی تردید

(۱) و اول ذلك الدعاء الى طاعة الله من طاعة العباد، و الى عبادة الله من عبادة العباد، و الى ولاية الله من ولاية العباد... وليس الدعاء من طاعة عبد الى طاعة عبد مثله. «وسائل ۷/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۸.

(۲) در اینکه جهاد ابتدایی در اسلام نیز خود یک جهاد دفاعی است و در واقع دفاع از فطرت و حقیقت است، مطالبی در جلد های پیشین آمده بود که در این مبحث نیز قابل استفاده است. (مقرر)

همه اینها در ایجاد یک نوع رابطه بین افراد و چگونگی زندگی و تربیت آنان تاثیر بسزایی دارد، زیرا انسان از شئون مادی زندگی و خواص و آثار آن خواه ناخواه برکنار نیست.

ولی برای هرکس روشن است که انسانیت انسان و کرامت وی به بدن و مزاج و قوای مادی او نیست، بلکه به عقل و فکر و نظریات اوست، و آنچه بر قلب و روح او نیز حاکم است همان فکر و ایمان اوست که از همه چیز برای وی ارزشمندتر است بطوریکه حاضر است در راه آن جان خود را نیز از دست بدهد.

اگر فرض کنیم افرادی در یک کشوری بدنیا آمده اند و در همه جهات مادی با هم مشترک هستند ولی فکر و عقیده آنها با یکدیگر متفاوت باشد مشاهده می کنیم که هر روز با یکدیگر جنگ و درگیری و مشاجره دارند و بین آنان الفت و محبت ایجاد نمی شود.

ولی برعکس اگر ما دو انسان را در نظر بگیریم که از دو کشور هستند و از نظر ویژگیهای مادی یکسان کاملاً با هم متفاوتند ولی دارای ویژگیهای روحی و فکر و عقیده می باشند مشاهده می کنیم که در کمال صمیمیت یکدیگر را دوست دارند، گویا هر دو یک روح واحد در دو جسد می باشند. و اصولاً برای انسان از سایر حیوانات امتیازی جز به روح و فکر و عقاید او نیست.

پس آنچه وحدت اساسی بین انسانها بوجود می آورد و می تواند وحدت واقعی آنان را تضمین کند، همان وحدت فکری و ایمانی آنان است نه وحدت در وطن و نژاد.

به همین جهت مشاهده می کنیم که اسلام بین مسلمانان وحدت اسلامی برقرار می کند و آنان را بعنوان اینکه مومن هستند برادر یکدیگر قلمداد می نماید، و برای امتیازات مادی از قبیل جنسیت، زبان و رنگ در برابر ارزشهای روحی و فضایل

ایمانی و تقوی ارزشی قائل نمی شود^(۱).

[در این ارتباط به آیات و روایات ذیل توجه فرمائید:]

۱- خداوند متعال می فرماید: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عند الله اتقاکم^(۲) ای مردم ما شما را از یک نر و ماده پدید آوردیم و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خداوند باتقوی ترین شماست.

۲- و می فرماید: انما المومنون اخوة^(۳) مومنان با یکدیگر برادرند.

۳- و می فرماید: فان تابوا و اقاموا الصلاة و اتوا الزکاة فاخوانکم فی الدین^(۴) پس اگر توبه کردند و نماز پیاداشته و زکات پرداختند، برادران شما در دین هستند.

۴- و می فرماید: انّ هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون^(۵) همانا این امت شماست امت واحده و من پروردگار شما هستم، پس مرا بپرستید.

۵- و می فرماید: انّ هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون^(۶) همانا این امت شماست، امت واحده و من پروردگار شما هستم، پس از من پروا داشته باشید.

بنابر اینکه امت در این دو آیه شریفه به معنی جماعت باشد نه به معنی دین

(۱) اسلام دینی است جهانی برای همه مردم و همه مسلمانان یک امت هستند در برابر کفر جهانی و این کشورها و مرزها یک چیزهای اعتباری است و لذا باید از حق و حقیقت دفاع کرد، از اسلام و توحید دفاع کرد، اگر در مواردی یک عده معدود مانع از رسیدن احکام خدا به مردم و باعث پیشگیری از اجرای احکام الهی شدند باید با آنها مقابله کرد، اگر انسانها در افکار و عقاید باهم پیوند داشته باشند این ارتباط به مراتب قوی تر از ارتباطهای ظاهری است. الف - م، جلسه ۱۶۷ درس.

(۲) حجرات (۴۹) / ۱۳.

(۳) حجرات (۴۹) / ۱۰.

(۴) توبه (۹) / ۱۱.

(۵) انبیاء (۲۱) / ۹۲.

(۶) مومنین (۲۳) / ۵۲.

و ملت چنانچه برخی گفته اند^(۱).

پس همه مسلمانان یک امت هستند، پروردگارشان یکی، دینشان یکی، پیامبرشان یکی، کتابشان یکی است، و هیچ امتیازی برای هیچ یک از آنان مگر بخاطر تقوی و تسلیم در برابر اوامر خداوند نیست، اوامری که عمل بآنها موجب کمال روح و ترقی و کرامت و شرافت انسان می باشد.

۶- از پیامبر خدا(ص) منقول است که فرمود:

همانا پروردگار شما یکی و پدر شما یکی است، آگاه باشید که فضیلتی برای عرب بر عجم و عجم بر عرب و سیاه بر قرمز و قرمز بر سیاه نیست مگر بر پایه^(۲) تقوی .

(۱) البته اگر به معنی دین و ملت هم باشد به این معنی [جماعت] هم به التزام دلالت دارد. الف - م، جلسه ۱۶۷/درس.

(۲) ایها الناس، الا ان ربکم واحد، و ان اباکم واحد، الا لافضل لعربی علی عجمی، و لاعجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود الا بالتقوی. «تفسیر قرطبی ۳۴۲/۱۶، ذیل آیه شریفه ۱۳ از سوره حجرات.

ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم مضمون این روایت را درج کردیم در آن زمان من با استناد به همین حدیث تفسیر قرطبی این مضمون را برای درج در قانون اساسی پیشنهاد دادم. الف - م، جلسه ۱۶۷/درس. متذکر میگردم که حضرت استاد مدظله ریاست مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی را بعهدہ داشتند و مضمون ذکر شده در اصل نوزدهم و بیستم و یکصد و دوازدهم قانون اساسی بدین شکل آمده است:

اصل نوزدهم: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل بیستم: همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

اصل یکصد و دوازدهم: رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور

۷- باز از آنحضرت منقول است که در حجة الوداع فرمود:

ای مردم همانا پروردگار شما یکنی و پدر شما یکی است، همه شما از آدم و آدم از خاک است. همانا گرامی ترین شما نزد خداوند باتقوی ترین شماست. و برای عرب بر عجم فضیلتی نیست مگر با تقوی، هان آیا من رساندم؟ گفتند: بلی، فرمود: پس حاضران به غائبان برسانند^(۱).

۸- از امام باقر(ع) منقول است که فرمود:

پیامبر خدا(ص) روز فتح مکه بر منبر تشریف برده و فرمودند: ای مردم همانا خداوند در میان شما تکبر جاهلیت و تفاخر به پدران را از میان برد. همانا شما از آدم(ع) هستید و آدم از خاک است، همانا بهترین بندگان کسی است که پروای الهی داشته باشد. عرب بودن در حکم پدر نیست [که انسان بآن تفاخر کند] بلکه این تنها زبانی است که با آن سخن گفته می شود. پس کسی که بنخاطر عرب بودن از کارهای نیک خویش بکاهد حسب و نسب بر وی چیزی را نمی افزاید. همانا هر خونی که در جاهلیت ریخته شده و هرکینه ای که وجود داشته از هم اکنون تا روز قیامت در زیر گامهای من است^(۲).

۹- از سخنرانی آنحضرت در مسجد خیف نقل شده که فرمود:

مساوی هستند. (مقرر)

(۱) ایها الناس، ان ربکم واحد، و ان اباکم واحد، کلکم لآدم، و آدم من تراب «ان اکرکم عند الله اتقاکم» و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی، الا هل بلغت؟ قالو: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب». تحف العقول/۳۴.

(۲) صعد رسول الله(ص) المنبر يوم فتح مكة فقال: ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم نخوة الجاهلیة و تفاخرها بآبائها. الا انکم من آدم(ع) و آدم من طین، الا ان خیر عباد الله عبد اتقاء. ان العربیة لیست باب والد، ولكنها لسان ناطق، فمن قصر به عمله لم یبلغه حسبه. الا ان کل دم کان فی الجاهلیة او أحنه - والا حنة: الشحنة - فهي تحت قدمی هذه الی يوم القيامة». کافی/۸/۲۴۶، (روضه) حدیث ۳۴۲.

مسلمانان با یکدیگر برادرند، ارزش خونهایشان برابر هم است و کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهد می گیرد^(۱).

۱۰- در روایت دیگری از آنحضرت (ص) آمده است:

مومنان خونهایشان در سطح هم است، و آنان در برابر دیگران یکپارچه و یکدست اند، و کوچکترین آنان ذمه دیگران را به عهده می گیرد^(۲).

۱۱- باز از آنحضرت (ص) در حجة الوداع روایت شده است:

ای مردم سخن مرا بشنوید و به گوش جان بسپارید، بدانید که هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است و مسلمانان با هم برادرند و برای هیچکس چیزی از برادرش روا نیست مگر آنچه را که با رضا و رغبت خود به وی داده است، پس هرگز به جمع خودتان ستم روا مدارید، بارخدا یا آیا من ابلاغ کردم؟^(۳).

۱۲- باز از آنحضرت (ص) روایت است:

همانا خداوند متعال اسلام را دین خود و کلمه اخلاص را زینت آن قرار داده است، پس کسی که روبه قبله ما بیاورد و شهادت ما را گواهی دهد و ذبیحه ما را حلال بشمرد، او مسلمان است برای اوست آنچه برای ما است و علیه اوست

(۱) المسلمون اخوة، تتكافى دمائهم و يسعى بذمتهم ادناهم. کافی ۴۰۳/۱، کتاب الحجة، باب ما امر النبی بالنصيحة لائمة المسلمين، حديث ۱.

(۲) المؤمنون اخوة تتكافى دمائهم، و هم يد علی من سواهم، يسعى بذمتهم ادناهم. کافی ۴۰۴/۱، کتاب الحجة، باب ما امر النبی بالنصيحة لائمة المسلمين، حديث ۲. معنای به ذمه گرفتن کوچکترین آنان اینستکه: اگر یک فرد از مسلمانان به فرد یا گروهی از اهل کتاب یا دیگران که در حال جنگ با اسلام هستند امان و پناه داد امان او محترم است و کسی حق تعرض به وی را ندارد. (مقرر)

(۳) ایها الناس، اسمعوا قولی و اعقلوه، تعلّمن ان کل مسلم اخ للمسلم، و ان المسلمین اخوة فلا یحلّ لامری من اخیه الا ما اعطاه عن طیب نفس منه، فلا تظلمن انفسکم، اللهم هل بلغت؟ سیره ابن

آنچه علیه ما است^(۱).

۱۳- از امیر المومنین (ع) روایت شده که فرمود:

کسی که به قبله ما روی آورد، و ذبیحه مارا بخورد. و به پیامبر ما ایمان بیاورد. و شهادت مارا بگوید، در دین ما داخل شده است و ما حکم قرآن و حدود اسلام را بر وی جاری می کنیم، برای هیچ کس بر دیگری برتری نیست مگر به تقوی، همانا برای پرهیزکاران نزد خداوند بهترین ثواب و نیکوترین بازگشتگاه است^(۲).

۱۴- از پیامبر خدا (ص) نقل شده که فرمود:

مثل مومنان در دوستی و مهربانی و انعطافشان نسبت به هم همانند یک پیکر است که اگر در یک عضو از بدن دردی ایجاد شود سایر قسمت های بدن نیز با شب بیداری و تب وی را همراهی می کنند^(۳).

(۱) انالله - تعالی - جعل الاسلام دینه، و جعل کلمة الاخلاص حسنا له، فمن استقبل قبلتنا، و شهد شهادتنا، و احل ذبیحتنا فهو مسلم، له مالنا و علیه ما علينا، بحار الانوار ۶۵/۲۸۸ (چاپ ایران ۶۸/۲۸۸) کتاب ایمان و کفر، باب ۲۴، حدیث ۴۷.

(۲) من استقبل قبلتنا، و اکل ذبیحتنا، و آمن بنبینا، و شهد شهادتنا دخل فی دیننا، اجرنا علیه حکم القرآن، و حدود الاسلام، لیس لاحد علی احد فضل الا بالتقوی. الا و ان للمتقین عند الله افضل الثواب، و احسن الجزاء و المآب، بحار الانوار ۶۵/۲۹۲ (چاپ ایران ۶۸/۲۹۲)، کتاب ایمان و کفر، باب ۲۴، حدیث ۵۲.

(۳) مثل المومنین فی توادهم و تعاطفهم و تراحمهم مثل الجسد، اذا اشتکی منه شیء تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی، مسند احمد ۴/۲۷۰.

مضمون همین روایت را نیز سعدی در شعر خود آورده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرنسند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بذر آورد روزگار	دگر عضوهارا نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

۱۵- در صحیحہ ابی بصیر آمده است که گفت: از امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود:

مومن برادر مومن است و همانند یک پیکر اگر در عضوی دردی ایجاد شود در سایر قسمتهای پیکر نیز اثر و ناراحتی آن مشاهده می شود، و ارواح مومنان از یک روح است، و روح مومن به روح خدا پیوسته تر است از پیوستگی نور خورشید به خورشید^(۱).

۱۶- درخبر مفضل بن عمر آمده است که امام صادق(ع) می فرمود:

مومنان برادرند، فرزندان یک پدر و یک مادر اگر یک رگ از آنان آسیب ببینند خواب از چشم دیگران ریوده می شود^(۲).

۱۷- در خبر علی بن عقبه از امام صادق(ع) آمده است:

مومن برادر مومن است، چشم او و راهنمای اوست، به وی خیانت نمی کند به او ستم روا نمی دارد، فریض نمی دهد، و وعده ای به او نمی دهد که خلاف آنرا انجام دهد^(۳).

۱۸- در روایت فضیل بن یسار آمده است که گفت از امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند او را خوار نمی نماید، غیبت او را

(۱) المومن اخو المومن کالجسد الواحد، ان اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سائر جسده، و ارواحهما من روح واحدة. و ان روح المومن لأشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها. کافی ۱۶۶/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخوة المومنین... حدیث ۴.

(۲) اما المومنون اخوة بنو اب و ام و اذا ضرب علی رجل منهم عرق سهرله الآخرون. کافی ۱۶۵/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخوة المومنین... حدیث ۱.

(۳) المومن اخو المومن، عینه و دلیله، لایخونه و لایظلمه و لایغشه و لایعده عدة فیخلفه. کافی ۱۶۶/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخوة المومنین... حدیث ۳.

نمی کند، خیانت به او نمی کند و او را از حقوق خویش محروم نمی نماید^(۱).

۱۹- درخبر حارث بن مغیره آمده است. که امام صادق(ع) فرمود:

مسلمان برادر مسلمان است او چشم او و آینه او و راهنمای اوست، به وی خیانت نمی کند، فریض نمی دهد، به او ستم روا نمی دارد، به او دروغ نمی گوید و غیبتش را نمی کند^(۲).

۲۰- از امام صادق منقول است:

مسلمان برادر مسلمان است. وحق مسلمان بر برادر مسلمانش اینست که: سیر نخورد و برادرش گرسنه باشد، آب ننوشد و برادرش تشنه باشد، لباس نپوشد و برادرش برهنه باشد، پس چقدر عظیم است حق مسلمان بر برادر مسلمانش!^(۳).

۲۱- از امام صادق(ع) روایت است که فرمود: پیامبر خدا(ص) می فرمود:

کسی که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نرزد مسلمان نیست، و کسی که بشنود فریاد مردی را که می گوید: ای مسلمانان و پاسخ او را ندهد مسلمان نیست^(۴).

۲۲- در خبر ابی المعزا از امام صادق(ع) آمده است:

بر مسلمانان لازم است در ایجاد ارتباط و یاری رساندن به یکدیگر و مهربانی با

(۱) المسلم اخو المسلم، لا یظلمه و لا یخذله و لا یفتابه و لا یخونه و لا یحرمه، کافی ۱۶۷/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخوة المومنین... حدیث ۱۱.

(۲) المسلم اخو المسلم، هو عینه و مرآته، و دلیله، و لا یخونه و لا یخذه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یفتابه، کافی ۱۶۶/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخوة المومنین... حدیث ۵.

(۳) المسلم اخو المسلم و حق المسلم علی اخیه المسلم ان لا یشیع و یجوع اخوه، و لا یروی و یعطش اخوه، و لا یکتسی و یرعی اخوه، فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم، سفینه البحار ۱۲/۱.

(۴) من اصبح لایهتم بأمور المسلمین فلیس بمسلم، و من سمع رجلا ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم، کافی ۱۶۴/۲، کتاب ایمان و کفر، باب اهتمام به امور مسلمین... حدیث ۵.

هم و همراهی با نیازمندان، و انعطاف برخی با برخی دیگر، نهایت کوشش را داشته باشند، تا اینکه مصداق فرمایش خداوند متعال باشید که فرمود: «رحماء بینهم» با یکدیگر مهربانی کنید، غمخوار کارهای کسیکه از شما از دست می‌رود باشید، چنانچه جماعت انصار در زمان رسول خدا (ص) اینگونه بودند^(۱).

و روایات بسیار زیاد دیگری که از طرق فریقین در این زمینه وارد شده است. و من سفارش می‌کنم که در این باب به داستانها و نکات برجسته عملی که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) نقل شده مراجعه فرمائید، داستانهایی که از روح برادری و موااسات بین طبقات مختلف مسلمانان و الغاء امتیازات مادی و نژادی که نوعا فرزندان دنیا به آن مبتلا هستند، حکایت می‌کند.

و از این موارد است روایتهایی که در مورد ماجراهای زیر وارد شده است:

× داستان تزویج زینب بنت جحش توسط پیامبر اکرم (ص) برای زید بن حارثه.

× داستان تزویج ضباعة دختر زبیر بن عبد المطلب توسط آنحضرت (ص) برای مقداد.

× داستان خواستگاری آنحضرت «ذلفاء» دختر زیاد بن لبید - که از بزرگان انصار بود - را برای جویر انسان سیاه پوست فقیر.

× داستان خواستگاری محمد بن علی بن حسین (امام باقر (ع)) دختر یکی از اشراف را برای منجم بن رباح.

× داستان ازدواج امام زین العابدین (ع) با کنیزی که خود آنحضرت او را آزاد کرده بود.

(۱) یحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل و التعاون علی التعاطف و المواصاة لاهل الحاجة و تعاطف بعضهم علی بعض حتی تکنوا کما امرکم الله - عزوجل :- رحماء بینهم . متراحمین، مغتمین لما غاب عنکم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد سول الله (ص). کافی ۱۷۵/۲، کتاب ایمان و کفر، باب تراحم و تعاطف، حدیث ۴.

و داستانهای دیگری از این قبیل که در فروع کافی آمده است و می توان روایات آنرا مورد ملاحظه قرار داد، بویژه داستان جویبر که جدا داستان بسیار شگفت انگیزی است^(۱).

خلاصه کلام و نتیجه:

خلاصه کلام اینکه: مسلمانان برپایه فطرت و وظیفه اسلامی خود همه یک امت هستند، دینشان یکی خدایشان یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است. پس واجب است بر همه شهرها و کشورهای آنها تنها یک حکم و یک قانون حکومت کند، و تنها یک سیاست آنها را اداره کند، چنانچه در صدر اسلام اینگونه بود،

ولی متأسفانه دشمنان اسلام با القاء تعصبهای باطل و اختلافات نژادی و مادی، بین آنان تفرقه انداخته و آنان را متلاشی کردند و آتش جنگ و فتنه را بینشان برافروخته و ایادی خبیث و سرسپردگان ستمگر خود را - که از سوی علمای دریاری هم پشتیبانی می شدند - بر سر آنان مسلط کردند، و بدین وسیله بر کشورها و فرهنگ و ذخایر مسلمانان چنگ افکندند. پس وامصیبتا بر اسلام و مسلمین از این دو شجره خبیثه [فرمانروایان ستمگر و دانشمندان تزویرگر] خداوند مسلمانان را از شر آندو محفوظ نگهدارد بحق محمد و آله الطاهرین.

اکنون باید مسلمانان درس عبرت بگیرند و از خواب غفلت عمیق خود بیدار شوند و متوجه باشند که دشمن اسرائیلی فرزندان خویش را از اطراف عالم به نام دین و زیر پرچم دین جمع آوری کرده بدون اینکه اختلاف در زبان و رنگ و وطن بین آنان فاصله ایجاد کند، و با همه اینها یک نیرو و قدرتی علیه اسلام و مسلمانان تشکیل داده، و این درشرایطی است که مسلمانان با همه زیادی تعداد و

(۱) ر، ک، کافی ۳۳۹/۵-۳۴۷، کتاب نکاح، باب ان المؤمن کفو المؤمنة.

گسترده‌گی کشورها و ذخائر بیشمار خود، دچار خفت و ذلت شده و به مسائلی نظیر: ناسیونالیسم عربی و فارسی و ترکی خود را سرگرم کرده اند و بدین شکل تاکنون در برابر اسرائیل غاصب متجاوز شکست خورده اند. و این است نتیجه افتراق و آن است ثمرهٔ اتفاق.

بر این اساس بر حکومت اسلامی و امت مسلمان فرض است که نقطه نظر و امکانات خود را به منطقه خاص و مجتمع مخصوصی محصور نکنند، بلکه همه مسلمانان در همهٔ کشورهای اسلامی - از دور تا نزدیک - را در نظر داشته باشند و به اندازه توانایی در تعلیم و تربیت و گسترش فرهنگ و دفاع از آنان بکوشند، و تلاش کنند تا بین آنان وحدت کلمه برقرار کنند و فقر و استضعاف و ظلم را از آنان برطرف نمایند و شر دشمنان خارجی و داخلی را از آنان و از کشورهایشان دور نگه دارند، و روشن است که آنچه در توان است به بهانه چیزی که در توان نیست رها نمی گردد [المیسور لایترک بالمعسور] و اگر نمی شود همه را به دست آورد، همه را نیز نباید از دست داد [مالایدرک کله لایترک کله] و این یک مطلب عقلی و شرعی است که در سیاست اسلامی باید همواره به آن توجه نمود.

جهت ششم:

نهی از پذیرش حاکمیت کفار و همراه گرفتن آنان

اسلام همواره بر استقلال و سربلندی و عزت مسلمانان تاکید ورزیده و مجاز ندانسته است کفار بر سر مسلمانان مسلط بوده و آنان را به بند بکشند، یا بگونه ای در حاکمیت آنان نفوذ داشته باشند.

وشاید در قرآن کریم پس از مسئله جهاد بر مسئله سیاسی دیگری نظیر این مسئله مهم - که اساس سیاست خارجی اسلام است - تاکید نشده باشد.

زیرا کفر ملت واحده است که با همه وجود با اسلام دشمنی می ورزد و

کافران همه، دشمنان مسلمانان هستند و هدف دشمن ابراز دشمنی و ضربه زدن به دشمن خویش است به صورت آشکار یا پنهان و لو در زیر پوشش تظاهر به دوستی و دلسوزی و آبادانی و حقوق بشر و...! چنانچه مسلمانان در قرون اخیر به آن گرفتار آمده اند.

خداوند متعال در آیات متعدد مارا از این کینه و عداوت کفار آگاه نموده است آنجا که می فرماید:

۱- مایود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ریکم^(۱) نه کفار اهل کتاب و نه مشرکان دوست ندارند که خیری از سوی خدایتان به شما برسد.

۲- ان تمسککم حسنة تسوهم و ان تصیبکم سیئة یفرحوا بها، و ان تصبروا و تتقوا لایضربکم کیدهم شیئا ان الله بما یعملون محیط^(۲) اگر به شما نیکی رسد ناخرسند می شوند و اگر به شما بدی رسد شادمان می گردند، ولی اگر شکیبائی کنید و پروا پیشه کنید مگر آنان بشما زیانی نمی رساند، همانا خداوند بدانچه انجام می دهند احاطه دارد.

۳- و ذکر من اهل الکتاب لو یردو نکم من بعد ایمانکم کفارا، حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبیین لهم الحق^(۳) اهل کتاب بسیار دوست می دارند که ایکاش شمارا پس از ایمان، به کفر باز می گردانند بخاطر حسدی که در دلهای خود دارند با اینکه حق بر آنان روشن شده است.

۴- و در باره یهود می فرماید: فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظاً ما ذکرُوا به و لاتزال تطلع علی خائنة منهم الا

(۱) بقره (۲) / ۱۰۵.

(۲) آل عمران (۳) / ۱۲۰.

(۳) بقره (۲) / ۱۰۹.

قلیلا منهم^(۱) به سبب پیمان شکنی شان آنان را لعنت کردیم و دلهایشان را سخت ساختیم، کلمات را از جایگاههایش به یکسو می افکنند (تحریف می کنند) و قسمتی از آنچه بدان پند داده می شدند را از یاد برده اند، و پیوسته شاهد خیانتی از آنان هستی، مگر عده کمی از آنان.

۵- و در باره مشرکین می فرماید: کیف و ان یظهروا علیکم لایقربوا منکم الا و لاذمة، یرضونکم بافواههم و تأبی قلوبهم و اکثرهم فاسقون^(۲) چگونه است حال آنان که اگر بر شما چیره شوند هیچ عهد و خویشاوندی و هیچ تعهدی را رعایت نمی کنند بازبان خویش شمارا خوشنود می کنند با اینکه دلهایشان از آن امتناع دارد و بیشترشان زشتکارند.

و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده است.

و به همین جهت خداوند متعال بر امت اسلامی واجب نموده که همواره به کاملترین وسائل و تجهیزات دفاعی مسلح باشند و تا آنجا که در توان دارند برای ارباب و ارباب دشمنان انواع نیرو و سلاح را آماده کنند تا فکر حمله و تهاجم به کشورهای اسلامی در ذهن دشمنان خطور نکند، و در این ارتباط بین دشمنان شناخته شده و عناصر داخلی و خارجی دیگری که احتمال تجاوز و هجوم آنان می رود، فرقی گذاشته نشده است، و در جاهای متعدد مسلمانان بر انفاق مال برای تشکیل چنین قدرت و نیروئی تشویق شده اند که این آیه شریفه از آن گونه است:

۶- و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم، الله یعلمهم. و ماتنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف

(۱) مائده (۵) / ۱۳.

(۲) توبه (۹) / ۸.

الیکم و انتم لاتظلمون^(۱) آنچه در توان دارید از نیرو و از اسبان سواری برای مقابله با آنان آماده کنید، تا با آن دشمنان خدا و دشمنان خودتان و دیگرانی که جزء آنان هستند و شما نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد را بترسانید، و هرچیزی که در راه خدا اتفاق می کنید بتمامی به شما بازمی گرداند و شما مورد ستم واقع نمی شوید.

همانگونه که در آیات دیگر از پذیرش ولایت کفار و همراز گرفتن آنان بگونه ای که به اسرار و مسائل داخلی و محرمانه مسلمانان آگاهی یابند، به شکل بسیار شدید نهی شده است، ملاحظه فرمائید:

۷- یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم، لایألونکم خبالا، ودّوا ما عنکم، قد بدت البغضاء من افواههم و ماتخفی صدورهم اکبر، قد بینا لکم الايات ان کنتم تعقلون. هانتم هولاء محبونهم و لا یحبونکم، و تؤمنون بالکتاب کله، و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ، قل موتوا بغيظکم ان الله علیم بذات الصدور^(۲) هان ای کسانی که ایمان آورده اید همرازی جز از خودتان نگیرید: که آنان در تباهی اندیشه تان هیچ کوتاهی نکنند، آنچه شمارا به زحمت اندازد دوست می دارند، اینک کینه از دهانشان آشکار است و آنچه دلهایشان در بر دارد سهمگین تر است. اکنون آیات را بر شما روشن ساختیم اگر به خرد دریابید. هان! این شماست که آنان را دوست می دارید حال آنکه شمارا دوست نمی دارند و شما به همه کتاب ایمان آورده اید، و آنگاه که شمارا ملاقات می کنند گویند ما نیز ایمان آورده ایم و آنگاه که به خلوت روند علیه شما انگشت خویش از خشم به دندان می گزند. بگو: از خشمستان بمیرید، زیرا خدا به آنچه در سینه هاست داناست.

(۱) انفال (۸)/ ۶۰.

(۲) آل عمران (۳) / ۱۱۸ و ۱۱۹.

۸- یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اتوا کتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مومنین^(۱) ای مومنان، افرادی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و کفاری که دین شما را به بازی و مسخره می گیرند را «اولیا» خویش نگیرید و از خدا پروا گیرید اگر مؤمنید.

۹- یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین، اتریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا^(۲) - ای مومنان، کافران را بجای مومنان، اولیاء خود مگیرید، آیا می خواهید برای خدا علیه خویش حجتی نمایان پدید آورید؟

۱۰- یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من الحق، یخرجون الرسول و ایاکم ان تومنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم، و من یفعله منکم فقد ضلّ سواء السبیل^(۳) ای مومنان، دشمن مرا و دشمن خودتان را ولیّ خویش مگیرید، آنگونه که طرح مودت با آنان افکنید، با اینکه آنان بدانچه از حق بشما رسیده است کافر شده اند، اینان پیامبر و شما را بخاطر اینکه به یکتا خدای پروردگارتان گرویدید و بخاطر جهاد در راه من و کسب رضای من، آهنگ سفر کردید؛ بیرون می رانند. ایا با چنین افرادی در پنهان طرح دوستی می ریزید؟ و من بدانچه پنهان نمودید و آنچه آشکار کردید دانایم، و هریک از شما اینچنین کند، بی گمان از راه راست گمراه گشته است.

۱۱- یا ایها الذین آمنوا، لاتتخذوا اليهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض، و من يتولّهم منکم فانه منهم، ان الله لایهدی القوم الظالمین × فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة، فعسی الله ان یتاى بالفتح او امر من عنده

(۱) مائده (۵) / ۵۷.

(۲) نساء (۴) / ۱۴۴.

(۳) متحنه (۶۰) / ۱.

فیصبحوا علی ما اسرّوا فی انفسهم نادمین^(۱) ای مومنان، یهود و نصاری را اولیاء خود نگیرید، برخی از آنان اولیاء برخی دیگرند، و هر کس از شما آنان را ولی خویش بگیرد از آنان است، خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی کند× می بینی آنها که در دلهایشان مرض است بسوی آنان [یهود و نصاری] می شتابند و می گویند: می ترسیم که حادثه ناگواری بما برسد، امید است که خداوند پیروزی را برای شما آورد، یا امر دیگری را مقدر کند، و آنان بر آنچه در دلهای خود پنهان کرده اند پشیمان گردند.

۱۲- یا ایّها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین × بل الله مولاکم و هو خیر الناصرین^(۲) ای مومنان اگر کافران را پیروی کنید شما را به گذشته هایتان باز می گردانند، پس زیانکار بازخواهید گشت × بلکه مولای شما خداوند است و او بهترین یاری کنندگان است. و آیات بسیار دیگری که از پذیرش ولایت کفار و دوستی با آنان و اطاعت از آنان و اعتماد بر آنان نهی فرموده است.

و شما خواننده گرامی در این آیات شریفه دقت بفرما و ملاحظه کن که چگونه در این زمان مسلمانان به حاکمان و والیان ضعیف النفس و بیمار دل گرفتار آمده اند که شخصیت خود و قداست مردم مسلمان کشورهایشان را در برابر بیگانگان می شکنند، و کشور و فرهنگ و ذخایر و امکانات متنوع خود را زیر سیطره کفار و صهیونیستها قرار می دهند، به این بهانه که می ترسند از سوی آنان آسیبی به آنان برسد!!

امید است که خداوند پیروزی نزدیکی را برای مسلمانان در کشورهای مختلف اسلامی برساند همانگونه که در ایران اسلامی با ایمان و استقامت و اتحاد مردم

(۱) مائده (۵) / ۵۱ - ۵۲.

(۲) آل عمران (۳) / ۱۴۹ - ۱۵۰.

مسلمان و رهبری قاطع آن [امام خمینی رضوان الله تعالى علیه] این انقلاب شکوهمند به پیروزی رسید، و امید است این افراد فاسق خائن در گوشه و کنار جهان اسلام از تحت های قدرت شیطانی و سلطه طاغوتی به زیر کشیده شده و نظیر گذشتگان آنان به زباله دان تاریخ فرستاده شوند، خداوند انشاء الله دستهای پیدا و پنهان کفر و دست نشانندگان آنان را از ریشه قطع فرماید، فانظر الی آثار رحمة الله - تعالى - و انتظر رحمته الواسعه.

ولی وظیفه همه مسلمانان است که همت کنند و علیه این سلطه های طاغوتی هر کجا هستند قیام نمایند زیرا خداوند متعال «سرنوشت هیچ ملتی را دگرگون نمی کند مگر اینکه خود زندگی خود را تغییر دهند».

جهت هفتم:

زندگی مسالمت آمیز با کفار و حفظ حقوق و حرمت آنان

از آنچه تاکنون گفته شد روشن گردید که حفظ کیان اسلام و مجد و عظمت مسلمانان، بستگی به حفظ استقلال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی مسلمانان و پرهیز از گرفتار آمدن در دام کفر دارد.

اما این نکته را نیز باید یادآور شد که همه این مطالب، با مدارا کردن با کفار و دعوت آنان به حق و بلکه نیکی و احسان به آنان و تالیف قلوبشان به اسلام، منافاتی ندارد؛ بلکه حاکم اسلامی در صورتی که صلاح بدانند با رعایت احتیاط و توجه به همه جوانب و جهات و بگونه ای که احیاناً غافلگیر نشود می تواند با آنان روابط سیاسی - اقتصادی برقرار کند و در صورت لزوم، معاهده دوطرفه به امضا برساند. [در این ارتباط به آیات و روایات زیر توجه فرمائید:]

۱- خداوند متعال پس از امر به تهیه نیرو و کسب آمادگی در برابر کفار

می فرماید:

و ان جنحوا للسلم فاجنح لها، و توکل علی الله انه هو السميع العليم^(۱) و اگر برای صلح و مسألت بال گشودند تو نیز بال بگشا و بر خداوند توکل کن که او شنوایی داناست.

۲- و پس از فرمان قتال با کفار می فرماید: الا الذين يصلون الى قوم بینکم و بینهم میثاق او جاؤکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم، ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم، فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السلم، فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً^(۲) مگر کسانی که به قومی پیوندند که میان شما و ایشان پیمانی است، یا در حالی نزد شما می آیند که این تردید در اندرون دارند که با شما بجنگند یا با قومشان بجنگند، و اگر خدا خواسته بود آنان را بر شما مسلط کرده بود و با شما جنگیده بودند، پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما نجنگند و طرح صلح با شما افکندند در آنصورت خدا برای شما راهی به اقدام علیه آنان قرار نداده است.

۳- لاینهاکم الله عن الذين لم یقاتلوکم فی الدین و لم ینخرجوکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین × انما ینهاکم الله عن الذين قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من ديارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم، و من يتولهم فاولئک هم الظالمون^(۳) خداوند شمارا از نیکی و روابط بر اساس قسط با کسانی که در دین با شما نجنگیده اند و شمارا از شهرهایتان بیرون نرانده اند نهی نمی کند. زیرا خدا دادگران را دوست می دارد × همانا خدا شما را از دوستی و ارتباط با کسانی باز می دارد که با شما بر سر دین جنگیدند و شما را از دیارتان بیرون رانند و جهت

(۱) انفال (۸) / ۶۱. باتوجه به اینکه آخر آیات در حکم محکمت آن آیه است شنوا و دانا بودن نسبت

به تحرکات کفار در زمان آرامش و همزیستی مسألت آمیز قابل توجه و عنایت است. (مقرر)

(۲) نساء (۴) / ۹۰.

(۳) بمتحنه (۶۰) / ۹۰ و ۸۰.

بیرون راندن شما به یکدیگر کمک دادند، و هر که آنان را ولیّ و دوست خویش بگیرد همینان از ستمکارانند.

۴- و ان احد من المشرکین استجارک فاجرہ حتی یسمع کلام اللہ، ثم ابلغه مامنه، ذلک بانهم قوم لا یعلمون^(۱) اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست به وی پناه بده تا کلام خدا را بشنود، آنگاه وی را به محل و جایگاهش بفرست، این از آنروست که اینان دسته ای هستند که نمی دانند.

۵- ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم^(۲) با اهل کتاب جز به صورت نیکو مجادله مکن، مگر کسانی از آنان که ستمگرند.

۶- پیامبر اکرم(ص) با مشرکین مکه و یهود مدینه و نصاری نجران و دیگران پیمان همزیستی امضا فرمود و با آداب و اخلاق نیکو با آنان معامله و معاشرت می فرمود، و خداوند متعال زندگی آنحضرت(ص) را سرمشق ما قرار داده و فرموده: لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة لمن کان یرجوا اللہ و الیوم الآخر و ذکر اللہ کثیرا^(۳) برای شما زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکوئی است، برای آنانکه به خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را همواره در خاطر دارند.

۷- در سنن ابی داود، از پیامبر خدا(ص) آمده است:

آگاه باشید کسی که بر معاهدی که در پناه اسلام است ستم روا دارد یا از او کم بگذارد، یا کاری را از او بخواهد که توان انجام آنرا ندارد، یا بدون رضایت او چیزی را از او بگیرد، من در روز قیامت بازخواست کننده و مدعی او خواهم بود^(۴).

(۱) توبه (۹) / ۶.

(۲) عنکبوت (۲۹) / ۴۶.

(۳) احزاب (۳۳) / ۲۱.

(۴) ألا من ظلم معاهدا او انتقصه او کلفه فوق طاقته او اخذ منه شیئا بغیر طیب نفس فانا حجیجه یوم

- ۸- در فتوح البلدان بلاذری از آنحضرت (ص) آمده است:
کسی که به معاهدی ستم روا دارد و چیزی را از او بخواهد که توان انجام آنرا ندارد، من طرف حساب و مدعی او خواهم بود^(۱).
- ۹- در نامه امیر المومنین (ع) به مالک اشتر نخعی آمده است:
دلت را از رحمت به رعیت و محبت و لطف به آنان سرشار گردان، و همانند حیوان درنده ای علیه آنان نباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا آنان دودسته اند: یا برادر تو هستند در دین و یا همانند تو هستند در خلقت^(۲).
- پس بر حاکم مسلمانان واجب است که نسبت به رعیت و افرادی که در محدوده حکومت او هستند با لطف و محبت و مهربانی رفتار کند اگرچه مسلمان هم نباشند، و بر مسلمانان واجب است که با اخلاق و رفتار اسلامی - انسانی خود هر انسانی را مجذوب خود کنند اگرچه کافر باشد.
- ۱۰- در روایت آمده است که:

پیرمرد بسیار مسن از کارافتاده ای که گدائی می کرد بر امیرالمؤمنین (ع) گذر کرد، حضرت فرمود: این کیست؟ گفتند ای امیر المومنین این یک مرد نصرانی است. امیر المومنین (ع) فرمود: تا توان داشت از وی کار کشیدید و اکنون که ناتوان شده رهایش کرده اید؟ از بیت المال خرجی او را بدهید^(۳).

القیامة. سنن ابی داود ۱۵۲/۲، کتاب الخراج و الفیء و الأمانة، باب تعشیر اهل الذمة.

- (۱) من ظلم معاهدا و کلفه فوق طاقته فانا حجیجه. فتوح البلدان / ۱۶۷.
- (۲) واشعر قلبک الرحمة للرعیة و المحبة لهم و اللطف بهم، و لا تكونن سبعا ضاریا تغتتم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق. نهج البلاغة، فیض / ۹۹۳، لح / ۴۲۷، نامه ۵۳.

(۳) استعملتموه حتی اذا کبر و عجز منعتموه؟ انفقوا علیه من بیت المال. وسائل / ۴۹/۱۱. ابواب جهاد

عدو، باب ۱۹ حدیث ۱.

۱۱- اصولاً امیر المومنین (ع) برای آبروی اهل کتاب و حراست و حفاظت از اموال آنان احترام ویژه ای نظیر آبرو و اموال مسلمانان قائل بود. از اینرو است که پس از شنیدن شبیخون سربازان معاویه به شهر انبار و تعرض به زنان مسلمان و اهل ذمه می فرماید:

به من خبر رسیده که یکی از آنان بر یک زن مسلمان و دیگری بر یک زن معاهد که در پناه اسلام است وارد شده و خلخال و گردنبند و گوشواره او را ربوده است و هیچ چیز جز داد و فریاد و کمک خواهی زن، مانع وی نبوده است، آنگاه آنان با دست پر [از اموال مردم] آنها را ترک گفته اند. نه به یکی از آن سربازان خدشه ای وارد شده و نه برای پیشگیری از آنان خونی ریخته شده است، پس اگر یک مرد مسلمان پس از این ماجرا از تاسف جان خود را از دست بدهد سرزنشی بر وی نیست بلکه به نظر من با چنین حادثه ای مردن سزاوارتر است^(۱).

۱۲- در نامه آن حضرت (ع) که به برخی ماموران گردآوری مالیات می نویسد آمده است:

برای گرفتن خراج، لباس زمستانی و تابستانی مردم، و چهارپایی که با آن کار می کنند و بنده آنها را به فروش نرسانید، و هرگز کسی را برای گرفتن یک درهم تازیانه نزنید، و هرگز به اموال مردم چه اهل نماز باشند و چه معاهد، دست

برای حق بازنشستگی به این روایت می توان استناد نمود اگر کسی عمر خود را در کارخانه، کارگاه و... گذرانده در آخر عمر غمی شود او را به امان خدا رها کرد. الف - م، جلسه ۱۶۸ درس.

(۱) ولقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة و الاخری المعاهدة فینتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعائها، ماتمّع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام، ثم انصرفوا وافرین، ما نال رجلاً منهم کلم و لا یرق لهم دم، فلو ان امرأ مسلماً مات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیراً. نهج البلاغة، فیض/ ۹۵، لیل/ ۶۹، خطبه ۲۷.

درازی نکنید، مگر اینکه اسب یا اسلحه ای را بیابید که علیه اهل اسلام بکار گرفته می شود که سزاوار نیست مسلمان چنین وسایلی را در دست دشمنان اسلام فرو بگذارد تا موجب شوکت آنان علیه اسلام گردد^(۱).

۱۳- احترام اسلام برای افرادی که در ذمه اسلام هستند تاحدی است که به آنان اجازه می دهد که با امام و پیشوای مسلمانان به مخاصمه برخیزند و او را به پای میز محاکمه بکشانند و برای موضوع مورد ادعای او بینه مطالبه کنند، چنانچه این قضیه در مورد زره امیر المومنین (ع) و مخاصمه او در عصر خلافت وی با یک مرد یهودی اتفاق افتاد و قضیه به نزد شریح قاضی کشیده شد. و ما داستان آنرا در مبحث «مساوات همه در برابر قانون» [جلد سوم فارسی مبحث قوه قضائیه] یادآور شدیم.

علاوه بر آن احترام اسلام برای اهل کتاب منحصر به افراد زنده آنان نیست بلکه برای اموات آنان هم احترام قائل است. چنانچه پیامبر اسلام طبق روایت زیر به اموات آنان احترام می گذاشت و به ما هم دستور فرمود که به آن احترام بگذاریم:

۱۴- در صحیح بخاری به سند خود از جابر بن عبد الله آمده است که گفت: جنازه ای را می بردند، پیامبر (ص) به احترام او ایستاد، ما نیز ایستادیم و گفتیم: ای رسول خدا، این جنازه یک یهودی است، حضرت فرمود: هر وقت جنازه ای را دیدید از جای خویش بلند شده و بایستید^(۲).

(۱) و لا تبیعن للناس فی الخراج کسوة شتاء و لاصیف و لادابة یعملون علیها و لاعبدا، و لا تضربن احدا سوطا لمکان درهم، و لا تمسن مال احد من الناس: مصل و لامعاهد الا ان تجدوا فرسا او سلاحا یعدی به علی اهل الاسلام، فانه لا ینبغی للمسلم ان یدع ذلک فی ایدی اعداء الاسلام فیکون شوکة علیه. نهج البلاغة فیض/ ۹۸۴، لیح/ ۴۲۵، نامه/ ۵۱.

(۲) اذا رأیتم الجنائزة فقوموا. صحیح بخاری/ ۲۲۸/۱، در باب جناز، باب من قام لجنازة یهودی.

۱۵- باز در همان کتاب آمده است که:

سهل بن حنیف و قیس بن سعد در قادسیه عراق نشسته بودند، جنازه ای را از آنطرف می بردند، آندو بلند شدند و ایستادند، به آنان گفته شد اینان از اهل زمین - یعنی اهل ذمه - هستند، آندو گفتند: از مقابل پیامبر (ص) جنازه ای عبور می دادند، آنحضرت از جای برخاست، برخی به آنحضرت گفتند: این جنازه یک نفر یهودی است، فرمود: آیا او یک انسان نیست؟^(۱)

ملاحظه می فرمائید، این منطق اسلام است که برای یک انسان به هر مذهب و مرامی که باشد حتی برای جنازه او - در صورتی که تجاوز به حقوق دیگران نکرده باشد - شان و احترام ویژه قائل است.

و ما به گواهی تاریخ مشاهده می کنیم که یهود و نصاری و مجوس در ظلّ توجهات حکومت های اسلامی همواره از کرامت و حرمت ویژه ای در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی و آزادی در کسب علوم و صنایع برخوردار بوده اند که مانند آن در حکومت های مسیحی و غیر آن وجود نداشته است. دولتهای مسیحی در اروپا همیشه یهود را به بردگی گرفته و آنان را خوار می کردند و بدترین شکنجه ها را به آنان روا می داشتند. ولی در همان شرایط کشورهای اسلامی بهترین ملجاء و پناهگاه برای آنها بوده است. و حتی بهتر از مسلمانان در این کشورها زندگی می کرده اند. ولی متأسفانه در پایان کار مشاهده کردیم که اینان احسان و خوشرفتاری مسلمانان را چگونه جبران کردند و در کشتارها و قتل عام های فلسطین و لبنان چگونه پاسخ خدمات مسلمانان را دادند!!

زمینهای عراق از بیت المال و جزء اراضی مفتوح عنوة بود و اهل ذمه نیمه کاری روی آن کار می کردند.

(۱) ان النبی (ص) مرت به جنازة فقام فقیل له: انها جنازة یهودی، فقال: الیست نفسا. صحیح بخاری ۱/ ۲۲۸، در باب جناز، باب من قام بجنازة یهودی.

ما از خداوند عزتمند مقتدر جبار می خواهیم که آنان را به سزای اعمال ننگینشان رسانیده و بدست مسلمانان غیرتمند ذلت و مسکنت را بر آنان فرو بارد، و قدس شریف را از چنگالهای خبیث آنان رهایی بخشد. انشاء الله تعالی.

جهت هشتم:

امان و آتش بس

آنچه در اینجا مناسب است به آن پرداخته شود پژوهش پیرامون سه مسئله نزدیک به هم است که فقها در کتاب جهاد به آن پرداخته اند و آن: مسئله امان دادن به دشمن، جزیه و مسئله ترک مخاصمه یا آتش بس است.

مراد از مسئله نخست اینست که امام یا نماینده او یا یک فرد از مسلمانان ولو از افراد معمولی آنان باشد به یک شخصی یا یک دسته از کفار که به جنگ با مسلمانان پرداخته اند امان بدهد.

مراد از مسئله دوم: قرار دادن مالیات مشخص بر کفار اهل کتاب و غیر اهل کتاب است - با توجه به اختلاف نظری که در غیر اهل کتاب وجود دارد - بر اینکه آنان در دین خود باقی بمانند و در سایه حکومت اسلامی با امنیت مالی و آبرویی و جانی زندگی کنند.

و مراد از مسئله سوم: قراردادی است که امام یا نماینده او با سپاه دشمن به امضاء می رسانند که برای مدتی معین با عوض یا بدون عوض طبق آنچه امام مصلحت می داند، جنگ را متارکه کنند.

ولی از آنجهت که دامنه این مسائل واقعا بسیار گسترده است، و محل بحث آن کتابهای چند جلدی فقهی است، ما پژوهش گسترده در این مسائل را به کتابهای ویژه در این زمینه واگذار می کنیم، در عین حال در باب هشتم همین کتاب که به بررسی منابع مالی حکومت اسلامی اختصاص یافته بحث

مستقلی در ارتباط با جزیه خواهیم داشت. و در اینجا برای اطلاع خوانندگان گرامی اجمالاً تنها به ذکر برخی از آیات و روایات در دومی مسئله امان و آتش بس خواهیم پرداخت:

الف: قرارداد امان

[در این رابطه به چند آیه و روایت توجه فرمائید]

۱- خداوند متعال می فرماید:

و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه^(۱) و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست به وی پناه بده تا کلام خدا را بشنود، آنگاه وی را به جایگاه خود برسان.

۲- از پیامبر اکرم (ص) در خطبه ای که در مسجد خیف ایراد فرموده آمده است:

مسلمانان با یکدیگر برادرند. خونهایشان هم سطح یکدیگر است و کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهده می گیرد.^(۲)

۳- از سکونی از امام صادق (ع) روایت شده که گفت:

به آنحضرت عرض کردم معنی این جمله پیامبر (ص) که می فرماید: کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهده می گیرد، چیست؟ فرمود: یعنی اگر سپاهی از مسلمانان تعدادی از کفار را به محاصره درآوردند و یکی از آنان پیشقدم شد و گفت به من امان بدهید تا با رهبر شما گفتگو کنم و کوچکترین سرباز مسلمانان به وی امان داد بر بالاترین رده فرماندهی آنان واجب است که

(۱) توبه (۹) / ۶.

(۲) المسلمون اخوة تتکافى دماؤهم و یسعی بذمتهم ادناهم. کافی ۴۰۳/۱، کتاب الحجّة، باب ما امر

النبی (ص) بالنصیحة لائمة المسلمين، حدیث ۱.

به امان این سرباز وفادار بماند^(۱).

۴- مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) روایت نموده که:

علی (ع) امان نامه یک بنده مملوک که به قلعه ای از قلعه های دشمن امان داده بود را مورد امضاء قرار داد و فرمود: او هم یکی از مؤمنان است^(۲).

۵- از محمد بن حکم، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

اگر سپاهی از مسلمانان شهری را در محاصره خود درآوردند و مردم آن شهر از مسلمانان امان خواستند ولی مسلمانان گفتند: نه؛ ولی آنان گمان کردند که می گویند: آری و درهای شهر را گشودند و به نزد آنان آمدند، آنان در امان هستند^(۳).

۶- شیخ در مبسوط می فرماید:

«امضای قرارداد امان با مشرکان جایز است، بر اساس فرموده خداوند متعال که می فرماید: و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلفه مأمنه. و بر همین اساس پیامبر اکرم (ص) در سال حدیبیه عمل نمود و قرارداد امان با مشرکان را امضا فرمود.

پس اگر جواز آن ثابت گردید، بررسی می شود: اگر طرف قرارداد امان و رهبر همه مسلمانان است وی می تواند با همه اهل شرک در هرجا و مکان که باشند

(۱) ما معنی قول النبی (ص): یسعی بلمتهم ادناهم؟ قال: لو ان جیشا من المسلمین حاصروا قوما من المشرکین فاشرف رجل فقال: اعطونی الامان حتی القی صاحبکم و انظره، فاعطاه ادناهم الامان و جب علی افضلهم الوفاء به. وسائل ۴۹/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۱.

(۲) ان علیا (ع) اجاز امان عبد مملوک لاهل حصن من الحصون، و قال: هو من المومنین. وسائل ۴۹/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۲.

(۳) لو ان قوما حاصروا مدینة فسالوهم الامان فقالوا: لا، فظنوا انهم قالوا: نعم، فنزلوا الیهم کانوا آمنین. وسائل ۵۰/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۴.

قرارداد امضا کند، زیرا وی در همه مصالح مسلمانان می تواند ابراز نظر کند و این نیز یکی از موارد آن است.

و اگر امضاکننده قرارداد نماینده و کارگزار امام در یک منطقه بخصوص است، فقط برای کفاری که در آن منطقه و در همسایگی او هستند می تواند قرارداد امضا کند. نه برای همه کفار زیرا او فقط در همان منطقه مسئولیت و حق ابراز نظر دارد.

ولی اگر امضا کننده افراد معمولی مسلمانان هستند حق دارند که یک تا ده نفر از کفار را امان بدهند، ولی اهل یک شهر یا یک منطقه را نمی توانند امان بدهند، زیرا همه مصالح مسلمانان بدست آنان نیست.

حال اگر جایز دانستیم که هریک از مسلمانان به کفار امان بدهند باید گفت امان دهنده اگر فرد مکلف آزاد باشد، امان دادن وی بدون اشکال جایز است و اگر برده و بنده باشد چه با اذن مولا در جنگ شرکت کرده باشد یا بدون اذن مولا - که این مسئله اختلافی است - باز باید گفت صحیح است برپایه فرمایش پیامبر (ص) که فرمود: کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهده می گیرد. و این کوچکترین، بنده را نیز دربر می گیرد.

و اما زن نیز بدون هیچگونه اختلافی می تواند امان بدهد، زیرا «ام هانی» دختر ابیطالب در روز فتح مکه یکی از مشرکان را پناه داد و پیامبر اکرم (ص) امان وی را مورد امضا و پذیرش قرار داد و فرمود: «آنکس را که تو پناه بدهی ما نیز پناه می دهیم و آنکس را که تو امان بدهی ما نیز امان می دهیم».

ولی امان بچه و دیوانه صحیح نیست، زیرا اینان مکلف نیستند.^(۱)

۷- در شرایع آمده است:

«هریک از مسلمانان می تواند یک نفر از اهل حرب را امان بدهد، ولی همه آنان یا اهل یک منطقه را نمی تواند. ولی آیا اهل یک روستا یا یک قلعه را می تواند؟ برخی گفته اند: بلی، زیرا علی (ع) امان یک نفر برای یک قلعه از قلعه ها را پذیرفت. و برخی گفته اند: نه، و این نظر به قواعد فقهی نزدیکتر است. و آنچه حضرت علی (ع) انجام دادند منحصر به یک واقعه بخصوص بوده و نمی توان در همه جا بعنوان یک قانون مورد استناد قرار داد.

ولی امام مسلمین اهل حرب را چه عموماً و چه خصوصاً می تواند پناه دهد. و همین حکم را دارد کسی که از سوی امام برای همین جهت منصوب شده است. وفاء به ذمه نیز واجب است تا جائیکه مورد خلاف شرعی را دربر نداشته باشد.^(۱)

۸- در کتاب جهاد بدایة المجتهد ابن رشد آمده است:

«همه فقها بر اینکه امام مسلمانان می تواند به کفار امان دهد اتفاق نظر دارند. و جمهور علما بر این هستند که یک نفر مسلمان نیز می تواند به کفار امان دهد. مگر «ابن ماجشون» که وی قائل به این است که امان وی موقوف به اجازه امام است. ولی در اینکه آیا بنده و یا زن می تواند امان بدهد اختلاف است. عموم فقها می گویند جایز است. ولی «ابن ماجشون» و «سحنون» می گویند: امان زن موقوف به اجازه امام است. ابوحنیفه می گوید: امان بنده جایز نیست مگر اینکه در جنگ شرکت داشته و جزء رزمندگان باشد.^(۲)

ب: آتش بس و متارکه جنگ

[چند آیه و روایت را در این رابطه ملاحظه فرمائید]

(۱) شرایع ۱/۳۱۴.

(۲) بدایة المجتهد ۱/۳۷۰ (چاپ دیگر ۱/۳۲۶).

۱- خداوند متعال می فرماید: الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئا ولم یظاهروا علیکم احدا، فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم، ان الله یحب المتقین^(۱) مگر مشرکانی که با آنان پیمان دارید و آنان از پیمان خود کوتاهی نکرده اند. و باکسی علیه شما هم پیمان نشده اند پس عهد به ایشان را تا همزمان که وفادار ماندند بپایان ببرید، همانا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

۲- و می فرماید: الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام، فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم، ان الله یحب المتقین^(۲) - مگر آنانکه نزد مسجد الحرام با آنان معاهده بستید، پس تا آنگاه که بر قرارداد خویش پایدار مانده اند پایدار بمانید. همانا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

در این دوآیه شریفه خداوند متعال وفاداری به معاهده را از آثار و لوازم تقوا برشمرده است.

۳- و می فرماید: و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله، انه هو السميع العليم^(۳) - و اگر برای صلح بال گشودند تو نیز برای آن بال بگشا و توکل بر خدا کن، که او شنوای داناست.

۴- در نهج البلاغه آمده است:

هرگز صلحی را که از طرف دشمن به تو پیشنهاد می شود و رضایت خداوند در آنست رد مکن، زیرا در صلح، سپاهیان تو استراحت می کنند و از غم های تو کاسته می شود. و شهرهای تو امنیت می یابد، ولی پس از صلح از دشمن بسیار برحذر باش، زیرا دشمن بسا به انسان نزدیک می شود تا وی را غافلگیر کند، حزم و احتیاط را همواره پیشه خود ساز و در چنین مواردی حسن

(۱) توبه (۹) / ۴.

(۲) توبه (۹) / ۷.

(۳) انفال (۸) / ۶۱.

ظن را کنار بگذار.^(۱)

۵- شیخ در مبسوط می فرماید:

هدهنه و معاهده یکی است و هردو بمعنی فرونهادن کشتار و ترک جنگ است بدون عوض برای مدت معین. و این عمل جایز است بر اساس فرمایش خداوند متعال: «و ان جنحوا للسلم فاجنح لها» و بر اساس عمل پیامبر (ص) که در سال حدیبیه با قریش صلح کرد و به مدت ده سال با آنان قرارداد متارکه جنگ امضاء فرمود...

و مسئله بدین گونه است که گاهی امام و پیشوای جامعه قدرت و نیروی برخورد با مشرکین را دارد و گاهی فاقد چنین نیرو و قدرتی است، در شرایطی که پیشوا توان و قدرت لازم را دارد ولی متارکه جنگ دارای مصالح و منافع برای مسلمانان است بدینگونه که مثلاً انتظار می رود که با این کار آنان اسلام را بپذیرند یا جزیه بپردازند، در این شرایط امام قرارداد متارکه با آنان امضا می کند؛ ولی اگر این کار منفعی برای مسلمانان در بر نداشته باشد و بلکه مصلحت در ترک آتش بس باشد مثلاً تعداد دشمنان کم است و اگر جنگ متارکه شود آنان نیرو و قدرت پیدا می کنند و مواضع خود را تثبیت می کنند، در این شرایط آتش بس جایز نیست زیرا در آن زیان بر مسلمانان است.

پس در شرایطی که آتش بس با مشرکان جایز است برای مدت چهار ماه می توان قرارداد امضا نمود بر اساس نص قرآن کریم که می فرماید: «فسيحوا في الارض اربعة اشهر - چهار ماه [جنگ را متارکه و] در زمین سفر کنید؛ و آتش بس تا یکسال و زیاده تر جایز نیست...

(۱) ولاتدفعنّ صلحا دعاك اليه عدوك [و] لَلَّله فيه رضا، فان في الصلح دعة لجنودك و راحة من همومك و امانا لبلادك، ولكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه، فان العدو ربما قارب ليتغفل، فخذ بالحزم و اتهم في ذلك حسن الظن. نهج البلاغة، فیض/۱۰۲۷، ل/۴۴۲، نامه ۵۳.

اما در شرایطی که پیشوا توان مقابله با مشرکان را نداشته باشد، بلکه آنان بر وی غلبه دارند بدین صورت که آنان قوی هستند و مسلمانان ضعیف یا اینکه دشمن از آنان بسیار دور است و اگر بخواهند علیه مسلمانان توطئه کنند باید مخارج زیادی را متحمل شوند در این شرائط حاکم می تواند تا ده سال نیز با آنان قرارداد متارکه امضا کند. زیرا پیامبر (ص) در سال حدیبیه با قریش تا ده سال قرارداد متارکه جنگ امضا فرمود، اگرچه آنان پیش از سرآمدن مدت شرایط قرارداد را نقض کردند^(۱).

ظاهرا در ابتدای سخن ایشان که فرموده بود «بدون عوض» منظور ایشان اینست که شرط نیست قرارداد آتش بس در برابر چیزی باشد نه اینکه اگر در برابر آن عوض قرار دادند جایز نباشد.

۶- به همین جهت علامه در تذکره می فرماید:

«مهادنه و موادعه و معاهده (آتش بس و متارکه جنگ و امضاء قرارداد صلح) اینها الفاظ مترادفی هستند که معنای همه آنها کنار گذاشتن کشتار و ترک جنگ است برای مدتی چه با عوض باشد و یا بدون عوض. و این عمل بر اساس نص [ایات و روایات] و اجماع [فقها] جایز است»^(۲).

۷- در مغنی ابن قدامه حنبلی آمده است:

«معنی هدنه اینست که با اهل حرب برترک جنگ برای مدتی پیمانی بسته شود چه در برابر آن چیزی از کفار گرفته شود یا چیزی گرفته نشود و به این عمل «مهادنه» و «موادعه» و «معاهده» گفته می شود و این کار جایز است بدلیل گفتار خداوند متعال «براءة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین - براءتی است از خدا و رسول وی به کسانی از مشرکان که با آنان

(۱) مبسوط ۵۰/۲ - ۵۱.

(۲) تذکره ۴۴۷/۱.

قرارداد متارکه جنگ داشته آید» و نیز فرمایش خداوند سبحان: «و ان جنحوا للسلم فاجنح لها - اگر برای صلح پر گشودند تو نیز برای آن پر بگشا» و بر اساس آنچه از مروان و مسورین مخرمه روایت شده که پیامبر (ص) در حدیبیه به سهل بن عمر [نماینده مشرکین] برای ده سال پیمان متارکه جنگ امضا فرمود. و نیز بدین دلیل که در برخی موارد مسلمانان دچار ضعف هستند با کفار قرارداد متارکه جنگ به امضا می رسد تا زمانی که مسلمانان توان و نیروی لازم را کسب کنند...»^(۱)

۸- در تذکره آمده است:

«در صحت پیمان ذمه چهار امر شرط است:

اول: اینکه این امر را پیشوای مسلمانان یا نماینده او انجام دهد، زیرا آن از امور مهمه است...

دوم: اینکه مسلمانان بدان نیاز داشته باشند و یا مصلحتی در کار باشد، بدینگونه که مسلمانان از مقاومت ناتوانند و پیشوا منتظر می ماند تا آنان توانمند شوند یا انتظار می رود در این فاصله مشرکین به اسلام بگروند یا اینکه از آنان جزیه گرفته می شود و آنان ملتزم به رعایت احکام اسلام در این زمینه می شوند. ولی اگر این کار مصلحتی برای مسلمانان در بر نداشته باشد، بدین صورت که مسلمانان قوی و مشرکان در ضعف باشند و بیم این برود که در این مدت اگر جنگ تسریع نشود آنان هرچه بیشتر نیروهای انسانی و توان نظامی خود را تقویت کنند در اینصورت امضاء قرارداد متارکه جنگ با آنان جایز نیست...

سوم: اینکه شرط فاسدی در قرارداد گنجانده شود - و این در باره هرگونه عقدی صادق است. پس اگر امام بر شرط فاسدی قرارداد بست مثل اینکه شرط کرد که زنان برگردند یا مهریه های خود را بازگردانند یا اسلحه ای که از کفار گرفته

شده به آنان بازگردانده شود یا مالی به آنان داده شود بدون اینکه ضرورت، آنرا ایجاب کند... اینها همه شرط های فاسدی است که پیمان آتش بس با آن فاسد می شود...

چهارم: مدت است، واجب است در صورت قرارداد مدت متارکه مشخص گردد.^(۱)

این بحث بسیار بسیط و اجمالی از دومی مسئله امان و آتش بس بود، و ما پیش از این یادآور شدیم که جایگاه پژوهش گسترده این دو مسئله، کتاب جهاد از کتابهای فقهی است که علاقه مندان می توانند به کتابهای مربوط مراجعه کنند.

جهت نهم:

وجوب وفای به عهد و حرمت پیمان شکنی اگر چه نسبت به کفار هنگامی که حکومت اسلامی یا مردم با دولت یا فردی از کفار [با رعایت همه جوانب]^(۲) معاهده ای را امضاء کردند یا با موسسات تجاری و خدماتی آنان قرارداد بستند و این قرارداد به امضاء طرفین رسید و بصورت قطعی درآمد در اینصورت مگر در صورت تخلف و نقض طرف مقابل، نقض آن به هیچ وجه جایز نیست و بر ضرورت وفای به آن هم عقل و شرع دلالت دارد:

۱- خداوند متعال در سوره مائده می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود^(۳)

(۱) تذکرة ۴۴۷/۱.

(۲) البته روشن است که این قرار دادها از سوی حکومت اسلامی است و به هنگام انعقاد آن مصالح جامعه در نظر گرفته شده است و امضا کنندگان آن نماینده واقعی مردم اندو الا امضای قرارداد از سوی کسانی که مصالح جامعه را در نظر نگرفته و پای قراردادهای استعماری را امضاء کرده اند چه الزامی بر وجوب و فاداری به آن است؟ (مقرر)

(۳) مائده (۵) / ۱.

ای مومنان به قراردادها وفا کنید.

خداوند متعال این سوره را با امر به وجوب وفا به همه پیمانها و قراردادها شروع فرموده و تعبیر آیه به گونه ایست که از آن فهمیده می شود وفای به عهد از لوازم ایمان است. در آیات بعدی این سوره نیز به مسئله پیمان و قراردادها - چه از ناحیه مسلمانان و چه یهود و نصاری - پرداخته شده است، می فرماید:

۲- واذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا^(۱)
 نعمت خداوند بر شما و پیمانی که وی از شما گرفت و شما گفتید شنیدیم و فرمان می بریم را به یاد بیاورید.

۳- ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا^(۲) خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم.

۴- فبما نقضهم میثاقهم لعنّاهم و جعلنا قلوبهم قاسیة^(۳) بخاطر اینکه پیمانشان را شکستند آنان را لعنت نموده و دلهایشان را سخت و تیره ساختیم.

۵- و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظّا مما ذکروا به^(۴) و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم، پس بهره ای از آن پند آسمانی که به آنها داده شده است را از یاد بردند.

با توجه به آیات فوق می توان گفت سوره مائده، سوره پیمانها و قراردادها است. در آیات شریفه دیگر نیز خداوند سبحان وفای به عهد را از ویژگیها و صفات مومنین برشمرده است که گونه ای از آنها را یادآور می شویم:

(۱) مائده (۵) / ۷

(۲) مائده (۵) / ۱۲

(۳) مائده (۵) / ۱۳

(۴) مائده (۵) / ۱۴

۶- و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون^(۱) و آنان [مومنان] کسانی هستند که امانتها و عهد خویش را مراعات می کنند.

۷- و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم، و لاتنقضوا الايمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلا، ان الله يعلم ما تفعلون^(۲) و به پیمان خدا اگر پیمان بستید وفا کنید و قرارداتی را که با سوگند تاکید کرده اید و خدا را بر آن ضامن گرفته اید نقض نکنید زیرا خدا آنچه را که انجام می دهید می داند.

۸- و اوفوا بالعهد ان العهد كان مسئولا^(۳) به پیمان وفا کنید که از پیمان بازخواست می شوید.

اطلاق این آیات شامل معاهدات مسلمانان با کفار نیز می گردد علاوه بر اینکه در آیات ذیل بدان تصریح شده است:

۹- الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ينقصوكم شیئا و لم یظاهروا علیکم احدا، فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم، ان الله یحب المتقین^(۴) مگر با مشرکانی که عهد بسته اید و آنان چیزی از شما نکاسته و با کسی علیه شما همدست نشده اند، با اینان عهد خود را تا پایان مدت بسر برید، همانا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

۱۰- کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام، فما استقاموا لكم فاستقیموا لهم، ان الله یحب المتقین^(۵) چگونه برای مشرکان نزد خدا و پیامبرش پیمانی باشد؟ مگر کسانی که نزدیک مسجد الحرام با آنان پیمان بستید، پس تا زمانی که با شما به پیمان استوار ماندند با آنان به پیمان

(۱) مومنین (۲۳) / ۸.

(۲) نحل (۱۶) / ۹۱.

(۳) اسراء (۱۷) / ۳۴.

(۴) توبه (۹) / ۴.

(۵) توبه (۹) / ۷.

استوار مانید، زیرا خدا پرهیزکاران را دوست می دارد.

در این دوآیه شریفه وفاء بعهد از لوازم تقوی شمرده شده است.

۱۱- از «حبه عرنی» روایت شده که امیر المومنین (ع) فرمود:

کسی که فردی - ذمی - را بر جاناش امان داد آنگاه به وی خیانت کرد [و او را کشت] من از قاتل بیزار هستم، اگرچه مقتول در آتش باشد^(۱).

۱۲- از عبدالله بن سلیمان روایت شده که گفت: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود:

هیچکس فردی را که امان او را بر ذمه خویش [بر خون] گرفته نمی کشد مگر اینکه در روز قیامت پرچمدار خیانت است^(۲).

۱۳- از سکونی از امام صادق (ع) روایت شده که گفت: به آنحضرت عرض کردم: معنای این فرمایش پیامبر (ص) که می فرماید: کوچکترین آنان ذمه دیگران را بعهد می گیرد چیست؟ فرمود:

اگر سپاهی از مسلمانان دسته ای از مشرکان را به محاصره خویش درآورند و یکی از آنان بیاید و بگوید: به من امان بدهید تا با فرمانده شما ملاقات و مذاکره کنم و کوچکترین سرباز مسلمانان به وی امان داد، بر بالاترین رده فرماندهی آنان است که به امان او وفا کند^(۳).

(۱) من اثمن رجلا علی ذمه ثم خاس به فانا من القاتل بری، و ان کان المقتول فی النار. وسائل ۱۱/ ۵۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۶.

(۲) سمعت ابا جعفر (ع) یقول: ما من رجل امن رجلا علی ذمه (علی ذمه، خ. ل) ثم قتله الا جاء يوم القيامة یحمل لواء الغدر. وسائل ۱۱/ ۵۰، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۳.

(۳) لو ان جيشا من المسلمين حاصروا قوما من المشركين فاشرف رجل فقال: اعطوني الامان حتی القی صاحبکم و اناظره، فاعطاه ادناهم الامان وجب علی افضلهم الوفاء به. وسائل ۱۱/ ۴۹، ابواب جهاد عدو، باب ۲۰، حدیث ۱.

۱۴- در خصال به سند خود از ابن مسعود از پیامبر (ص) آمده است که فرمود: چهار خصلت است که در هر کس باشد منافق است و اگر یکی از آنها باشد یک خصلت نفاق را داراست تا آنکه آنرا ترک کند: کسی که اگر سخن گفت دروغ بگوید، و اگر وعده کرد تخلف کند و اگر پیمان بست خیانت کند، و اگر با کسی دشمن شد به گناه کشیده شود^(۱).

۱۵- در نهج البلاغة آمده است:

ای مردم! وفا همزاد راستگویی است. و من سپری محکمتر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم؛ آنکس که از وضع رستاخیز آگاه باشد خیانت نمی کند. در زمانی زندگی می کنیم که بیشتر مردم خیانت و حيله گری را کیاست و عقل می شمارند، و نادانان آنها را اهل تدبیر می خوانند، چگونه فکر می کنند؟! خداوند آنها را بکشد! چه بسا شخصی به تمام پیش آمدهای آینده آگاه است و طریق مکر و حيله را می داند، ولی فرمان الهی و نهی پروردگار مانع اوست و با اینکه قدرت بر انجام آن دارد آن را به روشنی رها می سازد، ولی آنکس که از گناه و مخالفت فرمان حق پروا ندارد، از همین فرصت استفاده می کند^(۲).

(۱) اربع من كن فيه فهو منافق، و ان كانت فيه واحدة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: من اذا حدث كذب، و اذا وعد أخلف، و اذا عاهد غدر، و اذا خاصم فجر. خصال ۱/ ۲۵۴، باب الاربعة، حديث ۱۲۹.

(۲) ان الوفاء توأم الصدق، و لا اعلم جنة اوقى منه. و لا يغدر من علم كيف المرجع، و لقد اصبحنا في زمان قد اتخذ اكثر اهله الغدر كيسا، و نسبهم اهل الجهل فيه الى حسن الحيلة مالهم؟ قاتلهم الله! قد يرى الحول القلب وجه الحيلة، و دونه مانع من امر الله و نهيه، فيدعها رأى عين بعد القدرة عليها و ينتهز فرصتها من لا حريجة له في الدين. نهج البلاغة، فيض/ ۱۲۶، ل/ ۸۳، خطبه ۴۱.

ما دو گونه سیاست داریم یک سیاست که از روی حق و نیرنگ بخواهد کشور را اداره کند و یک سیاست الهی که بخواهد بر اساس موازین و ارزشهای الهی اداره کند. اگر اصل برای هر کس که

۱۶- درسنن ابی داود به سند خود از عمرو بن عبسه آمده است که گفت: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

کسی که بین او و بین قومی پیمانی وجود دارد هیچ گرهی نبندد و نگشاید تا اینکه مدت آن بسر آید، یا اینکه اختیار فسخ قرارداد را به آنان واگذار کند.^(۱)

۱۷- باز در همان کتاب از ابی بکره روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

کسی که معاهدی را پیش از آنکه مدت آتش بس پایان یابد بکشد، خداوند بهشت را بر او حرام می گرداند.^(۲)

۱۸- باز در همان کتاب به سند وی از فرزند عمر روایت شده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

کسی که پیمان شکنی کند، روز قیامت خداوند پرچمی برای او می افرازد و

موقعیت و قدرتی دارد این باشد که قدرت خودش را حفظ کند به هر وسیله که می خواهد، این یک سیاست شیطنانی است.

اینکه حضرت مسلم در خانه هانی ابن زیاد را نکشت با اینکه زمینه آن کاملاً فراهم شده بود، برای این بود که آنحضرت فرمود من به یاد فرمایش پیامبر اکرم (ص) افتادم که فرمود: *الایمان قید الفتک*. [نهایه این اثر ۳/۴۰۹ ماده فتک] و ابن زیاد بعنوان مهمان آمده بود و کشتن مهمان جایز نیست با اینکه ظاهراً اگر ابن زیاد را می کشت حوادث کربلا پیش نمی آمد. البته شهادت امام حسین (ع) هم بخاطر حفظ ارزشها بود.

خلاصه اینکه حضرت [علی (ع)] می خواهد بفرماید ارزشها برای ما مهم است و الا ما هم از این سیاست بازیا یلدیم. «الف - م، جلسه ۱۷۱ درس.

(۱) من کان بیته و بین قوم عهد فلا یشد عقدة و لا یحلها حتی ینقضی امدها او ینبذ الیهم علی سواء.

سنن ابی داود ۷۶/۲، کتاب جهاد، باب فی الامام یكون بیته و بین العدو عهد فیسیر الیه.

(۲) من قتل معاهدا فی غیر کنهه حرّم الله علیه الجنة. سنن ابی داود ۷۶/۲، کتاب جهاد، باب فی

الوفاء للمعاهد و حرمة ذمته.

گفته میشود: این پرچم پیمان شکنی فلانی پسر فلانی است^(۱).

امیر المومنین (ع) نیز در حفظ پیمانها و عهدنامه ها حتی با دشمن تاکید ورزیده و لزوم وفاداری به آنها گوشزد فرموده است:

۱۹- ایشان در نامه خویش به مالک اشتر می نویسد:

و اگر پیمانی بین تو و دشمنت بسته شد و یا تعهد نمودی که به وی پناه بدهی، جامه و فارا بر عهد خویش بپوشان و تعهدات خود را محترم بشمار و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده! زیرا هیچ یک از فرائض الهی نیست که همچون وفای بعهد و پیمان، مورد اتفاق مردم جهان با همه اختلافی که دارند، باشند حتی مشرکان زمان جاهلیت - با اینکه در عقائد و اخلاق از مسلمانان پائین تر بودند - آن را مراعات می کردند، زیرا عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند، بنابر این هرگز پیمان شکنی مکن و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب مده، زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی گستاخی بر خداوند را روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می شود بآرحمت خود مایه آسایش بندگان و حریم امنی برایشان قرار داده تا به آن پناه برند، و در کنار آن آسوده باشند، بنابر این فساد و خیانت و فریب در عهد و پیمان راه ندارد.

هرگز پیمانی که در تعبیرات آن جای گفتگو باقی بماند منعقد مکن و پس از محکم کردن و آوردن عبارات صریح از آوردن عبارات سست و قابل توجیه بپرهیز، هرگز نباید قرار گرفتن در تنگنایی که تورا ملزم به پیمان الهی نموده و ادارت سازد که برای فسخ آن از راه ناحق اقدام کنی، زیرا شکیبایی در تنگنایی که امید گشایش و پیروزی در عاقبت آن داری، بهتر است از

(۱) ان الغادر ینصب له لواء یوم القیامة، فیقال: هذه غدرة فلان بن فلان. سنن ابی داود ۷۵/۲، کتاب جهاد، باب وفاء به عهد.

پیمان شکنی و خیانتی که از مجازات آن می ترسی، زیرا پیمان شکنی موجب مسئولیتی از سوی خداوند می گردد که در دنیا و آخرت نتوانی پاسخگوی آن باشی^(۱).

۲۰- در مستدرک از دعائم الاسلام از علی(ع) روایت شده که پیامبر اکرم(ص) در باره کسی که پیمانی بعهده اوست فرمود:

از خیانت به پیمان الهی و شکستن ذمه او بپرهیز، زیرا خداوند پیمان و ذمه خویش را امان قرار داده و به رحمت خویش آنرا بین بندگان متداول فرموده. و شکیبائی بر تنگنائی که گشایش آن می رود، بهتر است از خیانتی که به گناه و بی آمدها و عاقبت سوء آن بیم می رود^(۲).

این سیاست اسلام است که بر پایه صداقت و وفاء به پیمان و قراردادهای،

(۱) و ان عقدت بینک و بین عدوک عقدة، او البسته منک ذمة فحط عهدک بالوفاء و ابر ذمتک بالامانة، و اجعل نفسک جنة دون ما اعطیت، فانه لیس من فرائض الله شیئ الناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود.

و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر، فلا تغدرن بذمتک و لاتخسین بعهدک و لاتختلن عدوک، فانه لا یجترى علی الله الا جاهل شقی.

وقد جعل الله عهده و ذمته امانا افصاه بین العباد برحمته، و حریما یسکنون الی منعه، و یتفیضون الی جواره، فلا دغال و لامدالسة و لا خداع فیه، و لاتعقد عقدا تجوز فیه العلل، و لاتعولن علی لحن قول بعد التاکید و التوثقة، و لا یدعونک ضیق امر لزمک فیه عهد الله الی طلب انفساخه بغير الحق، فان صبرک علی ضیق امر ترجو انفراجه و فضل عاقبته خیر من غدر تخاف تبعته، و ان تحبط بک من الله فیه طلبه فلا تستقیل فیها دنیاک و لا آخرتک. نهج البلاغة، فیض/ ۱۰۲۷، لیح/ ۴۴۲، نامه ۵۳.

(۲) و ایاک و الغدر بعهد الله و الاخفار لذمته، فان الله جعل عهده و ذمته امانا امضاه بین العباد برحمته، و الصبر علی ضیق ترجو انفراجه خیر من غدر تخاف اوزاره و تبعاته و سوء عاقبته. مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۰، ابواب جهاد عدو، باب ۱۹، حدیث ۱.

اگرچه با دشمنان باشد و پی آمدها و سختی های ناگواری را به همراه داشته باشد، استوار شده است پس هیچگونه فریب و نیرنگی ولو اینکه با دشمنان باشد در اسلام نیست.

بله، سیاستهای دنیا طلبان و هوی پرستان بر پایه فریب و نیرنگ بناشده است. چنانچه نمونه های آنرا در جامعه بسیار مشاهده می کنیم.

البته در صدر اسلام نیز امیر المومنین (ع) را به بی سیاستی (و ساده لوحی) متهم می کردند همین سیاستی که مبتنی بر فریب و دروغ است - و امام علیه السلام - می فرماید:

بخدا سوگند معاویه زیرکتر از من نیست ولی او پیمان شکنی و بی تقوایی می کند و اگر پیمان شکنی بد نبود، من از زیرکترین مردم بودم^(۱).

و همانگونه که پیش از این به نقل از امیر المومنین (ع) یادآور شدیم وفای بعهد از فضایی است که همه مردم با همه اختلاف سلیقه و دیدگاههایشان در آن اتفاق نظر دارند. و حتی کافران و مشرکان نیز با اینکه به اخلاق به اندازه مسلمانان اهمیت نمی دهند، باز رعایت آنرا لازم می شمارند. و این بیانگر اینست که این یک امر فطری است که خرد همه مردم آنرا نیکو می شمارد و بر هر مسلمانی واجب است که بدان ملتزم باشد اگر چه به زیان او بوده و یا طرف او کافر باشد. و اگر چنین نباشد هیچکس به هیچکس اعتماد نمی کند. و نظام اجتماعی فرو می پاشد،

(۱) و الله ما معاویه بأدهی منی ولكن یغدر و یفجر، و لولا کراهیة الغدر لکننت من ادهی الناس. نهج البلاغة، فیض/۶۴۸، ل/۳۱۸، خطبه ۲۰. در این جمله کوتاه امیرالمؤمنین (ع) مرز سیاست الهی و شیطانی را مشخص فرموده، و حساب مکر و فریب و دروغ گفتن به مردم و عوامفریبی را از تدبیر و حسن امارت و صداقت با مردم و تقوا در عمل جدا ساخته است. حضرت در این کلام، وفاداری خود به پیمانهای با خدا و مردم و عدم تعهد معاویه به این پیمانها را اساس اختلاف خود با معاویه ذکر فرموده و می فرماید زیرکی در وفاداری به پیمانهاست نه در شیادی و فریب دادن مردم. (مقرر)

و زیان آن به همه جامعه سرایت می کند.

۲۱- برخوردها و زندگی پیامبر اکرم(ص) را نیز هنگامی که مورد مطالعه قرار می دهیم مشاهده می کنیم که آنحضرت به پیمانهای خویش تا هنگامی که طرف مقابل وفادار بوده، وفادار می مانده است اکنون به دو نمونه آن توجه فرمائید:

[الف] در صلح حدیبیه، پس از آنکه بین آنحضرت و بین سهل بن عمر - به نمایندگی از مشرکین - پیمان نامه صلح به امضاء رسید، از جمله مواد قید شده در آن قرارداد این بود:

از قریش هرکس بدون اجازه ولی خود به نزد محمد آید، وی موظف است که او را به قریش برگرداند.

در همان لحظه که هنوز آنحضرت و سهیل از جا بلند نشده بودند، «ابوجندل» آمد و او از کسانی بود که از قبل اسلام آورده بود، سهیل با ناراحتی از جا بلند شد و صورت خود را برگردانید و گفت: ای محمد! پیش از اینکه این شخص بیاید قضیه بین من و تو تمام شده بود. حضرت فرمود: درست می گویی، سهیل دست ابوجندل را گرفت و او را می کشید تا بسوی قریش ببرد، و ابوجندل با همه صدا فریاد می کشید که: ای مسلمانان بدادم برسید، آیا نزد مشرکان بروم تا مرا در دینم مورد آزار قرار دهند؟ پیامبر خدا(ص) فرمود:

ای ابوجندل صبر کن و بحساب خدا گذار، البته خداوند برای تو و سایر مستضعفین که با تو هستند فرج و گشایشی می رساند، ما با این قوم قرارداد صلحی را به امضا رساندیم و خدا را برآن به گواهی گرفتیم و ما به آنان خیانت نمی کنیم^(۱).

(۱) یا اباجندل، اصبر و احتسب، فان الله جاعل لك و لمن معك من المستضعفين فرجا و مخرجا. انا قد عقدنا بيننا و بين القوم صلحا و اعطيناهم على ذلك و اعطونا عهد الله، و انا لا نقدر بهم. ر، ک، سيرة ابن هشام ۳/۲۳۲-۳۳۳.

[ب] و چون پیامبر خدا(ص) به مدینه مراجعت فرمود، ابو بصیر عتبة بن اسید، [ابو بصیر کنیه عتبة بن اسید است] به نزد آنحضرت آمد و او از کسانی بود که در مکه محبوس بود، آنگاه نامه ای را که «ازهر» و «اخنس» برای آنحضرت نوشته بودند، (و خواستار باز گرداندن ابو بصیر به آنان بودند) توسط مردی از بنی عامر - و یکی از موالیان آنان بدست آنحضرت رسید، حضرت فرمود:

ای ابوبصیر ما با اینان پیمان صلحی را امضا کردیم که می دانی، و در دین ما پیمان شکنی جایز نیست و خداوند برای تو و برای کسانی که از مستضعفین با تو هستند فرج و راه گشایشی می رساند، اکنون نزد قوم خود بازگرد. وی گفت: ای رسول خدا، آیا مرا نزد مشرکان باز می گردانی تا مرا در دینم مورد آزار قرار دهند؟ فرمود: ای ابوبصیر، برگرد، البته خداوند بزودی برای تو و افراد دیگری از مستضعفین که همراه تو هستند فرج و گشایشی را فراهم خواهد کرد.^(۱)

ملاحظه می فرمائید که پیامبر اکرم(ص) تا چه اندازه به عهد خویش عنایت و اهتمام می ورزند و حتی برای رعایت مصلحت افرادی که به وی ایمان آورده و به او پناهنده شده اند آنرا زیر پا نمی گذارند.

۲۲- در ماجرای صفین پس از آنکه اکثریت سپاهیان امیر المومنین(ع) بر حکمیت اصرار ورزیدند و ابوموسی اشعری را بعنوان حکم برای خویش برگزیدند و امیر المومنین(ع) نیز بناچار آنرا پذیرفت و با معاویه قرارداد

(۱) یا ابابصیر، انا قد اعطينا هؤلاء القوم ما قد علمت، و لا یصلح لنا فی دیننا الغدر، و ان الله جاعل لك و لمن معك من المستضعفین فرجا و مخرجا فانطلق الی قومك. قال: یا رسول الله، اتردنی الی المشرکین یفتنوننی فی دینی؟ قال: یا ابابصیر، انطلق فان الله - تعالی - سیجعل لك و لمن معك من المستضعفین فرجا و مخرجا. ر، ک، سیره ابن هشام ۳/۳۳۷.

حکمیت امضاء فرمود. پس از امضا شدن قرارداد، آنان پشیمان شدند و به آنحضرت مراجعه نموده و گفتند: ما اشتباه کردیم که به حکمیت رضایت دادیم اکنون از اشتباه خود برگشته و توبه می کنیم تو نیز مانند ما از کاری که انجام شده بازگرد...

حضرت فرمود:

وای بر شما آیا پس از رضایت دادن و امضاء پیمان و قرارداد بازگردم؟ آیا خداوند متعال نفرموده: اوفوا بالعهد؟ آیا نفرموده: و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لاتنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً؟ و آنحضرت (ع) بهم زدن قرارداد را نپذیرفت^(۱).

[خلاصه کلام و نتیجه]

از همه آنچه تا کنون در فصل سیاست خارجی اسلام و چگونگی رفتار با غیر مسلمانان یادآور شدیم بدست آمد که:

اسلام هم دین است و هم سیاست، دینی است گسترده، جهانی و همیشگی، دین حق است و عدالت، پس واجب است همه مردم به آن فراخوانده شوند و از آن و از ایمان آورندگان به آن در تمام شرق و غرب عالم دفاع کنند و اینکه همه مسلمانان یک امت هستند و چیزی جز اسلام بر آنان حکومت نمی کند. و اینکه کفر در شکل‌های گوناگون آن، همه یک ملت هستند و همه به گونه ای با اسلام سر دشمنی دارند. پس مسلمانان همیشه باید در مقابل کفار خود را مجهز و آماده نگهدارند، و دوستی و حاکمیت آنان را نپذیرند و آنان را همراه و محرم اسرار خود

(۱) و یحکم، ا بعد الرضا و الميثاق و العهد نرجع؟ اولیس الله - تعالی - قال: اوفوا بالعهد. و قال: و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لاتنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً. فابی علی (ع) ان

نداندند. همه اینها بخاطر ادای حق خدا و حق انسانیت و دفاع از یگانه پرستی و عدالت است.

ولی در عین حال اگر کفار با مسلمانان سر جنگ نداشتند و با یکدیگر علیه مسلمانان همدست و هم پیمان نشدند با آنان می توان بر اساس قسط و عدل و نیکی و انصاف عمل نمود و در صورتیکه مصلحت اسلام و مسلمین اقتضا کند با آنان پیمان و قرارداد امضا کرد. و تازمانیکه آنان به پیمان و قراردادهای خویش استوارند بر حکومت اسلامی و امت مسلمان واجب است که آن پیمان و قراردادها را محترم بشمارند و به آن پایبند باشند، و چنانچه از نص آیات شریفه الهی بدست آمد این از لوازم ایمان و تقوی است.

البته در صورتی که به مسلمانان خیانت کنند و پیمان شکنی نمایند در آن صورت بخاطر عملی که خود انجام داده اند حرمت آنان نیز از بین خواهد رفت. و در شرایطی که اماره و علامت فریب و خیانت هم از آنان آشکار گردد، در آن شرایط بسا درنگ کردن مخالف دورنگری و احتیاط و موجب تسلط ناگهانی آنان بر مسلمانان گردد. که در چنین شرایطی حاکم اسلامی بخاطر مصالح اسلام و امت اسلامی می تواند قطع رابطه خویش را با آنان اعلام کند. ولی جنگ با آنان پیش از ابلاغ و اعلان قبلی جایز نیست. خداوند متعال می فرماید:

الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة وهم لایتقون × فاما تثقفنهم فی الحرب فشدّ بهم من خلفهم لعلهم یدکرون × و اما تخافن من قوم خیانة فانبد الیهم علی سواء ان الله لایحب الخائنین^(۱) همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی آنان پیمان خویش را هربار می شکنند و پروا نمی گیرند × پس هرگاه در جنگ بر آنان دست یافتی با آنان چنان جنگ کن که آنانکه پشت سرشان هستند پراکنده شوند، شاید پند گیرند × و هرگاه از مردمی بیم خیانت در پیمان داشتی به آنان اعلام کن که

پیمان شکسته است تا در این جهت با آنان مساوی باشی که طرفین دیگر تعهدی ندارند و خدا پیمان شکنان را دوست نمی دارد.

جهت دهم:

مصونیت سیاسی سفراء و نمایندگان

سفراء و فرستادگان سایر دولت ها و امت ها نزد حاکم اسلامی از مصونیت و احترام ویژه ای برخوردار هستند، بگونه ای که به راحتی می توانند رسالت خود را ابلاغ کنند و عقاید مخالف خود را با جدیت و صراحت بدون اینکه مرعوب شوند یا زیان و آزاری به آنان رسد ابراز دارند

[در این رابطه به روایات زیر توجه فرمائید]

۱- وسائل به نقل از قرب الاسناد از سندی بن محمد، از ابوالبختری^(۱) از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام وارد شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

فرستادگان و گروگانها کشته نمی شوند.^(۲)

۲- در سیره ابن هشام آمده است که «مسيلمه» به پیامبر خدا (ص) نوشت: از مسيلمه رسول خدا به محمد رسول خدا: سلام عليك. اما بعد، من در این کار [رسالت] با تو شریک شده ام، نصف زمین برای من و نصف زمین برای قریش ولی قریش قوم تجاوزکاری هستند.

آنگاه دوفرستاده نامه وی را برای آنحضرت آوردند، حضرت به آندو فرمود: شما چه می گوئید؟ گفتند: ما نیز همین را می گوئیم. حضرت فرمود:

(۱) ابوالبختری از قصص عامه بوده و برخی گفته اند «أنه كذاب» ولی در روایات ما از او روایت نقل شده است. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) لا یقتل الرسل ولا الرهن. وسائل ۹۰/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۴۴، حدیث ۲.

بخدا سوگند اگر اینگونه نبود که پیک را نباید کشت شمارا گردن می زدم.
 آنگاه به مسیلمه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد فرستاده خدا به
 مسیلمه کذاب: سلام بر کسی که راه هدایت را پیشه کند، اما بعد، زمین از آن
 خداست هر که را خواهد وارث آن گرداند و عاقبت از پرهیزکاران است.
 این ماجرا در آخر سال دهم هجرت بود ^(۱).

۳- در سنن ابی داود به سند خود از نعیم ابن مسعود آمده است که گفت:
 شنیدم که پیامبر خدا(ص) هنگامی که نامه مسیلمه را خواند به آن دونفر فرمود:
 شما چه می گوئید؟ گفتند: آنچه را او گفته می گوئیم، فرمود:

بخدا سوگند اگر اینگونه نبود که پیک را نباید کشت، شمارا گردن می زدم ^(۲).
 ۴- باز در همان کتاب به سند خود از عبدالله آمده است که گفت: از پیامبر
 خدا(ص) شنیدم که می فرمود:
 اگر تو پیک نبودی ترا گردن می زدم ^(۳).

۵- در سنن بیهقی به سند خود از عبدالله [مشخص نیست عبدالله عمر، یا
 عبدالله بن عاص است] آمده است که گفت:

(۱) اما والله لولا انّ الرسل لا تقتل لضربت اعناقكما. ثم كتب الى مسيلمه: بسم الله الرحمن
 الرحيم، من محمد رسول الله الى مسيلمه الكذاب: السلام على من اتبع الهدى، اما بعد، فان
 الارض يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين. و ذلك في آخر سنة عشر. سيرة ابن هشام
 ۲۴۷/۴.

این ارتكازی بشر است که فرستادگان باید مصونیت داشته باشند اسلام هم بر آن تاکید ویژه نموده
 است. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) اما والله لولا ان الرسل لا تقتل لضربت اعناقكما. سنن ابی داود ۷۶/۲، کتاب جهاد، باب فی
 الرسل.

(۳) لولا انك رسول لضربت عنقك. سنن ابی داود ۷۶/۲، کتاب الجهاد، باب فی الرسل.

سنت بر این قرار گرفته که پیک را نباید کشت^(۱).

ع- باز در سنن ابی داود بسند خود از ابی رافع آمده است که گفت:

قریش مرا نزد پیامبر خدا(ص) فرستادند، پس چون پیامبر خدا(ص) را ملاقات کردم، اسلام در دلم جای گرفت، عرض کردم: ای پیامبر خدا، من هرگز نزد آنان باز نمی گردم، حضرت فرمودند:

من به پیمانها خیانت نمی کنم و نامه رسانها را زندانی نمی کنم ولی تو بازگرد اگر در دل خود همان چیزی را که الان احساس می کنی احساس کردی به نزد ما بازگرد. گفت: من رفته ام پس از مدتی نزد آنحضرت آمده و اسلام آوردم^(۲).

در متن عربی این روایت «بُرُد» جمع برید به معنی نامه رسان و چاپارچی است و شاید فرمایش رسول خدا(ص) ناظر بر یک امر ارتكازی فطری باشد، زیرا حفظ روابط اجتماعی متوقف بر رعایت قوانین و مقررات اجتماعی است که از جمله آن قوانین و مقررات، مصونیت نامه ها و نامه رسانها و وفا به تعهدات است. و بهمین جهت سیره و روش عقلا بر مصونیت و امنیت سفرا و نمایندگان تعلق گرفته است.

۷- در انساب الاشراف بلاذری پس از ذکر نامه معاویه به علی(ع) می نویسد: چون علی(ع) وی - نامه رسان - را دید فرمود: چه چیز در پشت سر پنهان کرده ای؟ گفت: می ترسم مرا بکشی! فرمود: چگونه ترا بکشم با اینکه تو

(۱) مضت السنة ان لا تقتل الرسل « متن بیهقی ۲۱۲/۹، کتاب الجزية، باب السنة ان لا يقتل الرسل.

در ترجمه سند این روایت «عبدالله» مشخص نیست آیا عبدالله مسعود است، یا عبد الله عمر، یا عبدالله بن عاص. الف - م، جلسه ۱۷۲ درس.

(۲) انی لا اخیس بالعهد و لا احبس البرد، ولكن ارجع فان كان فی نفسک الذی فی نفسک الان فارجع.

سنن ابی داود ۷۵/۲، کتاب الجهاد، باب فی الامام يستجنّ به فی العهود.

پیام رسان هستی؟^(۱).

جهت یازدهم:

حکم جاسوس دشمن

از مسائل بسیار مهمی که همواره نظامها و دولتها به آن گرفتار می باشند سازمان اطلاعات دشمنان بیگانه است که همواره توسط ایادی و جاسوسهای داخلی و خارجی خود می کوشند در اجتماعات و ادارات و ارتش و مراکز تصمیم گیری و فرماندهی دولت مخالف خود نفوذ کنند و از این طریق به نقاط ضعف و اطلاعات مورد نیاز خود دست یابند.

خسارتهای مترتبه بر این عمل بویژه در میدانهای جنگ و شرایطی که یک کشور در شرایط جنگی با کشور دیگر بسر می برد بسیار زیاد و شکننده است. پس بر حاکم مدبّر عاقل واجب است که همواره مراقب اعمال و حرکات افراد بوده و در مقابل این شیوه دشمن در آمادگی کامل بسر برد. زیرا چه بسا غفلت از این مسئله مهم موجب فرار و از هم گسیختگی نیروها و خسارتهای بسیار سنگینی گردد که چیزی آنها را جبران نمی کند. و شاید فرمایش خداوند متعال که پس از امر به آماده کردن نیرو در برابر کفار می فرماید:

و آخرین من دونهم لاتعلمونهم، الله يعلمهم - و جز اینان دیگرانی که شما آنان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد، ناظر به همین ستون پنجم و شبکه داخلی دشمن باشد، کسانی که دشمن آنان را به خدمت گرفته تا از طریق آنان جاسوسی کند و از امکانات و روحیه مسلمانان آگاهی یابد.

آنچه از آثار و روایات اسلامی استفاده می شود اینست که جزای مناسب با

(۱) فلما رآها علی قال: ویلک، ماورائک؟ قال: اخاف ان تقتلنی، قال: ولم اقتلک و انت رسول؟ « انسب

این گناه بزرگ کشتن و اعدام است مگر اینکه بخاطر جهاتی از آن صرف نظر گردد، زیرا بزرگی جنایت و جزای آن متناسب با شدت زیان و خسارتی است که بر آن مترتب است.

اکنون برخی از روایات را در این زمینه را از نظر می گذرانیم:

۱- در سیره ابن هشام - با تلخیص - آمده است:

پس از اینکه مشرکان معاهده حدیبیه را نقض کردند و دشمنی آنان با اسلام و مانعت آنان از گسترش حق و عدالت برای پیامبر اسلام (ص) آشکار شد آنحضرت تصمیم به فتح مکه گرفت و در صدد برآمد پیش از آنکه آنان خبردار شوند و خود را آماده کنند بطور ناگهانی برآنان هجوم برد و شر آنان را برطرف و شوکتشان را در هم بشکند. از اینرو به مردم فرمود که قصد دارند به مکه بروند و به آنان دستور داد که بسرعت خود را آماده حرکت کنند و فرمود:

بارخدا یا این حرکت را از چشم خبرچینان و جاسوسان قریش دور نگه دار تا ناگهان در شهرشان بر آنان فرود آیم.

مردم بسرعت آماده شدند پس چون آنحضرت (ص) می خواست به طرف مکه حرکت کند «حاطب بن ابی بلتعه» نامه ای به قریش نوشت و آنان را از اجرا باخبر کرد، آنگاه آن نامه را به زنی داد و مزد و پاداشی برای وی معین کرد تا آنرا به قریش برساند، آن زن نیز نامه را در میان موهای سرش گذاشت و موهایش را بر آن بافت و از شهر خارج شد، پیامبر خدا (ص) از طریق آسمان [وحی] از ماجرا خبردار شد و علی (ع) و زبیر بن عوأم را بدنبال او فرستاد، آنان در بین راه به آن زن رسیدند و او را از مرکب پیاده کردند و وسایل او را جستجو کردند، ولی چیزی نیافتند، علی بن ابیطالب (ع) به وی فرمود: بخدا سوگند نه به رسول خدا دروغ گفته شده و نه آنحضرت به ما دروغ گفته است یا نامه را می دهی یا برهنه ات می کنیم.

آن زن چون جدیت آن حضرت را دید گفت: کنار بروید، آن حضرت کنار رفت، وی موهای سرش را باز کرد و نامه را بیرون آورد و به آن حضرت داد. آن حضرت نامه را نزد پیامبر خدا (ص) آورد، پیامبر اکرم (ص) «حاطب» را طلبید و فرمود: ای حاطب چه چیز ترا بر این کار واداشت؟ وی گفت: ای پیامبر خدا (ص) بخدا سوگند من بخدا و پیامبر خدا ایمان دارم من تغییر نکرده و عوض نشده ام. من فردی هستم که در میان آنان - قریش - طایفه و عشیره ای ندارم ولی نزد آنان همسر و فرزند دارم، بخاطر آنان است که دست به این کار زدم، عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا به من اجازه بدهید تا گردن او را بزم، این منافق شده است، پیامبر فرمود:

تو چه میدانی ای عمر شاید خداوند در روز جنگ بدر به اصحاب بدر توجه نموده و فرموده: هرکاری می خواهید بکنید من شما را بخشیدم.

آنگاه خداوند متعال در ارتباط با حاطب این آیه را نازل فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ الْبَلَاءَ - ای مومنان دشمن من و دشمن خویش را ولی و دوست خود مگیرید که با آنان طرح دوستی بریزید^(۱).

نظیر این روایت را ابوداود در جهاد سنن خویش آورده و در آن آمده است:

عمر گفت: به من اجازه بده تا گردن این منافق را بزم، پیامبر خدا (ص) فرمود: این در جنگ بدر شرکت داشته، و چه می دانی شاید خداوند بر اهل بدر عنایت داشته و فرموده: هرکار می خواهید بکنید من گناهان شما را بخشیدم^(۲).

(۱) سیره ابن هشام ۳۹/۴ - ۴۱.

(۲) قد شهد بدرا، و ما یدریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم. سنن

ابی داود ۴۵۰۴۴/۲، کتاب الجهاد، فی حکم الجاسوس اذا کان مسلماً.

داستان حاطب را علی بن ابراهیم در تفسیر خویش به هنگام تفسیر سوره
ممتحنه^(۱) و طبرسی در مجمع البیان^(۲) و بخاری در کتاب الجهاد^(۳)، آورده اند.
البته در نقلهای مختلف اختلافات جزئی وجود دارد که می توان به آنها
مراجعه نمود.

روشن است که در اینجا پیامبر خدا(ص) عمر را از این نظریه که جزای عمل
منافق جاسوس کشتن است «ردع» نفرموده بلکه بسا آنرا «تقریر» نیز فرموده ولی
آنحضرت سابقه حاطب را در اسلام که در جنگ بدر شرکت داشته مجوز عفو وی
قرار داده و این منافاتی با این معنی ندارد که بالطبع جزای چنین عملی قتل است،
چنانچه از روایات آینده نیز استفاده می گردد.

پس آنچه در کتاب جهاد مبسوط^(۴) آمده که «جاسوس مسلمان را نمی توان
کشت» و به عمل پیامبر اکرم(ص) در مورد حاطب استناد فرموده، مطلبی است
که آنرا می توان مورد مناقشه قرار داد.^(۵)

۲- در مغازی واقدی در غزوه مریسیع (بنی المصطلق) بطور خلاصه اینگونه آمده
است:

«چون پیامبر خدا(ص) در «بقعاء» فرود آمد، به جاسوسی از مشرکان برخورد
نمودند، به وی گفتند: چه خبر؟ مردم کجا هستند؟ گفت: از آنان خبر ندارم.

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم ۳۶۱/۲.

(۲) مجمع البیان ۲۶۹/۵-۲۷۰، (جزء ۹).

(۳) صحیح بخاری ۱۷۰/۲، کتاب الجهاد و السیر، باب الجلوس.

(۴) مبسوط ۱۵/۲.

(۵) می توان گفت تعیین حکم و اندازه و چگونگی مجازات جاسوس دشمن در شرایط مختلف و
نسبت به افراد مختلف در اختیار والی است، از عمل پیامبر اکرم(ص) نیز همین معنی استفاده
می شود.

عمر گفت: یا راست می گویی یا گردنت را می زخم. گفت: من مردی از بلمصطلق هستم حارث بن ابی ضرار را در حالی ترک کردم که سپاه زیادی برای جنگ با شما آماده کرده بود و مردم بسیار دیگری بسوی او روی می آوردند و مرا فرستاده تا از شما خبر ببرم و ببینم آیا از مدینه حرکت کرده اید یا نه، عمر وی را نزد رسول خدا(ص) آورد و ماجرا را به آنحضرت گفت. پیامبر خدا(ص) وی را به اسلام دعوت کرد ولی او نپذیرفت، عمر گفت: ای رسول خدا(ص) گردن او را بزم؟ پیامبر خدا(ص) وی را در اختیار او گذاشت و او گردنش را زد.^(۱)

۳- در مستدرک الوسائل از دعائم الاسلام آمده است:

«جاسوس و خبرچین در صورتی که دسترسی به آنها حاصل شد، کشته می شوند» از اهلیت اینگونه برای ما روایت شده است.^(۲)

۴- در سنن ابی داود به سند خود از سلمة بن اکوع آمده است که گفت:

در یکی از سفرها جاسوسی از مشرکین نزد پیامبر آمد، بعد ناگهان ناپدید شد، پیامبر(ص) فرمود: او را بیابید و بکشید - سلمة گوید: - من زودتر از دیگران به وی دست یافتم و او را کشتم و لباس و وسائل او را تصرف کردم و پیامبر آنها را بمن بخشید.^(۳)

۵- باز در همان کتاب از سلمة آمده است که می گفت:

(۱) مغازی ۴۰۶/۱.

(۲) والجاسوس والعین اذا ظفر بهما قتلا. کذلک روینا عن اهل البیت. مستدرک الوسائل ۲۴۹/۳، ابواب دفاع، باب ۱، حدیث ۱.

(۳) اتی النبی(ص) عین من المشرکین و هو فی سفر، فجلس عند اصحابه ثم انسل، فقال النبی(ص): اطلبوه فاقتلوه. قال: فسبقتهم الیه فقتلته و اخذت سلبه ففعلنی اياه. سنن ابی داود ۴۵/۲، کتاب الجهاد، باب فی الجاسوس المستأمن.

بارسول خدا(ص) به غزوه هوازن رفتیم. در شرایطی که ما با دشواریهای روبرو بودیم، همه ما پیاده بودیم و در بین ما افراد ناتوان و ضعیف نیز وجود داشت، بناگاه فردی که بر شتر نر قرمز رنگی سوار بود سر رسید، طنابی چرمی از کنار شترش کشید و شتر را با آن بست آنگاه آمد کنار ما نشست و صبحانه خورد، پس چون ضعیف و ناتوانی ما را دید بلند شد به سرعت به طرف شترش رفت طناب او را باز کرد، آنرا خوابانید و بر پشت او سوار شد و آنرا از جای بلند کرد که بگریزد، ناگاه شخص دیگری از طایفه اسلم که بر ناقه [شتر ماده] سبز رنگی سوار بود از پشت نیروهای ما ظاهر شد و با یکدیگر شروع به رفتن کردند، من به سرعت دویدم تا به پشت ناقه رسیدم و ناقه پشت سر جمل حرکت می کرد، من جلوتر رفتم تا به پشت جمل رسیدم، آنگاه باز جلوتر رفته و افسار جمل را بدست گرفتم و شتر را خوابانیدم، چون زانوی شتر به زمین رسید من آن مرد را از شتر به زیر کشیده و شمشیر خود را کشیدم و به سر او زدم، او از دنیا رفت، مرکب و لباس و وسایل او را برداشته به همراه خود آوردم، پیامبر خدا با سایر افراد به استقبال من آمدند، آنحضرت فرمود: چه کسی آن مرد را کشت؟ گفتند سلمه بن اکوع. فرمود: همه وسایل و لباس مقتول مال اوست^(۱).

این داستان را مسلم در صحیح خود نیز آورده است^(۲).

۶- باز در همان کتاب به سند خود از فرات بن حیان آمده است:

رسول خدا(ص) به کشتن وی دستور فرمود و او جاسوس ابوسفیان بود و با فردی از انصار همپیمان بود، به جمعی از انصار گذر کرد و گفت: من مسلمانم، یکی از انصار گفت: ای رسول خدا می گوید من مسلمانم، پیامبر خدا(ص) فرمود: در میان شما افرادی هستند که آنان را به ایمانشان واگذار می کنم، یکی

(۱) سنن ابی داود ۴۵/۲، کتاب جهاد، باب فی الجاسوس المستأمن.

(۲) صحیح مسلم ۱۳۷۴/۳، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۴.

از آنها فرات بن حیان است^(۱).

۷- در ارشاد مفید آمده است:

چون خبر وفات امیر المومنین (ع) و بیعت مردم با فرزندش امام حسن (ع) به معاویه رسید، یک نفر از قبیله «حمیر» را به کوفه و یکی از «بنی القین» را به بصره فرستاد تا اخبار را به وی گزارش نموده و بر علیه حسن (ع) کارشکنی کنند، امام حسن (ع) از این ماجرا باخبر شد و دستور فرمود تا آن شخص حمیری را از منزل یک قصاب (حجام خ. ل) در کوفه بیرون بکشند و گردن او را بزنند، آنگاه نامه ای به بصره نوشت تا آن فرد، بنی قین را از بنی سلیم بیرون بیاورند و گردن بزنند، آنگاه به معاویه نوشت:

اما بعد، تو برای دسیسه چینی و حيله گری و فریب، افرادی را به کار گرفتی، و جاسوسانی فرستادی، گویا تو روبرو شدن را دوست داری، آنروز خیلی دور نیست...^(۲).

پس بطور خلاصه باید گفت: ظاهراً در زمان پیامبر اکرم (ص) وائمه معصومین (ع) این معنی که حکم جاسوسی برای دشمن اعدام است، یک امر واضحی بوده اگرچه در برخی موارد بخاطر برخی جهات از آن صرف نظر می شده است.

علاوه بر اینکه عنوان منافق و مفسد و محارب و باغی نیز غالباً بر جاسوس صادق است و این نکته ای است شایان دقت.

درخراج ابویوسف آمده است:

(۱) ان منکم رجلاً انکلهم الی ایمانهم، منهم فرات بن حیان. سنن ابی داود ۴۵/۲، کتاب الجهاد، باب فی جاسوس الذمی.

(۲) اما بعد فانک دستت الرجال للاحتیال و الاغتیال و ارضدت العیون، کانک تحب اللقاء، و ما اوشک ذلک... ارشاد مفید ۱۷۰/ (چاپ دیگر ۱۸۸).

و ای امیر المومنین از حکم جاسوسهای اهل ذمه و اهل حرب و یا جاسوسهای مسلمان پرسش کردی، همانا اگر از اهل ذمه یا از اهل حرب باشند که جزیه می پردازند مانند یهود و نصاری و مجوس، باید گردنهای آنها زده شود، ولی اگر از اهل اسلام و شناخته شده باشند، آنان را مجازات کن و به حبس های طولانی آنها را محکوم کن تا توبه کنند.

ابویوسف گوید: و شایسته است امام مرزبانانی بر جاده هائی که بر بلاد اهل شرک ختم می شود داشته باشد، تا بازرگانانی که از آن راهها رفت و آمد می کنند را مورد بازرسی قرار دهد. و اگر کسی سلاح حمل می کند آنرا از وی گرفته و بازگردانده شود و هر کس افرادی را به بردگی می برد بازگردانده شود و اگر کسی کتابی [نامه ای] همراه دارد خوانده شود و اگر در آن کتاب و نوشته گزارشهایی از وضعیت مسلمانان آمده است، صاحب کتاب نیز بازداشت شود و نزد حاکم فرستاده شود تا در باره او نظر بدهد.^(۱)

خلاصه کلام، اینکه: حفظ نظام که از مهم ترین فرایض است بر سیاست مراقبت و احتیاط با منافقین و جاسوسان دشمن متوقف است، چنانچه بر فرستادن مراقب و جاسوس به کشورهای دشمن که توطئه ها و برنامه های آنان علیه مسلمین را گزارش کنند، توقف دارد. و تفاوت بین این دو جاسوسی به اینست که جاسوسی برای کفر باعث تقویت و گسترش کفر و فساد است و جاسوسی برای اسلام باعث تقویت نظام حق و عدل، پس واجب است که شر اولی دفع و دومی تقویت شود. و در اینجا نکته ای است شایان دقت.

(۱) خراج ابویوسف / ۱۸۹، روشن است که نوشته های ابویوسف در خراج قبل از اینکه مبین احکام اسلام باشد مؤید عملکرد خارجی خلفاء بوده بنابراین در سخنان او به این نکته نیز باید توجه داشت.

جهت دوازدهم:

برخی از معاهده های پیامبر (ص) با کفار اهل کتاب و دیگران

در این فصل مناسب است برخی از عهدنامه های پیامبر اکرم (ص) با کفار را برای مزید فایده یادآور شویم و پژوهش گسترده در این موضوع را به کتابهای مفصل که در این زمینه نگاشته شده واگذار نمائیم:

۱- عهدنامه ای که پیامبر اکرم (ص) بین اهل مدینه نگاشت.

پس از آنکه پیامبر (ص) به یثرب - مدینه - وارد شد یک عهدنامه و پیمان سیاسی در بین آنان به امضاء رساند که ضمن آن روابط انسانی و حقوق متقابل بین مردم مدینه از مسلمانان و یهود و دیگران مشخص شده است. این عهدنامه بعنوان قانون اساسی دولت اسلامی که آنحضرت در مدینه تاسیس فرمود بشمار می آید. در سیره ابن هشام آمده است: ابن اسحاق گوید: پیامبر خدا (ص) عهدنامه ای بین مهاجرین و انصار و یهود مدینه نوشت و یهودیان را بردین و اموال خود باقی گذاشت و شرایطی را به نفع و شرایطی را علیه آنان در آن گنجانید که صورت کامل قرارداد بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از محمد پیامبر (ص) بین مومنان و مسلمانان از قریش و مردم یثرب و کسانی که از آنان پیروی نموده و ملحق به آنان شده اند و با آنان در جهاد شرکت نموده اند، اینان جدای از سایر مردم یک امت واحده می باشند. مهاجرین از قریش بر طبق قراردادها و قوانین اجتماعی خود می باشند و دیه های آنها بیت خود آنان است و اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان خود آزادی می نمایند و «بنوعوف» بر طبق قراردادها و قوانین اجتماعی خود می باشند و دیه های آنها به همان روش نخستین است، هر طایفه ای

اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو ساعده» بر طبق قوانین و قراردادهای اجتماعی خود می باشند و به همان روش نخستین خود عمل می کنند و هر طایفه ای اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان خود آزاد می نماید. و «بنو حارث» بر طبق قراردادهای نخستین خود عمل می کنند، و هر طایفه اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو جشم» بر طبق قراردادهای حقوقی و جزایی نخستین خود می باشند، و هر طایفه اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنین آزاد می نماید. و «بنو نجار» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین است، و هر طایفه آنان اسرای خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو عمرو بن عوف» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین است و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو النبیّت» بر قراردادهای اجتماعی خود می باشند و قوانین جزائی آنها به همان روش نخستین آنان است. و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نماید. و «بنو الاوس» بر قراردادهای اجتماعی خویشند و قوانین جزائی آنان به همان روش نخستین است، و هر طایفه آنان اسیران خود را بر اساس معروف و قسط بین مومنان آزاد می نمایند.

و البته مومنان در بین خود بدهکار و عاقله مندی را نمی یابند مگر اینکه بر اساس معروف وی را در پرداخت بدهی و رهائی از گرفتاری یاری می رسانند. و نباید فرد مومنی با بنده مومن دیگری علیه وی هم سوگند شود. و همه مومنان باتقوی، علیه کسی که به حقوق آنان تجاوز کرده، یا ظلم و گناه بزرگی را علیه آنان تدارک دیده یا بین مومنان فساد ایجاد کرده، یکی هستند و همه دستهای آنها علیه اوست، اگرچه فرزند یکی از آنها باشد. و هرگز نباید مومنی مومن دیگری

را بخاطر کافری بکشد. و هرگز کافری را علیه مومنی یاری ندهد. و همانا امان خداوند یکی است که کوچکترین مسلمانان می توانند از سوی سایرین آنرا بعهدہ بگیرد.

و اینکه مومنان برخی ولیّ برخی دیگر هستند نه سایر مردم. و کسانی از یهود که از ما پیروی می کنند از یاری و کمک ما برخوردارند به آنها ظلم نمی شود و به دشمنان آنان کمک نمی شود. و همانا صلح مسلمانان یکی است، هیچ مومنی در جهاد در راه خدا با دیگری صلح نمی کند مگر اینکه همه در آن مساوی و برابر هستند. و رزمندگان از مومنین به نوبت به جنگ خواهند آمد و هر رزمنده ای را رزمندگان دیگر پشتیبانی خواهند کرد.

و مومنان با تقوی بر نیکوترین راه هدایت و استوارترین آن می باشند. و هیچ مشرکی حق ندارد از مال یا جان مشرکین قریش حمایت کند. و حق ندارد با آنان علیه مومنی همکاری نماید. و اینکه اگر مومنی مومن دیگری را کشت باید قصاص شود مگر اینکه ولی مقتول رضایت دهد و همه مومنان علیه وی هستند تا اینکه این امر اجرا شود. و اینکه هر مومنی که مطالب این نوشته را پذیرفته و به خدا و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که بدعت گذار نسبت به این نوشته را یاری دهد، یا او را در پناه خود گیرد و اگر کسی او را یاری کرد یا به وی جا و مکان داد لعنت خدا و غضب وی تا روز قیامت بر او باد و توبه او پذیرفته نیست و عوض هم از او گرفته نمی شود. و هریک از شما که در چیزی از این نوشته اختلاف کردید آنرا به خداوند - عزوجل - و محمد (ص) برگردانید.

و تازمانی که مومنان در جنگ هستند یهودیان نیز همراه مومنین مخارج جنگ را می پردازند. یهود بنی عوف نیز امتی هستند با مومنان، یهودیان به دین خود باشند و مسلمانان به دین خود، چه خود و چه غلامان آنان، مگر کسی که ظلم کند یا مرتکب خلافی شود که جز خود و خانواده خود را هلاک نکرده است. و

برای یهود بنی نجار است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی حارث است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی ساعده است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی جشم است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی اوس است آنچه برای یهود بنی عوف بود. و برای یهود بنی ثعلبه است آنچه برای یهود بنی عوف بود، مگر کسی که مرتکب گناه یا ستمی شود که او جز خود و خانواده خود را هلاک نکرده است. و طایفه جفنه قسمتی از ثعلبه هستند و حکم آنان را دارند. و برای بنی شطیبه است آنچه برای یهود بنی عوف بود. اینکه نیکان از بدان جدا هستند. و موالی و بندگان بنی ثعلبه مانند خود آنان هستند. و هم پیمانان یهود حکم خود آنان را دارند. و اینکه هیچ یک از آنان جز با اجازه محمد(ص) حرکتی نباید انجام دهند. و اگر جراحاتی بر کسی وارد شد نباید از تقاص جراحات وارد کننده جلوگیری کنند. و کسی که بناگاه کسی را بکشد بخود و اهلیت خود چنین کرده است مگر کسی که مورد ستمی واقع شده [و از خود دفاع کرده است] و خدا با کسانی است که به این عهدنامه پایدار می مانند.

و اینکه یهود مخارج خود را خود باید بپردازند و مسلمانان نیز مخارج خود را خود باید بپردازند، و اگر کسی با امضا کنندگان این عهدنامه به جنگ برخیزد همگی موظفند که از خود دفاع کنند و بین آنان خیرخواهی و نصیحت و نیکی حاکم است نه زشتی و پلیدی و هیچ کس نباید به هم پیمان خود بدی کند و باید به یاری مظلوم بشتابد. و در شرایط جنگی یهودیان نیز مانند مسلمانان مخارج جنگ را می پردازند. و حرمت یشرب [مدینه] باید توسط امضا کنندگان این قرارداد حفظ شود. همسایه نیز مانند خود انسان است که نباید به او ضرر و زبانی وارد گردد. و حریمی شکسته غی شود [در منزلی وارد نباید شد] مگر با اجازه اهل آن. و اینکه ما بین امضا کنندگان این ورقه مشکل و مشاجره زیان

زننده ای واقع نمی شود مگر اینکه در مورد آن به خداوند - عزوجل - و به محمد پیامبر خدا(ص) مراجعه می کنند. و خداوند گواه بر مطالب نیک و خوب این صحیفه است.

و اینکه قریش و کسانی که آنان را یاری می دهند را نباید پناه داد. و اینکه بین امضا کنندگان این صحیفه پیمان همکاری است علیه کسی که به یثرب هجوم آورد. و اگر به صلح دعوت شدند مصالحه می کنند و شرایط صلح را عملی می سازند زیرا اینان هستند که طالب صلحند و آنرا محترم می شمارند و اگر اینان [امضا کنندگان صحیفه] قوم دیگری را به صلح فراخوانند، برای دیگران است آنچه برای مؤمنین است، مگر کسی که در دین با مومنان به جنگ برخاسته است.

بر هر دسته ای از مردم حصه آنان است در کارهایی که بعهدہ آنان نهاده شده است. و برای یهود اوس و موالیان آنها و خود آنها همان مزایایی است که برای امضاء کنندگان این صحیفه است. و همواره باید نیکی حاکم باشد نه بدی و کسی عمل ناپسندی انجام نمی دهد مگر اینکه به زیان خود اوست.

و خداوند بر مطالب صحیح و نیک این صحیفه گواه است.

و این صحیفه هرگز مانع مجازات فرد ظالم و گناهکار نمی گردد، و کسی که از شهر خارج گردد یا در شهر بماند در امنیت و امان است مگر کسی که ستم کند یا مرتکب جرمی گردد و خداوند با افراد نیک کرداد و پرهیزکار همراه است. و نیز محمد(ص) فرستاده خدا.^(۱)

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد النبي(ص) بين المؤمنين والمسلمين من قریش و یثرب، و من تبعهم فلحق بهم و جاهد معهم، انهم امة واحدة من دون الناس، المهاجرون من قریش علی ربعتهم يتعاقلون بينهم، و هم يفقدون عانيهم بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنوعوف علی ربعتهم يتعاقلون معاقلمهم الاولى، كل

طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو ساعدة على ريعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو الحارث على ريعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو جشم على ريعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو النجار على ريعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو عمرو بن عوف على ريعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو النبيت على ريعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين. و بنو الاوس على ريعتهم يتعاقلون معاقلهم الاولى، و كل طائفة منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين.

و ان المؤمنين لا يتركون مفرحا بينهم ان يعطوه بالمعروف فى فداء او عقل.

و ان لا يحالف مومن مولى مومن دونه. و ان المؤمنين المتقين (ايديهم - الاموال) على من بنى منهم او ابتغى دسيعة ظلم او اثم او عدوان او فساد بين المؤمنين، و ان ايديهم عليه جميعا، و لو كان ولد احدهم.

و لا يقتل مومن مومنا فى كافر. و لا ينصر كافرا على مومن. و ان ذمة الله واحدة، يجير عليهم ادناهم. و ان المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس. و انه من تبعنا من يهود فان له النصر و الاسوة، غير مظلومين و لامتناصرين عليهم. و ان سلم المؤمنين واحد، لا يسالم مومن دون مومن فى قتال فى سبيل الله الا على سواء و عدل بينهم. و ان كل غازية غزت معنا يعقب بعضها بعضا.

و ان المؤمنين يبيى بعضهم على (عن بخ. ل) بعض بما نال دماءهم فى سبيل الله.

و ان المؤمنين المتقين على احسن هدى و اقومه. و انه لا يجير مشرك مالا لقريش و لانسفا، و لا يحول دونه على مومن. و انه من اعتبط مومنا قتلا عن بيته فانه قود به الا ان يرضى ولى المقتول، و ان المؤمنين عليه كافة، و لا يحل لهم الا قيام عليه. و انه لا يحل لمومن اقر بما فى هذه الصحيفة، و آمن بالله و اليوم الاخر ان ينصر محدثا و لا يؤويه، و انه من نصره او آواه فان عليه لعنة الله و غضبه يوم القيامة، و لا يؤخذ منه صرف و لاعدل.

و انكم مهما اختلفتم فيه من شىء فان مرءه الى الله - عزوجل - و الى محمد (ص).

و ان اليهود ينفقون مع المؤمنين ماداموا محاربين، و ان يهود بنى عوف امة مع المؤمنين، لليهود دينهم، و للمسلمين دينهم، مواليهم و انفسهم الا من ظلم و اثم فانه لا يوتغ الا نفسه و اهل بيته. و ان لليهود بنى النجار مثل ما لليهود بنى عوف. و ان لليهود بنى الحارث مثل ما لليهود بنى عوف. و ان لليهود بنى ساعدة مثل ما لليهود بنى عوف. و ان لليهود بنى جشم مثل ما لليهود بنى عوف. و ان لليهود بنى الاوس مثل ما لليهود بنى عوف. و ان لليهود بنى ثعلبة مثل ما لليهود بنى عوف، الا من ظلم و اثم فانه لا يوتغ الا نفسه و اهل بيته. و ان جفنة بطن من ثعلبة كانفسهم. و ان لبنى الشطبية مثل ما لليهود بنى عوف. و ان البرّ دون الاثم. و ان موالي ثعلبة كانفسهم. و ان بطانة يهود كانفسهم. و انه لا يخرج منهم احد الا باذن محمد(ص). و انه لا ينحجز على ثأر جرح. و انه من فتك فبنفسه فتك، و اهل بيته الا من ظلم، و ان الله على ابرّ هذا.

و ان على اليهود نفقتهم، و على المسلمين نفقتهم. و ان بينهم النصر على من حارب اهل هذه الصحيفة. و ان بينهم النصح و النصيحة و البرّ دون الاثم. و انه لم ياتم امرؤ بحليفه، و ان النصر للمظلوم. و ان اليهود ينفقون مع المؤمنين ماداموا محاربين. و ان يشرب حرام جوفها لاهل هذه الصحيفة. و ان الجار كالنفس غير مضار و لا آثم. و انه لا تجار حرمه الا باذن اهلها. و انه ما كان بين اهل هذه الصحيفة من حدث او اشتجار يخاف فساد فان مرّده الى الله - عزوجل - و الى محمد رسول الله(ص). و ان الله على اتقى هذه الصحيفة و ابرّه. و انه لا تجار قريش و لا من نصرها. و ان بينهم النصر على من دهم يشرب، و اذا دعوا الى صلح يصالحونه و يلبسونه فانهم يصالحونه و يلبسونه، و انهم اذا دعوا الى مثل ذلك فانه لهم على المؤمنين الا من حارب فى الدين، على كل اناس حصتهم من جانبهم الذى قبلهم، و ان يهود الاوس مواليهم و انفسهم على مثل ما لاهل هذه الصحيفة مع البرّ المحض من اهل هذه الصحيفة.

[قال ابن هشام: و يقال: مع البرّ المحسن من اهل هذه الصحيفة]

[قال ابن اسحاق:] و ان البرّ دون الاثم، لا يكسب كاسب الا على نفسه، و ان الله على اصدق ما فى هذه الصحيفة و ابرّه. و انه لا يحول هذا الكتاب دون ظالم و آثم، و انه من خرج آمن و من قد آمن الا من ظلم او اثم، و ان الله جار لمن برّ و اتقى، و محمد رسول الله(ص). سيرة ابن هشام

این عهدنامه را ابو عبید نیز در الاموال خود با کمی اختلاف آورده است.^(۱) در الوثائق السياسية نیز همراه با سایر عهدنامه های آنحضرت آمده است.^(۲)

ما این عهدنامه را با همه طولانی بودن آن در اینجا آوردیم بخاطر اینکه قدیمی ترین و طولانی ترین عهدنامه سیاسی است که در تاریخ اسلام بر جای مانده و سنگ پایه نخستین حکومت اسلامی بر آن استوار شده است.

این عهدنامه دلیل روشنی بر دوران پیشی پیامبر اکرم (ص) و عظمت شخصیت سیاسی آن حضرت است، که بوسیله آن همه اهل مدینه از اوس و خزرج گرفته تا یهود مدینه را با همه نزاع و خونریزیهای که بین آنها بوده با هم هماهنگ نموده و از مجموعه آنان یک قلعه محکم در برابر کفر و شرک ایجاد فرمود و در زیر پرچم و حکومت خویش یک دولت عادلانه برای آنان بنا نهاد.^(۳)

(۱) الاموال/ ۲۶۰ - ۲۶۳، شماره ۵۱۸.

(۲) الوثائق السياسية/ ۵۹، شماره ۶۲، شماره ۱.

(۳) در متن عربی این عهدنامه شریفه لغاتی آمده است که به توضیح آن می پردازیم:

ریعة [ریاعه] به کسر و فتح: روش و عادت است که در امور مربوط به خونخواهی ها و دیات طبق آن رفتار می کردند.

عانی: اسیر معقل؛ جمع معقله: دیات. المفرح به فتح راء: کسی که بدهکاری یا دیه یا فدیة ای بعده اوست، که بر مسلمانان واجب است در پرداخت آن او را یاری رسانند. ابن هشام گوید: مفرح: کسی است که بدهکار یا عیالوار است چنانچه شاعر گفته:

إذا أنت لم تبرح تؤدّي أمانةً و تحمل أخرى أفرحتك الودائع
(اگر تو هنوز امانتی را نپرداخته، امانت دیگری را به عهده بگیری امانتها بر گرده ات سنگینی می کند.)

دسیعه: پاداش بزرگ است. و ظاهراً معنی جمله اینست که اگر کسی به ناروا و از روی ستم از مسلمانان پاداش بزرگی را طلب کرد بر آنان واجب است که به یکدیگر کمک نموده و او را از خود برانند.

نکات برجسته عهدنامه:

همانگونه که ملاحظه می فرمائید این عهدنامه شامل مواد و اصول قابل توجهی است که مهمترین آنها را یادآور می شویم:

۱- همه مسلمانان را علیرغم اختلافات نژادی و قومی بعنوان یک امت در کنار سایر مردم قرار داده است.

۲- سنت و شیوه مهاجرین و قبایل مختلف انصار را در مسائل دیه و خونها [حقوق جزائی] بر اساس همان عادات و سنت های معمول خودشان تایید نموده و همه آنها را در آن شرایط محترم شمرده، البته بعدا یا نازل شدن حکم حدود و قصاص و دیات در اسلام، این اصل نسخ گردید.

۳- بر هر طایفه ای واجب نموده که اسیرهای خود را بر اساس معروف و قسط آزاد سازند.

اسوه: یاری، تسلیت، و مساوات. و در نهایت آمده است: «يعقب بعضها بعضا یعنی بنوبت به جنگ بروند».

یپی: بر جانهادن یا بازگرداندن، و شاید معنی دوم در اینجا مناسب تر باشد، که مفهوم جمله نظیر مفهوم جمله پیشین آنست.

لایحیر مشرک مالا لقریش و لائفسا: یعنی هیچیک از مشرکین اهل مدینه جایز نیست که اموال و یا افرادی از مشرکین قریش را در پناه خود گیرد.

اعطیته: بدون جنایتی که موجب قتل باشد او را بکشد. صرف: توبه. عدل: فدیة. ان الیهود ینفقون مع المؤمنین: یهود سهم خود را در مخارج جنگ می پردازند. لایوتغ: هلاک نمی شود. لاینحجر الی ثار جرح: کسی که در اثر مجروح شدن، طالب قصاص یا دیه است را مانع نمی شوند.

ان الله علی ابر: خداوند بدان راضی است و با کسانی است که مفاد آنرا بیشتر رعایت می کنند. دهم یثرب: به شهر مدینه هجوم آورد.

۴- بر مومنین واجب فرموده که با پرداخت فدیة یا دیة به اسیران و تهیدستان خود کمک کنند.

۵- بر مومنین واجب غوده که در برابر کسی که ظلم و پلیدی و تجاوز و فساد در جامعه می کند، اگرچه فرزند یکی از آنان باشد بصورت یکپارچه بایستند.

۶- بخاطر کافری مومنی را نکشند و کافری را علیه مومنی یاری ندهند.

۷- برای کوچکترین فرد مسلمان این ارزش را قائل شده است که از طرف همه مسلمانان به فردی پناهندگی بدهد.

۸- از مشرکان این اجازه را سلب کرده که مالی یا خونی از مشرکین قریش را در پناه خود گیرد.

۹- اینکه: قاتل مومن باید قصاص شود مگر اینکه ولی مقتول با قبول دیة از وی گذشت کند.

۱۰- در آن از یاری رساندن و پناه دادن به افراد بدعت گذار پیش گیری شده است.

۱۱- برای قبایل یهود و بردگان و همپیمانان آنان حقوق اجتماعی خودشان را قائل شده و امنیت و آزادی مذهب و سایر شئون اجتماعی آنان را محترم شمرده به شرط اینکه با مسلمانان همراهی کنند و همانند مسلمانان در برابر تهاجم مهاجمین مخارج جنگ را بپردازند.

۱۲- بر همه امضا کنندگان عهدنامه لازم شمرده که در مقابل مهاجمین به مدینه قیام کنند و اگر هریک از طرفین به صلح دعوت کرد مجاز باشد مگر اینکه جنگ بخاطر دین باشد.

۱۳- همسایه همانند خود انسان محترم است و نباید مورد اهانت و آزار قرار گیرد.

۱۴- در همه مشکلات و خصومت هائی که بین مسلمانان، یا بین یهود و یا

بین یهود و مسلمانان واقع می شود پیامبر (ص) بعنوان مرجع رسیدگی مشخص شده است.

۲- صلح حدیبیه:

در اواخر سال ششم هجرت پیامبر خدا (ص) - بدون اینکه قصد جنگ داشته باشد - با همراهان برای انجام عمره از مدینه خارج شد. آنحضرت لباس احرام پوشیده و حرکت فرمود تا در حدیبیه فرود آمد و در همانجا بیعت رضوان واقع شد. [قضیه این بود که] قریش تصمیم گرفت که نگذارد آنحضرت به مکه وارد شود. بین آنحضرت و طایفه قریش سفرائی رد و بدل شد، تا در نهایت آنان سهیل بن عمرو را نزد آنحضرت فرستاده و به او گفتند نزد محمد برو و با او مصالحه کن ولی باید او امسال به مکه نیاید زیرا ما هرگز زیر این بار نمی رویم که فردا عرب بگویند: او به زور به مکه وارد شد. وی به نزد پیامبر خدا (ص) رسید و ماجرای صلح را در میان گذاشت، آنحضرت علی (ع) را طلبید و فرمود تا صلحنامه را بنویسد، صورت آن صلحنامه و موآد آن بدین گونه است:

باسمک اللهم این آن چیزی است که محمد بن عبدالله و سهیل بن عمر بر طبق آن صلح نمودند:

[۱-] اینان با یکدیگر مصالحه کردند که تا ده سال جنگ از مردم برداشته شود، مردم در امنیت کامل بسر برند و متعرض یکدیگر نگردند.

[بر این پایه که اگر از اصحاب محمد کسی برای انجام حج یا عمره یا تجارت به مکه آمد، خون و مالش در امان است، و از قریش هرکس به مدینه وارد شد و از آنجا خواست عبور کند و به مصر یا شام برای تجارت برود، خون و مالش در امان است.]

[۲-] و نیز کسی که از قریش بدون اجازه ولی خود به نزد محمد آید باید او را به

قریش برگرداند ولی از کسانی که همراه محمد هستند اگر کسی به نزد قریش آید ملزم نیستند که او را به وی بازگردانند.

[۳-] و در بین ما عیب ها [و ناراحتی های گذشته] پوشیده نگاهداشته می شود و هیچگونه حمله آشکار و یا خیانت پنهانی در بین نیست.

[۴-] و هرکس بخواهد با محمد قرارداد و معاهده ای ببندد مانعی نیست و هرکس بخواهد در قراردادها و عهد قریش داخل شود مانعی نیست.

[۵-] و تو امسال باز می گردی و داخل مکه نمی شوی، و در سال آینده ما از مکه خارج می شویم و تو و یارانت به مکه وارد می شوید و سه روز در آن می مانید، فقط سلاح سواره با شما است و شمشیرها در غلاف و دیگر هیچ چیز به همراه خود نمی آورید.

[۶-] و قربانیهایی که به همراه خود می آورید تا همانجا که ما می بریم و جایگاه آنست می برید و از آنجا جلوتر نمی آید

بر این صلحنامه مردانی از مسلمانان و مردانی از مشرکان گواهی میدهند...^(۱)

(۱) باسمک اللهم،

هذا ما صالح عليه محمد بن عبدالله سهيل بن عمرو.

و اصطلاحاً علی وضع الحرب عن الناس عشر سنين یا من فیهن الناس و یکف بعضهم عن بعض، [علی انه من قدم مکه من اصحاب محمد(ص) حاجاً او معتمراً او بیتغی من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله، و من قدم المدینة من قریش مجتازاً الی مصر او الی الشام بیتغی من فضل الله فهو آمن علی دمه و ماله.] علی انه من اتی محمداً من قریش بغیر اذن ولیه ردّه الیهم، و من جاء قریشاً عن مع محمد لم یردوه علیه. و أنّ بیننا عیبة مکفوفة، و انه لا اسلّال و لا اغلال. و انه من احب ان یدخل فی عقد محمد و عهده دخله، و من احب ان یدخل فی عقد قریش و عهدهم دخل فیه. و انت ترجع عنا عامک هذا، فلاتدخل علينا مکه. و انه اذا کان عام قابل خرجنا عنک فدخلتها باصحابک فاقمت بها ثلاثاً، معک سلاح الراكب، السیوف فی القُرب، و لاتدخلها بغیرها.

۳- امان نامه آنحضرت برای یهود بنی عادیا از تیماء:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه ای است از محمد فرستاده خدا برای بنی عادیا: آنان در پناه اسلامند و در مقابل باید جزیه پردازند، هیچ گونه ظلم و تجاوز و بیرون راندن از وطن در کار نیست، برای همیشه تا شب و روز باقی است این عهدنامه برقرار است، این را خالد بن سعید کتابت کرد^(۱).

۴- معاهده آن حضرت (ص) با اهل ایله:^(۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

این امان نامه ایست از سوی خدا و محمد پیامبر - فرستاده خدا - به یوحنی فرزند رؤبه و اهل ایله برای کشتی ها و وسایط نقلیه آنان در خشکی و دریا، برای آنان و کسانی که با آنان هستند از اهل شام و اهل یمن و اهل دریا [ساحل نشینان]، در امان خدا و محمد پیامبر خدا می باشند. پس هریک از آنان که کاری علیه

[و علی ان هذا الهدی حیث ما جئناه و محله فلا تقدمه علينا]...

اشهد علی الصلح رجال من المسلمین و رجال من المشرکین... الوثائق السياسية / ۷۷ و ۸۰، شماره ۱۱، و نیز سیره ابن هشام ۳/ ۳۳۱-۳۳۲. الاموال / ۲۰۶-۲۰۹ شماره ۴۴۰.

در هریک از اینها اختلاف نقل وجود دارد، ما از وثائق نقل کردیم.

در متن عربی این روایت، اسلال: به معنی غارت و هجوم آشکارا، یا با شمشیرهای کشیده و اغلال به معنی خیانت است.

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من محمد رسول الله لبنى عاديا: ان لهم الذمة و عليهم الجزية، و لاعداء و لاجلاء، الليل مدّ و النهار شدّ، و كتب خالد بن سعید، الوثائق السياسية / ۹۸، شماره ۱۹.

در متن عربی این امان نامه، عداء: به معنی ظلم و تجاوز. جلاء: بیرون راندن از وطن. الليل مد و النهار شدّ: به معنی این است که این امان نامه تا طلوع خورشید و تاریکی شب وجود دارد باقی است.

(۲) ایله بندری است در فلسطین که الان جزء سرزمینهای اشغالی در دست یهود است.

مسلمانان انجام دهد، مال او مانع جان او نمی باشد و اگر از مردم کسی او را گرفت بی اشکال است و از آبی که در آن رفت و آمد می کنند و راهی که در آن تردد می نمایند، در دریا و خشکی نباید جلوگیری شوند.

این نامه را جهیم بن صلت و شرحبیل بن حسنه با اجازه پیامبر خدا(ص) نوشتند.^(۱)

۵- دعوتنامه آن حضرت (ص) به اسقفهای نجران

از محمد فرستاده خدا به اسقفهای نجران:
بنام خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب،
اما بعد، من شما را از بندگی بندگان به بندگی خداوند و از ولایت بندگان به ولایت خداوند دعوت می کنم، اگر نمی پذیرید پس جزیه بپردازید و اگر نمی پذیرید آماده جنگ باشید. والسلام^(۲).

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذه امانة من الله و محمد النبي رسول الله ليحنة بن روبة و اهل ايلة. سفنهم و سيارتهم في البر و البحر، لهم ذمة الله و ذمة محمد النبي، و من كان معهم من اهل الشام و اهل اليمن و اهل البحر. فمن احدث منهم حدثا فانه لا يحول ماله دون نفسه، و انه طيب لمن اخذه من الناس. و انه لا يحل ان يمنعوا ماء يردونه، و لا طريقا يربطونه من بر او بحر. الوثائق السياسية / ۱۱۷، شماره ۳۱ و الاموال / ۲۵۸، شماره ۵۱۴، با کمی تفاوت در متن با یکدیگر.

(۲) من محمد رسول الله الى اساقفة نجران:

بسم اله ابراهيم و اسحاق و يعقوب،
اما بعد، فاني اذعوكم الى عبادة الله من عبادة العباد، و اذعوكم الى ولاية الله من ولاية العباد. فان ايتم فالحزبة. و ان ايتم اذتكم بحرب. والسلام. الوثائق السياسية / ۱۷۴، شماره ۹۳.
اینکه برخی گفته اند به هنگام جزیه گرفتن از اهل ذمه باید ریش آنها را بگیرند و با تحقیر و... جزیه را از آنان وصول کنند دلیل درستی ندارد، آنچه ادله دلالت دارد اینست که باید در برابر حکومت اسلامی تسلیم باشند و گردنکشی نکنند. الف - م، جلسه ۱۷۴ درس.

۶- نامه آن حضرت به ابو الحارث بن علقمه اسقف نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم

از محمد پیامبر به اسقف ابی الحارث و سایر اسقف ها و کاهنهای نجران و راهبهای آنان و کسانی که از آنان پیروی می کنند.

هرآنچه در اختیار آنان است چه کم و چه زیاد از صومعه و کلیسا و دیرهایشان، همه در اختیار آنان و در پناه خدا و رسول خداست.

هیچ اسقفی از اسقفیت خویش و هیچ راهبی از رهبانیت خویش و هیچ کاهنی از کهنات خویش عوض نمی شود. و هیچ حقی از حقوق آنان ضایع نمی گردد، و حاکمیت آنان محفوظ است، و آنچه را دارند از آنان گرفته نمی شود. [و اینان همیشه در پناه خدا و رسول خدا هستند] تا زمانی که به راه نیکی روند و آنچه را با آنان صلح شده به نیکی بپذیرند، نه ستم بپذیرند و نه ستم کنند.^(۱)

۷- معاهده آن حضرت «ص» با نصاری نجران:

بسم الله الرحمن الرحيم

این چیزی است که محمد نبی فرستاده خدا برای اهل نجران نوشت... پناه خدا و امان محمد نبی، پیامبر خدا شامل حال اهالی نجران و اطراف و اموال و جانها و دینشان، و غائب و حاضر و عشیره و کلیساها و هر آنچه در اختیار آنان است چه کم و چه زیاد می باشد. هیچ اسقفی از اسقفیت خویش و هیچ راهبی از راهبیت

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد النبی، الی الاسقف ابی الحارث، و اساقفة نجران و کهنتم، و من تبعهم، و رهبانهم: ان لهم ما تحت ایدیهم من قليل و کثیر، من بیعهم و صلواتهم و رهبانیتهم، و جوار الله و رسوله. لا یغیر اسقف من اسقفیه، و لاراهب من رهبانیه، و لاکاهن من کهناته، و لا یغیر حق من حقوقهم و لاسلطانهم، و لاشیی مما کانوا علیه. [علی ذلک جوار الله و رسوله ابدا] مانصحو و اصطلحو فیما علیهم غیر مثقلین بظلم و لا ظالمین. «الوثائق السیاسیة / ۱۷۹، شماره ۹۵.

خویش و هیچ کاهنی از کھانت خویش عوض نمی شود. هیچ عمل ناپسند (هیچ ربا خ. ل) و خونی که در جاهلیت ریخته شده بر عهده آنان نیست، در جنگها شرکت نمی کنند و یک [مالیات زکات] از آنان گرفته نمی شود و سپاهیان زمینهای آنها را در اختیار نمی گیرند. اگر کسی از آنان حقی را مطالبه کند باید به انصاف رفتار کنند و ستمگر باشند و نه ستم پذیرند.

و کسیکه بعد از این ربا بخورد امان من شامل او نمی شود و هیچ فردی از آنان به خاطر ستم دیگری مؤاخذه نمی گردد.

آنچه در این نوشته آمده در پناه خدا و ذمه محمد نبی و فرستاده خداست، تا آن زمان که امر خدا فرا رسد و تا آن زمانی که به راه صحیح بروند و آنچه به عهده آنان است را با خوشروئی بپردازند و ستم روا ندارند.^(۱)

در کتاب وثائق السیاسیه به نقل از تاریخ نستوریین [یک فرقه از مسیحیت] دو نسخه طولانی جزء نامه های پیامبر «ص» به نجران آورده که مشتمل بر مسائل بسیار

(۱) بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما كتب محمد النبي رسول الله لاهل نجران... و لنجران و حاشيتها جوار الله و ذمة محمد النبي رسول الله على اموالهم، و انفسهم، و ملتهم، و غائبهم و شاهدهم و عشيرتهم و بيعهم و كل ما تحت ايديهم من قليل او كثير. لا يغير اسقف من اسقفية، و لاراهب من رهبانته، و لا كاهن من كهانته. و ليس عليهم دنية (ربية، خ. ل) و لا دم جاهلية، و لا يحشرون، و لا يعشرون و لا يطاء أرضهم جيش. و من سأل منهم حقا فبينهم النصف غير ظالمين و لا مظلومين. و من اكل ربا من ذى قبل فذمتى منه بريئة. و لا يؤخذ رجل منهم بظلم آخر.

و على ما فى هذا الكتاب جوار الله و ذمة محمد النبي رسول الله حتى ياتى الله بامر، مانصحا و اصلحا ما عليهم، غير مثقلين بظلم. «الوثائق السياسية» ۱۷۵-۱۷۶ شماره ۹۴. و نیز ر، ک فتوح البلدان / ۷۶. و الاموال ابی عبيد / ۲۴۴، شماره ۵۰۳.

در متن عربی این معاهده کلمه لا يحشرون یعنی: به جنگ فراخوانده نمی شوند و دعوت گران بسوی آنها گسیل نمی گردند. و لا يعشرون یعنی: از آنها ده یک گرفته نمی شود.

مهمی است. ولی احتمال می رود که آنها جعلی باشد، می توان برای آگاهی از آنها به کتاب مذکور مراجعه نمود.^(۱)

(۱) ر، ک الوثائق السياسية/ ۱۸۱-۱۹۰، شماره ۹۶ و ۹۷.

لازم به توضیح است که کتاب «الوثائق السياسية، للعهد النبوی و الخلافة الراشدة» تألیف محمد حمید الله است که در دار التفائس بیروت در سال ۱۴۰۵ ه. ق. به چاپ رسیده است.

فصل چهاردهم

نگاهی گذرا به اهمیت نیروی نظامی در اسلام

* آیات و روایات مسأله

* ضرورت ادغام نیروها و تشکیل دو قوه

نظامی و انتظامی

نگاهی گذرا به اهمیت نیروی نظامی در اسلام

پیش از این در باب سوم کتاب فصل ششم [جلد اول فارسی] به هنگام بررسی گسترده روایات در فقه اسلامی، پژوهشی در باره جهاد و دفاع از نظر خوانندگان گذشت، در آنجا برخی از آیات و روایات مسئله را یادآور شدیم.

و اکنون اجمالا یادآور می شویم که جهاد ابتدائی برای دعوت به اسلام نیز بگونه ای به جهاد دفاعی باز می گردد [زیرا دفاع از توحید دفاع از حقیقت و دفاع از حقوقی است که خداوند بر بندگان خود دارد]

و دفاع انسان از خود و از چیزهایی که متعلق به اوست، امری است که هم عقل و هم فطرت انسان بر آن گواهی می دهد. بلکه این یک امر غریزی است که حیوانات نیز بر طبق آن عمل می کنند و در آفرینش خویش مجهز به اعضا و وسایلی هستند که به وسیله آن از خود دفاع می نمایند. و همانگونه که خداوند متعال در وجود انسان و سایر حیوانات برای حفظ بدن میل به غذا قرار داده بر اساس همان ضرورت در نهاد وی قوه غضب نهاده است تا بوسیله آن از خویش و از چیزهایی که متعلق به اوست دفاع کند. و همانگونه که در بدن گلبولهای قرمز قرار داده تا مواد غذایی را به همه نقاط بدن برسانند، همانگونه در

وی گلوله‌های سفید قرار داده تا در مقابل هجوم میکروبه‌های مهاجم از مملکت بدن دفاع کنند.

بر این اساس در نظام طبیعت دفاع یک مسئله ضروری طبیعی است. و همانگونه که یک فرد برای حفظ منافع و مصالح خود به دفاع نیازمند است، یک امت و یک جامعه نیز برای تداوم حیات به دفاع از خویش نیازمند است.

پس قوام و قیام دولت و امت به قدرت نظامی آنان بستگی دارد و به هر اندازه به نیرو و تجهیزات و قوای نظامی پیشرفته تری مجهز باشند بهتر می‌توانند در صحنه زندگی کیان و استقلال و امنیت خود را حفظ و حراست کنند.

ولی آنچه بسیار مهم و قابل توجه است اینست که نیروی نظامی باید همواره تحت مراقبت و فرماندهی افراد صالح عادل باشد، تا در خدمت به مردم و دین حق از آن استفاده و بهره برداری شود. نه در خدمت اشخاص و مصالح نزدیکان و خویشاوندان آنان؛ چنانچه در برخی از کشورها اینگونه است.

و نیز ارتش و قوای نظامی وسیله‌ای برای تجاوز به حقوق و اموال مردم و ابزاری برای تسلط بر کشورها و بندگان خدا با ایجاد ظلم و فساد نیست چنانچه متأسفانه در بیشتر کشورها بویژه در کشورهای امپریالیستی شرقی و غربی گونه‌هایی از این نوع مشاهده می‌گردد.

[آیات و روایات مسأله]

اکنون ما برخی از آیات و روایاتی را که بیانگر عنایت و اهتمام اسلام به قوای نظامی و تکیه بر ایجاد و تقویت آن است یادآور می‌شویم:

۱- خداوند متعال می‌فرماید: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل، ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین من دونهم لاتعلمونهم، الله يعلمهم. و ما تنفقوا

من شیء فی سبیل الله یوف الیکم و انتم لاتظلمون^(۱) آنچه می توانید از نیرو و از اسبهای سواری برای مقابله با آنان آماده نمایید، تا با آن دشمن خدا و دشمن خویش و دیگرانی که شما آنان را نمی شناسید و خدا آنان را می شناسد، را بترسانید. و آنچه در راه خدا انفاق می کنید به صورت کامل بشما باز گردانده می شود و شما مورد ستم واقع نمی شوید.

این آیه شریفه نکاتی را در بر دارد که بجاست به آن اشاره ای داشته باشیم:
الف: نیروی نظامی یک ضرورت است، زیرا جامعه از افراد و اقوامی که در طبیعت و فکر و خواستها با یکدیگر متفاوتند تشکیل شده و بطور طبیعی بین آنان تضاد منافع و برخورد سنتها بوجود می آید، و اگر تجهیزات و نیرو و آمادگی نظامی نباشد طرفین برای هجوم و غلبه بر یکدیگر جرأت می یابند.

ب: آنچه در آیه شریفه واجب شده آماده کردن نیرو به مفهوم وسیع آن است، و آن هر چیزی است که بوسیله آن بتوان نظام اسلامی را حفظ و از آن دفاع نمود، با انواع سلاحها و ایجاد دانشگاهها و دانشکده های نظامی و کارخانه های هواپیما و هلیکوپترهای نظامی سازی، و تربیت معلمان نظامی و متخصصهای مختلف در فنون مختلف جنگ و کارهای دیگری از این قبیل و این با اختلاف اوضاع و احوال و زمان و مکان و شرایط متفاوت است. در آیه شریفه که عنوان اسب های سواری «خیل» آمده بدین دلیل بوده که در آن زمانها اسب قوی ترین و سریع ترین مرکبی بوده که وجود داشته و برای مرزبانی در سرحداث و سواره نظام کارآمدترین نیرو بوده است و در هرزمان حفاظت از مرزهای اسلام در نهایت درجه اهمیت است که با پیشرفته ترین تجهیزات باید از آن پاسداری کرد.

ج: مخاطب در آیه شریفه همه مردم هستند نه فقط پیامبر (ص) یا پیشوای

مسلمانان و اینگونه خطاب به همه مردم در آیه اشعار بر این مطلب دارد که این وظیفه متوجه پیغمبر یا حاکم بتنهایی نیست بلکه همه آحاد مسلمانان وظیفه دارند که در حد توانایی به این وظیفه اقدام کنند، در زندگی آموزش نظامی ببینند و قسمتی از اموال خود را به این امر اختصاص دهند، اگرچه تصدی برخی از کارهای مهم و برنامه ریزی آن بعهدہ حکومت است، چون حکومت در واقع غایبده مردم است و وظیفه اوست که تعلیم نظامی اجباری «سربازی» و تعلیم فنون مختلف نظامی را به مردم اگر برای اسلام و مسلمین صلاح می داند، برنامه ریزی کند.

د: آماده کردن نیرو برای برافروختن آتش جنگ نیست. و تکلیف هم منحصر به شرایطی که دشمن وجود داشته باشد و فعلاً به کشورهای اسلامی حمله کرده باشد نیست، بلکه غرض از آماده کردن نیرو و مراقبت از مرزها، ترساندن دشمنان و بدخواهان احتمالی و ارباب جدی آنان است، تا امنیت در شهرها حاصل شود و مردم در خانه های خویش با آرامش زندگی کنند، همان چیزی که امروز به آن «صلح مسلح» می گویند.

ه: دشمن تنها کسی که دشمنی او شناخته شده باشد نیست، بلکه بسا افرادی که انسان فکر می کند اینان بسیار دوستدار مسلمانانند و تظاهر به اسلام می کنند، در واقع از دشمن ترین دشمنان اسلام باشند، نظیر ستون پنجم و منافقین، و شاید آمادگی در برابر آنان نیاز به آمادگی بیشتری داشته باشد، چنانچه مخفی نیست [و آخرین من دونهم لاتعلمونهم، الله یعلمهم].

و: آماده کردن نیرو متوقف بر مخارج و هزینه های سنگین است و این جز با همکاری اجتماعی و کمکهای مردمی امکان پذیر نیست، بهمین جهت آیه شریفه مردم را به اهدی اینگونه کمکها ترغیب نموده و فرموده: «و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوفّ الیکم» و اطلاق این آیه شامل انفاق مال و جان و چیزهای دیگر نیز می گردد.

۲- در مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه فوق آمده است: عقبه بن عامر از پیامبر (ص) روایت نموده که فرمود:

مراد از «قوه» فراگرفتن تیراندازی است^(۱).

۳- دروسائل از کافی بسند خود از عبدالله بن مغیره، با حذف سند از پیامبر خدا (ص) روایت نموده که در باره قول خداوند عزوجل: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل، فرمود:

مراد، فراگرفتن تیراندازی است^(۲).

۴- باز در همان کتاب از کافی به سند خود از طلحة بن زید، از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

تیراندازی جزئی از اجزای اسلام است [یا تیراندازی تیری از تیرهای اسلام است]^(۳).

۵- در تفسیر نورالثقلین، از تفسیر عیاشی، از امام صادق (ع) در باره گفتار خداوند متعال: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه، روایت شده که فرمود:

منظور، شمشیر و سپر است^(۴).

۶- باز در همان کتاب از تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة، آمده است:

منظور، هرگونه سلاح است^(۵).

(۱) ان القوة الرمی. مجمع البیان ۵۵۵/۲ (جزء ۴).

(۲) قال رسول الله (ص) فی قول الله عزوجل: واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل، قال: الرمی، وسائل ۳۴۸/۱۳، کتاب سبق و رمایه، حدیث ۳.

(۳) الرمی سهم من سهام الاسلام. وسائل ۳۴۸/۱۳، کتاب سبق و رمایه، باب ۲، حدیث ۳.

(۴) فی قول الله: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه، قال: سیف و ترس، نور الثقلین ۱۶۴/۲، حدیث ۱۳۹.

(۵) و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه، قال: السلاح، نور الثقلین ۱۶۵/۲، حدیث ۱۴۰.

۷- در در المنثور در تفسیر آیه شریفه، از احمد و مسلم و ابوداود و ابن ماجه و دیگران، از عقبه بن عامر جهنی روایت کرده که گفت: از پیامبر (ص) در حالی که بر منبر بود شنیدم که فرمود:

و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة، بدانید که قوه، تیراندازی است بدانید که قوه، تیراندازی است، این را سه مرتبه فرمود^(۱).

۸- باز در همان کتاب از ابن منذر، از مکحول نقل شده که گفت:

ما بین دوهدف [- تیر انداز و هدف او - یا سپاه حق و سپاه باطل] بوستانی از بوستانهای بهشت است، پس تیراندازی فرابگیرید زیرا خداوند متعال فرمود: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة، گفت: پس آموختن تیراندازی همان آماده کردن نیرو است^(۲).

۹- باز در همان کتاب، از ابی الشیخ و ابن مردویه، از ابن عباس نقل شده که در باره آیه شریفه: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة گفت: منظور: تیر و شمشیر و سلاح است^(۳).

۱۰- در وسائل از کافی به سند خود، از عبدالله بن مغیره با حذف سند نقل نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

هرگونه سرگرمی و بازی از مومن باطل است مگر در سه مورد: در تربیت اسب،

البته کاراته و مشت زنی هم اگر مقدمه ای برای دفاع باشد اشکالی ندارد. الفم، جلسه ۲۸۶ درس.

(۱) سمعت النبی (ص) یقول و هو علی المنبر: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة، الا ان القوه الرمی، الا ان القوه الرمی. قالها ثلاثا الدر المنثور ۳/ ۱۹۲.

(۲) ما بین الهدفین روضة من ریاض الجنة، فتعلموا الرمی، فانی سمعت الله - تعالی - یقول: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة. قال: فالرمی من القوة در المنثور ۳/ ۱۹۲.

(۳) عن ابن عباس فی قوله: و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة، قال: الرمی و السیوف و السلاح در المنثور ۳/ ۱۹۲.

تیراندازی با کمان خویش و ملاعبه با همسر، که اینها حق است^(۱).

ظاهراً مراد از باطل در این روایت، لغو بودن و هدر رفتن وقت است نه اینکه بازی در غیر این سه مورد کار حرامی باشد، زیرا دلیلی بر حرمت بازی و سرگرمی در صورتی که شرط بندی در بین نباشد نداریم، علاوه بر اینکه از پیامبر (ص) وارد شده که فرمود:

تفریح و بازی کنید زیرا من دوست ندارم که در دین شما خشکی باشد^(۲).

۱۱- باز در همان کتاب از صدوق در الفقیه نقل شده که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

همانا فرشتگان از شرط بندی نفرت دارند و انجام دهنده آنرا لعنت می کنند مگر در [مسابقه سواری با] اسب و شتر و [تیراندازی] با تیر پرداز و تیر چوبی، پیامبر خدا (ص) نیز با اسامة بن زید مسابقه می داد و اسب می دوانید^(۳).

۱۲- باز در همان کتاب از شیخ به سند خود، از علاین سیابة، از امام صادق (ع) همان حدیث سابق - که پیامبر خدا (ص) مسابقه می داد و اسب می دوانید - را نقل نموده و اضافه بر آن دارد که آنحضرت (ص) می فرمود:

همانا فرشتگان در شرط بندی برای شتر دوانی و اسب دوانی و تیراندازی

(۱) کل لهو المؤمن باطل الا فی ثلاث: فی تادیبه الفرس، و رمیه عن قوسه، و ملاعبته امرأته، فانهن حق؛ وسائل ۳۴۷/۱۳، کتاب سبق و رمایه، باب ۱، حدیث ۵.

(۲) الهوا و العبوا، فأنی اکره ان یری فی دینکم غلظة؛ نهج الفصاحة/ ۱۰۵، حدیث ۵۳۱.

(۳) ان الملائكة لتنفّر عند الرهان و تلعن صاحبة ماخلا الحافر و الخف و الریش و النصل، و قدسابق رسول الله (ص) اسامة بن زید و اجرى الخیل؛ وسائل ۳۴۷/۱۳، کتاب سبق و رمایه، باب ۱، حدیث ۶.

آنها مسابقه ها اسب و شتر بوده ولی امروز با ماشین و هواپیماهای نظامی و اف ۱۶ و اف ۱۸ و... هدف آمادگی و آشنایی با فنون نظامی است. الفدم، جلسه ۲۸۶ درس.

حضور بهم می‌رسانند ولی در غیر این موارد شرط بندی قمار و حرام است.^(۱)
و روایات دیگری از این گونه که در کتابهای فریقین در باره شرط بندی و مسابقه وارد شده است.

۱۳- باز در همان کتاب از کلینی به سند خود، از علی بن اسماعیل بدون ذکر سند از پیامبر خدا(ص) روایت نموده که فرمود:

سواری و تیراندازی کنید، ولی اگر تیراندازی کنید من بیشتر دوست می‌دارم تاسواری کنید [چون پیاده نظام در همه جا کارایی دارد] آنگاه فرمود: هرگونه بازی مومن باطل است مگر در سه چیز: در تربیت اسب، تیراندازی با کمانش، و ملاعبه با همسرش، و اینها حق است، همانا خداوند عزوجل با یک تیر سه نفر را به بهشت می‌برد: سازنده چوب، - تیرهای چوبی - کسی که در راه خدا آنرا خریده [و در اختیار آموزش جهادکنندگان قرار داده] و آن کس که در راه خدا آن را به سوی هدف نشانه روی می‌کند.

نظیر این روایت از شیخ نیز نقل شده است.^(۲)

۱۴- در در المنثور، از ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی، از عقبه بن عامر جهنی، روایت شده که گفت: شنیدم که پیامبر خدا(ص) می‌فرمود:

خداوند با یک تیر سه نفر را به بهشت می‌برد: سازنده آن که با هدف خیر آنرا

(۱) ان الملائكة تحضر الرهان في الخف والحافر والريش، و ماسوى ذلك فهو قمار حرام. وسائل ۱۳/۳۴۹، کتاب سبق و رمایه، باب ۳، حدیث ۳.

(۲) اركبوا و ارموا، و ان ترموا احب الى من ان تركبوا، ثم قال: كل لهو المومن باطل الا في ثلاث: في تأديبه الفرس، و رميه عن قوسه، و ملاعبته امرأته، فانهن حق، الا ان الله عزوجل ليدخل بالسهم الواحد الثلاثة الجنة: عامل الخشبة، و المقوى به في سبيل الله، و الرامى به في سبيل الله. وسائل ۱۰۷/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۵۸، حدیث ۳.

می سازد، آنکس که بوسیله آن مجاهدان راه خدا را تجهیز می کند و آنکس که در راه خدا با آن تیر می اندازد.

آنگاه فرمود: تیراندازی و سواری کنید و اگر تیراندازی کنید بهتر از اینست که سواری کنید.

و فرمود: هرگونه بازی فرزند آدم باطل است مگر سه چیز: تیراندازی با کمانش، تربیت اسبش، ملاعبه با همسرش، که اینها از موارد حق است و کسی که تیراندازی بداند ولی آنرا تداوم ندهد نعمتی است که آنرا کفران کرده است^(۱).

از اینکه مشاهده می شود اسلام در تیراندازی و اسب و شتر دوانی شرط بندی را جایز دانسته و بلکه تشویق هم نموده، با اینکه آنرا در چیزهای دیگر حرام دانسته، میزان اهمیت اسلام برای آموزش نظامی و آمادگی رزمی مسلمانان برای دفاع و جهاد در راه خدا مشخص می گردد.

و آنچه در روایات و فتاوی اصحاب در مورد اسب دوانی و تیراندازی آمده اگرچه در خصوص مسابقه با اسب و شتر و تیراندازی با کمان است ولی با «القاء خصوصیت» و «تنقیح مناط» [توجه به ملاک و هدف قضیه] ممکن است پارا فراتر گذاشت و گفت این حکم بر همه ادوات و وسائل جدید نظامی نیز صادق است. ادوات و وسایلی نظیر انواع هواپیماها و هلیکوپترهای نظامی، ناوچه ها و ناوهای دریایی، تانکها و توپخانه ها و خمپاره اندازها و انواع موشکها و... زیرا واضح است که مناط و ملاک حکم یک چیز تعبدی محض و یک مصلحت غیبی که غیر

(۱) ان الله لیدخل بالسهم الواحد ثلاثة نفر الجنة: صانعه الذی یحتسب فی صنعته الخیر، و الذی یجهز به فی سبیل الله، و الذی یرمی به فی سبیل الله. و قال: ارموا و اركبوا، و ان ترموا خیر من ان تركبوا. و قال: کل شیء یلهو به ابن آدم فهو باطل الا ثلاثة: رمیه عن قوسه، و تادیبه فرسه، و ملاعبته اهله. فانهن من الحق، و من علم الرمی ثم تركه فهي نعمة كفرها. در المنثور ۱۹۲/۳.

خداوند کسی متوجه آن نباشد نیست^(۱). البته جای تحقیق در این مسئله کتاب سبق و رمایه در کتابهای فقهی است.

۱۵- باز در کتاب در المنثور، از بیهقی از فرزند عمر، آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

به فرزندان خود شنا و تیراندازی و به زنان خود ریسندگی بیاموزید^(۲).

۱۶- باز در همان کتاب به سند خود، از ابی رافع آورده است، که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

حق فرزندان بر پدر این است که به وی نوشتن و شنا و تیراندازی یاد بدهد^(۳).

۱۷- در کنز العمال، از ابی رافع آمده است:

حق فرزند بر پدر خود اینست که به وی نوشتن و شنا و تیراندازی یاد بدهد و جز روزی پاک و حلال به وی نخوراند^(۴).

در نهج الفصاحة نیز همین مضمون آمده و در آخر آن اضافه فرموده:

و هنگامی که به بلوغ رسید همسر برای او انتخاب کند^(۵).

از آنجهت که دفاع از اسلام و کیان مسلمین و کشور و فرهنگ آنان از مهم ترین

(۱) البته ما گفته ایم، ممکن است برخی دیگر نیز بگویند که این قطعی است، ولی بعضی ها هم ممکن است بگویند این قیاس است، می گویند برخی از اخباریها معتقد بودند که چون امام (ع) بر کفن فرزندش نوشت: اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله، باید بر کفن اموات نوشت اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله. الفدم، جلسه ۲۸۶ درس.

(۲) علموا ابنائکم السباحة و الرمی، و المرأة المغزل. در المنثور ۳/ ۱۹۴.

(۳) حق الولد علی الوالد ان یعلمه الكتابة و السباحة و الرمی. در المنثور ۳/ ۱۹۴.

(۴) حق الولد علی والده ان یعلمه الكتابة و السباحة و الرماية، و ان لا یرزقه الا طیباً. کنز العمال ۱۶/ ۴۴۳.

قسم افعال، کتاب نکاح، باب ۷، حدیث ۴۵۳۴۰.

(۵) و ان یزوجه اذا بلغ، نهج الفصاحة ۲۹۳/، حدیث ۱۳۹۴.

فرائض اسلامی است و بر مسلمانان واجب است که در هر زمان و هر شرایط به اندازه کفایت انجام این فریضه بسیار مهم را بعهده بگیرند. به همین جهت فراگرفتن تیراندازی و اسب دوانی یک امر ضروری است که همه مسلمانان باید به آن بپردازند، و ترغیب و تشویق شده که همه آنرا فرا بگیرند و روشن است که این ضرورت متناسب با وسائل جنگی در هر زمان و مکان متفاوت است و اسلام چون جهاد را بر همه مسلمانان واجب کرده، همه آنان را بعنوان لشکر اسلام قلمداد نموده است.

و از بهترین و پیروزمندترین نیروهای رزمی همین نیروهایی است که افراد باعلاقه و رغبت خود با ایمان و اخلاص برای انجام وظیفه الهی و شرعی برای جهاد و دفاع در آن شرکت کرده باشند. زیرا سلاح ایمان قوی ترین و برنده ترین سلاحهاست. در صدر اسلام نیز سربازان اسلام همینگونه بودند و بهمین جهت بیست نفر پایدار و مقاوم آنان با همه کمی وسائل و تجهیزات بر دویست نفر غلبه می کردند.

البته وجود چنین لشکر مردمی و بسیجی منافاتی با استخدام افراد توسط حکومت برای ایجاد یک ارتش منظم ثابت که به همه سلاحها و تجهیزات جدید مجهز باشد ندارد. و حکومت می تواند برای آنان یک بودجه مستمر و مشخصی قرار دهد که همواره برای حراست از شهرها و مرزها آماده باشند. ماوردی در احکام سلطانیه به این دودسته از سپاهیان تصریح دارد. ایشان می نویسد:

آنان دو دسته اند: حقوق بر و داوطلب. اما حقوق بران، کسانی هستند که در دیوان محاسبات جزء فیء و جهاد محسوب می گردند، و برای آنان در بیت المال به حسب نیاز و توانمندی آنان بودجه ای در نظر گرفته شده است.

اما داوطلبان کسانی هستند که بودجه مشخصی به آنان اختصاص داده نشده است، بادیه نشینان و عشایر و ساکنان روستاها و شهرها هستند که بر اساس آیه شریفه: *انفروا خفافاً و ثقلاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل اللہ*. هنگامی که صدای دعوت جهاد را بشنوند برای انجام فرمان الهی حرکت می کنند و به جهاد می شتابند. البته در جمله «خفافاً و ثقلاً» سبکیار و سنگین بار به جهاد بشتابید» چهار نظریه است:

یکی اینکه: پیر و جوان بشتابید، این نظر حسن و عکرمه است. دوم: فقیر و غنی بشتابید. این نظر ابوصالح است. سوم: سواره و پیاده بشتابید. این نظر ابو عمر است. چهارم: با عیال و بدون عیال بشتابید. این نظر را فراء گفته است. و این افراد داوطلب از کمکهای مردمی و زکات به آنان پرداخت می شود یعنی از سهم رسول الله که در آیه صدقات آمده است نه از بودجه عمومی. و جایز نیست از بیت المال به آنان پرداخت گردد زیرا حق آنان در صدقات است. و همچنین به حقوق بران از صدقات نمی شود پرداخت زیرا حق آنان در بیت المال است. و برای هر یک از اینان بودجه مشخصی است که دیگری در آن شریک نیست. ولی ابوحنیفه جایز دانسته که هر یک از این اموال برای دیگری مصرف گردد. متناسب با نیازی که ایجاد می شود...^(۱)

ظاهراً مراد ایشان از سهم رسول الله همان سهم سبیل الله است زیرا رسول الله آنرا در جهاد مصرف می فرمود. و احتمال دارد که کلمه رسول الله اشتباهاً بجای سبیل الله نقل شده باشد در احکام سلطانیه ابی یعلی هم سهم سبیل الله آمده است.^(۲)

مطلب دیگر اینکه ظاهراً باید جایز باشد که به هر دودسته از هر دو مال

(۱) الاحکام السلطانیة / ۳۶.

(۲) الاحکام السلطانیة / ۳۹.

پرداخت شود، بلکه شاید بتوان گفت زکات نیز یک قسمت از فیه^۴ و بودجه عمومی است که به بیت المال واریز می شود ولذا در عصر پیامبر اکرم (ص) واجب بوده که زکات را نیز بدست آنحضرت برسانند.

شیخ طوسی در مبسوط می فرماید:

رزمندگان دو دسته اند: داوطلبان و آنان کسانی هستند که اگر فراخوانده شوند در جنگ شرکت می کنند و اگر فراخوانده نشوند به کسب و کار و زندگی خود می پردازند. اینان سهمی از صدقات را دارند، و اگر در دار الحرب غنیمتی بدست آمد، با غنیمت برندگان شریکند و سهمی برای آنان است.

دسته دوم کسانی هستند که تمام وقت خود را در اختیار جهاد گذاشته اند، برای اینان چهارپنجم از غنائم است. و به نظر ما جایز است که به اینان از صدقات از سهم ابن السبیل داد، زیرا این سهم شامل اینان نیز می گردد. اگر بخواهیم تخصیص زده و آنان را خارج کنیم نیازمند دلیل است^(۱).

و هرگز کفار بر بلاد مسلمانان غلبه نیافتند و بر همه شئون آنان مسلط نشدند و هرگز مسلمانان ضعیف و ذلیل نگردیدند مگر پس از آنکه به سبب القاءات کفار و جیره خوارانشان و علمای سوء دریاری و علمای ساده، از مسائل جهاد و دفاع غافل شدند و به سلاح روز مجیز نگردیدند و به کسب مهارت های لازم در این زمینه نپرداختند، با اینکه هرروز آیات جهاد و قتال قرآن و فرمان آماده کردن نیرو و اسبهای چابک را می خواندند، و روایات وارده از فریقین در این زمینه را از نظر می گذرانیدند. ولی گویا سحر شده یا عقل و فکر و اراده آنان را گرفته بودند و به عمق این آیات و مفاد آن و مفاد روایات وارد شده طبق مضمون آیه توجه نمی کردند!

۱۸- از سکونی از امام صادق (ع) از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود:

کسی که جهاد را فروگذارد خداوند لباس ذلت بر او می پوشاند و در زندگیش فقیر می شود و دینش را از دست می دهد، همانا خداوند امت مرا با سم اسبان و محور نیزه ها بی نیاز می کند (عزت می بخشد، خ، ل)^(۱).

ملاحظه می فرمایید اکنون چگونه مسلمانان در مقابل کفار و اجانب ذلیل شده اند و اموال و ذخایر آنان به غارت می رود و فقر مالی و بهداشتی و فرهنگی بر کشورهايشان حکومت می کند، از این رو که در مقابله با کفار مهاجم سستی کردند و دست از دفاع و مبارزه مسلحانه برداشتند.

۱۹- در نهج البلاغة آمده است:

اما بعد، همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آنرا برای افراد ویژه خود گشوده است، جهاد لباس تقوی و زره نفوذ ناپذیر و سپر مطمئن الهی است، پس کسی که آنرا فروگذارد خداوند لباس ذلت و پوشش بلا بر او می پوشاند و آنگاه حقیر و ذلیل شده و عقل و فهمش تباه می گردد، و بخاطر تضييع جهاد حقش پایمال می شود. و نشانه های ذلت در وی آشکار شده و از عدالت محروم می شود...^(۲).

(۱) من ترک الجهاد البسه الله ذلا و فقرا فی معیشته، و محقا فی دینه. ان الله اغنی (اعز، خ، ل) امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها. وسائل ۵/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۱، حدیث ۲.

اگر می خواهیم روحیه تقوی و جهاد در جامعه باشد باید، روحیه آزادی در جامعه حفظ شود، ملتی که توسری خور شد، عقل و فکر خودش را هم از دست می دهد. برای کسب آزادی و حفظ استقلال کشورهای اسلامی نیز باید روحیه آزادی داشت. برای کمک به ملتهای مستضعف در مرحله اول باید به آنها فهماند که شما ضعیف نیستید بلکه شما را ضعیف نگاهداشته اند. الفم، جلسه ۲۸۷ درس.

(۲) اما بعد، فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحة الله لخاصة اولیائه، و هو لباس التقوی و درع الله الحصينة و جنته الوثيقة. فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شملة البلاء، و دیت بالصغار و

پس جهاد سپری است که اجتماع مسلمانان را از نفوذ کفر و مظاهر فساد و فحشای آن مصون نگاه می دارد و ترک آن موجب سلطه کفار و ذلت مسلمانان و حقارت آنان می گردد. پیش از این نیز بسیاری از آیات و روایات جهاد را در باب سوم کتاب فصل جهاد [جلد اول فارسی] یادآور شدیم که می توان بدان مراجعه نمود.

۲۰- از سفارش امیر المومنین (ع) به مالک اشتر در باره رسیدگی به امور سپاهیان و مدارا کردن با آنان و آنچه باید در انتخاب مسئولین و فرماندهان آنان مورد توجه قرار گیرد، اهتمام اسلام به این مسئله مهم مشخص می گردد، آنحضرت در نامه خویش به مالک اشتر هنگامی که حکمرانی مصر را به وی واگذار می کند می فرماید:

اما سپاهیان با اذن پروردگار حافظان و پناهگاه مردم، زینت زمامداران، عزت و شوکت دین و راههای امنیتند. قوام مردم جز بوسیله اینان ممکن نیست ازطرفی برقراری سپاه جز بوسیله خراج (مالیات اسلامی) امکانپذیر نمی باشد، زیرا با خراج برای جهاد با دشمن تقویت می شوند، و برای اصلاح خود به آن تکیه

القماء، و ضرب علی قلبه بالأسد، و ادیل الحق منه بتضییع الجهاد، و سیم الخسف و منع النصف... نهج البلاغة، فیض/۹۴، لح/۶۹، خطبه ۲۷.

در متن این روایت، دیت: صیغه مجهول از دیته است یعنی او را خوار کرد.

قماء: نیز به معنی ذلت است.

اسداد: پرده ای که جلو دید و بصیرت انسان را می گیرد. و از لوازم ذلت و بردگی انسان خرد شدن شخصیت او و خودکم بین شدن اوست.

ادیل الحق: شاید همزه «همزه سلب» باشد یعنی دولت حق از او سلب می گردد.

سیم الخسف: یعنی به ذلت و مشقت گرفتار آمد.

نصف: به معنی انصاف و عدل است.

می نمایند. و با آن نیازمندیهای خویش را برطرف می کنند.

فرمانده سپاهت را کسی قرار داده که در پیش تو نسبت به خدا و پیامبر و امام تو خیرخواه تر از همه و پاک دل تر و عاقل تر باشد، از کسانی که دیر خشم می گیرند و عذر پذیر ترند، نسبت به ضعفا رثوف و مهربان و در مقابل زورمندان، قوی و پر قدرت، از کسانی که مشکلات آنها را از جای بدر نمی برد و ضعف همراهان آنها را به زانو در نمی آورد.

سپس روابط خود را با افراد باشخصیت و اصیل و خاندانهای صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار، چرا که آنان کانون گرم و مراکز نیکی هستند.

آنگاه از سپاهیان خود آنگونه تفقد کن که پدر و مادر از فرزندشان تفقد و دلجوئی می کنند و هرگز نباید چیزی را که بوسیله آن آنها را نیرو می بخشی در نظر تو بزرگ آید. و نیز نباید لطف و محبتی که با بررسی وضع آنها می نمائی هر چند اندک باشد، خرد و حقیر بشماری، زیرا همین لطف و محبتهای کم آنان را وادار به خیرخواهی و حسن ظن نسبت به تو می کند. هرگز از بررسی جزئیات امور آنها بخاطر انجام کارهای بزرگ ایشان چشم میپوش! زیرا همین الطاف و محبتهای جزئی جائی برای خود دارد که از آن بهره برداری می کنند و کارهای بزرگ نیز موقعیتی دارد که خود را از آن بی نیاز نمی دانند.

فرماندهان لشکر تو باید کسانی باشند که در کمک به سپاهیان بیش از همه مواسات کنند و از امکانات خود بیشتر به آنان کمک نمایند، به حدی که هم نفرات سربازان و هم کسانی که تحت تکفل آنها هستند اداره شوند. بطوری که همه آنها تنها به یک چیز بیندیشند و آن جهاد با دشمن است، محبت و مهربانی تو نسبت به آنها قلبهایشان را به تو متوجه می سازد.

بدان برترین چیزی که موجب روشنایی چشم زمامداران می شود برقراری

عدالت در همه بلاد و آشکار شدن علاقه مردم نسبت به آنهاست؛ اما مودت و محبت آنها جز با پاکی دل‌هایشان نسبت به والیان آشکار نمی‌گردد. و خیرخواهی آنها در صورتی مفید است که با میل خود گرداگرد زمامداران را بگیرند و حکومت آنها برایشان سنگینی نکند، و طولانی شدن زمامداریشان بر مردم ناگوار نباشد.

میدان امید سران سپاهت را توسعه بخش و پی‌درپی آنها را تشویق کن، و کارهای مهمی را که انجام داده‌اند برشمار، زیرا یادآوری کارهای نیک آنها، شجاع را برمی‌انگیزد و افراد کندکار را به کار تشویق می‌کند، انشاء الله.

سپس باید زحمات هریک از آنها را به دقت بدانی و هرگز زحمت و تلاش کسی از آنان را به دیگری نسبت ندهی و ارزش خدمت او را کمتر از آنچه هست بحساب نیاوری و از سوی دیگر شرافت و آبروی کسی موجب نشود که کار کوچکش را بزرگ شماری. و همچنین حقارت و کوچکی کسی موجب نگردد که خدمت پرارجش را کوچک بحساب آوری.^(۱)

(۱) فالجنود - باذن الله - حصون الرعية، وزین الولاة، و عزالدین، و سبل الأمن، و لیس تقوم الرعية الا بهم.

ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذي يقوون به على جهاد عدوهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء حاجتهم..

فول من جنودك انصحهم في نفسك لله و لرسوله و لامامك، و انقاهم جييا، و افضلهم حلما بمن يبطى عن الغضب و يستريح الى العذر، و يرأف بالضعفاء و ينبو على الاقوياء و بمن لا يثيره العنف و لا يقعد به الضعف.

ثم الصق بلى [المروءات] الاحساب و اهل البيوتات الصالحة و السوابق الحسنة، ثم اهل النجدة و الشجاعة و السخاء و السماحة فانهم جماع من الكرم و شعب من العرف. ثم تفقد من امورهم ما يتفقد الوالدان من ولدتهما، و لا يتفاقمن في نفسك شئ قويتهم به، و لا تحقرن لطفًا تعاهدتهم به و ان

ماوردی نیز در بیان حقوق سپاهیان بر فرماندهشان آنگاه که آنها را به جبهه های جنگ می فرستد سخنی دارد که ما برای تکمیل فایده، خلاصه آنرا یادآور می شویم، ایشان در احکام سلطانیه می نویسد:

فرمانده باید در حرکت دادن سپاهیان حقوق هفتگانه آنان را رعایت کند: یک: در هنگام حرکت با آنان مدارا کند، بگونه ای که ضعیف های آنها بتوانند همراهی کنند و نیرومندان قوه خود را از دست ندهند و در حرکت سرعت زیاد بخرج ندهد که در نتیجه ضعفا هلاک می شوند و توانمندان چالاکي خود را از دست می دهند، پیامبر (ص) فرمود: این دین متین است پس هماهنگ حرکت کنید، زیرا افراد متشتت و متفرق نه راه را طی می کنند و نه پستی برای آنان باقی می ماند. و بدترین نوع حرکت حرکت با تندى و شتاب است. و نیز از آنحضرت (ص) روایت شده که فرمود: از توان افتاده فرمانده رفقای

قل، فانه داعية لهم الى بذل النصيحة لك و حسن الظن بك، و لاتعد تفقد لطيف امورهم اتكالا على جسيمها، فان لليسير من لطفك موضعا ينتفعون به، و للجسيم موقعا لا يستغنون عنه. وليكن أثر رؤوس جندك عندك من واساهم في معونته و افضل عليهم من جدته بما يسعهم و يسع من وراءهم من خلوف اهلهم حتى يكون مهمم هما واحدا في جهاد العدو، فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك، و ان افضل قرة عين الولاية استقامة العدل في البلاد و ظهور مودة الرعية، و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم، و لاتصح نصيحتهم الا بحبيبتهم على ولاة الامور و قلة استئثار دولهم و ترك استبطاء انقطاع مدتهم.

فافسخ في آمالهم و واصل في حسن الثناء عليهم و تعديد ما ابلى ذوا البلاء منهم، فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل ان شاء الله. ثم اعرف لكل امرئ منهم ما ابلى، و لاتضيفن بلاء امرئ الى غيره، و لاتقصرن به دون غاية بلاءه، و لا يدعونك شرف امرئ الى ان تعظم من بلاءه ما كان صغيرا، و لاضعة امرئ الى ان تستصغر من بلاءه ما كان عظيما.» نهج البلاغة، فیض/۱۰۰۳، ل/۴۳۲، نامه ۵۳.

خویش است. منظور این است که آنکس که مرکب سواری او ضعیف است وظیفه سایرین است که همگام با او حرکت کنند.

دو: اسبهای که با آنها کارزار می کنند و پشت های آنها را که سوار آن می شوند مورد تفقد و بررسی قرار دهد...

سه: حال کسانی که همراه او به جنگ آمده اند را مراعات کند. و آنان دودسته اند: حقوق بگیر و داوطلب...

چهار: بر هر دو دسته [دوطلبان و حقوق بگیران] مسئول و مراقب بگمارد تا از طریق مسئولین و مراقبین آنها در جریان کار آنان قرار بگیرد...

پنج: برای هر دو دسته علامت و پرچم بخصوص قرار دهد که با آن خوانده شوند، تا از یکدیگر متمایز گردند و به هنگام اجتماع تشکل و غود بیشتری داشته باشند...

شش: سپاه را همواره پاک سازی کند، تا افرادی که مجاهدان را به فساد و ذلت می کشانند، یا مسلمانان را تضعیف روحیه می کنند، یا برای دشمن جاسوسی می کنند را از دیگران جدا سازد...

هفت: هرگز با افرادی که با نظر و مذهب او موافق هستند علیه کسانی که در نژاد یا رای و مذهب مخالف او هستند ساخت و پاخت نکند، که این دوگانگی برخورد، در سپاه تفرقه ایجاد می کند و آنها را به اختلاف و مشغول شدن به یکدیگر وامی دارد...^(۱)

و اصولاً باب جهاد و دفاع و چگونگی اداره ارتش و سپاه و کیفیت بسیج نیرو

(۱) احکام السلطانية/ ۳۵-۳۷. در روایت نبوی ذکر شده در کلام ماوردی یعنی روایت: هلا الدین متین فاوخلوا فیه برفق، فان المنبت لا أرضا قطع ولا ظهرا ابقى، شر السیر الحقیقه. واژه المنبت: به معنی منقطع و متفرق و حقیقه: با شتاب ترین و مشکل ترین راه رفتن است. برخی گفته اند راه رفتن در ابتدای شب را حقیقه گویند.

و امکانات جهادی و دفاعی، باب گسترده‌ای است که پژوهش در آن تالیف کتابهای پرحجمی را می‌طلبد، ولی چون ما در این باب وظایف امام و رهبر جامعه را برمی‌شمریم، اجمالا به یکی از وظایف وی که تهیه نیرو و امکانات به اندازه نیاز و کفایت برای مقابله با دشمنان بالفعل و بالقوه بود، اشاره نمودیم.

یک مطلب قابل توجه:

بسیاری از تشکیلات سیاسی و حکومتی جامعه اسلامی فقط اصول و احکام کلی آن در شریعت اسلام آمده است ولی مصادیق عملی و تفصیلی آن بعهده ولی امر هر زمان واگذار شده است که وی متناسب با تغییر حاحتهای مسلمانان و شرایط و امکانات زمانی و مکانی محدوده آنرا مشخص می‌نماید.

یکی از موارد فوق، تشکیلات قوای مسلح و صنایع نظامی است، که در کتاب و سنت، تنها احکام کلی آن نظیر کلام خداوند متعال و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و... و فرمایش امیر المومنین (ع) در عهدنامه مالک اشتر: فالجنود - باذن الله - حصون الرعيه و... آمده است و تفصیل و تبیین آن، به حکم عقل و سیره عقلا در هر زمان و مکان واگذار شده است.

و پیوسته امت اسلامی در زمینه نظامی به دو قوه مسلح نیازمند است: یک قوه که به اذن خداوند قلعه محکم رعیت در مقابل اجانب باشد و حدود و ثغور کشور اسلامی را از گزند دشمنان خارجی مصون و محفوظ نگاهدارد، قوه دیگری که وسیله امنیت داخلی را فراهم آورد و شهرها و مردم را از دشمنان داخلی و اخلا لگران به جان و مال و حقوق مردم حراست و حفاظت کند، از اینرو عقل بر ضرورت ایجاد این دو تشکیلات با همه شعبه‌ها و شاخه‌های مربوط به آن از زمینی و دریایی و هوایی و تجهیزات متناسب با اهداف و ماموریت‌های آن، حکم می‌کند.

و بنظر می رسد مناسب این است که تشکیلات اول تحت اشراف وزارت دفاع و تشکیلات دوم زیر نظر وزارت کشور یا قوه قضائیه باشد، به تشکیلات اول نیروی نظامی و به تشکیلات دوم نیروهای انتظامی - یا نام دیگری از این قبیل - می توان اطلاق نمود. و ضروری است برای هر یک از این قوا دانشگاه های علمی ویژه ای که کادرهای آنها را تربیت کند ایجاد گردد.

همانگونه که عقل و شرع حکم می کند که تشکیلات مردمی ویژه ای بوجود آید که همه مردم را برای دفاع و جنگ آموزش نظامی بدهد و آنان را آماده کند تا بعنوان سپاهيانی داوطلب [بسیج] در هر شرایط و در هر کجا که بدانان نیاز پیدا شد از اسلام و مسلمین دفاع کنند و درحقیقت پشتوانه ای برای این دونیرو باشند.

از سوی دیگر برای ساخت انواع اسلحه و ابزار و ادوات نظامی نظیر انواع نارنجکها و توپها و موشکها و زیردریاییها و تانکها و هواپیماها و هلیکوپترهای نظامی و... نیاز به ایجاد کارخانه هایی است که زیر نظر یک مدیریت قوی عادل باشد. تا ادوات و وسایل مورد احتیاج نیروهای مختلف قوای مسلحه را تولید کند. همه اینها و غیر اینها چیزهایی است [که تحت عنوان: واعدوا لهم ما استطعتم] عقل و شرع بر ضرورت آن حکم می کند.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می گردد که تشکیلات متعدد مسلح که اکنون در زمان ما و در کشورما وجود دارد مانند: تشکیلات ارتش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کمیته های انقلاب اسلامی، شهربانی، ژاندارمری، نیروهای قضائی و ضابطین دادگستری و... چیزهایی است که بر اساس دوملاک ذکر شده، یعنی: حفظ مرزها و حفظ امنیت داخلی، باید بتدریج در این دو تشکیلات اساسی متمرکز شوند و هر قسمت متناسب با نیاز جامعه در آن سازماندهی شود، زیرا تعدد قوای مسلح شبیه به یکدیگر بدون اینکه ارتباط منطقی و کاری با یکدیگر داشته باشند موجب می شود که:

اولاً: بودجه زیادی از بیت المال بی جهت مصرف گردد.

ثانیاً: وظایف و مسئولیتها با یکدیگر مخلوط می شود و تفکیک آن مشکلاتی را بیار می آورد و مردم در مراجعه به آنها سرگردان می گردند.

ثالثاً: خطر تضاد این تشکیلات مشابه در آینده پیش بینی می شود و موجب می گردد که بیگانگان در آنها نفوذ کرده و یا بر آنها سلطه پیدا کنند و این امر مهمی است که رهبر آینده نگر، باید به آن و به آینده آن توجه داشته باشد، البته در زمان ما بحمدالله تشکیلات نظامی موجود بسیار مخلص و منزه می باشند و مردم ما نیز در حد اعلای ایمان و آگاهی سیاسی بسر می برند و در اینجا نکته ایست شایان دقت^(۱).

(۱) حضرت استاد در دوران قائم مقامی رهبری کراراً لزوم ادغام نیروهای مسلح را به مسئولین وقت تذکر می دادند و حتی طرحی در این ارتباط تنظیم و به سران سه قوه ارائه نمودند که مورد استقبال آنان قرار گرفت و قول مساعد دادند که این طرح را عملی نمایند که سر انجام پس از مدتی چند محور این طرح به تصویب رسید و تشکیلات کنونی نیروهای انتظامی با ادغام نیروهای کمیته انقلاب اسلامی، شهربانی، ژاندرمری در یک تشکیلات بوجود آمد. (مقرر)

فصل پانزدهم

حقوق متقابل امام و امت

* آیات و روایات مسأله

* در معصیت خالق اطاعتی برای مخلوق

نیست

حقوق متقابل امام و امت

در این فصل برخی از آیات و روایات که بر حقوق متقابل امام و امت دلالت دارد و در آن وجوب تسلیم مردم در برابر امام (رهبر واجد شرایط) و نیز ضرورت اطاعت از وی و کسانی که از سوی او به آنان مسئولیت واگذار شده است را اجمالاً یادآور می شویم:

[آیات و روایات مساله]:

۱ خداوند متعال می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم^(۱) - ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الامر [صاحبان فرمان] خویش را نیز اطاعت کنید.

پیش از این تفسیر آیه شریفه و معنی «اولی الامر» و جهت تکرار «اطیعوا» را در بخش دوم کتاب، به هنگام ذکر آیه ششم از آیاتی که دلالت بر ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) داشت و نیز در فصل سوم از بخش پنجم در مقدمه شرح روایت مقبوله

عمر بن حنظله یادآور شدیم^(۱) و خلاصه آن بدین صورت است که امر به اطاعت خداوند (اطیعوا الله) ناظر است بر احکام خداوند که در کتاب و سنت بیان شده است و امر به آنها یک امر ارشادی است. و امر به اطاعت پیامبر و اولی الامر ناظر است به اطاعت از آنان در فرمانهای مولوی که به عنوان فرمانروا و سیاستگذار از سوی آنان صادر می شود. و این امر یک امر مولوی است نه ارشادی، و به همین جهت لفظ «اطیعوا» تکرار گردیده است.

و مقصود از - امر - «فرمان» در آیه نیز همان ولایت و حکومت است. و بدین عنوان نامیده شده، از آنروی که قوام آن از سوئی به فرمان است و از سوی دیگر به اطاعت و فرمانبری، و به همین عنوان حکم و حکومت هم نامیده می شود. پس مراد به اولی الامر فرمانروایانی هستند که در اداره امور و سیاستگزاری جامعه و حل و فصل اختلافات حق امر و نهی دارند.

از سوی دیگر امامت عظمی و رهبری عمومی جامعه اگر چه نزد ما شیعه امامیه در زمان حضور ائمه معصومین علیهم السلام حق مسلم آنان است و در صورت حضور آنان امامت دیگران غیر شرعی است، ولی پیش از این به تفصیل یادآور شدیم که در زمان غیبت نیز حکومت تعطیل نشده و تعطیل آن برابر با تعطیل اسلام است.

و حاکم به حق مطلقاً^(۲) در محدوده حکومت و گستره ولایت خود حق امر و نهی دارد و اطاعت از وی نیز واجب است؛ زیرا امکان ندارد که شرعاً چه با نصب

(۱) ر، ک، مبانی فقهی حکومت اسلامی جلد ۱/ ۱۵۶ - ۱۶۵ و نیز جلد ۲/ ۲۲۵.

(۲) مراد از مطلق چنانچه از سایر فرمایشات استاد استفاده می گردد. در چارچوب قانون اساسی و موازین اسلام است، یعنی در چارچوب وظایفی که قانون برای او مشخص کرده حاکمیت مطلق دارد. (مقرر)

و چه با انتخاب و لو در کارهای مخصوص یا منطقه بخصوص به ولایت و حکومت شخصی ملتزم شد ولی اطاعت از او را واجب ندانست. با اینکه «امر» جز با اطاعت و تسلیم تمام نمی یابد و غرض حاصل نمی گردد.

و اینکه وجوب اطاعت بر «صاحب الامر» بودن فردی معلق شده، از باب تعلیق حکم بر وصف، و مشعر بر علیت است. پس ملاک در وجوب اطاعت، صاحب امر بودن است، بگونه ایکه فردی حق امر و نهی داشته باشد، چه معصوم باشد و چه غیر معصوم.

و نمی توان وجوب اطاعت را در امام معصوم منحصر دانست، زیرا چگونه می توان افرادی که از سوی پیامبر (ص) یا امیرالمؤمنین (ع) به مسئولیت مشخص گمارده می شوند - نظیر مالک اشتر و دیگران - به وجوب اطاعت از آنان در چارچوبه ولایت و محدوده حکومت آنان ملتزم نشد؟!

پس حصری که در برخی روایات در تفسیر آیه شریفه آمده، نظیر فرمایش امام صادق (ع) در خبر «برید» که می فرماید: «این آیه تنها ما را در نظر داشته. و همه مؤمنان تا روز قیامت را به اطاعت از ما امر نموده»^(۱) باید گفت این یک حصر اضافی نسبت به خلفای جور است که در آن زمانها به ناحق متصدی حکومت شده بودند.

البته اطاعت از ائمه معصومین علیهم السلام همچنان تا روز قیامت واجب است ولی این منافاتی با وجوب تأسیس دولت حقّه در زمان غیبت و وجوب اطاعت از آن ندارد. و آیات شریفه قرآن نیز مقید به موارد خاصی نیست و اینکه در برخی روایات مصادیق و عناوین خاصی برای برخی از آیات ذکر شده مانع از

(۱) آیانا عنا خاصه امر جميع المؤمنين الى يوم القيامه بطاعتنا. کافی ۲۷۶/۱.

تسک به اطلاق و عموم آنها نمی گردد.

مگر اینکه گفته شود: اطاعت از کسانی که از سوی ائمه-علیهم السلام-به مسئولیتی گماره شده اند، یا آنانکه بر اساس موازین اسلام و ملاکهای ارائه شده از سوی ائمه علیهم السلام از سوی مردم انتخاب شده اند، در واقع اطاعت از ائمه معصومین (ع) است. و ما پس از آنکه به وجوب اطاعت ملتزم شدیم این بیان را منافی مطلب خود نمی دانیم. [زیرا هدف ما اثبات وجوب اطاعت از کسی که بحق ولی امر میباشد است هر چند باعتبار وجوب اعطاعت از ائمه معصومین (ع)].

البته این نکته را همینجا باید یادآور شد که در موارد معصیت خداوند اطاعت از اولی الامر جایز نیست، چنانچه از روایاتی که پس از این متذکر می شویم و نیز از همین آیه شریفه این معنی استفاده می شود، زیرا ظهور آیه در وجوب اطاعت از صاحب امر است یعنی کسیکه دارای حق فرمانروائی است. و کسی را در معصیت خداوند حق فرمانروائی نیست؛ و اصولاً صاحب امر مگر به کسیکه حق امر دارد اطلاق نمی گردد چنانچه صاحب خانه شرعاً فقط به کسی گفته می شود که صاحب خانه است نه به کسیکه از راه غصب و ظلم خانه ای را تصرف نموده باشد. پس «فرمانروایان سوء» [از همان ابتداء] تخصیصاً از آیه شریفه خارجند. و این نکته ایست شایان توجه^(۱).

زمخشری در کشاف در تفسیر این آیه شریفه می نویسد:

مراد به «اولی الامر منکم» امرای حق هستند. زیرا خدا و پیامبر (ص) از خلفای

(۱) بر خلاف آنچه برخی می گویند فرمانروایان ستم «تخصیصاً» خارج می شوند ما می گوئیم «تخصیصاً» خارج هستند، یعنی اینگونه نیست که آنها اولی الامر باشند منتهی نباید از آنها اطاعت کرد ما می گوئیم اصولاً آنها اولو الامر نیستند. امری برای آنها ثابت نیست تا بخواهیم آنها را خارج سازیم. الف - م، جلسه ۲۸۸ درس.

جور ببزارند. و هرگز نمی توان اطاعت از امرای جور را به اطاعت از خدا و رسول عطف نمود آنگونه که در این آیه شریفه عطف شده است، آنچه قدر مشترک بین خدا و پیامبر و امرای حق که موافق نظر خدا و پیامبر (ص) می باشند است این است که همه آنان، حق و عدل را برگزیده و به آن امر می کنند و از چیزهایی که مخالف و ضد اینها است نهی نموده و جلوگیری به عمل می آورند....

چگونه خداوند اطاعت فرمانروایان جور را واجب شمرده با اینکه بی تردید اولی الامر را به رعایت و اجرای مواردی از آنجمله ادای امانت و عدالت در حکم، امر فرموده؛ و در جای دیگر آنان را به مراجعه به کتاب و سنت در مسائل مشکل فرمان داده، و حال آنکه فرمانروایان جور نه امانتی را ادا می کنند و نه به عدالت فرمان می رانند و هرگز مبنای حکم آنان کتاب - و سنت نیست؛ اینان از شهودات خویش پیروی می کنند به هر سو که آنان را بکشاند متمایل می شوند، اینان از ویژگیهایی که خداوند و پیامبر وی برای اولو الامر قرار داده بیگانه هستند و بهترین نامی که بر آنان می توان نهاد عنوان «دزدان غالب و قدرتمند» است^(۱).

۲ - خداوند متعال می فرماید:

فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیماً^(۲) - به پروردگارت سوگند که اینان ایمان نمی آورند تا در کشمکشهایی که بین آنان است ترا به عنوان حکم برگزینند آنگاه در قضاوتی که انجام می دهی هیچگونه ناراحتی در دل خود احساس نکنند. و همواره تسلیم تو باشند.

بنابر اینکه حکومت و قضاوت در آیه شریفه اختصاص به آنحضرت نداشته باشد و می توان استفاده نمود که ملاک در آن مقام ولایت و اولی بالمؤمنین بودن

(۱) کشاف ۵۳۵/۱ (=چاپ دیگر ۵۲۴/۱)

(۲) نساء (۴) / ۶۵.

آنحضرت (ص) است. که در این صورت این حکم را به هر ولی و پیشوائی که ولایت او طبق دستورات شرع ثابت است می توان گسترش داد.

۳- در اصول کافی به سند موثق، از ابی یعفور، از امام صادق (ع) روایت شده که پیامبر خدا (ص) در مسجد خیف برای مردم خطبه خواند و فرمود:

خداوند خرسند کند بنده ای را که سخنان مرا بشنود و به آن گوش بسپارد و در حافظه خود نگاهدارد، و به کسانی که نشنیده اند برساند، پس چه بسا حامل فقهی که خود فقیه نیست و چه بسا حامل فقهی که آنرا به فقیه تر از خود می رساند.

سه چیز است که قلب شخص مسلمان بدان خیانت نمی کند: اخلاص عمل برای خداوند، نصیحت به پیشوایان مسلمین و همراهی و هماهنگی با جماعت مسلمانان، زیرا دعوت آنان از موضعی فراتر همه را در برگرفته است. مسلمانان برادرند، خونهایشان مساوی است و کوچکترینشان ذمه دیگران را به عهده می گیرد، و آنان در برابر دیگران یک دست هستند^(۱).

(۱) نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَاعَاهَا وَحَفَظَهَا، وَبَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعَهَا، فَرَبَّ حَامِلَ فِقْهِ غَيْرِ فَقِيهِ، وَرَبَّ حَامِلَ فِقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَاللُّزُومُ لْجَمَاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ. الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ، وَهَمْ يَدْعُلِي مِنْ سَوَاهِمٍ. كَافِي ۴۰۳/۱، كِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ مَا أَمَرَ النَّبِيُّ (ص) بِالنَّصِيحَةِ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، حَدِيثُ ۱. در متن این حدیث شریف، لَا يَغْلُ أَزْ بَابِ غُلٍّ يَغْلُ - بِأَضْمَةٍ - بِه معنی خیانت، و يَغْلُ - بِكَسْرَةٍ - یعنی کسیکه دارای ناخالصی و کینه است. و در توضیح جمله: فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ، مرحوم مجلسی در مرآة العقول فرموده: دعوت از ماده دعا و برای «مرء» یکبار فراخواندن است و اضافه به ضمیر مفعولی «هَمْ» شده است یعنی فراخوانی و دعوت پیامبر (ص) آنان را فرا گرفته پس وقتی این نیز داخل جمعیت مسلمانان شود این دعوت شامل او نیز می گردد، یا اینکه این ضمیر «هَمْ» فاعلی است یعنی دعوت برخی از مسلمانان برای دیگران شامل او هم می گردد.

نظیر این روایت را باز [کافی] به مسند خویش، از سفیان ثوری، از امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است.

این روایت را شیعه و سنت در کتابهای خویش آورده اند و مضمون آن در کتابهای فریقین بصورت مستفیض^(۱) آمده است.

۴ - احمد در مسند خود به مسند خویش از انس بن مالک از پیامبر خدا (ص) - روایت نموده که فرمود:

خداوند خرسند دارد بنده ای را که این سخن مرا بشنود و آنرا همراه دارد، چه بسیار حامل فقهی که فقیه نیست، و بسا کسی که فقه را به نزد کسی که فقیه تر از اوست حمل می کند. سَه چیز است که قلب مسلمان بدان خیانت نمی ورزد: اخلاص عمل برای خداوند - عزوجل - نصیحت به فرمانروایان، و همراهی با جماعت مسلمانان. زیرا دعوت دعوت آنان از پیش شامل همه است^(۲):

باز در همان کتاب به مسند خود از جبیر بن مطعم، از آنحضرت (ص) نظیر این روایت بهمین گونه آمده است: اخلاص عمل، نصیحت به ولی امر، و همراهی با جماعت، زیرا دعوت آنان از پیش شامل او است^(۳).

مرآة العقول ۳۲۵/۴ (چاپ قدیم ۱/۳۰۲).

(۱) روایت مستفیض. روایتی است که از چند طریق نقل شده ولی به حدّ تواتر نرسیده است. (مقرر).

(۲) - نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي هَذِهِ فَحَمَلَهَا، فَرَبَّ حَامِلَ الْفَقْهِ فِيهِ غَيْرَ فَقِيهِ، وَرَبَّ حَامِلَ الْفَقْهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا يَغْلُغُ عَلَيْهِنَّ صِدْرُ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ - عَزَّوَجَلَّ -، وَمَنَاصِحَةُ أَوْلِي الْأَمْرِ، وَلِزُومُ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ تَحِيطُ مِنْ وَرَائِهِمْ. مسند احمد ۳/۲۲۵.

(۳) - اخلاص العمل، والنصيحة لولي الأمر، ولزوم الجماعة، فإن دعوتهم تكون من ورائه. مسند احمد ۸۰/۴.

(۴) بنا براین تمام حقوق فردی و اجتماعی طرفینی است هر کجا کسی حقی داشت دیگری نیز به

۵ - از روایات جامعی که به بیان حقوق متقابل بین امام و امت پرداخته خطبه امیرالمؤمنین (ع) در صفین است آنحضرت فرمود:

اما بعد! خداوند برای من بر شما، بخاطر سرپرستی امورتان حقی قرار داده، و در مقابل، برای شما همانند آن حقی بر گردن من گذاشته است، بنابراین دایره حق در توصیف و در مرحله سخن از هر چیز وسیع تر است، ولی به هنگام عمل کم- وسعت ترین دایره ها است. حق به نفع کسی جریان نمی یابد مگر اینکه در مقابل برایش مسئولیتی به وجود می آورد، و بر زیان کسی جاری نمی شود مگر اینکه به همان اندازه به سود او جریان می یابد...

از میان حقوق خداوند بزرگترین حقی را که فرض شمرده است حق والی و زمامدار بر مردم و حق مردم بر والی و حاکم است. این فریضه ای که خداوند برای هر یک بر دیگری قرار داده است و آنرا موجب نظام الفت و پیوستگی آنان و عزت و نیرومندی دینشان گردانیده. بنابراین مردم هرگز اصلاح نمی شوند جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران. و زمامداران اصلاح نمی گردند جز به پایداری مردم، پس آنگاه که مردم حق والی را ادا کنند و والی نیز حق مردم را مراعات نماید، حق در بینشان قوی و نیرومند خواهد شد، و جاده های دین صاف و بی دست انداز می گردد، و نشانه و علامتهای عدالت اعتدال می پذیرد و سنتها در مسیر خویش به کار می افتد بدین ترتیب زمان صالح می شود و به بقاء دولت امیدوار باید بود و دشمنان مأیوس خواهند شد. اما آنگاه که مردم بر والی خویش چیره گردند و یا رئیس حکومت به مردم اجحاف کند. در این هنگام وحدت کلمه به هم می خورد و نشانه های ستم و جور آشکار

موازات آن حقی علیه او خواهد داشت بر این پایه عدالت حقیقی در تمام موارد حقوق فردی و اجتماعی افراد بوجود خواهد آمد، زیرا هیچگاه حق، یک طرفه و بطور مطلق نیست مگر در مورد خدای سبحان که ما هیچ حقی نسبت به او نداریم و تفضل و عنایت او از باب لطف است، (مقرر)

می گردد و دستبرد در برنامه های دینی بسیار می شود؛ و جاده های روشن سنت و آداب مذهبی متروک خواهد ماند و بر طبق میل و هوای نفسی عمل می شود و احکام خداوند تعطیل می گردد و بیماریهای اخلاقی گسترش خواهد یافت و...^(۱)

۶ - باز در نهج البلاغه آمده است:

همانا شما بر من حقی دارید و برای من بر شما حقی است، اما حق شما بر من این است که راه نیکی را به شما بنمایانم، و بیت المال شما را بصورت کامل به مصرف شما برسانم، و شما را آموزش دهم تا نادان نمانید و تربیتتان کنم تا فراگیرید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت خویش وفا کنید و در حضور و غیاب نظرهای خیرخواهانه خویش را ابراز دارید، و هنگامیکه شما را

(۱) - أما بعد، فقد جعل الله لي عليكم حقاً بولاية أمركم، ولكم عليّ من الحقّ مثل الذي لي عليكم. فالحقّ أوسع الأشياء في التواصف وأضيّقها في التناصف، لا يجري لأحد إلّا جرى عليه، ولا يجري عليه إلّا جرى له... وأعظم ما افترض الله - سبحانه - من تلك الحقوق حقّ الوالي على الرعيّة، وحقّ الرعيّة على الوالي، فريضة فرضها الله - سبحانه - لكلّ على كلّ، فجعلها نظاماً لالفتهم وعزّاً لدينهم. فليست تصلح الرعيّة إلّا بصلاح الولاة، ولا يصلح الولاة إلّا باستقامة الرعيّة. فإذا أدت الرعيّة إلى الوالي حقّه، وأدى الوالي إليها حقّها عزّ الحقّ بينهم، وقامت مناهج الدّين، واعتدلت معالم العدل، وجرت على أذلالها السنن، فصلح بذلك الزمان، وطمع في بقاء الدولة، ويشتت مطامع الأعداء. وإذا غلبت الرعيّة واليهما، أو أجحف الوالي برعيّته اختلف هنالك الكلمة وظهرت معالم الجور وكثر الإدغال في الدّين و تركت معاج السنن فعمل بالهوى وعطلت الأحكام وكثرت علل النفوس...» نهج البلاغه، فيض / ۶۸۱، ل/ ۳۳۲. خطبه ۲۱۶. اذلال جمع ذلّ - با كسره است و ذلّ الطريق، قسمت روشن و نمایان راه است. الادغال فی الدین، وارد کردن عوامل فاسد كننده و مخالف دین در دین است.

در ارتباط با ضرورت اطاعت از ولی امر، از بیان تعلیل در این روایت استفاده می شود که آن منحصر به امیرالمؤمنین (ع) نیست بلکه هر حاکم بحقی را شامل می گردد. الف - م، جلسه ۲۸۸ درس.

فرا می خوام اجابت کنید و چون دستوری به شما می دهم فرمان برید^(۱).

۷ - باز در نهج البلاغه آمده است:

همانا در سلطنت خداوند سامانی است برای امور [اجتماعی] شما پس بدون هیچ نگرانی و اجبار اطاعت خود را در اختیار وی گذارید^(۲). بنابراینکه مراد از سلطنت خداوند حکومت عادلۀ مورد رضای خداوند متعال باشد.

چنانچه ظاهر کلام اینگونه است.

۸ - باز از کلمات آنحضرت است:

به من خبر رسیده که بسر [بن اوطات که فرد خبیثی بوده و بسیاری از شیعیان را کشت] به یمین دست یافته، و من گمان می برم که این قوم [یاران معاویه] از شما پیشی گیرند، چون آنان بر باطل خویش مجتمعند و شما از حق خویش پراکنده، شما در حق، امام خویش را نافرمانی می کنید و آنان در باطل، از امام خویش اطاعت می کنند، و چون آنان امانت را به صاحب خویش باز می گردانند ولی

(۱) - أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكَ عَلَيَّ فَالْنَصِيحَةُ لَكَمِ وَتَوْفِيرُ فَيْثُكُمْ عَلَيَّكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا، وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ. نهج البلاغه، فیض/ ۱۱۴، لح/ ۷۹، خطبه ۳۴. ملاحظه می شود که در اینجا حضرت برای هر دو طرف وظایفی را مشخص فرموده که انجام وظیفۀ هریک در برابر انجام وظیفۀ دیگری است. نصیحت و ابراز نظر خیرخواهانه برای دولت پیشوای مسلمین امری است که از وظایف مردم می باشد و اگر انجام این وظیفه ترک و به تملق و چاپلوسی و تحریف و واقعیات برای خوش آمدن حاکم تبدیل گردد. و یا متقابلاً حاکم اموال عمومی را در جهت تقویت و تثبیت پایگاه شخص خود و اطرافیان خود مصرف کند در این صورت سرنوشت جامعه به کجا خواهد انجامید؟ (مقرر)

(۲) - وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عَصْمَةً لَأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَلُومَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا. نهج البلاغه، فیض

شما در آن خیانت می ورزید^(۱).

۹ - باز در نهج البلاغه در نامه ای از آنحضرت به فرماندهان سپاهش آمده

است:

أما بعد، حقی که بر فرمانروا الحجام آن لازم است این است که: فضلی که به او رسیده و مقام خاصی که به او داده شده نباید او را نسبت به مردم دگرگون کند و این نعمتی که خداوند به او ارزانی داشته باید هر چه بیشتر او را به بندگان خدا نزدیک، و نسبت به برادرانش رثوف و مهربان سازد.

آگاه باشید! حق شما بر من این است که جز اسرار جنگی، چیزی را از شما پنهان نسازم و در اموری که پیش می آید غیر حکم [معلوم] الهی کاری بدون مشورت شما الحجام ندهم. هیچ حقی را از شما به تأخیر نیندازم، بلکه آنرا در وقت سر رسیدن آن اداء کنم. و اینکه همه شما در پیشگاه من مساوی باشید. آنگاه که این وظایف را الحجام دادم، نعمت خداوند بر شما مسلم و حق اطاعت من بر شما لازم گردید و این که از فرمان من سرپیچی و در کارهایی که الحجام آنها به صلاح و مصلحت است، کوتاهی نکنید. و در دریاها شداوند بخاطر حق فرو روید.

اگر این وظایف را نسبت به من الحجام ندهید آن کس که راه کج برود از همه نزد من خوارتر است، او را به سختی کیفر می کنم و هیچ راه فراری نزد من نخواهد داشت. این فرمان را از امرای خود بپذیرید و آمادگی خود را در راه اصلاح امورتان در اختیارشان بگذارید^(۲).

(۱) - أُنْبِثْتُ بُسْرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأُظَنَّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدُ الْوَلَدِ مِنْكُمْ، بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ عَنْ حَقِّكُمْ، بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ. نهج البلاغه، فیض / ۸۹، لِح / ۶۷، خطبه ۲۵.

(۲) - أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِيِّ أَنْ لَا يَغْيِرَهُ عَلَى رِعِيَّتِهِ فَضْلُ نَالِهِ وَلَا طَوْلُ خَصِّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمَةٍ دُنْوًا مِنْ عِبَادِهِ وَعُطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ، أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أُحْتَجَزَ دَنْكُمْ سِرًّا إِلَّا فَيَ

۱۰- باز در نامه آنحضرت به مردم مصر به هنگامیکه مالک اشتر را به فرمانروائی آنان می فرستد آمده است:

امّا بعد، یکی از بندگان خداوند را بسوی شما فرستادم که به هنگام خوف خواب به چشم راه نمی دهد؛ در ساعات ترس و وحشت از دشمن هراس نخواهد داشت، و نسبت به بدکاران از شعله آتش سوزنده تر است، او «مالک بن حارث» از قبیله «مذحج» است. سخنش را بشنوید و فرمانش را در آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید چرا که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه تیزیش به کندی می گراید و نه هر جا فرود آمد بی اثر می ماند. اگر او فرمان بسیج و حرکت داد حرکت کنید و اگر دستور توقف داد توقف نمائید که او هیچ اقدام، هجوم، عقب نشینی و پیشروی انجام نمی دهد مگر به فرمان من^(۱).

حرب، ولاطوي دونكم أمراً إلا في حكم، ولاؤخر لكم حقاً عن محلّه، ولاأقف به دون مقطعه، وأن تكونوا عندي في الحق سواء. فإذا فعلت ذلك وجبت لله عليكم النعمة ولي عليكم الطاعة، وأن لا تنكصوا عن دعوة ولا تفرطوا في صلاح وأن تخوضوا الغمرات إلى الحق. فإن أنتم لم تستقيموا [لي] على ذلك لم يكن أحد أهون عليّ من أعوج منكم، ثم أعظم له العقوبة، ولا يجد عندي فيها رخصة، فخذوا هذا من أمرائكم، وأعطوهم من أنفسكم. ما يصلح الله به أمركم. نهج البلاغه، فیض / ۹۸۲، لح / ۴۲۴، نامه ۵۰.

(۱) - امّا بعد، فقد بعثت إليكم عبداً من عباد الله لا ينأى أيام الخوف ولا ينكل عن الأعداء ساعات الروح، أشدّ على الكفار من حريق النار، وهو مالک بن الحارث أخو مذحج، فاسمعوا له وأطيعوا أمره فيما طابق الحق، فإنه سيف من سيوف الله لا كليل الظبة ولا نابي الضريبة. فإن أمرکم أن تنفروا فانفروا، وإن أمرکم أن تقيموا فاقیموا، فإنه لا يقدم ولا یحجم، ولا یؤخر ولا یقدم إلا عن أمری. نهج البلاغه، فیض / ۹۵۱، لح / ۴۱۱، نامه ۳۸. نکل: سرباز زدن و ترس. روع - به فتح راء - ترس و بی تابي. مذحج بروزن مجلس: قبیله مالک اشتر. الظبة - به ضم اول و فتح دوّم یا تخفیف - انتهای شمشیر و نیزه. الضريبة: کسیکه بوسیله شمشیر ضربت خورده - و بنا عنه السیف: کسیکه شمشیر بروی کارگر نشده است. در این کلام امام(ع) ولایت مطلقه و نیز اطاعت مطلقه را نفی فرموده ولایت و اطاعت در

۱۱ - در اصول کافی به سند صحیح، از برید بن معاویه، از امام باقر(ع) آمده است که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود:

خداوند عزوجل - به ولیّ خویش که نفس خویش را در راه اطاعت و خیرخواهی از امام خود به تلاش می افکند. نظر نمی افکند مگر اینکه هر بهشت برین به همراه ما خواهد بود^(۱).

۱۲ - باز در همان کتاب به سند خود از حلبی از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: کسیکه از جماعت مسلمانان جدا گردد و بیعت امام را بشکند در پیشگاه الهی با دست بریده محشور می شود^(۲)

۱۳ - باز در همان کتاب به سند خود از ابی حمزه ثمالی آمده است که گفت: از امام صادق(ع) پرسیدم: حق امام بر مردم چیست؟ فرمود:

حق وی بر آنان این است که از وی شنوائی و اطاعت داشته باشند. گفتم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: به تساوی بین آنان تقسیم کند و با آنان به عدالت رفتار نماید^(۳)

مواردی است که به صلاح جامعه مشروع و بحق باشد و در صورتیکه مطابق حق نبودن آن محرز گردد اطاعت جایز نیست. (مقرر)

(۱) - قال رسول الله «ص»: «مانظر الله - عزوجل - إلى وليّ له يجهد نفسه بالطاعة لإمامه والنصيحة إلاّ كان معنا في الرفيق الأعلى». کافی ۴۰۴/۱، کتاب الحجّه، باب ما أمر النبی(ص) بالنصيحة لأئمة المسلمين، حدیث ۳.

(۲) - من فارق جماعة المسلمين ونكث صفقة الإمام جاء إلى الله - عزوجل - أجذم. کافی ۴۰۵/۱، کتاب الحجّه، باب ما أمر النبی(ص) بالنصيحة لأئمة المسلمين، حدیث ۵.

(۳) - سألت أبا جعفر(ع): ما حقّ الإمام على الناس؟ قال: حقّه عليهم أن يسمعوا له ويطيعوا. قلت: فما حقّهم عليه؟ قال: يقسم بينهم بالسوية ويعدل في الرعية... کافی ۴۰۵/۱، کتاب الحجّه، باب ما يجب من حق الامام على الرعي، حدیث ۱.

۱۴ - باز در همان کتاب به سند خود از مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: امیر المؤمنین (ع) فرمود:

به فرمانروایان خود خیانت نکنید و هدایتگران خویش را فریب مدهید و پیشوایان خود را به گمراهی نکشانید و هرگز از ریسمان خود مبرید که پراکنده می شوید و شوکت شما در هم شکسته می شود، و همواره باید امور شما بر این منوال باشد و در این راه گام نهید...^(۱)

۱۵ - باز در همان کتاب به سند خود از سدید آمده است که گفت:

به امام باقر (ع) عرض کردم: من در میان دوستان و طرفداران شما اختلاف مشاهده نمودم، برخی از برخی دیگر بیزاری می جستند. حضرت فرمود: تو چه کار به این کارها داری؟ مردم به سه چیز مکلف هستند: شناخت پیشوایان، تسلیم بودن در برابر دستورات پیشوایان که به آنان می رسد و بازگرداندن موارد اختلافی به آنان^(۲).

در این باب روایات دیگری در لزوم تسلیم بودن در برابر امام رسیده که می توان به آنها مراجعه نمود.

۱۶ - باز در همان کتاب به سند صحیح، از زراره از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود:

گزیده امر و قلّه آن و کلید آن و باب همه چیز و رضایت خداوند رحمان، اطاعت

(۱) - لا تختانوا ولا تکم ولا تغشوا هداکم ولا تجهلوا أئمتکم ولا تصدعوا عن حبکم فتفشلوا وتذهب ریحکم، وعلى هذا فلیکن تأسيس أمورکم والزموا هذه الطريقة... کافی ۴۰۵/۱، کتاب الحجّة، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیّه، حدیث ۳.

(۲) - قلت لأبي جعفر (ع): إني تركت موالیک مختلفین، یبرأ بعضهم من بعض. قال: فقال: وما أنت وذاك؟ أنما کلف الناس ثلاثة: معرفة الأئمة، والتسليم لهم فیما ورد علیهم، والردّ إليهم فیما اختلفوا فیهِ. کافی ۳۹۰/۱، کتاب الحجّة، باب التسليم و فضل المسلمین، حدیث ۱.

از امام پس از شناختن اوست. - آنگاه فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید:
«کسیکه که پیامبر را اطاعت کند بی گمان خدا را طاعت کرده و کسیکه پشت
بگرداند البته ما ترا به نگهبانی بر آنان نفرستاده ایم»^(۱).

۱۷ - باز در همان کتاب به سند خود از محمد بن فضیل آمده است که گفت:
از آنحضرت از بهترین چیزی که بندگان را به خداوند نزدیک می کند پرسش
کردم، فرمود:

برترین چیزی که بندگان را به خداوند نزدیک می کند، اطاعت خداوند و پیامبر
او و اطاعت از اولی الامر است.^(۲)

دربارۀ وجوب اطاعت از امام روایات دیگری در این باب است که می توان به
آن مراجعه نمود.

۱۸ - باز در همان کتاب به سند خود از ابن ابی لیلی، از امام صادق(ع) روایت
شده که در حدیثی طولانی فرمود:

خداوند متعال (در آیه شریفه: اطیعوا الله واطیعوا الرسول تا آخر) اطاعت

(۱) - ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و باب الأشياء و رضا الرحمان - تبارک و تعالی :- الطاعة للإمام بعد معرفته. ثم قال: «إن الله - تبارک و تعالی - يقول: من يطع الرسول فقد أطاع الله، و من تولی فما أرسلناک علیهم حفیظاً. کافی ۱/ ۱۸۵، کتاب الحج، باب فرض طاعة الأئمة، حدیث ۱. آیه شریفه در روایت فوق: نساء/ ۸۰. ظاهراً مراد از «امر» در روایت همان حاکمیت بحق اسلامی است و به نظر می رسد رمز اینکه امام صادق و امام باقر علیهما السلام نسبت به شناخت و تسلیم امام بودن اینهمه تأکید فرموده اند در برخورد با شیعیان ضعیف الاراده و محافظه کار آن زمان بوده، که اگر امام واقعی را می شناختند و از او اطاعت می کردند حکومت به دست خلفای غاصب حاکم بر آن زمان نمی افتاد. (مقرر)

(۲) - أفضل ما يتقرب به العباد إلى الله - عزوجل طاعة الله و طاعة رسوله و طاعة أولي الامر. کافی ۱۸۷/ ۱، کتاب الحج، باب فرض طاعة الأئمة، حدیث ۱۲.

ولی امر خویش را با اطاعت پیامبر خویش و اطاعت پیامبرش را با اطاعت خود پیوند داده است. پس کسیکه اطاعت ولی امر را ترک کند خدا و رسولش را اطاعت نکرده است^(۱).

۱۹ - در امالی شیخ مفید به سند خود از عبد الله بن عباس آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

از کسیکه خداوند ولایت امر را به وی سپرده اطاعت و شنوائی داشته باشید. زیرا او رشته پیوند دهنده اسلام است^(۲).

۲۰ - در تحف العقول، در رساله الحقوق امام سجاده (ع) آمده است:

و اما حق سیاستگر تو به حکومت این است که بدانی که تو وسیله آزمایش او قرار گرفته ای و بخاطر سلطنت و حاکمیتی که خداوند به وی بر تو بخشیده او را به وسیله تو آزمایش می کند، و باید همواره نظر خیرخواهانه خود را خالصانه به وی ارائه دهی، و با وی دشمنی و لجاجت نوری؛ بی تردید دست او علیه تو باز است و تو با این کار سبب هلاکت خویش و هلاکت او می گردی...^(۳)

نظیر این روایت در خصال در رساله الحقوق آمده، و ضمن آن آمده است:

و اما سیاست شوندگان تو به حکومت این است که بدانی اینان بخاطر ناتوان خویش و قوت تو رعیت تو شده اند، پس واجب است که تو با عدالت با آنان رفتار کنی و برای آنان همانند پدری مهربان باشی. و نادانی آنان را ببخشائی و به

(۱) - وصل الله طاعة ولی امره بطاعة رسوله، وطاعة رسوله بطاعته، فمن ترك طاعة ولاة الامر لم يقطع

الله ورسوله. کافی ۱/۱۸۱، کتاب الحجة، باب معرفة الامام والرد اليه، حديث ۶.

(۲) - اسمعوا واطيعوا لمن ولاة الله الامر، فإنه نظام الإسلام. امالی ۱۴، مجلس ۲، حديث ۲.

(۳) - فاما حق سائسك بالسلطان فان تعلم أنك جعلت له فتنة وأنه مبتلى فيك بما جعله الله له عليك

من السلطان، وأن تخلص له في النصيحة وأن لاتماحكه وقد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك

نفسك وهلاكه... تحف العقول / ۲۶۰.

اندک چیز آنان را مجازات ننمائی، و همواره شکر خداوند - عزوجل - را بجای بیاوری که خداوند ترا بر آنان قوت بخشیده است.^(۱)

۲۱ - در تحف العقول نیز در وصیت امام موسی بن جعفر (ع) به هشام آمده است که فرمود:

اطاعت والیان عدل موجب کمال عزت است.^(۲)

۲۲ - باز در همان کتاب از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

سه خصلت است که بر پیروان و اصحاب فرمانروایان واجب است آنرا رعایت کنند: اطاعت از فرمانروا، خیرخواهی برای آنان در پیش رو و پشت سر، دعا برای پیروزی و صلاح و اصلاح جامعه.

سه وظیفه است که سلطان باید نسبت به خاصه و عامه انجام دهد، پاداش دادن به افراد نیکوکار تا در نیکوکاری تشویق شوند، چشم پوشی از گناه گناهکاران تا از گناهان و کارهای ناشایست خود توبه نموده و باز گردند، و همه را با احسان و انصاف مورد لطف قرار دادن.^(۳)

۲۳ - باز در همان کتاب از پیامبر (ص) آمده است:

بپرهیز از اینکه مسلمانی را ناسزا گوئی یا معصیت کاری را اطاعت کنی یا امام

(۱) - وَأَمَّا حَقَّ رِعْيَتِكَ بِالسُّلْطَانِ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهُمْ صَارُوا رِعْيَتَكَ لضعفهم وقوتك، فيجب أن تعدل فيهم وتكون لهم كالوالد الرحيم وتغفر لهم جهلهم بالعقوبة، تشكر الله - عزوجل - على ما أتاك من القوة عليهم. خصال / ۵۶۷ (قسمت ۲).

(۲) - و طاعة ولاة العدل تمام الغر. تحف العقول / ۳۹۰.

(۳) - ثلاث خصال تجب للملوك على أصحابهم ورعيّتهم: الطاعة لهم، والنصيحة لهم في المغيّب والمشهد، والدعاء بالنصر والصلاح. ثلاثة تجب على السلطان للخاصة والعامّة: مكافأة المحسن بالإحسان ليزدادوا رغبة فيه، وتغمّد ذنوب المسيء ليتوب ويرجع عن غيّه، وتألّفهم جميعاً بالإحسان والإنصاف. تحف العقول / ۳۱۹.

عادل را نافرمانی نمائی.^(۱)

۲۴ - باز در همان کتاب در مواعظ علی بن حسین (ع) آمده است:

امر خدا و اطاعت او و اطاعت کسی که اطاعت او را واجب نموده است را بر همه چیز مقدم دارید و اموری مانند اطاعت طاغوتها و وقتنه فریبنده و چند روزه دنیا را که بر شما وارد می شود بر امر خدا و اطاعت او و اطاعت اولی الامر شما مقدم مدارید... پس تقوای الهی داشته باشید و از اصلاح نفس خویش و اطاعت خدا و اطاعت کسیکه در راه خدا از او اطاعت می کنید استقبال کنید... و بدانید که هر کس با کسانی که خدا آنانرا ولی و رهبر قرار داده مخالفت کند و به غیر دین خدا متدین گردد و در برابر ولی خدا به امور خویش بپردازد چنین شخصی در آتش شعله وری است که پیکرهای شقاوت پیشه را می بلعد^(۲)

۲۵ - در بحار از کتاب مطالب السؤول، از امیرالمؤمنین (ع) روایت نموده که

فرمودند:

جهان آفرینش باغی است که گردش کننده در آن شریعت است و شریعت سلطانی است که اطاعت آن واجب است. و اطاعت سیاستی است که حکومت بوسیله آن پا بر جا می شود، و حکومت مدیری است که بوسیله سپاه و لشکر حمایت می شود و سپاهیان یارانی هستند که مال آنها رانگه می دارد و مال رزقی است که مردم آنرا گرد می آود، و مردم توده های انسانها هستند که عدالت آنها

(۱) - وایاک أن تشتم مسلماً أو تطيع أثماً أو تعصى إماماً عادلاً. تحف العقول / ۲۶.

(۲) - فقدّموا أمر الله وطاعته وطاعة من أوجب الله طاعته بين يدي الأمور كلها، ولا تقدّموا الأمور الواردة عليكم من طاعة الطواغيت وفتنة زهرة الدنيا بين يدي أمر الله وطاعته وطاعة أولي الأمر منكم... فاتّقوا الله واستقبلوا من إصلاح أنفسكم وطاعة الله وطاعة من تولّونه فيها... واعلموا أنه من خالف أولياء الله ودان بغير دين الله واستبدّ بأمره دون أمر وليّ الله، في نار تلتهب تأكل أبداناً غلبت عليها شقوتها... تحف العقول / ۲۵۶.

را به فرمانبرداری می کشاند و عدالت شالوده ای است که قوام جهان آفرینش بر آن استوار است.^(۱)

۲۶ - در اوّل کتاب الاموال ابی عبید به سند خود از تمیم داری، آمده است که گفت: پیامبر خدا(ص) فرمود:

دین نصیحت و خیرخواهی است. گفته شد؛ برای چه کسی یا رسول الله فرمود: برای خدا و برای رسول او و برای کتاب او و برای پیشوایان و برای جماعت مسلمانان.^(۲)

در این روایت «نصیحت» به معنی اخلاص و برخورد بی ریا و صادقانه است. و بالاترین مراتب اخلاص برای پیشوایان همان اطاعت از آنان و تسلیم آنان بودن در غیر معصیت خداوند است.

۲۷ - باز در همان کتاب به سند خود، از مصعب بن سعد آمده است که گفت: علی بن ابی طالب(ع) مطالب حقی را بیان نمود و فرمود:

امام موظف است که بر اساس کتاب خداوند حکم کند و امانت را ادا نماید، پس هنگامیکه اینگونه عمل کرد بر مردم است که از وی شنوائی و اطاعت داشته

(۱) - العالم حدیقة سیاحها الشریعة، والشریعة سلطان تجب له الطاعة، والطاعة سیاسة یقوم بها الملك، والمملك راع یعضده الجیش، والجیش أعوان یکفلهم المال، والمال رزق یجمعه الرعیة، والرعیة سواد یتعبد لهم العدل، والعدل أساس به قوام العالم. بحارالانوار ۸۲/۷۵ (= چاپ ایران ۸۳/۷۸) کتاب روضه، باب ۱۶، حدیث ۸۷. شاید مراد از اینکه فرموده سیاحت کنند آن شریعت است یعنی شریعت در همه امور زندگی جریان می یابد. این روایت بسیار خوبی است، از این جهت که در آن همبستگی جهان آفرینش و شریعت و حکومت و مردم... بیان شده است. الف - م، جلسه ۲۹۱ درس.

(۲) الدین النصیحة. قیل لمن یا رسول الله؟ قال: لله وللرسوله ولکتابه ولجماعة المسلمین (الاموال/۱۰).

باشند و هنگامیکه آنان را فراخواند دعوت او را پاسخ مثبت گویند.^(۱)

نظیر این روایت در کنز العمال نیز از آنحضرت (ع) نقل شده است.^(۲)

۲۸ - در مسند زید، از پدرش، از جدش، از علی (ع) آمده است که فرمود:

وظیفه امام است که بدانچه خدا نازل فرموده حکومت کند، و در میان مردم به عدالت رفتار نماید، پس هنگامیکه اینگونه عمل کرد وظیفه مردم است که از وی شنوائی و اطاعت داشته باشند، و هنگامیکه آنان را فرا خواند اجابت کنند. و هر پیشوائی که بدانچه خدا نازل فرموده حکومت نکند اطاعتی برای او نیست.^(۳)

۲۹ - در صحیح مسلم به سند خود، از ابن عباس آمده است که گفت:

آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» در باره عبدالله بن حذافه بن قیس بن عدی سهمی که پیامبر اکرم (ص) او را برای سریره ای اعزام فرموده بود نازل گردید.^(۴)

۳۰ - باز در همان کتاب به سند خود، از ابوهریره از پیامبر خدا (ص) روایت

شده که فرمود:

کسیکه مرا اطاعت کند بی گمان خدا را اطاعت کرده و کسیکه مرا نافرمانی

(۱) یحق علی الامام ان یحکم بما انزل الله وان یؤدی الامانة، فاذا فعل ذلك فحق علی الناس ان یسمعوا له ویطیعوا و یجیبوا اذا دعا. الاموال/ ۱۳.

(۲) - کنز العمال ۷۶۴/۵، قسمت افعال، کتاب الخلافه والاماره، باب ۲، حدیث ۱۴۳۱۳.

(۳) - حق علی الإمام أن یحکم بما أنزل الله، وأن یعدل فی الرعیة، فإذا فعل ذلك فحق علیهم أن یسمعوا وأن یطیعوا، وأن یجیبوا إذا دُعا. وأیما إمام لم یحکم بما أنزل الله فلا طاعة له. مسند زید ۳۲۳/، کتاب السیر، باب طاعة الامام.

(۴) - نزل یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فی عبد الله بن حذافه بن قیس بن عدی السهمی، بعثه النبی (ص) فی سریره. صحیح مسلم ۱۴۶۵/۳، کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۴.

کند بی گمان خدا را نافرمانی کرده. و کسیکه [نماینده و] امیر مرا اطاعت کند مرا اطاعت کرده و کسیکه امیر مرا نافرمانی کند بی گمان مرا نافرمانی کرده است.^(۱)

۳۱ - باز در همان کتاب به سند خود از ابوهریره نقل کرده که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

بر تو باد به شنوائی و اطاعت در سختی و آسانی و زمان نشاط و ناراحتی و زمانی که دیگران را بر تو مقدم داشته اند.^(۲)

۳۲ - باز در همان کتاب به سند خود از ابوذر نقل می کند که گفت: دوست من [پیامبر خدا (ص)] مرا وصیت کرد که شنوائی و اطاعت داشته باشم اگر چه از برده ای سیاه موی و سیاه چهره باشد.^(۳)

۳۳ - باز در همان کتاب به سند خود، از یحیی بن حصین نقل می کند که گفت: از جدّه خود شنیدم که می گفت در حجة الوداع از پیامبر خدا (ص) شنیده است که می فرمود: اگر برده ای را بر شما بگمارند که شما را به کتاب خدا فراخواند از وی شنوائی و اطاعت داشته باشید.^(۴)

۳۴ - باز در همان کتاب به سند خود، از یحیی بن حصین، از جدّه خود

(۱) من اطاعتی فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله و من اطاع امیری فقد اطاعنی، من عصی امیری فقد عصانی، صحیح مسلم ۱۴۶۷/۳.

(۲) - علیک السمع والطاعة فی عسری ویسری، ومنشطک ومکرمک وأثره علیک. صحیح مسلم ۱۴۶۷/۳ کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۶.

(۳) - إن خلیفی أوصانی أن أسمع وأطیع وإن کان عبداً مجذعاً الأطراف. صحیح مسلم ۱۴۶۷/۳، کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۷.

(۴) - ولو استعمل علیکم عبد یقودکم بکتاب الله فاسمعوا له وأطیعوا. صحیح مسلم ۱۴۶۸/۳، کتاب الاماره، باب ۸ حدیث ۱۸۳۸.

امّ الحصین، روایت نموده که گفت: از وی شنیدم که می گفت: با رسول خدا (ص) در حجة الوداع شرکت داشتیم، آنحضرت مطالب بسیاری فرمود و شنیدم که می فرمود:

اگر بر شما برده ای مشکین موی گماشتند که شما را به کتاب خدا فرا بخواند، از وی شنوایی و اطاعت داشته باشید^(۱).

۳۵ - باز در همان کتاب به سند خود، از فرزند عمر، از پیامبر (ص) روایت نموده که فرمود:

بر هر فرد مسلمانی است شنوایی و اطاعت در آنچه دوست دارد یا ناخوش دارد. مگر اینکه به معصیت فرمان داده شود، پس اگر به معصیت فرمان داده شد دیگر شنوایی و اطاعت نیست^(۲).

۳۶ - باز در همان کتاب به سند خود از عبادۀ آمده است که گفت:

ما با رسول خدا (ص) بر شنوایی و اطاعت در سختی و آسانی و نشاط و ناخرسندی، و اینکه هر کس را صلاح دید بر ما ترجیح دهد بیعت کردم، و نیز به عهده گرفتیم که با اهل وی در امر حکومت به منازعه برنخیزیم، و در هر جا که باشیم سخن به حق گوئیم و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگر نهراسیم^(۳).

و روایات بسیار دیگری که در این موضوع وارد شده است.

(۱) - إن أمر علیکم عبد مجدّع (حسبتها قالت:) أسود یقودکم بکتاب اللّٰه فاسمعوا له وأطیعوا. صحیح مسلم ۱۴۶۸/۳، کتاب الاماره، باب ۸.

(۲) - علی المرء المسلم السمع والطاعة فيما أحبّ وكره إلا أن يؤمر بمعصية، فان أمر بمعصية فلا سمع وطاعة. صحیح مسلم ۱۴۶۹/۳، کتاب الاماره، باب ۸، حدیث ۱۸۳۹.

(۳) - بايعنا رسول الله (ص) على السمع والطاعة في العسر واليسر والمنشط والمكره، وعلى اثرة علينا، وعلى أن لا ننزع الأمر أهله، وعلى أن نقول بالحق أينما كنّا لا نخاف في الله لومة لائم. صحیح مسلم ۱۴۷۰/۳، کتاب الاماره، باب ۸.

در این قسمت لازم است یادآور شویم که مقصود از اطاعت در اینگونه روایات اطاعت از امر امام یا امیر و فرمانده است در اموری که مربوط به امور سیاسی و حکومتی می گردد به عنوان یک امر مولوی قطعی و در مثل چنین مواردی تصمیم گیری نهائی با امام است و بر هر فردی واجب است که بخاطر حفظ نظام تسلیم او بوده و از نظرات او پیروی کند اگر چه نظر شخصی وی در این موضوع خاص مخالف آن باشد در نهج البلاغه آمده است که امام (ع) عبدالله بن عباس را که در موضوعی که نظر مشورتی وی مخالف آنحضرت بود، طرف سخن قرار داده و می فرماید: «این حق و وظیفه توست که نظر خود را به من یادآور شوی، ولی اگر من چیزی خلاف آنرا تصمیم گرفتم وظیفه توست که از من اطاعت کنی»^(۱).

و اما آنچه از امام، در مقام بیان احکام خداوند صادر می گردد، این یک امر ارشادی است که اطاعتی فراتر از اطاعت امری که بدان ارشاد شده ندارد، نظیر اوامر فقیه در مقام بیان احکام خداوند متعال.

در معصیت خالق اطاعتی برای مخلوق نیست:

هر کاری که به انجام آن فرمان داده شده در صورتیکه معصیت خداوند در آن باشد چه از ناحیه رهبر و امام باشد و یا فرماندهان منصوب از سوی او فرمانبری آن جایز نیست.

بر این مضمون - علاوه بر اینکه خداوند سبحان ولی همه اولیاء است و در مقابل حق او هیچ حقی برای دیگران نیست - آیات و روایات مستفیض و بلکه متواتر دلالت دارد که برخی از آنها در مباحث گذشته کتاب و نیز ضمن مباحث همین فصل گذشت که در اینجا برخی دیگر را یادآور می شویم:

۱ - خداوند متعال از زبان اهل آتش می فرماید: و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا

(۱) - لک آن تشیر علی و آری، فإن عصیتک فاطعنی. نهج البلاغه، فیض / ۱۲۳۹، لیح ۵۳۱، حکمت ۳۲۱

و کبراءنا فاضلونا السبیل^(۱) (۴۷) - و گفتند بار خدایا ما پیشوایان و بزرگانمان را پیروی کردیم و آنان ما را به گمراهی کشاندند.

۲ - ولا تطیعوا امر المفسرین + الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون^(۲) - و فرمان اسرافکاران را پیروی نکنید + آنانکه در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

۳ - ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطاً^(۳) - و از کسیکه دل او را از یاد خویش غافل کرده ایم و از خواهشهای خویش پیروی کرد و کارش تکروری بود پیروی مکن.

۴ - در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است:

زنهار! زنهار! از پیروی و اطاعت بزرگترها و رؤسایان بر حذر باشید همانانکه به واسطه موقعیت خود تکبر می فروشند، و خویشان را بجهت نسب خود بالاتر از دیگران می شمارند، و کارهای نادرست را به خدا نسبت می دهند و به انکار نعمتهای خدا برخاستند تا با قضایش ستیز کنند، و آنانکه نعمتهای خداوند را نادیده می گیرند^(۴).

۵ - باز در نهج البلاغه آمده است:

اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست^(۵).

(۱) - احزاب (۳۳) ۶۷.

(۲) - شعراء (۲۶) ۱۵۱-۱۵۲.

(۳) - کهف (۱۸) ۲۸.

(۴) - ألا فالخذر الخذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم الذین تکبروا عن حسبهم و ترفعوا فوق نسبهم و ألقوا الهجينة على ربهم و جاحدوا الله على ما صنع بهم مکابرة لقضائه و مغالبة لآلائه. نهج البلاغه، فیض ۷۸۵، ل/ج، ۲۸۹، خطبه ۱۹۲.

(۵) - لا طاعة لخلق فی معصية الخالق. نهج البلاغه، فیض ۱۱۶۷، ل/ج، ۵۰۰، حکمت ۱۶۵.

۶ - در وسائل از کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: از فرمایشات رسول خدا (ص) است که فرمود:

اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست ^(۱).

۷ - در دعائم الاسلام آمده است:

از علی (ع) برای ما روایت شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) سپاهیانی را به فرماندهی یکی از انصار برای سریّه ای اعزام فرمود و به آنان دستور داد که از وی اطاعت کنند، روزی وی بر آنان غضب نمود و گفت: آیا پیامبر خدا (ص) به شما فرمان نداده که از من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی. فرمود: پس برای من هیزم جمع آوری کنید، آنان هیزم جمع آوری کردند. گفت: آنها را آتش بزنید، آنان چنین کردند، آنگاه به آنان گفت: در آتش داخل شوید، برخی تصمیم گرفتند که در آن وارد شوند و برخی دیگر دیگران را از آن باز داشتند و گفتند: ما از آتش به نزد رسول خدا (ص) گریخته ایم و اینچنین با هم گفتگو می کردند تا آتش خاموش شد و غضب آن مرد فروکش کرد. این ماجرا به رسول خدا (ص) رسید آنحضرت فرمود: اگر در آتش وارد می شدند تا روز قیامت از آن بیرون نمی آمدند، اطاعت فقط در کارهای پسندیده و معروف است از علی (ع) نیز روایت شده که فرمود: اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست ^(۲).

(۱) - لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق. وسائل ۴۲۲/۱۱، ابواب امر و نهی، باب ۱۱، حدیث ۷.

(۲) - روينا عن عليّ (ع) أنّه قال: «بعث رسول الله (ص) سریّة واستعمل علیهم رجلاً من الأنصار وأمرهم أن یطیعوه، فلما كان ذات یوم غضب علیهم، فقال: ألیس قد أمرکم رسول الله (ص) أن تطیعونی؟ قالوا: نعم. قال: فاجتمعوا لی حطباً فجمعوه، فقال: أضرموه ناراً، ففعلوا، فقال لهم: ادخلوها، فهموا بذلك، فجعل بعضهم یسک بعضاً ویقولون: إنّما فررنا إلی رسول الله (ص) من النار، فما زالوا کذلک حتّى خمدت النار، وسکن غضب الرجل. فبلغ ذلک رسول الله (ص) فقال: لودخلوها ماخرجوا منها إلی یوم القيامة، إنّما الطاعة فی المعروف. وعن علیّ (ع) أنّه قال: لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق.

این داستان را تا جمله «اطاعت فقط در کارهای پسندیده و معروف است» مسلم نیز در صحیح خود به نقل از علی (ع) آورده است.^(۱)

۸ - در مصنف عبد الرزاق آمده است:

پیامبر (ص) عبد الله بن حذافه را بر سریه ای فرستاد، وی به اصحاب خود دستور داد آتش روشن کنند آنگاه به آنان دستور داد تا از روی آن بپزند، آنان از روی آن می پزیدند، تا اینکه پیرمردی هنگام پزیدن در آتش افتاد و قسمتی از اعضا بدنش سوخت، این ماجرا را به پیامبر خدا (ص) گزارش کردند. آنحضرت فرمود: «چه چیز شما را بر انجام آن وادار نمود؟ گفتند ای رسول خدا، او فرمانده ما بود و ما باید از او اطاعت می کردیم، فرمود: هر فرماندهی را که من به فرماندهی شما می گمارم و او شما را به غیر اطاعت خداوند فرمان داد از او اطاعت نکنید، زیرا اطاعتی در معصیت خداوند نیست.^(۲)

این حدیث و شرح آن در فصل اشتراط عدالت در حکم گذشت، که می توان بدان مراجعه نمود^(۳) و روایات دیگری از این قبیل که در کتابهای فریقین در این زمینه وارد شده است.

و اما آنچه بین عوام شهرت یافته که می گویند: «المأمور معذور - مأمور معذور است» این یک بهانه تراشی شیطانی است که هیچ دلیلی از عقل و شرع برای آن نیست.

دعائم الاسلام ۱/ ۳۵۰، کتاب الجهاد، فی ذکر مایجب للامراء وما یجب علیهم.

(۱) - صحیح مسلم ۳/ ۱۴۶۹ باب ۸ حدیث ۱۸۴۰.

(۲) - ایما امیر امرته علیکم فامرکم بغیر طاعة الله فلا تطیعوه، فإنه لا طاعة فی معصية الله. المصنف

۳۳۵/۱۱، باب لا طاعة فی معصية، حدیث ۲۰۶۹۹.

(۳) - ر، ک، مبانی فقهی حکومت اسلام ۲/ ۵۲.

بخش هفتم

اخلاق کارگزاران

* اخلاق نیک و لطف و عفو و رحمت

حاکم اسلام

* ضرورت تماس مستقیم رهبر با مردم

* سیره رهبر در خوراک و لباس

و بی اعتنائی به دنیا



اخلاق کارگزاران

در این بخش برخی از آیات و روایاتی که در سیره و اخلاق حاکم اسلام و چگونگی معاشرت وی با مسلمانان و غیرمسلمانان و نیز نوع زندگی وی را در مسائلی نظیر خوراک و لباس وارد شده است یادآور می شویم^(۱) که مجموعه آن در سه فصل تقدیم می گردد^(۲):

(۱) در متن عربی کتاب، این بخش تحت عنوان «برخی از آیات و روایات وارده در سیره و اخلاق رهبر و حاکم اسلامی در معاشرت بامسلمانان و غیرمسلمانان و چگونگی خوراک و لباس وی...» آمده است، که در اینجا ما هم بخاطر اختصار و هم بدینجهت که دارا بودن این ویژگیها و رعایت این اخلاق برای سایر کارگزاران حکومتی اسلام و رده های مختلف نظام متناسب با اهمیت مسئولیت آنان ضروری است، و استاد بزرگوار نیز ضمن بحث، موضوع را اجمالاً به همه مدیریتهای مختلف نظام گسترش داده اند؛ این بخش را زیر عنوان فوق یعنی «اخلاق کارگزاران» آورده ایم (مقرر).

(۲) این بخش چون به طور عمده آیات و روایات است امکان این بود که آدرس آنها را به آقایان بدهم خودشان بروند مطالعه کنند، ولی چون بحث ما «فقه الدولة الاسلامیه - پژوهشهایی در فقه حکومتی اسلام» است و اخلاق و سیره و چگونگی زندگی حاکم اسلام و سایر کارگزاران نظام اسلامی یکی از مباحث مهم و اساسی موضوع مورد بحث ما است و احیاناً در برخی از آیات و روایات نکاتی

فصل اول:

اخلاق نیک و لطف و عفو و رحمت حاکم اسلامی

[در این رابطه به آیات و روایات ذیل توجه فرمائید:]

۱ - خداوند متعال خطاب به پیامبر خویش می فرماید: **فبما رحمة من الله لنت لهم، ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الامر، فاذا عزمتم فتوكل على الله، ان الله يحب المتوكلين**^(۱) - پس به سبب رحمتی از خدا با آنان نرمی نمودی و اگر تندخوئی سخت دل بودی البته از دورت

هست که باید به آن توجه نمود، به همین جهت به بحث و بررسی آن پرداختیم، علاوه بر اینکه در آیات و روایات معنویت و نورانیتی هست که انسان را می سازد - البته از ما که گذشته است ما هر چه باید بشویم شده ایم - ولی آقایان که الحمد لله جوان هستند و ابتدای کارشان است به این مسائل باید توجه کنند و سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام را مورد بررسی قرار دهند، بالاخره در این کشور انقلاب شده است و الان بسیاری از آقایان در مناصب مختلف هستند و یا انشاء الله بعداً در این مسئولیتها قرار می گیرند و اسلام بسط و گسترش پیدا می کند، بنابر این باید با شیوه و اخلاق حکومتی اسلام آشنا شد. مسأله حکومت اسلامی چیز کوچکی نیست، اداره حکومت اسلامی ضرورت دارد. ولایت و حکومت در رأس مسائل اجتماعی ما قرار دارد اگر بناست حکومت اسلامی باشد باید به همه مسائل اسلام من البدو الى الختم - از ابتدا تا انتها - آشنا باشند و برای اجرای آن کوشش کنیم، این مسائل فقط برای امام مسلمین نیست که در رأس است بلکه همه رده های مختلف نظام و مسئولین باید با این مسائل آشنا باشند و باید این مسائل در حوزه ها مورد بررسی فقهی قرار بگیرد، حالا چون این مسائل مثلاً در کتاب جواهر نیامده دلیل بر این نیست که فقه نیست، چون حکومت در دست فقهای شیعه نبوده این مسائل کمتر مورد بحث واقع شده است. علی ای حال اینها مسائلی است که توجه به آن ضرورت دارد، هم جنبه سازندگی برای ما دارد و هم برای اداره نظام مفید و بلکه لازم است (الف - م، جلسه ۲۹۱ درس).

پراکنده می شدند، پس از آنان درگذر و بر ایشان آمرزش بخواه و در کار با آنان مشورت کن. و چون تصمیم گرفتی به خدا توکل کن که خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.

بی تردید پیامبر اکرم (ص) هم پیشوای پیشوایان و هم پیشوای مردم است و همه باید از زندگی او سرمشق بگیرند، پس وظیفه رهبر و پیشوای مسلمانان است که نسبت به مردم همواره نرمخو و با گذشت و مهربان باشد و با آنان با عطف و رفتار کند و از خشکی و خشونت بپرهیزد تا اینکه همه مردم را - مگر کسانی که خداوند بر دلهایشان مهر زده - به اسلام جذب نماید.

البته این بدان معنی نیست که احکام و حدود الهی را در جایگاه خود اجرا نکنند زیرا هدف از اجرای احکام نیز اصلاح جامعه است تا مردم در آسایش و امنیت بهتر زندگی کنند نه تحقیر و انتقام گیری.

مرحوم علامه مجلسی در بحار در ارتباط با این آیه شریفه مطالبی آورده است که خلاصه آن اینچنین است:

در فایده مشورت پیامبر اکرم (ص) با دیگران با توجه به برخوردار بودن از ارتباط با خداوند متعال توسط وحی نظرات مختلفی ابراز شده است:

۱ - فایده مشورت در این است که دل آنها را بدست آورد و به آنها شخصیت متعالی بدهد.

۲ - از این رو که سایر افراد امت از آنحضرت الگو بگیرند و مشورت را نقص نشمارند.

۳ - هر دو هدف ذکر شده مراد باشد.

۴ - مشورت پیامبر بدانجهت بوده که افراد دلسوز و ناصح از افرادی که از روی اغراضی نظر می دهند شناخته شوند.

۵ - این مشورت در امور دنیائی و مربوط به مسائل جنگ است و در چنین

مواردی آنحضرت می تواند از نظرات دیگران کمک بگیرد^(۱).

۲ - خداوند متعال می فرماید:

خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلین + و اما ینزعنک من الشیطان نزع فاستعذ باللّه، انه سمیع علیم^(۲) - گذشت پیشه کن، به نیکی فرمان ده و از نادانان دوری گزین* و اگر وسوسه ای از شیطان ترا فرا گرفت به خداوند پناه ببر که او شنوایی داناست.

در توضیح و تفسیر این آیات شریف در مجمع البیان مطالبی آمده که خلاصه آن اینچنین است: «عفو» مازاد اموال مردم است، یعنی آن قسمت که از مخارج زیاد آمده. و برخی گفته اند عفو بدین معنی است که در اخلاق اجتماعی گذشت

(۱) بحار الانوار ۱۶/۱۹۸، تاریخ پیامبر (ص)، باب ۹ (باب مکارم اخلاق...) به نقل از مجمع البیان ۱/۵۲۷ (جزء دوم). اصل مشورت کردن با مردم و به حساب آوردن آنان در کارهای سیاسی - اجتماعی یک رکن بسیار اساسی در جامعه اسلامی است، به ویژه آنکه امر حکومت در واقع امر مردم است که آنرا به دست شایسته ترین افراد می سپارند تا بر اساس موازین اسلام به بهترین شکل جامعه را اداره کند. از سوی دیگر اسلام و هر فرد مسلمان را موظف نموده که در قالب امر به معروف و نهی از منکر در کارهای سیاسی - اجتماعی شرکت کند. پس بر حکومت اسلامی و کارگزاران مردم است که مردم را در جریان امور قرار دهند و صاحبان امر را از کارهای مربوط به آنان با خبر کنند و نظر آنان را جویا شوند و همانگونه که خداوند خواسته سرنوشت مردم را به دست آنان بسپارند، و باتلاشهای صادقانه خویش و ابراز صلاحیت و لیاقت، بر دلهای مردم حکومت کنند نه با قدرت سرنیزه و فریب و تزویر بر بدنهای آنان - و باید همواره توجه داشت که مشورت صادقانه و باز گذاشتن راه برای ابراز عقیده و اظهار نظر آزادانه مردم تنها رشته استواری است که حکومت را با مردم پیوند می دهد، بهترین حکومت ها بدون پشتوانه مردمی محکوم به شکست است و بدترین حکومتها از جهت اعتقاد و مذهب، با همراهی و همگامی مردم قابل دوام و بقا است چنانچه در نبوی شریف آمده و تجربه تاریخ نیز به کرات آنرا ثابت کرده که «الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم» (مقرر).

(۲) اعراف (۷) - ۱۹۹ - ۲۰۰.

داشته باشد، یعنی خداوند سبحان به آنحضرت فرمان داده که در داد و ستد و معاشرت با مردم سخت گیری را کنار بگذارد و با تساهل با آنها رفتار کند.

برخی نیز گفته اند: عفو این است که پوزش پوزش خواهان را بپذیرد. در روایت است که هنگامیکه این آیه شریفه نازل شد پیامبر اکرم (ص) از جبرئیل منظور و معنی آنرا جويا شد، وی گفت: «من نمی دانم تا از عالم (خداوند سبحان) سؤال کنم، آنگاه باز آمد و گفت: «ای محمد خدایت به تو فرمان می دهد که از کسانی که به تو ستم می کنند درگذری و به کسانی که ترا محروم می کنند ببخشایی و به آنان که از تو می بُرند بپيوندی». «وَأَمْرٌ بِالْعَرَفِ» نیز فرمان به هر کار نیک است، یعنی هر عملی که آنرا عقل و یا شرع نیک می شمارد و زشت و ناپسند نباشد.

و «نزغ» نیز به معنی وسوسه و دمییدن در قلب است. ابن زید گوید: چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم (ص) فرمود: بار خدایا با غضب چه کنم؟ پس این آیه نازل شد: و أَمَّا يَنْزَغَنَّكَ - و اگر شیطان در قلب تو دمیید به خدا پناه ببر و...^(۱)

۳ - و می فرماید: و مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنٌ خَيْرٌ لِّكُم يَوْمَنَ بِاللَّهِ وَيَوْمَنَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ^(۲). و برخی از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و می گویند او «گوشی» است، بگو گوشی بودن برای شما خیر و برکت است [او] به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق

(۱) مجمع البیان ۵۱۲/۲ (جزء ۴). اگر مسئولی در برابر توهین و بی حرمتی مراجعه کنندگان و یا افراد معمولی خود را حفظ کرده و گذشت کند مشکلات به شکل مطلوبتری خاتمه پیدا می کند ولی اگر خواست تلافی کند و به زور متوسل شود، گاهی قضایا به زد و خورد و درگیری و قتل کشیده می شود، انسان در حال غضب باید به خدا پناه ببرد و برای برخورد منطقی با مردم از خدا کمک بگیرد. الف - م، جلسه ۲۹۲ درس.

(۲) توبه (۹) / ۶۱.

می کند و برای کسانی که از شما ایمان آورند رحمت است..

۴ - و می فرماید: لقد جاءكم رسول من انفسكم عزیز علیہ ما عنتم، حریص علیکم، بالمؤمنین رؤوف رحیم^(۱).

بی گمان از میان شما پیامبری برای شما آمد که آسیب های وارده بر شما بر وی گران است، بر (ارشاد و هدایت) شما حریص است و با مؤمنان نرمخو و مهربان است.

در مجمع البیان در ذیل این آیه آمده است:

منظور این است که آسیب هایی که از ناحیه ترک ایمان و دور شدن از خداوند به شما می رسد بر وی گران است^(۲).

۵ - و می فرماید: و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا: سلاماً. تا اینجا که می فرماید: والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرّة اعین واجعلنا للمتّقین اماماً^(۳). و بندگان خداوند رحمان، کسانی هستند که بر روی زمین به آرامی راه می روند و آنگاه که نادانان، آنان را طرف سخن قرار دهند در پاسخ سلام می گویند... و آنانکه می گویند: بارخدا یا همسران و فرزندان ما را چشم روشنی ما قرار ده و ما را بر پرهیزکاران پیشوا گردان. و هموار راه رفتن بر زمین. یعنی: با آرامش و وقار و بدون فخر فروشی و تکبر راه رفتن.

۶ - و می فرماید: وانذر عشیرتک الاقربین + و اخفض جناحک لمن اتّبعک من المؤمنین^(۴). و اقوام نزدیکتر را راهنمایی کن و برای مؤمنان که تو را پیروی می کنند

(۱) توبه (۹) / ۱۲۸.

(۲) مجمع البیان ۸۶/۳ (جزء ۵).

(۳) فرقان (۲۵) / ۶۳ - ۷۴.

(۴) شعراء (۲۶) / ۲۱۴ - ۲۱۵.

بالحایت را بگستر.

۷- و می فرماید: فاصبر انّ وعد الله حق، ولا يستخفّنك الذين لا يوقنون^(۱) - پس صبر کن، همانا وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند تو را سبک مگردانند.

در بحار آمده است: ترا سبک مگردانند. یعنی: کسانی که فاقد یقین هستند، چون تکذیب می کنند، تو را به موضع اضطراب و برخورد سبک نکشانند^(۲).

۸- و می فرماید: وبشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً كبيراً + ولا تطع الكافرين و المنافقين... ودع اذاهم وتوكل على الله وكفى بالله كيلاً^(۳) - و مؤمنان را بشارت ده که پاداش بزرگی از سوی خداوند در انتظار آنان است - و هرگز کافران و منافقان را پیروی مکن و آزار آنان را فرو گزار و برخداوند توکل کن که برای وکالت، خدا کافی است.

۹- و می فرماید: ولا تستوی الحسنة ولا السيئة. ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم + وما يلحقها الا الذين صبروا، وما يلحقها الا ذو حظ عظيم + واما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله، انه هو السميع العليم^(۴). هرگز نیکی با بدی برابر نیستند، پس بدی ها را بوسیله خوبی پاسخ بده. آنگاه مشاهده

(۱) روم (۳۰) / ۶۰.

(۲) بحار الانوار ۲۰۵/۱۶، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب مکارم اخلاقه.

(۳) احزاب (۳۳) / ۴۷ - ۴۸. در ارتباط با کفار و منافقین ممکن است فکر شود که با فشار می توان در دل کسی ایمان ایجاد کرد، ایمان یک امر قلبی است که هر کس باید خودش یک چیزی را بپذیرد. فشار گاهی عقده ایجاد می کند که در یک فضای مناسب ممکن است تبدیل به عکس العمل شود، جمهوری اسلامی باید دل مردم را به دست بیاورد، البته اگر کسی دست به توطئه زد و درگیری درست کرد باید جلو او را گرفت و نباید اجازه داد همه چیز را بهم بریزد. الف - م، جلسه ۲۹۲ درس.

(۴) فصلت (۴۱) / ۲۴ - ۳۶.

خواهی کرد که آنکس که با تو دشمنی داشته، گویا دوستی بسیار صمیمی است + و البته عاقبت این صفت را جز کسانی که پایداری کنند و آنانکه بهره‌فراوان به آنان داده شده، در نمی‌یابند + و اگر وسوسه‌ای از شیطان بر تو عارض شد، به خداوند پناه ببر که او شنوایی داناست.

۱۰ - و می‌فرماید: ما انت بنعمة ربك بمجنون + وان لك لاجراً غير ممنون + وانك لعلی خلق عظیم^(۱). و تو بفضل خدا دیوانه نیستی - و بی‌گمان برای توست مزد بی‌پایان - و تو دارای اخلاقی شگفت‌نیکو هستی.

۱۱ - و می‌فرماید: فاصبر صبراً جميلاً^(۲) - پس صبر کن صبری پسندیده.

۱۲ - و می‌فرماید: واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرأً جميلاً + وذرنی والمکذبین اولی النعمة و مهلهم قليلاً^(۳) - و بر آنچه می‌گویند پایداری کن، و از آنان دوری‌گزین دوری‌ای نیکو - و مرا با دروغ‌زان نعمتمند فروگذار و مهلتشان بده اندک.

۱۳ - در بحار از امالی شیخ طوسی، به سند خود از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که در بیان ویژگی‌ها و صفات پیامبر اکرم (ص) فرمود:

آنحضرت نه ناتوان بود و نه پست همت، بزرگوارترین مردم بود در معاشرت و نرم‌خوترین آنان بود در طینت و سخاوتمندترینشان بود در بخشش، کسیکه با او معاشر و همنشین بود وی را دوست می‌داشت و کسیکه برای اولین مرتبه با او برخورد می‌کرد تحت تأثیر هیبت وی قرار می‌گرفت عزت او در بین دو چشمانش بود، توصیف‌کننده وی می‌گفت پیش از آنحضرت و پس از وی

(۱) قلم (۶۸) / ۲ - ۴.

(۲) معارج (۷۰) / ۵.

(۳) مزمل (۷۳) / ۱۰ - ۱۱.

کسی را همانند وی نیافتم^(۱).

۱۴ - باز در همان کتاب از عیون اخبار الرضا به سند خود از حسن بن علی بن ابی طالب (ع) آمده است که فرمود:

از دائی خود هند ابن ابی هاله از محسنات پیامبر خدا (ص) پرسش کردم وی گفت: و متواضعانه راه می رفت، راه رفتن وی سریع بود هنگامیکه حرکت می کرد گویا در سرازیری راه می رود و هنگامیکه به کسی رو می کرد با همه بدن در مقابل او قرار می گرفت، چشمان او همواره فرو افتاده بود، بیشتر به زمین نگاه می کرد تا به آسمان، با گوشه چشم به افراد می نگریست [در صورت آنان خیره نمی شد] در سلام پیشی می گرفت... در غیر ضرورت سخن نمی گفت سخن را از گوشه دهان شروع و به همانجا ختم می کرد. با کلماتی سنجیده و جامع سخن می گفت که فزونی و کاستی در آن به چشم نمی خورد، بسیار خوش برخورد بود نه سبک بر خورد می کرد و نه خشک....^(۲)

هند ابن ابی هاله که در این روایت آمده ناپسری پیامبر اکرم (ص) فرزند خدیجه ام المؤمنین است که ویژگیها و اخلاق پسندیده پیامبر اکرم (ص) را بسیار نقل

(۱) لیس بالعاجز ولا باللثیم، أكرم الناس عشرة، وألینهم عریكة، وأجودهم كفا، من خالطه بمعرفة أحبه، ومن رآه بديهه هابه، عزّه بین عینیه، يقول ناعته: لم أرقبله ولا بعده مثله. بحار الانوار ۱۴۷/۱۶، تاریخ پیامبر (ص) باب ۸، حدیث ۳. در متن روایت عریکه، به معنی طبیعت و خلق و خوی است.

(۲) سألت خالي هند بن أبي هالة عن حلية رسول الله «ص» فقال... ويمشي هوناً، ذريع المشية، إذ امشي كأنما ينحط في صلب، وإذ التفت التفت جميعاً، خافض الطرف، نظره إلى الأرض أطول من نظره إلى السماء، جلّ نظره الملاحظة، يبدر من لقيه بالسلام... ولا يتكلّم في غير حاجة، يفتتح الكلام ويختمه بأشداقه، يتكلّم بجوامع الكلم فصلاً، لافضول فيه ولا تقصير، دمثاً ليس بالجافي ولا بالمهين... بحار الانوار ۱۴۸/۱۶ - ۱۵۰. تاریخ پیامبر (ص)، باب اوصاف انحضرت، حدیث ۴. لغتهای متن روایت ذریع: سریع، صلب: سرازیری و زمین شیب دار. اشداق: اطراف دهان، دمث: نرمخو، خوشخو.

می کرد. متن کامل این روایت در کنز العمال نیز آمده است ^(۱).

۱۵ - در بحار نیز از عیون به سند خود از حسین بن علی (ع) از پدر خویش (ع) روایت نموده که در بیان ویژگیهای پیامبر خدا (ص) می فرمود:

آنحضرت (ص) زبان خویش را جز برای بیان آنچه فائده داشت حفظ می کرد، با مردم معاشرت می کرد و از آنان دوری نمی جست، بزرگ هر قومی را گرامی می داشت و او را حاکم آنان قرار می داد. به هنگام جدا شدن و مفارقت از مردم، گشاده روئی و اخلاق نیک خود را از مردم دریغ نمی کرد، احوال اصحاب خویش را جویا می شد، و از مردم آنچه را در بین آنان می گذشت جویا می شد، کارهای نیک را نیک می شمرد و آنرا تقویت می کرد، کارهای بد را بد می شمرد و آنرا تقبیح می کرد، همواره در کارها معتدل و از ناهماهنگی بدور بود، غفلت نمی کرد تا مبدا مردم دچار غفلت و انحراف گردند، به کمتر از حق راضی نبود و از آن نیز تجاوز نمی کرد، کسانی که اطراف او بودند نیکان مردم بودند، بهترین آنان نزد وی کسی بود که نسبت به مسلمانان خیرخواه ترین بود، و بزرگوارترین آنان کسی بود که بیشتر از همه با مردم همراهی و کمک داشت... در مجالس جای مخصوصی نداشت و از داشتن جای اختصاصی نهی می فرمود، هنگامیکه به مجلسی وارد می شد در ادامه افرادی که نشسته بودند می نشست و دیگران به رعایت این شیوه امر می کرد. با همه افراد جلسه احوالپرسی می کرد. بگونه ای که هیچیک از افراد تصور نمی کرد که دیگری نزد وی محبوب تر از اوست، اگر با کسی مجالست می کرد آنقدر صبر می کرد تا او خداحافظی کند و جلسه را ترک نماید، هر کس از وی درخواست و حاجتی داشت حاجت او را برآورده می کرد یا با زبان خوش از او معذرت خواهی می نمود، اخلاق نیک او

(۱) کنز العمال ۱۶۳/۷، قسمت افعال، کتاب شمائل، باب فی حلیته (ص) حدیث ۱۸۵۳۵.

نسبت به همه مردم گسترده بود و پدر همه آنان محسوب می شد و همه در حق نزد وی مساوی بودند، مجالس آنحضرت مجالس حلم و حیا و صداقت و امانت بود، صداها در آن بلند نمی شد، و حرمت ها شکسته نمی گردید و لغزشها اشاعه داده نمی شد، افراد، متعادل و ملازم تقوی بودند و با تواضع با یکدیگر برخورد می کردند به بزرگترها احترام می گذاشتند و کوچکترها را مورد شفقت قرار می دادند، نیاز مندان را بر خود مقدم می داشتند و حرمت افراد غریب را حفظ می کردند.

گفتم: سیره آنحضرت با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمود: وی همیشه متبسم، خوش اخلاق و نرمخو بود، وی هرگز خشن، پرخاشگر، فحاش، عیبجو و متملق نبود، از آنچه ناخوشایندش بود تغافل می کرد، در نتیجه نه کسی از وی مأیوس می شد و نه آرزومندش ناامید می گردید. آنحضرت نفس خویش را از سه چیز رها ساخته بود: از خودنمایی، پرگوئی و هر چه برای وی لازم و مفید نبود.

و در رابطه با مردم سه چیز را انجام نمی داد: هرگز کسی را بدگوئی نمی کرد هیچکس را نیز سرزنش نمی نمود و به دنبال کشف خطاهای محرمانه و لغزشهای افراد نبود.^(۱)

(۱) کان «ص» یخزن لسانه إلا عما یعنی به و یؤلفهم ولا ینفرهم، و یکرم کرم کل قوم و یؤتیه علیهم، و یحذر الناس و یحترس منهم من غیر أن یطوی عن أحد بشره و لا خلقه، و یتفقد أصحابه، و یسأل الناس عما فی الناس، و یحسن الحسن و یقوی به، و یقبّح القبیح و یوهنه، معتدل الامر غیر مختلف، لا یغفل مخافة أن یغفلوا أو یمیلوا، و لا یقصر عن الحق و لا یجوزه، الذین یلونه من الناس خیارهم، أفضلهم عنده أعمّهم نصیحة للمسلمین، و أعظمهم عنده منزلة أحسنهم موازنة و موازنة... و لا یوطن الأماکن و ینهی عن إیطانها، و إذا انتهى إلى قوم جلس حیث ینتهی به المجلس و یأمر بذلك. و یعطي کل جلسائه نصیبه، و لا یحسب أحد من جلسائه أن أحدًا أکرّم علیه منه، من جالسه صابره حتی یكون هو المنصرف عنه، من سألّه حاجة لم یرجع إلا بها أو بمیسور من القول، قد وسع الناس من خلقه و صار لهم أبا

۱۶ - در بحار نیز از عیاشی، از امام باقر و امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آنحضرت ضمن حدیثی فرمود: من کسی هستم که خداوند مرا در تورات و انجیل بدینگونه توصیف فرموده: محمد فرستاده خداست که از بین سایرین انتخاب و برگزیده شده، فحاش و پرخاشگر نیست و هرگز بدی را با بدی جزا نمی دهد بلکه بدی را با نیکی پاداش می دهد و...^(۱)

۱۷ - باز در همان کتاب از کازرونی [یکی از علمای اهل سنت] در کتاب المنتقی از علی (ع) روایت نموده که در وصف پیامبر (ص) می فرمود:

آنحضرت هنگامیکه راه می رفت از جا کنده می شد گویا در سرازیری راه می رود و اگر به کسی توجه می کرد با تمام بدن به سمت او بر می گشت، بین دو کتف

وصاروا عنده في الحق سواء، مجلسه مجلس حلم وحياء وصدق وامانة، لاترفع فيه الأصوات، ولا تؤنب (لاتوهن خ. ل) فيه الحرم، ولا تنشي فلتاته، متعادلين متواصلين فيه بالتقوى، متواضعين يوقرون الكبير ويرحمون الصغير، ويؤثرون ذا الحاجة ويحفظون الغريب.

فقلت: فكيف كان سيرته في جلسائه؟ فقال: كان دائم البشر، سهل الخلق، لين الجانب، ليس بفظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عياب ولا مداح، يتغافل عما لا يشتهي فلا يؤيس منه ولا يخيب مؤمليه، قد ترك نفسه من ثلاث: المرء والإكثار وما لا يعنيه، وترك الناس من ثلاث: كان لا يذم أحداً ولا يعيره ولا يطلب عورته ولا عثراته. الحديث. بحار الانوار ۱۶/۵۱ - ۵۳، تاريخ پیامبر اکرم (ص) باب اوصاف آنحضرت حدیث ۴. در متن این روایت معنی جمله ها و لغت های زیر بدینگونه است: لایوطن الاماکن یعنی: در مجالس جای مشخص که اختصاص به آنحضرت داشته باشد برای خود انتخاب نمی کرد. آبنه: یعنی عیب روی کسی نمی گذاشت و او را متهم نمی کرد. لاتنشی فلتاته: اشکالات و لغزشهای افراد را بازگو نمی کرد و اشاعه نمی داد. صخاب: فریاد نمی کشید و پرخاشگری نمی کرد و نظیر همین مضمون است صخاب به سین.

(۱) إني أنا الذي سماني الله في التوراة والإنجيل محمد رسول الله المجتبي المصطفى، ليس بفحاش ولا صخاب في الأسواق، ولا يتبع السيئة السيئة، ولكن يتبع السيئة الحسنة...، بحار الانوار ۱۸۵/

۱۶، تاريخ پیامبر اکرم (ص)، باب اوصاف آنحضرت، حدیث ۲۱.

او مهر نبوت که مهر خاتم پیامبران است بود. از همه مردم بخشنده تر و از همه بردبارتر و از همه مردم راستگوتر و در ادای دین از همه پیشگام تر بود.

و طبیعت وی از همه نرمتر و زندگی او از همه بزرگووارانه تر بود، کسیکه در ابتدا با وی برخورد می کرد تحت تأثیر هیبت وی قرار می گرفت، و کسیکه با وی معاشرت و همنشینی نموده بود بسیار وی را دوست می داشت، توصیف کننده او می گفت: من پیش از او و پس از او کسی را همانند او ندیده ام^(۱).

نظیر این روایت به نقل از کتاب الغارات به نقل از علی (ع) در همین کتاب آمده است.

۱۸ - باز در همان کتاب از امالی صدوق به سند خود از موسی بن جعفر از پدرش، از پدراناش از امیرالمؤمنین - علیهم السلام - آمده است که فرمود:

یک نفر یهودی چند دینار از رسول خدا (ص) طلبکار بود روزی از آن حضرت طلب خود را مطالبه کرد حضرت فرمود: اکنون چیزی ندارم که به تو بدهم. یهودی گفت: ای محمد من تو را رها نمی کنم تا طلبم را ندهی! فرمود: پس من در کنار تو می نشینم، آنحضرت در کنار وی نشست تا در همانجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نماز صبح فردا را ادا نمود. اصحاب پیامبر خدا (ص) در آنجا جمع شدند و آن یهودی را ترسانده و تهدید می کردند، پیامبر (ص) به آنان نظر افکند و فرمود: چه می کنید؟! گفتند یا رسول الله آیا یک یهودی حق دارد شما را زندانی خود کند؟ آنحضرت فرمودند: خداوند مرا مبعوث نکرد تا به یک یهودی اهل

(۱) إِذَا مَشَى يَتَقَلَّعُ كَأَنَّمَا يَمْشِي فِي صَبَبٍ، وَإِذَا التَفَتَ التَفَتَ جَمِيعُهُ، بَيْنَ كَتِفَيْهِ خَاتَمُ النُّبُوَّةِ وَهُوَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ. أَجُودُ النَّاسِ كَفًّا، وَأَرْحَبُ النَّاسِ صَدْرًا، وَأَصْدَقُ النَّاسِ لَهْجَةً، وَأَوْفَى النَّاسِ ذِمَّةً، وَأَلْيَنُهُمْ عَرِيكَةً، وَأَكْرَمُهُمْ عَشْرَةً، مَنْ رَأَاهُ بِدِيْهِ هَابَةٌ، وَمَنْ خَالَطَهُ مَعْرِفَةً أَحَبَّهُ، يَقُولُ نَاعْتُهُ: لَمْ أَرْ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ. و روی نحوه متفاوت ما عن كتاب الغارات عن علي (ع) بحار الانوار ۱۶/۱۹۰ - ۱۹۴، تاریخ پیامبر (ص) باب اوصاف آنحضرت، حدیث ۲۷ و ۳۳.

ذمه و یا دیگری ظلمی روا دارم.

سپس وقتی خورشید بالا آمد و روز شد آن یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمداً عبده ورسوله، و نصف مال من در راه خدا، به خدا سوگند من این کار را نسبت به شما انجام ندادم مگر اینکه آنچه را در تورات در وصف شما آمده است بیازمایم، من در تورات در وصف شما خواندم: او محمد فرزند عبد الله است. مولد او در مکه و مهاجرت او به - مدینه - طیبه است، وی خشن و خشک و پرخاشگر نیست او فحش نمی دهد و حرف رکیک نمی زند. و من شهادت می دهم که خدائی جز خداوند یکتا نیست و شهادت می دهم که تو پیامبر خدا هستی، و اکنون این مال من در اختیار شماست بدانچه خدا نازل فرموده در آن حکم نما. و آن یهودی فرد ثروتمندی بود.^(۱)

۱۹ - باز در همان کتاب از امالی، به سند خود از ابی جعفر امام باقر (ع) آمده است که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمودند:

پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را کنار نمی گذارم: غذا خوردن روی زمین با

(۱) إِنْ يَهُودِيًّا كَانَ لَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ «ص» ذَنْبَانِ فَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا يَهُودِيَّ، مَا عِنْدِي مَا أُعْطِيكَ. فَقَالَ: فَإِنِّي لَا أَفَارِقُكَ يَا مُحَمَّدُ حَتَّى تَقْضِيَنِي، فَقَالَ: إِذَا أَجْلَسَ مَعَكَ، فَجَلَسْ مَعَهُ حَتَّى صَلَّى فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَالْغَدَاةَ، وَكَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ «ص» يَتَهَدَّدُونَ وَيَتَوَاعَدُونَ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ «ص» إِلَيْهِمْ فَقَالَ: مَا الَّذِي تَصْنَعُونَ بِهِ؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَهُودِيٌّ يَحْبِسُكَ؟ فَقَالَ «ص»: لَمْ يَبْعَثْنِي رَبِّي - عَزَّ وَجَلَّ - بِأَنْ أَظْلِمَ مَعَاهِدًا وَلَا غَيْرَهُ، فَلَمَّا عَلَا النَّهَارُ قَالَ الْيَهُودِيَّ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَشَطَرَ مَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ. أَمَّا وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ بِكَ الَّذِي فَعَلْتَ إِلَّا لَأَنْظُرَ إِلَى نَعْتِكَ فِي التَّوْرَةِ، فَإِنِّي قَرَأْتُ نَعْتَكَ فِي التَّوْرَةِ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ وَمُهَاجِرُهُ بِطَيْبَةَ، وَلَيْسَ بَغُفٍّ وَلَا غُلِيظًا وَلَا سَخَابًا، وَلَا مَتْرَيْنًا بِالْفَحْشِ وَلَا قَوْلِ الْخِنَاءِ. وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَهَذَا مَالِي فَاحْكُمْ فِيهِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ. وَكَانَ الْيَهُودِيَّ كَثِيرَ الْمَالِ. بَحَارُ الْأَنْوَارِ ۱۶/۲۱۶، تَارِيخُ پِيَامِبِرِ أَكْرَمِ (ص)، بَابُ مَكَارِمِ اخْلَاقِهِ [بَابُ ۹]، حَدِيثُ ۵.

بردگان، سوار شدن بر الاغ برهنه، دوشیدن شیر بز با دستان خویش. پوشیدن لباس زیر پشمی و سلام کردن به بچه ها تا اینکه [این خصال نیک] پس از من به عنوان سنت باقی بماند.^(۱)

۲۰ - باز در همان کتاب از خصال به سند خود، از امام جعفر صادق، از پدرش امام باقر(ع) روایت نموده که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود: پنج چیز است که تا هنگام مرگ آنها را رها نخواهم کرد، پوشیدن لباس پشمی [لباسهای خشنی که آن زمان بافته می شده] سوار شدن بر الاغ برهنه، غذا خوردن با بردگان، وصله زدن کفش با دست خویش، سلام کردن به بچه ها تا پس از من سنت باشد.^(۲)

۲۱ - باز در همان کتاب از امالی به سند خود از ابن عباس نقل شده که گفت: پیامبر خدا(ص) روی زمین می نشست، روی زمین غذا می خورد، گوسفند را می بست، و اگر برده ای به نان جوی وی را مهمان می کرد می پذیرفت.^(۳)

۲۲ - باز در همان کتاب از کافی به سند خود، از جمیل، از امام صادق(ع) روایت نموده که فرمود:

(۱) خمس لا أدهنّ حتّى الممات: الأكل على الخفيض مع العبيد، وركوب الحمار مؤكفاً، وحلب العنبيدي، ولبس الصوف، والتسليم على الصبيان لتكون سنة من بعدى. بحار الانوار ۲۱۵/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۲ نشانه بی تکبری در آزرمانها سوار الاغ برهنه شدن بوده و در این زمانها مثلاً سوار مینی بوس و اتوبوس شدن. یک روز با یک آقای می خواستیم به جایی برویم من به ایشان گفتم سوار مینی بوس بشوم و بروم، ایشان می گفت نه حتماً باید ماشین سواری بیاید با آن بروم، در زندگی، انسان نباید اینقدر مقید به این مسائل باشد. (الف - م، جلسه ۲۹۳ درس).

(۲) خمس لست بتاركهنّ حتّى الممات: لباسي الصوف، وركوب الحمار مؤكفاً، أكل مع العبيد، وخصفي النعل بيدي، وتسليمي على الصبيان لتكون سنة من بعدى. بحار الانوار ۲۱۹/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه حدیث ۱۱.

(۳) كان رسول الله(ص) يجلس على الأرض، ويأكل على الأرض، يعتقل الشاة، ويجيب دعوة المملوك على خبز الشعير. بحار الانوار، ۲۲۲/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۹.

پیامبر خدا - حتی - نگاههای خود را بین اصحابش تقسیم می کرد گاهی به این و گاهی به آن دیگری بصورت مساوی نگاه می کرد^(۱).

۲۳ - باز در همان کتاب از مکارم الاخلاق، از انس بن مالک، روایت شده که گفت:

هر گاه یکی از یاران رسول خدا (ص) سه روز غیبت می کرد آنحضرت حال وی را جویا می شد اگر به مسافرت رفته بود برای وی دعا می کرد و اگر در محل بود به دیدن او می رفت و اگر مریض بود از او عیادت می کرد^(۲).

۲۴ - در مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

آداب زندگی آنحضرت (ص) را برخی از علماء از اخبار و روایات مختلف گردآوری نموده و بدین صورت ارائه نموده اند: پیامبر (ص) استوارترین، بردبارترین، شجاعترین، عادل ترین، و مهربانترین همه مردم بود، هرگز دست او به دست زن نامحرمی برخورد نکرده بود. وی بخشنده ترین مردم بود که هیچ دینار و درهمی را نزد خود نگهداری نمی فرمود، اگر پس از بخشیدن، چیزی نزد او اضافی می ماند و کسی را نیافته بود که به وی بدهد و شب وی را فرامی گرفت، به منزل باز نمی گشت تا آن باقی مانده را به دست کسی که نیازمند است برساند، از آنچه خداوند به وی عنایت می کرد به اندازه قوت سال خود از خرما و جوی ارزان قیمت نگهداری می کرد و علاوه بر آن را در راه خدا خرج می فرمود و کسی چیزی از آنحضرت درخواست نمی کرد مگر اینکه به

(۱) کان رسول الله «ص» یقسم لحظاته بین أصحابه یُنظر إلى ذا ویُنظر إلى ذا بالسویة. بحار الانوار / ۲۸۰

۱۶ تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۲۱.

(۲) کان رسول الله «ص» إذا فقد الرجل من إخوانه ثلاثة أيام سأل عنه، فإن کان غائباً دعا له، وإن کان شاهداً زاره، وإن کان مریضاً عاده. بحار الانوار / ۲۳۳، تاریخ پیامبر (ص)، باب مکارم اخلاقه، حدیث

وی عطا می نمود؛ آنگاه به سراغ قوت سال خود می رفت و از آن نیز بخشش می کرد تا جائیکه بسا پیش از پایان سال اگر چیزی برای وی غمی رسید خود محتاج می گردید.

آنحضرت بر زمین می نشست و بر زمین می خوابید، روی زمین غذا می خورد؛ کفشها و لباسهایش را خود وصله می زد، در را خود می گشود. گوسفند می دوشید، شتر را می بست و باز می کرد، هنگامیکه خادم خسته می شد کمک او گندم آسیا می کرد. آب وضوی خود را خود شب تهیه می کرد و بالای سرش می گذاشت، بیشتر از همه از کثرت حیا به زمین نگاه می کرد، به هنگام نشستن به متکا لم غمی داد، در کارها به خانواده کمک می کرد، گوشت خرد می کرد، بصورت بسیار ساده بر سفره های طعام می نشست، انگشتان خود را می لیسید، آروغ غمی زد، مهمانی فرد آزاد و بنده را می پذیرفت و لو اینکه وی را به صرف قلم و پاچه [گوسفند] دعوت می کردند، هدیه را می پذیرفت اگر چه یک جرعه از شیر بود، و آنرا میل می فرمود ولی صدقه غمی خورد به صورت کسی خیره نگاه غمی کرد، برای خدا غضب می کرد نه برای نفس خودش، بسا به شکم خویش از گرسنگی سنگ می بست. هر چه حاضر بود می خورد، و هر چه بدست می آمد باز غمی گرداند، دو نوع لباس غمی پوشید، یک لباس بلند تیره رنگ یمنی می پوشید با یک جبه بافته شده از پشم و نخ های ضخیم پنبه و کتان، بیشتر لباسهایش سفید بود، دستاری زیر کلاه خودش می پوشید و پیراهن را از سمت راستش یعنی آستین راست می پوشید، برای روز جمعه لباس مخصوص داشت، و هرگاه لباس نو می پوشید لباسهای کهنه خویش را به فقیر می داد، عبائی داشت که به هنگام نشستن آنرا دولا می کرد و بر روی آن می نشست. یک انگشت نقره در انگشت خنصر دست راست خود می کرد، خربوزه را دوست می داشت، و از بوی بد بسیار ناراحت می شد، به هنگام وضو

مسواک می زد، بنده خود یا دیگری را پشت سر خود سوار می کرد و هر چه برای او فراهم می شد از اسب یا استر یا الاغ سوار می شد و بر الاغ بدون پالان که فقط یک قطعه پارچه نازک بر روی او بود سوار می شد، هم سواره و هم پیاده و هم بدون عبا و عمامه و کلاه راه می رفت، تشییع جنازه می کرد، به عیادت بیماران می رفت و لو در دورترین نقاط مدینه، با فقرا مجالست می کرد با تهیدستان غذا می خورد و با دست خویش با آنان هم غذا می شد، خانواده و فرزندان افراد صاحب فضیلت را محترم می شمرد و خانواده های آبرومند را با نیکی کردن به آنان به خود علاقمند می نمود.

با خویشاوندان خود نیکی می کرد بدون اینکه در غیر آنجاهائی که خداوند اجازه داده، آنان را بر دیگران مقدم بدارد، به کسی جفا نمی کرد، پوزش کسی که از وی پوزش می طلبید را می پذیرفت. هنگامیکه قرآن بر وی نازل نمی گردید یا مشغول موعظه مردم نبود بیشتر از همه مردم تبسم می کرد، و گاهی می خندید بدون اینکه قهقهه بزند، در لباس و خوراک از بندگان و کنیزان خویش برتری نداشت، کسی را دشنام نمی داد و همسر و خادم خویش را لعنت نمی کرد و نزد وی کسی را ملامت نمی کردند مگر اینکه آنحضرت می فرمود: او را بحال خود گذارید [درباره وی صحبت نکنید] و هرگز کسی - چه آزاد یا بنده یا کنیز - نزد وی برای نیازی نمی آمد مگر اینکه به همراه او برای رفع مشکل او اقدام می کرد. نه خشک بود و نه خشن و نه پرخاشگر. و بدی را با بدی پاسخ نمی گفت؛ بلکه گذشت و چشم پوشی می نمود. با هر کس ملاقات می کرد با سلام شروع می کرد و کسیکه به وی دست می داد دست خود را نمی کشید تا او دست خود را بکشد، هنگامیکه مسلمانی را ملاقات می کرد با وی مصافحه می کرد [دست می داد] و نمی نشست و از جای بلند نمی شد مگر اینکه ذکر خدا می گفت. و اگر در حال نماز بود و کسی منتظر او می نشست نمازش را کوتاه می کرد و به وی

می فرمود: آیا کاری داری؟ و بیشترین نوع نشستن او این بود که دو ساقش را کاملاً بلند می نمود. هر جا که مجلس به پایان می رسید می نشست، و بیشتر مواقع رو به قبله می نشست. افرادی که بر وی وارد می شدند را بسیار احترام می گذاشت، گاهی برای نشستن آنان لباسش را می گسترد و میهمان را بر زیراندازی که خود روی آن می نشست می نشانید، و همیشه در خرسندی و غضب چیزی جز حق نمی گفت.^(۱)

۲۵ - در اصول کافی به سند خود، از زراره، از امام صادق (ع) آمده است که

فرمود:

زن یهودی که برای پیامبر (ص) گوسفندی را به زهر آلوده کرده بود نزد آنحضرت آوردند. حضرت فرمود: چه چیز ترا بر آن داشت که به چنین کاری دست بزنی؟ زن گفت: گفتم. اگر او پیامبر است این زهر به او زبانی نمی رساند و اگر پادشاه است مردم را از دست او راحت کرده ام. آنحضرت وی را مورد عفو قرار داد. این روایت در سیره ابن هشام نیز آمده است.^(۲)

۲۶ - داستان فتح مکه و چگونگی برخورد پیامبر اکرم (ص) با رؤسای کفار و مشرکین پس از پیروزی بر آنان از مهم ترین وقایعی است که ما را با سیره پیامبر اکرم (ص) آشنا می کند و به ما نشان می دهد که امام و پیشوای مسلمانان پس از پیروزی بر دشمنان تا چه اندازه باید از سعه صدر و عفو و گذشت برخوردار باشد؛

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۱/۱۲۶، و نیز منقول از همین کتاب، بحارالانوار ۱۶/۲۲۶، تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاق، حدیث ۳۴.

(۲) «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَتَى بِالْيَهُودِيَةِ الَّتِي سَمَّيْتُ الشَّاةَ لِلنَّبِيِّ (ص) فَقَالَ لَهَا: مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ فَقَالَتْ: قُلْتُ: إِنَّ كَانَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّهُ وَإِنْ كَانَ مَلَكًا أَرَحْتَ النَّاسَ مِنْهُ. قَالَ: فَعَفَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْهَا.» ورواه أيضاً ابن هشام في السيرة. اصول کافی ۲/۱۰۸، کتاب ایمان و کفر، باب عفو، حدیث ۹. نظیر این روایت در سیره ابن هشام ۳/۳۵۲ آمده.

ابوسفیان و خانواده او از سرسخت ترین دشمنان پیامبر خدا (ص) و از بزرگترین کسانی بودند که آتش جنگ را علیه مسلمانان برانگیختند، ولی چون پیامبر خدا (ص) در فتح مکه بر آنان پیروز شد اسلام را بر آنان عرضه نمود و خانه ابوسفیان را محل امن قرار داد و فرمود:

«کسیکه به خانه ابوسفیان وارد شود در امان است.»^(۱)

و زن ابوسفیان «هند» با اینکه در مکه پیامبر (ص) را اذیت می کرد و در اُحد آن اعمال فجیع را با پیکرهای شهدای اُحد و پیکر حمزه سید الشهداء انجام داد، هنگامیکه مخفیانه خدمت پیامبر (ص) رسید و اسلام آورد و دو بزغاله به عنوان هدیه خدمت آنحضرت فرستاد و از اینکه گوسفندانش کم زاد و ولد کرده اند عذرخواهی نمود، آنحضرت (ص) برای برکت یافتن گوسفندانش دعا کرد و گوسفندانش زیاد شدند.^(۲)

و غلام آنها وحشی بن حرب، قاتل حمزه که به طائف گریخته بود همراه با خانواده اش در کاروانی به خدمت آنحضرت می رسد و اسلام می آورد. آنحضرت کیفیت قتل حمزه را از او جویا می شود و او ماجرا را برای آنحضرت تعریف می کند، حضرت گریه می کند و می فرماید:

صورت را از من بپوشان [جائی برو که من ترا نبینم].^(۳)

و چون به مکه وارد می شود، قریش را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

«ای جماعت قریش فکر می کنید من با شما چه بکنم؟» گفتند: نیکی! تو

برادری بزرگوار و پسر برادری بزرگوار هستی. فرمود: «بروید که همه شما

آزادید.» و آنحضرت از آنان گذشت با اینکه بر آنان مسلط شده بود و آنان فیه و

(۱) سیره ابن هشام ۴/۴۶، و کامل ابن اثیر ۲/۲۴۵.

(۲) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۱.

(۳) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۰.

اسیر آنحضرت محسوب می شدند^(۱).

و بر خوردهای دیگری که آنحضرت در فتح مکه با مشرکان و رؤسای مکه که در جنگ های مختلف با آنحضرت جنگیده بودند و مسلمانان بسیاری را به شهادت رسانده بودند، و آنحضرت آنان را مورد عفو قرار داد و از آنان حتی قاتل حمزه عموی خویش و از هند جگر خوار انتقام نکشید.

۲۷ - در جنگ «حنین» پس از آنکه پیامبر (ص) بر قبیله هوازن^(۲) پیروزی یافت و غنایم را بین مسلمانان تقسیم کرد. هوازن در ارتباط با اسرایشان خدمت آنحضرت رسیدند. آنحضرت اسرا را به آنان بازگردانید و از رئیس آنان مالک بن عوف نصری جو یا شد، گفتند: او با قبیله ثقیف در طایف است. فرمود: «به او بگوئید اگر به نزد من آید و مسلمان شود خانواده و مالش را به او می بخشم و صد شتر هم به او می دهم.» چون این خبر به مالک رسید مخفیانه حرکت کرد و در جعرانه [محلّی نزدیک مکه که یکی از مواقیت حج است] - و برخی نوشته اند در مکه - به خدمت آنحضرت رسید آنحضرت اموال و خانواده او را به او باز گردانید و چنانچه وعده داده بود صد شتر هم به او داد و او اسلام آورد. وی هنگام اسلام آوردن - چنانچه نوشته اند - پیامبر را به نیکی می ستود... آنحضرت نیز وی را بر مسلمانان قوم خودش فرمانروائی داد، او با کمک آنان با قبیله ثقیف جنگید، پیوسته بر کاروانهای آنها شبیخون زد و کار را بر آنان سخت گرفت تا آنکه اسلام آوردند، وی در فتح قادسیه و فتح دمشق در زمان خلافت عمر شرکت کرد^(۳).

(۱) کامل ابن اثیر ۲/۲۵۲. و نیز سیره ابن هشام ۵۵/۴.

(۲) هوازن طایفه ای بودند که بین مکه و طائف زندگی می کردند، رئیس آنان مالک بن عوف بود، به این جنگ جنگ «اوطاس» هم گفته می شود. الف - م، جلسه ۲۹۳ درس.

(۳) سیره زینبی دحلان، که در حاشیه سیره حلبی چاپ شده است ۲/۳۰۶. و نیز سیره

مالک بن عوف همان کسی است که در جنگ حنین گروههای مختلف را علیه رسول خدا(ص) هماهنگ می کرد و سه هزار نیرو برای جنگ با آنحضرت بسیج نمود و پس از متلاشی شدن آنان به طایف گریخت.

ملاحظه می فرمائید که پیامبر خدا(ص) با چه سعه صدری با دشمنان خویش برخورد می کند و پس از پیروزی بر آنان، چگونه با آنان رفتار می نماید؟! پس بر امام و پیشوای مسلمانان است که تاجائیکه امکان داشته باشد و موجب تعطیل حقوق و حدود نگردد و کفار و خطاکاران جری نگردند خطا و لغزشهای مردم را مورد گذشت قرار دهد.

و این شیوه برخورد با آیاتی نظیر: «یا ایها النبی، جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم»^(۱) - ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و نیز: «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم»^(۲) - محمد پیامبر خداست و کسانی که با وی هستند با کفار بسیار شدید و با یکدیگر مهربانند» - منافاتی ندارد، زیرا مورد این آیات صورت رو در روئی و تهاجم کفار است، زمانی که آنان علیه مسلمانان قوه و نیرو بسیج کرده اند، در شرایطی که بصورت مکرر پیمانهای خود را شکسته اند، چنانچه بنی قریظه و یهود بنی امیه، اینگونه انجام دادند. ولی مورد عفو و رحمت، در شرایط پیروزی و زمان تسلط بر کفار و هنگام احساس امنیت از تهاجم و توطئه آنان است، چنانچه بر اهل نظر پوشیده نیست.

در غرر و درر آمده است:

زیبائی سیاست، عدالت در حکمرانی و گذشت به هنگام قدرت است.^(۳)

(۱) تحرم (۶۶) / ۹.

(۲) فتح (۴۸) / ۲۹.

(۳) جمال السیاسة العدل فی الإمرة، والعفو مع القدرة. غرر و درر ۳/ ۳۷۵، حدیث ۴۷۹۲.

و باز در همان کتاب آمده است:

پیروزی بزرگواران، گذشت و احسان و پیروزی فرومایگان، تکبر و سرکشی
است.^(۱)

[تمایز حقوق و مصالح اجتماعی از حقوق و مصالح فردی]

از نظایر این وقایع و نیز از داستان جنگ جمل که امیرالمؤمنین(ع) پس از پیروزی بر آنان با اینکه در بین آنان بزرگانشان مانند مروان و عبدالله بن زبیر و در رأس آنان عایشه ام المؤمنین بودند و سبب قتل بسیاری از مسلمین شده بودند و آنحضرت همه آنان را مورد عفو قرار داد ممکن است بتوان استفاده نمود که در زمان جنگ و به هنگام لشکر کشی یک سپاه علیه سپاه دیگر و در نهایت پیروزی یکی از آنها بر دیگری، رعایت مصالح عمومی بر رعایت مصالح شخصی و فردی مقدم است، و امر انتقام کشیدن یا بخشیدن آنان با امام و رهبر جامعه است. و حکم قصاص و یا غرامت مالی در ارتباط با حقوق فردی و در موارد شخصی است که در حوادث روزمره جامعه پدید می آید، نه در چنین موارد عمومی که یک نظام بر نظام دیگر غلبه می کند و بلکه شاید بتوان گفت که ادله قصاص و دیات از چنین مواردی منصرف است.

پیامبر خدا مشرکین مکه را مورد عفو قرار می دهد با اینکه اینان در جنگ بدر و احد و سایر جبهه ها در ریخته شدن خونهای مسلمانان شرکت داشتند و وحشی قاتل عمومی خویش حمزه را می بخشد بدون اینکه از دختر و سایر ورثه حمزه رضایت بگیرد. و از مجازات مالک بن عوف که مسبب قتل بسیاری از مسلمانان در هوازن بود در می گذرد.

وامیر المؤمنین(ع) اصحاب جمل را مورد عفو قرار می دهد. با اینکه چنانچه در

(۱) ظفر الکرام عفو و احسان. ظفر اللثام تحیر و طغیان. غرر و درر ۴/۲۷۳، ۲۷۴، حدیث ۶۰۴۴ و ۶۰۴۵.

نهج البلاغه آمده در مورد آنان می فرماید:

«اینان بر کارگزار من در بصره و بر مسئولین بیت المال و سایر مردم بصره یورش آوردند و تعدادی را با حبس نمودن و بازور و تعدادی را با مکر و فریب به قتل رساندند. به خدا سوگند اگر اینان جز یک نفر از مسلمانان را از روی عمد و بدون اینکه گناه موجب قتل داشته باشد کشته بودند، کشتن همه این لشکر برای من حلال بود، زیرا همه حاضر بوده اند و از این جنایت با دست و زبان خویش جلوگیری نکرده اند، چه رسد به اینکه اینان از مسلمانان همانند همان عده ای که بر آنان وارد شدند به قتل رساندند.»^(۱)

و این یک نکته فقهی است که لازم است فقیه آنرا مورد نظر قرار دهد، زیرا باب وسیعی در فقه از آن گشوده می شود.

[ادله قاعده فوق]

برای اثبات این مسئله علاوه بر استدلال به سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به دلایل زیر نیز می توان استدلال نمود:

یک: ادله قصاص و ضمان اگر چه مطلق است، ولی در صورت نزاحم ملاکها، مصالح عامه بر مصالح خاصه بخاطر اهمیت آن مقدم است، پس امام می تواند پس از غلبه بر لشکر کفار و یا افراد شورشگر و یاغی در صورتیکه به مصلحت اسلام و امت اسلامی می داند آنانرا مورد عفو قرار دهد، زیرا از این طریق می توان گروهی از کفار یا شورشگران را به اسلام جذب نمود.

(۱) فقدموا علی عاملی بها و خزائن بیت مال المسلمین و غیرهم من أهلها فقتلوا طائفة صبراً و طائفة غدراً. فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین إلا رجلاً واحداً متعمدین لقتله بلاجرم جرّه حلّ لی قتل ذلک الجیش کله، إذ حضروه فلم ینکروا ولم یدفعوا عنه بلسان ولابید، دع ما أنهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدة التي دخلوا بها علیهم. نهج البلاغه، فیض / ۵۵۶، لیح / ۲۴۷، خطبه ۱۷۲.

دوم: حق قصاص اگر چه برای ولیّ دم (خونخواه) بطور مطلق قرار داده شده ولیکن امام، ولیّ همه اولیاء است و از خود مؤمنین بآنان اولی است. پس ولایت او بر ولایت ولیّ دم مقدم است. چنانچه ولایت جدّ بر ولایت پدر در صورت تعارض مقدم است.

و شاید بر همین پایه بود که پیامبر اکرم همه خونهای که در جاهلیت ریخته شده بود [و اولیاء دم برای خود حق قصاص قائل بودند] را زیر قدمهای خویش نهاد و آنها را کَانَ لَمْ یَكُنْ اعلام فرمود.

سوم: ادله قصاص و ضمان از صورت مقابله دو سپاه یا دو نظام با یکدیگر منصرف است، زیرا هر یک از دو طرف جنگ در واقع با بسیج نیرو و امکانات و اقدام به جنگ گویا جان و مال خویش را با اختیار خود در معرض تلف قرار داده است منتهی الامر، جبهه باطل و تجاوزگر با تجاوزش مال و خون خویش را به هدر داده و در جبهه حق مؤمن با اقدام خویش به جهاد، مال و جان خویش را با خداوند معامله کرده است.

البته این نکته را نیز همینجا باید یادآور شد که اغماض پیامبر اکرم (ص) از ابوسفیان و دیگران بخاطر اسلام آنان و بر اساس قاعده: «الاسلام - یجب ما قبله - اسلام گذشته را می پوشاند» نیست، زیرا پوشاندن اسلام در مقام امتنان یعنی منت نهادن بر مردم است و در اسقاط ضمانتها و حقوق افراد، امتنان نیست زیرا از بین رفتن حقوق عده ای، منتهی بر آنان نیست بهمین جهت این سؤال مطرح میشود که - از باب مثال اگر کافری به مسلمانی در زمان کفر بدهکار بود و آنگاه اسلام آورد آیا می توان گفت اکنون که اسلام آورده نباید بدهی خود را بپردازد؟ - پس پوشاندن اسلام فقط در مورد تکالیف و احکام است [در حق الله است نه حق الناس] و این نکته ایست شایان توجه.

۲۸ - در سنن ابن ماجه به سند خود از ابن مسعود وارد شده که گفت:

شخصی خدمت پیامبر (ص) رسید، به هنگام صحبت، رگها و عضلات وی [تحت تأثیر شخصیت آنحضرت (ص)] می لرزید، حضرت به وی فرمود: راحت باش، من که پادشاه نیستم، من فرزند زنی هستم که گوشت قرمه شده [گوشتهائی که در دیک قرمه شده یا در آفتاب خشک شده بود] مصرف می کرد.^(۱)

ما در این باب آیات و روایاتی که در اخلاق و آداب و چگونگی زندگی و عفو و رحمت پیامبر اکرم (ص) وارد شده بود را یادآور شدیم. از آن روی که آنحضرت نخستین فردی بود که دولت اسلامی تأسیس نمود و نخستین امام و پیشوای مسلمانان است و بر امت اسلامی، بویژه پیشوایان و رهبران و جانشینان آنحضرت لازم است از سیره و اخلاق و رفتار آنحضرت سرمشق بگیرند چنانچه خداوند متعال فرمود: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا^(۲). و هرگز صحیح نبود در این باب که به بیان سیره و اخلاق رهبر و پیشوای مسلمانان اختصاص داده شده سیره و اخلاق نخستین رهبر و مقتدا و بنیانگذار حکومت اسلامی را یادآور نشویم. زیرا لازم است همواره حکام مسلمانان و جانشینان آنحضرت در همه زمانها سیره و رفتار فردی و اجتماعی آنحضرت در عبادات و معاملات، جنگ ها و سریه ها و چگونگی برخورد با افرادی که زیر دست او بودند و برخورد با دشمنان و مخالفانش را مورد پژوهش و

(۱) «أتى النبي (ص) رجل فكلمه فجعل ترعد فرائضه، فقال له: هوَنَ عليك، فإني لست بملك، إنما أنا ابن امرأة تأكل القديد. سنن ابن ماجه ۱۱۰۱/۲، كتاب الاطعمه، باب ۳۰، حديث ۳۳۱۲.

(۲) احزاب (۳۳) / ۲۱ بارها عرض کرده ام که وقتی مادر اصول، قول و فعل و تقرير معصوم را حجت می شمريم در فقه نبايد تنها به قول معصوم اكتفا كنيم، بلكه بايد به سراغ فعل و تقرير معصوم هم بروم، به همین جهت بايد زندگي، سیره و تاريخ معصومين (ع) را نیز مورد بررسی قرار دهيم و از اينها در مسائل فقهی استفاده كنيم. الف - م، جلسه ۲۹۴ درس.

بررسی قرار دهند و الگوهای اداره جامعه بر اساس موازین اسلام را از آن فرا بگیرند.

۲۹ - در کافی به سند خود از حنّان، از پدرش، از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود:

شایسته رهبری نیست مگر کسیکه در وی سه خصلت باشد: ورعی که او را از معصیت های خداوند باز دارد، حلمی که با آن غضب خود را پیشگیری کند و حسن تدبیر و نیک حکومت راندن بر کسانی که زیر دست او هستند، بگونه ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد - و در روایت دیگری آمده «بگونه ای که برای مردم چون پدری مهربان باشد»^(۱).

۴۰ - باز در همان کتاب به سند خود از حنّان بن سدید صیرفی آمده است که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

خبر رحلت پیامبر اکرم (ص) در شرایطی که آنحضرت سالم بود و هیچگونه ناراحتی و مریضی نداشت توسط روح الامین (جبرئیل) به آنحضرت داده شد، آن حضرت فرمود تا اعلان کنند همه در مسجد حاضر شوند و دستور فرمود تا مهاجرین و انصار با سلاح شرکت کنند، مردم همه اجتماع کردند، پیامبر (ص) بر منبر تشریف بردند و خبر رحلت خویش را به مردم دادند، آنگاه فرمودند: من درباره والی پس از خود خدا را گواه می گیرم که مبادا پس از من بر جماعت مسلمانان رحم نیاورد. من از او می خواهم که بزرگسالان امت مرا محترم بشمرد و بر ناتوانهایشان رحم آورد. دانشمندانشان را محترم شمارد (کارگزارانشان را

(۱) قال رسول الله «ص»: لاتصلح الامامة الا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن معاصي الله، وحلم يملك به غضبه، وحسن الولاية على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم. وفي رواية أخرى: «حتى يكون للرعية كالأب الرحيم. اصول کافی ۴۰۷/۱، کتاب الحجّه، باب مايجب من حق الامام على الرعية حديث ۸.

محترم شمارد. خ ل) هرگز آنها را نزند که تحقیرشان نموده است، و نیازمندان نسازد که به کفر نزدیکشان کرده است، و در خانه خویش را به روی مردم نبندد که افراد توانمند ناتوانان را می خورند، و به هنگام جنگ همه آنها را به جبهه نفرستد [یا آنها را گروه گروه نکند] که نسل امت مرا قطع نموده است. - آنگاه فرمود: - اکنون وظیفه خود را ابلاغ کردم و خیرخواهی خویش را ابراز نمودم پس شاهد باشید. امام باقر (ع) گوید: این آخرین سخنی بود که پیامبر خدا (ص) بر منبر خویش برای مردم بیان فرمودند.^(۱)

در متن عربی این روایت مراد از «بعوث» سربازانی است که به جنگ اعزام می شوند و «لم یخبزهم» چنانچه از بحار و از مرآة العقول^(۲) استفاده می شود یا با «خ» و «ب» و «ز» از ریشه «خبز» به معنی راندن سریع است. [یعنی به هنگام جنگ سربازان را به سرعت حرکت ندهد]. یا با «ج» و «ن» و «ز» از ماده «جَنَزَ» است [یعنی سربازان را نهوشاند و آنها را یکجا جمع نکند]. یا با

(۱) نعت إلى النبي «ص» نفسه وهو صحيح ليس به وجع، قال: نزل به الروح الأمين، قال: فنادى «ص»: الصلاة جامعة وأمر المهاجرين والأنصار بالسلام، واجتمع الناس، فصعد النبي «ص» المنبر فنعى إليهم نفسه ثم قال: أذكر الله الوالي من بعدي على أمتي ألا يرحم على جماعة المسلمين فأجلّ كبيرهم ورحم ضعيفهم، ووقر عالمهم (عاملهم خ ل)، ولم يضرهم فيذلهم، ولم يفرهم فيكفرهم، ولم يغلق بابهم دونهم فيأكل قوتهم ضعيفهم، ولم يحبزهم في بعوهم فيقطع نسل أمتي، ثم قال: «قد بلغت ونصحت فاشهدوا». وقال أبو عبد الله «ع»: هذا آخر كلام تكلم به رسول الله «ص» على منبر، اصول کافی ۴۰۶/۱، کتاب الحجة، باب ما يجب من حق الامام على الرعية، حديث ۴.

در اداره کشور اسلامی ممکن است برخی فکر کنند که باید چگونه ای عمل شود که مردم جرئت نکنند حرف خود را بزنند و فکر کنند که اینگونه خوب است؛ خیر، این خوب اداره کردن نیست. تحقیر و ارباب مردم این، خرد کردن شخصیت آنها است، اطاعت کردن مردم از مسئولین در کمال آگاهی و آزادی و آزادی، این کمال مطلوب است. الف - م، جلسه ۲۹۴ درس.

(۲) بحار الانوار ۲۷/۲۴۷، ۲۲/۴۹۶ (= چاپ قدیم ۳۰۵/۱).

«ج» و «تاء» و «زاء مشدد» است از ماده اجتز الحشیش، یعنی آنها را قطعه قطعه و پاره پاره نکند.

در قرب الاسناد آمده است: و لم یجمهرهم فی ثغورهم» آنان را زیاد در سرحدات و مرزها نگه ندارد^(۱) و این به علت ذکر شده در روایت [که قطع شدن نسل امت است نزدیکتر است]. در نهاییه آمده است: در روایتی از عمر نقل شده که گفت «لا تجمروا الجیش ففتنوه» - سپاهیان را بمدت طولانی در مرزها نگاه ندارید که آنان را به فتنه افکنده اید». و تجمیر جیش به معنی جمع آوری و نگهداری سپاه در پادگانها و مرزها و جلوگیری از بازگشتن آنان نزد خانواده خویش است^(۲).

۳۱ - در کنز العمال آمده است:

من خلیفه پس از خویش را به تقوای خدا سفارش می کنم و در مورد جماعت مسلمانان به او توصیه می کنم که بزرگسالان آنها را بزرگ شمارد و به خردسالان نشان رحم کند، دانشمندان را محترم بدارد و هرگز مردم را نزند که خوارشان نموده است و آنان را نترساند که از دین بیرونشان می کند، و بیضه های آنها را نکشد که در این صورت نسل آنان را قطع نموده است، و هرگز راههای ارتباطی خود را به روی مردم نبندد. که توانمندان آنان ناتوانان را می خورند (پایمال می کنند)^(۳).

(۱) قرب الاسناد/۴۸.

(۲) نهاییه ابن اثیر ۲۹۲/۱.

(۳) أوصی الخلیفة من بعدی بتقوی الله، وأوصیه بجماعة المسلمین أن یعظم کبرهم ویرحم صغیرهم، ویوقر عالمهم، وأن لا یضربهم فیللهم، لا یوحشهم فیکفرهم، وأن لا یخصیم فیقطع نسلهم، وأن لا یغلق بابہ دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم. کنز العمال ۴۷/۶، کتاب اماره باب اول، حدیث ۱۴۷۸۷. ممکن است حکومتی با ایجاد فشار و اختناق بر مردم بگونه ای بر آنها حکومت کند که از بیضه کشیدن

۳۲- در نهج البلاغه در عهد نامه آنحضرت به محمد بن ابی بکر هنگامیکه او را به فرمانروائی مصر می فرستند آمده است:

بالهایت را برای آنان بگستر و با نرمی با آنان رفتار کن، چهره ات را بگشا و با یک چشم به آنها بنگر تا بزرگان و اشراف در چشم پوشی از حق بر تو طمع نهند و بینوایان از عدالت تو مأیوس نشوند، همانا خداوند متعال ، ای گروه بندگان - شما را از اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان باز خواست می کند، پس اگر عذاب کند بخاطر ستم بیشتری است که شما خود مرتکب شده اید و اگر ببخشد، او بزرگوارترین است ^(۱).

۳۳- باز در همان کتاب در نامه آنحضرت به برخی از کارگزارانش آمده است:

در وظیفه ای که به عهده تو گذاشته شده از خدا کمک بگیر. و شدت را با نرمی در هم بیامیز و در جائی که مدارا مفید است مدارا کن و در مواردی که جز شدت از تو انتظار نمی رود شدید باش. بال خویش برای رعیت بگستر (با چهره ای گشاده با آنها روبرو شو) و با نرمی با آنها رفتار کن و در نگاه و تعارف و اشاره و سلام یکسان با آنها برخورد نما، تا بزرگان در انحراف تو طمع مبنند و بینوایان از عدل تو مأیوس نشوند، والسلام ^(۲).

هم بدتر باشد، و این یک نوع شخصیت کشی و نسل کشی است که از آن نهی شده است. (الف - م، جلسه ۲۹۴ درس).

(۱) فاحض لهم جناحك وألن لهم جانبك، وابط لهم وجهك، وأس بينهم في اللحظة والنظرة، حتى لا يطمع العظماء في حيفك لهم، لا يئأس الضعفاء من عدلك عليهم، فإن الله - تعالى - يُسألكم معشر عباده عن الصغيرة من أعمالكم والكبيرة، والظاهرة والمستورة فإن يعذب فأنتم أظلم، وإن يعف فهو أكرم. نهج البلاغه، فیض / ۸۸۶، لیح / ۳۸۳، نامه ۲۷.

(۲) فاستعن بالله على ما أهمك، واخلط الشدة بضغت من اللين، ارفق ما كان الرفق أرفق واعتزم بالشدة حين لا يغني عنك إلا الشدة، واخلض للرعية جناحك (وأبسط لهم وجهك) وألن لهم جانبك وأس

۳۴ - باز در همان کتاب در وصیت آنحضرت به عبد الله بن عباس هنگامیکه او را به خلافت بصره می فرستد آمده است.

در برخورد و جلسه و حکم خویش به همه مردم توجه کن. و از غضب بپرهیز، زیرا غضب نشان شومی از شیطان است^(۱).

در شرح نهج البلاغه عبده در توضیح این روایت آمده است: «طیره [در متن عربی روایت] به معنی فال شوم است. و با شعله ور شدن غضب در وجود انسان، شیطان تفأل می زند که از این راه می تواند به اهداف پلید خویش توسط این شخص برسد.

۳۵ - باز در همان کتاب آمده است:

اما بعد، همانا وظیفه والی این است که بخاطر فضلی که بدان دست یافته و مقام و قدرتی که بدان رسیده رفتار او با رعیت تغییر نکند، و نعمتی که خداوند نصیب او فرموده باید باعث نزدیکی او با بندگان خدا و مهربانی بیشتر با برادرانش شود. آگاه باشید که وظیفه من در برابر شما این است که جز در مسائل مربوط به جنگ چیزی را از شما، پنهان نکنم و جز در احکام شرعی که خداوند معین فرموده چیزی را بدون شما تصمیم گیری نکنم و حق شما را از وقت و زمان خودش به تأخیر نیافکنم. و تا رسیدن به حق و انجام تکلیف از پای ننشینم و اینکه همه شما در حق نزد من مساوی باشید، پس هنگامیکه من این وظایف را انجام دادم همانا نعمت الهی بر شما نازل گردیده و اطاعت از من لازم است و نباید از دعوت من شانه تهی کنید و از صلاح و اصلاح کوتاهی ورزید و باید

بینهم فی اللحظه والنظرة، والإشارة والتحیة حتی لا یطعم العظماء فی حیفک، لا یبأس الضعفاء من عدلک، والسلام. نهج البلاغه، فیض/ ۹۷۶؛ ل/ ۴۲۰، نامه ۴۶.

(۱) سع الناس بوجهک ومجلسک وحکمک. وإیاک والغضب، فإنه طیره من الشیطان. نهج البلاغه،

فیض ۱۰۸۰؛ ل/ ۴۶۵، نامه ۷۶.

برای دستیابی به حق در سختیها و مشکلات فرو روید.^(۱)
 نظیر این روایت در بحار نیز از کتاب صفین آمده است.^(۲)

۳۶- باز در همان کتاب در نامه آنحضرت به مالک اشتر آمده است:

و قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت کن، و همچون حیوان درنده ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا آنها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تو اند و یا انسانهایی همچون تو، گاه از آنها لغزش و خطا سر می زند، ناراحتیهائی به آنان عارض می گردد، به دست

(۱) اَمَّا بَعْدُ، فَإِنْ حَقَّ عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يَغْيِرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلَ نَالِهِ، وَلَا طُولَ حَصَبٍ بِهِ وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمَةٍ دُنْوًا مِنْ عِبَادَةٍ وَعُظْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ. أَلَا وَإِنْ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أُحْتَجَزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أُطَوِّي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حَكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَإِنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجِبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ النِّعْمَةُ وَلِيَ عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ، وَأَنْ لَا تَنْكَسِبُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تَفْرُطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخَوْضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ. الْحَدِيثُ. نَهْجُ الْبَلَاغَةِ، فَيْضُ ۹۸۲/، لَح/ ۴۲۴، نامه ۵۰. از این کلام امام (ع) استفاده می شود که حاکم اسلامی باید:

۱- مردم را دوست داشته باشد. ۲- جز در مسائل مربوط به اسرار جنگ که محرمانه است و ممکن است دشمن مطلع گردد و نیز احکام الهی معین جامعه را در جریان مسائل بگذارد و بدون مصلحت سنجی و نظرخواهی از آنان و یا نمایندگان واقعیشان تصمیم گیری نکند. ۳- خستگی ناپذیر باشد و تا رسیدن به حق و انجام وظیفه از پای ننشیند. ۴- همه مردم از نظر حقوق اجتماعی نزد او مساوی باشند، بین افراد و اقشار مختلف تبعیضی قائل نشود. و درست پس از انجام این تعهدات است که از مردم باید انتظار داشته باشد که نسبت به بیعت خود وفادار بمانند و برای حفظ حکومت و پایداری حق به آب و آتش زده و در گرداب مشکلات فرو روند. (مقرر)

(۲) ر، ک، بحار الانوار ۳۵۴/۷۲ (= چاپ ایران ۳۵۴/۷۵) کتاب العشرة، باب احوال الملوك والامراء، حدیث ۷۰، و کتاب وقعه صفین/ ۱۰۷ در متن این نامه شریفه طول به معنی: نعمت و فضیلت فراوان است و جمله: لا اطوی دونکم امرأ الا فی حکم یعنی مگر در احکامی که شرع تصریح فرموده من از مشورت با شما فروگذار نمی کنم، زیرا در احکام خدا مشورت نافذ نیست.

آنها عمداً یا بطوری اشتباه خطاهائی سر می زند، در این مورد از عفو و گذشت خود آنگذار به آنان عطا کن، که دوست داری خداوند از عفویش به تو عنایت کند. زیرا تو مافوق آنها و پیشوایت مافوق تو و خداوند ما فوق کسی است که ترا به زمامداری برگزیده است.

خداوند امور آنان را به تو واگذار کرده و بوسیله تو آنان را آزمایش نموده است. هرگز خود را در مقام نبرد با خدا قرار مده! چرا که تو تاب کیفر او را نداری، و از عفو و رحمت او بی نیاز نیستی. هرگز از عفو و بخششی که نموده ای پشیمان مباش. و هیچگاه از کیفری که نموده ای بخود مبال. و هرگز به عمل خشمگینانه ای که میتوانی از آن اجتناب کنی سرعت بخرج مده، مگو من امیرم، امر می کنم و باید اطاعت شود، که این موجب دخول فساد در قلب و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت است^(۱).

(۱) وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْحُبَّةَ لَهُمْ وَاللَّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صَنَفَانِ: إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْزَلُ، تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطُهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَايَكَ، وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَابْتَلَاكَ بِهِمْ، لَا تَنْصَبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَا يَدِي لَكَ بِنِقْمَتِهِ وَلَا غَنَى بَكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ، وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ. وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعَقُوبَةٍ وَلَا تَسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَدْرُوحَةً، وَلَا تَقُولَنَّ لِنَبِيِّ مُؤَمَّرٍ أَمْرَ فَأَطَاعَ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ. نَهَجُ الْبِلَاغَةِ، فَيُضْ/ ٩٩٣، لَح/ ٤٢٧، نَامَهُ ٥٣. در این قسمت از عهدنامه جمله: يُوْتِي عَلَى اَيْدِيهِمْ؛ يُوْتِي فعل مجهول است و على ايديهيم نايب فاعل و مقصود اين است که گناهان و خطاها از دست اينان سر می زند. و جمله: لَا يَدِي لَكَ بِنِقْمَةٍ يعني: تو توان دفع آنرا نداری. وَاِزْهَ بَجَحَ نَظِيرَ فَرَحَ - خرسندی - است هم از جهت لفظ و هم از جهت معنی. بادره: تندی و غضبی که از انسان سر می زند. مندوحه: راه گریز. ادغال: برانگیختن فساد. نهکه: او را ناتوان ساخت، غیر: حوادث روزگار و دگرگون شدن قدرتها است.

۳۷ - باز در همان کتاب در نامه ای از آنحضرت (ع) به یکی از کارگزارانش آمده

است:

أما بعد، دهقانان محل فرمانداریت از خشونت، قساوت، تحقیر و سنگدلی تو شکایت آورده اند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم چرا که مشرکند و نه سزاوار دوری و جفایند چرا که با آنان پیمان بسته ام. پس لباسی از نرمش همراه با کمی شدت بر آنان بپوشان و با رفتای میان نرمش و شدت با آنان معامله کن، اعتدال را در میان آنان رعایت نما، نه زیاد آنان را به خود نزدیک کن و نه دور؛ انشاء الله^(۱).

۳۸ - باز در همان کتاب آمده است:

و از بدترین حالات زمامداران در پیشگاه صالحان این است که گمان برده شود آنها فریفته تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جوئی به خود گرفته، من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می برم. من - بحمد الله - چنین نیستم و اگر (فرضاً) دوست هم می داشتم، بخاطر خضوع در برابر ذات پر عظمت و کبریائی خدا - که از همه کس به ثناء و ستایش سزاوارتر است - آن را ترک گفتم. گاهی هست که مردم ستودن افراد را بخاطر مجاهده ها و تلاشهایشان لازم می شمردند ولی مرا به سخنان جالب خود نستائید، چون من می خواهم خود را از مسئولیت حقوقی که برگردم است خارج سازم - حقوقی که خداوند و شما برگردم دارید و هنوز کاملاً از انجام آن فراغت نیافته ام و نیز برای واجباتی که به جای نیاورده و باید بجای

(۱) أما بعد، فإن دقافین أهل بلدك شكوا منك غلظة وقسوة، احتقاراً وجفوة. نظرت فلم أرهم أهلاً لأن يدنوا لشركهم، ولا أن يقصوا ويحفوا لعهدهم، فالبس لهم جلباباً من اللين تشوبه بطرف من الشدة، داول لهم بين القسوة والرفقة، وامزج لهم بين التقريب والإدناء، والإبعاد والإقصاء، إن شاء الله نهج البلاغه، فیض / ۸۶۹، لیح / ۳۷۶، نامه ۱۹.

بیاورم مرا نستانید، بنابر این آنگونه که با زمامداران ستمگر سخن می گوئید بامن سخن نگوئید و آنچنانکه در پیشگاه حاکمان خشمگین خود را کنترل می کنید، در برابر من نباشید و بطور تصنعی و منافقانه با من رفتار ننمائید، و هرگز گمان مبرید که مطلب و سخن حقی که به من پیشنهاد می کنید برایم سنگین باشد و از آن ناراحت شوم و گمان نکنید که من در فکر بزرگ جلوه دادن خویشتم، زیرا کسی که شنیدن و یا عرضه داشتن حق و یا عدالت برایش مشکل باشد عمل به آن برایش مشکل تر است. بنابر این، از گفتن حق و یا مشورت عدالت آمیز خودداری مکنید، زیرا من شخصاً خویشتم را مافوق آنکه اشتباه کنم غمی دادم و از آن در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوند - که مالکیت او بر من از من به من بیشتر است مرا حفظ کند. من و شما بندگان و مملوک خداوندی هستیم که جز او خدائی نیست، او آنچنان در وجود ما تصرف دارد که ما قدرت تصرف در خویش را نداریم^(۱)....»

(۱) وإن من أسخف حالات الولاية عند صالح الناس أن يظن بهم حب الفخر ويوضع أمرهم على الكبر، وقد كرهت أن يكون جال في ظنكم أنني أحب الإطراء واستماع الثناء، ولست - بحمد الله - كذلك، ولو كنت أحب أن يقال ذلك لتركته انحطاطاً لله - سبحانه - عن تناول ما هو أحق به من العظمة والكبرياء، وربما استحلّ الناس الثناء بعد البلاء فلا تشنوا عليّ بجميل ثناء لإخراجي نفسي إلى الله واليكم من التقية في حقوق لم أفرغ من أدائها وفرائض لا بد من إمضاها، فلا تكلموني بما تكلم به الجبابة، ولا تتحفظوا مني بما يتحفظ به عند أهل البادرة، ولا تخاطبوني بالمصانعة، ولا تظنوا بي استثقلاً في حق قيل لي ولا التماس إعظام للنفس، فإنه من استثقل الحق أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما أثقل عليه، فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل، فإنني لست في نفسي بفوق أن أخطئ ولا آمن ذلك من فعلي إلا أن يكفي الله من نفسي ما هو أملك به مني فإنما أنا وأنتم عبيد مملوكون لربّ لا ربّ غيره، يملك منا ما لا نملك من أنفسنا. الحديث. نهج البلاغه، فیض / ۶۸۶، لح / ۳۳۴، خطبه ۲۱۶. هیچکس از خودش چیزی ندارد، تعریف از هر کس و هر چیزی به خداوند بر می گردد چون تعریف برای هر چه باشد، برای زیبایی،

۳۹ - باز در همان کتاب آمده است:

هنگام مسافرت آنحضرت بسوی شام دهقانان شهر انبار به استقبال آنحضرت آمده از مرکب پیاده شدند و به سرعت بسوی آنحضرت شتافتند حضرت فرمود: این چه کاری بود که شما کردید؟! عرض کردند این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم. امام فرمود: به خدا سوگند با این عمل زمامداران شما بهره مند نمی شوند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می سازید. و در قیامت بدبخت خواهید بود. و چه زیانبار است مشقتی که پشت سر آن مجازات الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از عذاب دوزخ باشد^(۱).

برای کمال، برای علم و... بخاطر کمالات است و همه این کمالات را خداوند داده است، بشر از خودش چیزی ندارد.

ای دوست شکر خوشتر یا آنکه شکر سازد
خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد

شما هر کس و هر چیز را تعریف کنید بخاطر زیباییها و کمالات است و کمالات همه از خداوند متعال است و شاید معنی الحمد لله هم همین باشد. الف، م، جلسه ۲۹۵ درس. همانگونه که استاد بزرگوار اشاره فرمودند، حضرت امیرالمؤمنین (ع) در این کلام گران سنگ علاوه بر اینکه تملّی و چاپلوسی را محکوم می کنند، نکته بسیار آموزنده ای را می فرمایند و آن اینکه زمامداران خود را عقل کل و بالاتر از دیگران ندانند و اجازه اظهار نظر و انتقاد سازنده را به افراد صاحب نظر جامعه بدهند و حتی دانایان جامعه را موظف می کند که خود را سانسور نکنند و نظرات سازنده و اصلاحی خود را - ولو برای حاکمیت ناخوشایند باشد - مطرح کنند؛ هنگامیکه امیرالمؤمنین (ع) با آن مقام و عظمتی که دارد می فرماید: «من شخصاً خویشتن را مافوق اینکه اشتباه کنم نمی داند» حساب دیگران روشن است. (مقرر)

(۱) ما هذا الذي صنعتموه؟ فقالوا: خلق منا نعظم به أمراءنا. فقال (ع): «والله ما ينفع بهذا أمراؤكم وإنكم لتشقون على أنفسكم في دنياكم، وتشقون به في آخرتكم، ما أخسر المشقة وراءها العقاب، وأربح الدعة معها الأمان من النار. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۰۴، لیل / ۴۷۵، حکمت ۳۷.

۴۰ - در فروع کافی به سند خود از مردی از ثقیف آمده است که گفت:

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) مرا بر بانقیا [بخشی از قادسیه] و منطقه ای از اطراف کوفه فرمانروائی داده آنحضرت رو بروی مردم به من فرمود: در گردآوری مالیات دقت کن، برای وصول آن کوشش نما و حتی یک درهم را فروگذار، و هنگامیکه خواستی به منطقه مسؤولیت خود بروی نزد من بیا، گفت: هنگام رفتن به خدمت آنحضرت (ع) رسیدم. فرمود: آنچه در پیش روی مردم از من شنیدی فقط یک شگرد بود [برای اینکه مردم از تو حساب ببرند و مالیات خویش را بپردازند] مواظب باش که هرگز برای یک درهم مالیات مسلمان یا یهودی یا نصرانی ای را آزار و اذیت نکنی! مبادا گاوآهن کسی را برای وصول یک درهم مالیات بفروشی! ما مأمور هستیم که از مازاد بر احتیاج آنان مالیات بگیریم^(۱).

این روایت در بحار نیز آمده است.

۴۱ - در اصول کافی به سند خود از مسعدة بن صدقه، از امام صادق (ع) از

در این روایت، ترجمه کنید یعنی از اسبهای خود پیاده شدند. اشتدوا: شتافتند. دعه: به معنی آرامش است.

(۱) استعملني علي بن ابي طالب (ع) علي بانقيا وسواد من سواد الكوفة، فقال لي والناس حضور: «انظر خراجك فجده فيه ولاترك منه درهماً، فإذا أردت أن تتوجه إلى عملك فمرّ بي.» قال فأتيته فقال لي: «إن الذي سمعت مني خدعة، إياك أن تضرب مسلماً أو يهودياً أو نصرانياً في درهم خراج أو تبيع دابة عمل في درهم، فإنما أمرنا أن نأخذ منهم العفو. فروع کافی ۳/ ۵۴۰ (= چاپ قدیم ۱/ ۱۵۲)، کتاب زکات، باب ادب المصدق، حدیث ۸. و نیز بحار الانوار ۱۲۸/۴۱ تاریخ امیرالمؤمنین (ع) باب ۱۰۷، حدیث ۳۷. این هشدار است به مأمورین گردآوری مالیات که با گاری چی ها و مستضعف ترین اقشار جامعه بدون در نظر گرفتن وضعیت آنان برخورد نکنند. حضرت به صراحت می فرماید: ما مأمور هستیم که از مازاد بر احتیاج آنان مالیات بگیریم. (مقرر)

پدران خویش علیهم السلام نقل نموده است که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) در راه با فردی از اهل ذمه همراه شد. ذمی به وی گفت: ای بنده خدا به کجا می روی؟ گفت: به کوفه می روم. هنگامیکه خواستند از یکدیگر جدا شوند حضرت چند قدم به همراه او رفت، ذمی گفت: مگر شما نمی خواستید به کوفه بروید؟ حضرت فرمود: بله. ذمی گفت: اما شما به راه خود نرفتید. حضرت فرمود: می دایم. گفت: با اینکه می دانید پس چرا بدنبال من آمدید؟ امیر المؤمنین (ع) فرمود: این از آداب رفاقت و همراهی است که فرد، رفیق خود را چند قدم همراهی کند، پیامبر ما اینگونه به ما دستور فرموده. ذمی گفت: پیامبر شما اینگونه فرموده؟ فرمود: بله. ذمی گفت: بی گمان آنانکه از وی پیروی می کنند بخاطر همین کارهای پسندیده است، من تو را گواه می گیرم که بر دین توام. شخص ذمی از همانجا به همراه امیر المؤمنین (ع) آمد و چون آنحضرت را شناخت مسلمان شد^(۱).

۴۲ - باز در همان کتاب به سند خود از عبد الله بن قداح، از امام صادق (ع)

آمده است که فرمود:

دو مرد بر امیر المؤمنین (ع) وارد شدند، آنحضرت برای هر یک از آنها یک تشکچه انداخت که روی آن بنشینند. یکی از آنها بر روی آن نشست و دیگری از

(۱) أن أمير المؤمنين (ع) صاحب رجلاً ذمياً، فقال له الذمي: أين تريد يا عبد الله؟ فقال: أريد الكوفة، فلما عدل الطريق بالذمي عدل معه أمير المؤمنين (ع) فقال له الذمي: أأست زعمت أنك تريد الكوفة؟ فقال له: بلى. فقال له الذمي: فقد تركت الطريق، فقال له: قد علمت. قال: فلم عدلت معي وقد علمت ذلك؟ فقال له أمير المؤمنين (ع): هذا من تمام حسن الصحبة أن يشيع الرجل صاحبه هنيئة إذا فارقه، وكذلك أمرنا نبينا (ص). فقال له الذمي: هكذا قال؟ قال: نعم. قال الذمي: لأجزم إنما تبعه من تبعه لأفعاله الكريمة، فأنا أشهدك أنني على دينك ورجع الذمي مع أمير المؤمنين (ع)، فلما عرفه أسلم. اصول کافی ۶۷۰/۲ کتاب العشرة، باب حسن الصحابه وحق الصحاب في السفر، حديث ۵.

نشستن امتناع کرد. حضرت به وی فرمود: بر روی آن بنشین نیکی را کسی جز الاغ رد نمی کند آنگاه فرمود: پیامبر خدا فرمود: هنگامیکه بزرگ قومی به نزد شما آمد او را احترام کنید^(۱).

۴۳ - کتاب مناقب از کتاب مختار ثمار، از ابی مطر بصری روایت نموده که گفت: امیرالمؤمنین (ع) بر جایگاه خرما فروشان گذر می کرد چشمش به کنیزی افتاد که گریه می کرد، به کنیز فرمود: علت گریه تو چیست؟ گفت: مولایم مرا با یک درهم فرستاده تا خرما بخرم ولی خرمائی را که خریداری کرده بودم نپسندید، خرما را به نزد خرما فروش آوردم ولی او از پس گرفتن آن امتناع کرد، حضرت نزد خرما فروش رفته و فرمود:

«ای بنده خدا این یک خدمتگزار است و کاره ای نیست خرما را بگیر و درهمش را به او بازگردان» خرمافروش از جای بلند شد و با مشتش به سینه حضرت زد. مردم اجتماع کردند و گفتند: این امیرالمؤمنین (ع) است: نفس مرد به شماره افتاد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را به کنیز باز گردانید، آنگاه گفت: ای امیرمؤمنان از من بگذر. حضرت فرمود: بسیار خرسند می شوم اگر خودت را اصلاح کنی».

در کتاب فضایل احمد آمده است: «اگر حق مردم را بپردازی...» باز در داستان دیگر از آنحضرت (ع) منقول است که آنحضرت یک روز چند بار غلامش را صدا زد ولی پاسخی از او نشنید، بدنبال وی بیرون شد، او را در کنار در منزل یافت، به وی فرمود: «چه باعث شده که جواب من را نمی دهی؟» غلام گفت: از پاسخ دادن خسته شده ام و از

(۱) دخل رجلان علی امیرالمؤمنین (ع) فالقی لکل واحد منهما وسادة فقع علیها أحدهما وأبی الآخر. فقال امیرالمؤمنین (ع): اقع علیها، فإنه لا یأبى الکرامة إلا حمار. ثم قال: قال رسول الله (ص): إذا أتاکم کریم قوم فأکرموه. اصول کافی ۶۵۹/۲، کتاب العشرة، باب اکرام الکرم، حدیث؟.

کیفر نکردن شما هم اطمینان دارم. حضرت فرمود: سپاس خدای را که مرا از کسانى قرار داد که خلق خدا از وی در امانند. تو در راه خدا آزادى...

باز در جریان دیگر علی(ع) در مسجد نماز صبح را اقامه می فرمود، ابن کوا [یکی از سران خوارج] از پشت سر آنحضرت این آیه را خواند «ولقد اوحى اليك والى الذين من قبلك لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرين»^(۱) [کنایه از اینکه آنحضرت نعوذ بالله مشرک شده است] علی(ع) بخاطر احترام به قرآن لحظه ای ساکت ماند تا اینکه وی آیه را تمام کرد. آنگاه به قرائت خویش ادامه داد، ابن کوا باز آیه را تکرار کرد علی(ع) باز سکوت کرد و سپس به قرائت ادامه داد، باز ابن کوا آیه را تکرار کرد، علی(ع) باز سکوت کرد آنگاه این آیه را قرائت فرمود: فاصبر، ان وعد الله حق، ولا تستخفنک الذين لا یوقنون - صبر کن که وعده خداوند حق است و افرادی که یقین ندارند تو را از موضع خود دور نکنند» آنگاه قرائت نماز را تمام کرد و رکوع بجای آورد...

باز یک روز ابوهریره نزد آنحضرت آمد و چیزی از آنحضرت طلب کرد - با اینکه در همان روز و روزهای قبل مطالبی علیه آنحضرت از وی شنیده شده بود - حضرت نیاز او را برآورده نمود. اصحاب آنحضرت وی را بر این کار مورد اعتراض قرار دادند، حضرت فرمود: «من حیا می کنم که نادانی او بر دانائی من و گناه او بر گذشت من و درخواست او بر بخشش من غلبه کند.» این روایت در بحار نیز آمده است.^(۲)

(۱) زمر (۳۹) ۶۵.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۹/۱؛ و بحار الانوار ۴۸/۴۱، تاریخ امیر المؤمنین(ع) باب ۱۰۴، حدیث ۱.

۴۴ - باز در مناقب از کتاب های عقد [الفرید] و نزّهة الابصار آمده است:

در جنگ جمل مالک اشتر مروان بن حکم را اسیر کرد، آنحضرت با سخنان تند وی را مورد عتاب قرار داد آنگاه آزادش نمود. عایشه نیز هنگامیکه به دست امیرالمؤمنین (ع) در جنگ جمل گرفتار آمد گفت: پیروز شدی گذشت کن! آنحضرت وی را در بهترین جهاز به همراه نود و یا هفتاد زن بسوی مدینه فرستاد. همچنین عایشه برای عبد الله بن زبیر از طریق محمد بن ابی بکر امان خواست آنحضرت به وی و سایر کسانی که با وی بودند امان داد. و موسی فرزند طلحة بن عبید الله را نزد آنحضرت آوردند به وی فرمود: سه بار بگو استغفر الله و اتوب الیه، آنگاه وی را آزاد کرد و فرمود: هر چه اسلحه و چارپا در میان سپاه ما داری برگیر و به هر جا که می خواهی برو، و در زندگی آینده خود تقوی داشته باش و در خانه ات بنشین. این روایت به نقل از مناقب در بحار نیز آمده است^(۱).

۴۵ - در شرح ابن ابی الحدید معتزلی آمده است:

جریان کار عایشه را دانستید، اما چون علی (ع) بر وی پیروزی یافت وی را گرامی داشت و همراه با بیست نفر زن از زنان عبد القیس که به دستور علی (ع) عمامه بر سر خویش نهاده و شمشیر حمایل کرده بودند او را بسوی مدینه فرستاد. هنگامیکه قسمتی از راه را طی کردند عایشه آنحضرت را با سخنانی ناشایسته مورد اعتراض قرار داد و ابراز ناراحتی کرد و گفت: او با فرستادن این مردان و سپاهییانی که بر من گماشته مرا هتک حرمت کرده است؛ اما چون آنها به مدینه رسیدند زنان عمامه ها را برداشته و گفتند ما زن بودیم که به همراه

(۱) مناقب ابن شهر آشوب ۲۸۱/۱. و بحار الانوار ۴۱/۵۰ تاریخ امیرالمؤمنین (ع) باب حسن خلق

آنحضرت [باب ۱۰۴]، حدیث ۲.

تو اعزام شدیم.

و اما اهل بصره که با حضرت علی(ع) به جنگ برخاستند و با شمشیر رو در روی او و اولاد او ایستادند و به آنحضرت دشنام و ناسزا گفتند، چونکه وی بر آنان پیروزی یافت شمشیر از آنان برداشت و منادی وی در سرتاسر لشکرگاه فریاد زد: که به هیچ وجه فراریان را تعقیب نکنید و مجروح و اسیر را نکشید و کسیکه سلاح خود را بیاندازد در امان است و کسیکه به سپاه امام پناه بیاورد در امان است.

پس از پایان جنگ نیز آنحضرت متاعشان را نگرفت و فرزندانشان را اسیر نکرد. و از اموالشان چیزی به عنوان غنیمت تصرف نکرد. و اگر می خواست می توانست همه این کارها را انجام دهد، ولی او جز راه گذشت و عفو راه دیگری را برنگزید و به سنت پیامبر خدا(ص) در روز فتح مکه اقتدا نمود که آنحضرت(ص) نیز در شرایطی مردم مکه را مورد عفو قرار داد که هنوز آتش کینه ها به سردی نگرائیده و بدی ها فراموش نشده بود.^(۱)

۴۶ - انسب الاشراف بلاذری در جریان واقعه نهروان می نویسد:

و علی(ع) همواره می فرمود: ما آنان را از فیعی محروم نمی کنیم و از وارد شدنشان به مساجد خداوند جلوگیری نمی نمائیم و تا هنگامیکه خونی نریخته اند و دست به کار حرامی نزده اند متعرض آنان نمی شویم.^(۲)

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۳/۱.

(۲) إِنَّا لَا نَمْنَعُهُم الْفِيءَ وَلَا نَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ دُخُولِ مَسَاجِدِ اللَّهِ وَلَا نَنْهِيَهُمْ مَالَهُمْ يَسْفِكُوا دَمًا وَمَا لَمْ يَنَالُوا مُحَرَّمًا. انسب الاشراف ۳۵۹/۲. در ارتباط با تنبیه مجرمین، قطع حقوق چیز خوبی نیست، فرض کن یک نفر چند روز زندان رفته، حقوقش را قطع می کنند، او را از مسجد بیرون می کنند، به سر کار راهش نمی دهند، بر فرض او هم مقصر باشد زن و بچه او چه گناهی کرده اند و چه کار باید بکنند؟! الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

۴۷ - در مصنف ابن ابی شیبیه به سند خود از کثیر بن نمر آمده است که گفت :

من در نماز جمعه شرکت داشتم و علی بن ابی طالب بر منبر بود که مردی وارد شد و گفت: لاحکم الا لله - حکومت فقط برای خداست، آنگاه شخص دیگری بپاخواست و گفت: لاحکم الا لله، آنگاه افراد دیگری از اطراف مسجد بلند شده و همه با هم می گفتند لاحکم الا لله. آنحضرت با دست خویش به آنان اشاره کرد و فرمود: «بنشینید. بلی، حکومت جز برای خدا نیست، ولی این کلمه حقّی است که از آن باطل اراده شده است، حکم خدا در باره شما نیز انتظار برده می شود. بدانید تا زمانیکه با ما هستید سه چیز را در مورد شما رعایت می کنیم. شما را از وارد شدن به مساجد خداوند که در آن ذکر خدا گوئید منع نمی کنیم، و تا زمانیکه دستهای شما همراه با دستهای ماست حقوق شما را از بیت المال قطع نمی کنیم، و تا هنگامیکه به جنگ با ما نپردازید با شما نمی جنگیم.» آنگاه حضرت شروع به خطبه خواندن فرمود. ^(۱)

این روایت را بیهقی نیز در سنن خود از وی [کثیر بن نمر] نقل کرده است. باز بیهقی نظیر این روایت را به نقل از شافعی در مورد علی(ع) آورده است که می توان به آن مراجعه نمود. ^(۲)

۴۸ - در وسائل از قرب الاسناد به سند خود از مسعدة بن زیاد، از جعفر [امام صادق(ع)] از پدرش(ع) روایت نموده است که فرمود:

علی(ع) به افرادی که با وی به جنگ بر می خاستند نسبت شرک یا

(۱) اجلسوا. نعم، لاحکم الا لله، کلمه حقّی بتغی بها باطل، حکم الله ینتظر فیکم، الا ان لکم عندي ثلاث خلال ماکنتم معنا: لعن نمنکم مساجد الله ان یدکر فیها اسمہ، ولا تمنعکم فیئاً ماکانت ایدیکم مع ایدینا، ولا نقاتکم حتی تقاتلوا. مصنف ابن ابی شیبیه ۳۲۷/۱۵، کتاب الجمل، حدیث ۱۹۷۷۶.

(۲) ر، ک سنن بیهقی ۱۸۴/۸، کتاب قتال اهل بغی، باب القوم یظهرون رأی الخوارج.

نفاق نمی داد، بلکه می فرمود: «اینان برادران ما هستند که علیه ما شورش کرده اند».^(۱)

کتاب وسائل الشیعه ذیل این روایت می نویسد: «این روایت حمل بر تقیّه می گردد» ولی به نظر ما این مطلب درستی نیست زیرا آنحضرت معامله مسلمان با آنان (مخالفین سیاسی - نظامی خود) می نمود.

۴۹ - نظیر همین روایت را ابن ابی شیبّه در مصنف خویش آورده است، وی به سند خود از ابی البختری می نویسد:

از علی (ع) در ارتباط با اهل جمل پرسش شد که آیا اینان مشرک هستند؟ فرمود: اینان از شرک گریخته اند. گفته شد: آیا منافقند؟ فرمود: منافقین جز اندکی خدا را یاد نمی کنند. گفته شد: پس اینان چه هستند؟ فرمود: اینان برادران ما هستند که علیه ما شورش کرده اند.^(۲)

ملاحظه می فرمائید که امیرالمؤمنین (ع) باچه سعد صدیقی با مخالفین خود برخورد می کند و چگونه کسانی که با وی مخالفت کرده و علیه وی لشکر کشی

(۱) «أَنْ عَلِيًّا» لَمْ يَكُنْ يَنْسِبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشَّرْكِ وَلَا إِلَى النِّفَاقِ، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «هَمْ إِخْوَانُنَا بَغَاوَا عَلَيْنَا». وسائل ۶۲/۱۱، ابواب جهاد عدو، باب ۲۶، حدیث ۱۰. از این روایت استفاده می شود که انسان باید زیانتش را حتی در برخورد با دشمن نگهدارد، افرادی که با زندانیان و بزهکاران سرو کار دارند، اگر مرتب به آنها بگویند: برو گمشو! منافق! دزد! خفه شو! و... آنها بدتر می شوند و در دل آنها عقده ایجاد می شود و می گویند آب که از سرگذشت چه یک نی چه صدنی، از نظر تربیت اسلامی نباید بر خورد ما یک برخورد شخصیت خرد کن و انتقامجویانه باشد، این روایات اینگونه به ما یاد می دهد. الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

(۲) سئل عليّ عن أهل الجمل، قال: قيل: أمشركون هم؟ قال: من الشرك فرّوا. قيل: أمنافقون هم؟ قال: إنّ المنافقين لا يذكرون الله إلّا قليلاً. قيل: فما هم؟ قال: إخواننا بغوا علينا. مصنف ابن ابی شیبّه ۲۵۶/۱۵، کتاب الجمل، حدیث ۱۹۶۰۹.

کرده اند را مورد گذشت و عفو خویش قرار داده و حتی با عبارات غیر زنده از آنان یاد می کند.

۵۰ - در کتاب مناقب از زاذان [یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) که گویا ایرانی بوده] روایت کرده است:

آن حضرت (ع) در بازارها به تنهائی راه می رفت و گمشدگان را راهنمایی می فرمود و به ناتوانان کمک می کرد، گذرش بر فروشندگان کالا و بقالها می افتاد، قرآن را باز می کرد و می خواند تلک دار الاخره نجعلها...^(۱)

۵۱ - در کنز العمال از ابن عساکر، از زاذان روایت نموده است:

که علی (ع) در زمان حکومت خویش به تنهائی در بازارها راه می رفت و در همان حال افراد گمشده را راهنمایی می کرد و چیزهای گمشده را اعلام مینمود و ناتوانان را کمک می داد و بر فروشندگان کالا و بقالها عبور می کرد و قرآن را برای آنان باز می کرد و می خواند: تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً^(۲) و می فرمود: این آیه درباره افراد دادگستر و والیهای متواضع و صاحبان قدرت از سایر اقشار مردم نازل شده است.^(۳)

۵۲ - در کتاب جمل شیخ مفید از واقدی، از رجال وی آمده است که گفت:

چون امیرالمؤمنین (ع) خواست از بصره خارج شود عبد الله بن عباس را به

(۱) أَنَّهُ «ع» كَانَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَحْدَهُ وَهُوَ ذَاكَ يَرْشِدُ الضَّالَّ وَيُعِينُ الضَّعِيفَ وَيَعْرِى بِالْبَيْعِ وَالْبَقَالِ فَيَفْتِخُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَيَقْرَأُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا... مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۲/۱.

(۲) قصص (۲۸) / ۸۳.

(۳) أَنَّهُ كَانَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَحْدَهُ وَهُوَ وَالْإِشْدُ الضَّالَّ وَيُنْشِدُ الضَّالَّ وَيُعِينُ الضَّعِيفَ وَيَعْرِى بِالْبَيْعِ وَالْبَقَالِ فَيَفْتِخُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَيَقْرَأُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرْيَدُونَ عُلْوًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا»، وَيَقُولُ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الْعَدْلِ وَالتَّوَّاضِعِ مِنَ الْوَلَاةِ وَأَهْلِ الْقُدْرَةِ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ كُنْزُ الْعَمَالِ ۱۳/ ۱۸۰، کتاب فضایل از قسمت افعال، باب فضایل صحابه، حدیث ۳۶۵۳۸.

فرمانروائی آن منطقه گماشت و سفارشهایی به او نمود که از آن جمله این بود: ای ابن عباس! بر تو باد به تقوای الهی و عدالت نسبت به کسانی که بر آنان ولایت داری، و اینکه با گشاده روئی با مردم روبرو شوی و همه را در مجلس خود راه دهی و با همه بردبار باشی. و بپرهیز از غضب، که نشانه بد شیطان است. و بپرهیز از هوای نفس که تو را از راه خدا باز می دارد. و بدان آنچه تو را به خداوند نزدیک می کند همان تو را از آتش دور می سازد. و آنچه تو را از خدا دور می کند به آتش نزدیک می نماید. و خدا را بسیار یاد کن و از غافلان مباش. پیش از این نظیر این وصیت از نهج البلاغه گذشت^(۱).

۵۳ - در وسائل از شهید ثانی در رساله الغیبه، به سند خود از نوفلی، آمده است که گفت: نزد امام جعفر صادق (ع) بودم که غلام عبد الله نجاشی وارد شد سلام کرد و نامه ای از نجاشی را به دست آنحضرت داد، آنحضرت نامه را گشود و خواند، در سطر اول آن آمده بود: بسم الله الرحمن الرحيم ... من به فرمانروائی اهواز گرفتار آمدم ای سید و مولای من اگر صلاح می دانید مرا راهنمایی نموده یا دستور العمل و الگویی را برای من بیان فرمائید... حضرت در پاسخ وی نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم... بدانکه من مطالبی را به تو گوشزد می کنم که اگر بدان عمل کنی از آنچه از آن می ترسی رهائی می یابی، بدانکه رهائی تو در این کار این است که خونهای مردم را محفوظ نگاهداری و به آزار دوستان خدا دست نیالائی. و با مردم مهربان باشی و با آنان مدارا و خوش رفتاری کنی، نرمخو

(۱) یا ابن عباس، علیک بتقوی الله والعدل بمن ولیت علیه وأن تبسط للناس وجهک و توسع علیهم مجلسک وتسعهم بحلمک. وإیاک والغضب، فإنه طيرة الشيطان. وإیاک والهوى، فإنه یصدک عن سبیل الله. واعلم أن ماقرّبک من الله فهو مباعدک من النار، وما یبعدک من الله فمقرّبک من النار. واذکر الله کثیراً ولا تکن من الغافلین. کتاب جمل/ ۲۲۳. و نهج البلاغه، فیض / ۱۰۸۰، ل/ ۴۶۵،

باشی بدون آنکه ضعف نشان دهی و قاطع و استوار باشی بدون اینکه زورگوئی کنی، با آنکس که تو را بدین کار منصوب کرده و با فرستادگانش مدارا کن، برای گشایش زندگی مردم تلاش نما و آنان را با مواضع حق و عدل آشنا کن. انشاء الله. و همواره از بدگویان و سخن چینان برحذر باش، مبدا اینگونه افراد خود را به تو نزدیک کنند. و مبدا خداوند روز یا شبی را بر تو ببیند که تو از آنان رشوه و یا انحراف از حقی را قبول کرده باشی، که بر تو غضب خواهد گرفت و...» این روایت طولانیست و می توان به متن کامل آن مراجعه نمود^(۱).

۵۴ - در تحف العقول از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود:

بهترین فرمانروایان کسی است که سه خصلت را دارا باشد: مهربانی، سخاوت و عدالت. و پسندیده نیست فرمانروا در سه چیز کوتاهی کند: در نگهداری از مرزها، رسیدگی به احوال ستمدیدگان، و برگزیدن افراد نیک برای کارها... سه چیز است که فرمانروا باید نسبت به همه مردم خاصه و عامه رعایت کند:

(۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... وَاَعْلَمُ أَنِّي سَاشِيرٌ عَلَيْكَ بِرَأْيِ إِنْ أَنْتَ عَمِلْتَ بِه تَخْلَصْتَ بِمَا أَنْتَ مَتَخَوِّفُهُ، وَاَعْلَمُ أَنَّ خِلَاصَكَ بِمَا بَكَ (وَلِمَجَانِكَ خ. ل) مِنْ حَقْنِ الدِّمَاءِ وَكَفِّ الْأَذَى عَنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ، وَالتَّائِي وَحَسَنِ الْمَعَاشِرَةِ مَعَ لَيْنٍ فِي غَيْرِ ضَعْفٍ، وَشِدَّةٍ فِي غَيْرِ عُنْفٍ، وَمُدَارَاةٍ صَاحِبِكَ، وَمَنْ يَرِدُ عَلَيْكَ مِنْ رِسْلِهِ، وَارْتَقِ فَتَقِ رَعِيَّتَكَ بِأَنْ تَوْفَقَهُمْ عَلَى مَاوَاقِقِ الْحَقِّ وَالْعَدْلِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَإِيَّاكَ وَالسَّعَاةَ وَأَهْلَ النِّمَائِمِ، فَلَا يَلْتَزِقَنَّ بِكَ أَحَدٌ مِنْهُمْ. وَلَا يَرَاكَ اللَّهُ يَوْمًا وَلَيْلَةً وَأَنْتَ تَقْبَلُ مِنْهُمْ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا فَيَسْخَطُ اللَّهُ عَلَيْكَ... وسائل ۱۵۰/۱۲، ابواب مالکیت به باب ۴۹، حدیث ۱ به نقل از رساله الغیبه ۱۲۲/۱. در این روایت وظیفه کسانی که در حکومت های غصبی مسئولیت و یا ریاستی دارند مشخص شده است، در چنین شرایطی اینان باید ضمن رعایت تقیه و توجه به سخن چینی جاسوسان رابطه خود را با امام به حق و مردم حفظ کنند و ضمن عطف با مردم رعایت اخلاق اسلامی از ریخته شدن خونهای به ناحق و آزار و اذیت اولیاء الله توسط عمال حکومت جلوگیری نمایند. (مقرر)

پاداش دادن به نیکوکار تا در نیکی کردن تشویق شود، پوشاندن گناه خطاکار تا از

خطای خویش توبه نموده و باز گردد و احسان و انصاف با همه مردم.^(۱)

۵۵ - در اصول کافی به سند صحیح از معاویه بن وهب آمده است که گفت:

به آنحضرت [امام صادق(ق)] عرض کردم: ما با معاشرین خویشاوندان خویش که بر امر ما نیستند [شیعه نیستند] چگونه رفتار کنیم حضرت فرمود:

به پیشوایانی که به آنها اقتدا نموده اید نگاه کنید و همانگونه عمل کنید که آنان

عمل می کنند، به خدا سوگند آنان از بیمارانشان عیادت می کنند. در تشیع

جنازه آنان حاضر می شوند به نفع و علیه آنان شهادت می دهند، و امانت را به

آنان باز می گردانند.^(۲)

۵۶ باز در همان کتاب به سند صحیح از معاویه بن وهب آمده است که گفت:

به امام صادق(ع) عرض کردم ما با خویشاوندان خویش و سایر مردم که

(۱) أَفْضَلُ الْمُلُوكِ مَنْ أَعْطَى ثَلَاثَ خِصَالٍ: الرَّأْفَةَ، وَالْجُودَ، وَالْعَدْلَ. وَلَيْسَ يُحِبُّ لِلْمُلُوكِ أَنْ يَفْرَطُوا فِي

ثَلَاثٍ: فِي حِفْظِ الثَّغُورِ وَتَفَقُّدِ الْمَظَالِمِ، وَاخْتِيَارِ الصَّالِحِينَ لِأَعْمَالِهِمْ... ثَلَاثَةٌ تَحِبُّ عَلَى السُّلْطَانِ لِلْخَاصَّةِ

وَالْعَامَّةِ: مَكَافَأَةُ الْمُحْسِنِ بِالْإِحْسَانِ لِيَزِدَادُوا رَغْبَةً فِيهِ، وَتَغْمَدُ ذُنُوبَ الْمُسِيءِ لِيَتُوبَ وَيَرْجِعَ عَنْ غِيِّهِ،

تَأْلَافُهُمْ جَمِيعاً بِالْإِحْسَانِ وَالْإِنْصَافِ. تَحْفَ الْعُقُولُ / ۳۱۹. اینک فرموده افراد صالح را برای کارها

برگزینند، بدین معنا است که برای اداره کارها صلاحیت و لیاقت داشته باشند، برخی افراد

ممکن است خوب باشند ولی برای پیش نمازی خوب باشند با صداقت و با تقوی باشند اما قدرت

اداره کار را نداشته باشند، هر کاری متناسب با کیفیت خود افراد متناسب را می طلبد. الف - م،

جلسه ۲۹۶ درس.

(۲) تَنْظُرُونَ إِلَى أَمْتِكُمْ الَّذِينَ تَقْتُلُونَ بِهِمْ فَتَصْنَعُونَ مَا يَصْنَعُونَ فَوَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ وَيَشْهَدُونَ

جَنَائِزَهُمْ وَيَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَيُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ. اصول کافی ۶۳۶/۲، کتاب العشرة، باب

ما یجب علی المعاشرة. حدیث ۴. این روایت مضمرة است و مشخص نیست که معاویه بن وهب این

روایت را از چه کسی نقل کرده است، به قرینه روایت بعدی مشخص می شود که این دو روایت

یکی است و این روایت نیز از امام صادق(ع) است. الف - م، جلسه ۲۹۶ درس.

[اهل مذهب ما نیستند و] با ما همنشینی و معامله و معاشرت دارند، چگونه رفتار کنیم؟ فرمود:

امانتشان را به آنان باز گردانید به نفع یا علیه آنان شهادت دهید، از بیمارانشان عیادت کنید و بر جنازه آنان حاضر شوید^(۱).

و روایات دیگری که در این زمینه وارد شده است.

در پایان این مبحث بجاست روایتی که پس از گردآوری این روایات بدان دست یافتیم و به مضمون دو روایت «مسعدة» و «ابی البختری» [روایت شماره ۴۸ و ۴۹] ناظر است را یادآور شوم، و آن روایت این است:

عیاشی در تفسیر سوره اعراف به سند خود آورده است که گفت: مردی از اهل شام خدمت علی بن حسین امام زین العابدین (ع) رسید و گفت: شما علی بن حسین هستید؟ فرمود: بلی گفت: پدر شما بود که مؤمنان را کشت؟! امام زین العابدین (ع) گریست، آنگاه چشمان خود را پاک کرد و فرمود: وای بر تو! چگونه به این نتیجه رسیدی که پدر من مؤمنان را کشت؟ گفت: از گفتار خود وی که گفت: اینان برادران ما بودند که علیه ما شورش کردند و ما بخاطر شورشگری آنان با آنان جنگیدیم. حضرت فرمود: وای بر تو! آیا قرآن نخوانده ای؟ گفت بلی. فرمود: این آیه شریفه را: «والی مدین اخاهم شعیبا - و فرستادم بسوی شهر مدین برادر آنان شعیب را» - و نیز این آیه شریفه: «والی ثمود اخاهم صالحا - و فرستادم به سوی ثمود برادر آنان صالح را» آیا اینان برادر دینی بودند یا اینکه فقط هم قبیله بودند؟

آن مرد گفت: آنان یک دین نداشتند بلکه هم قبیله بودند. حضرت فرمود: «پس اینان برادران آنان در قبیله بودند نه برادران آنان در دین» آن شخص گفت: اکنون

(۱) تَوْذُونُ الْأَمَانَةِ إِلَيْهِمْ وَتَقْيِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ وَتَعْمُدُونَ مَرْضَاهُمْ وَتَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ. اصول کافی

مشکل مرا حل نمودی، خداوند مشکل شما راه حل نماید^(۲۸).

(۱) جاء رجل من أهل الشام إلى علي بن الحسين «ع» فقال: أنت علي بن الحسين؟ قال: نعم. قال: أبوك الذي قتل المؤمنين؟ فبكى علي بن الحسين «ع» ثم مسح عينيه فقال: ويلك! كيف قطعت على أبي أنه قتل المؤمنين؟ قال: قوله: إخواننا قد بغوا علينا، فقاتلناهم على بغيتهم. فقال: ويلك! أما تقرأ القرآن؟ قال بلى. قال: فقد قال الله: «والى مدین أخاهم شعبياً»، «والى ثمود أخاهم صالحاً»؛ فكانوا إخوانهم في دينهم أو في عشيرتهم؟ قال له الرجل: لا، بل في عشيرتهم. قال: فهؤلاء إخوانهم في عشيرتهم، وليسوا إخوانهم في دينهم. قال: فرجعت عنّي، فرج الله عنك. تفسير عیاشی ۲/ ۲۰. آیات به ترتیب: اعراف (۷) / ۸۵، هود (۱۱) / ۸۴، عنکبوت (۲۹) / ۳۶، هود (۱۱) / ۶۱.

(۲) با توجه به آیات و روایاتی که خواننده شد ویژگیهای اخلاقی و منش اجتماعی مسئولین و کارگزاران نظام اسلامی و در رأس آنان حاکم و رهبر را می توان به شکل زیر دسته بندی نمود:

- ۱ - مهربانی و عطف با مردم.
- ۲ - پرهیز از خشونت و پرخاشگری.
- ۳ - دوری از افراد نادان و تنگ نظر.
- ۴ - نگهداری خویش به هنگام خشم و غضب.
- ۵ - خوش بین بودن نسبت به افراد جامعه مگر در مواردی که خلاف آن ثابت شود.
- ۶ - علاقه مفرط به اصلاح و هدایت افراد و پیشرفت جامعه.
- ۷ - تواضع و فروتنی با زیردستان.
- ۸ - مقاومت در مشکلات و تحمل فشارها و سختی ها.
- ۹ - مشورت با مردم در مسائل مربوط به آنان.
- ۱۰ - قاطعیت در امور اجرایی پس از مشورت و تصمیم گیری.
- ۱۱ - سرفرازی و غرور در برابر دشمن و پیروی نکردن از کفار و بیگانگان.
- ۱۲ - آغاز نمودن اصلاح جامعه از خویش و نزدیکان و آشنایان.
- ۱۳ - اعتماد به نفس و بی توجهی به وسوسه خناسان و تفرقه افکنان.
- ۱۴ - احترام قائل شدن برای افراد و گذشت بزرگوارانه از لغزشهای آنان.
- ۱۵ - وفاداری در رفقت و دلجوئی و احوالپرسی از یاران و دوستان به هنگام قدرت.

- ۱۶ - ارزش قائل شدن برای کارهای نیک و تشویق نیکوکاران.
- ۱۷ - نکوهیده شمردن کارهای ناپسند و تنبیه گناهکاران.
- ۱۸ - جز بر پایه تقوی ارزش قائل نشدن برای خویش و دیگران.
- ۱۹ - گسترش عدالت اجتماعی و با یک چشم نگاه کردن به زیر دستان.
- ۲۰ - برخورد نیک بابدکاران به انگیزه به راه راست کشاندن آنان.
- ۲۱ - تطبیق زندگی خویش با زندگی تهیدستان و بیچارگان.
- ۲۲ - شرکت در غم و شادی مردم و رفتن به عیادت مریضان.
- ۲۳ - رفتار و عمل بگونه ای که طمع ستمگران و مستکبران را برنینگیزد و موجب ناامیدی بیچارگان و مستضعفان نشود.
- ۲۴ - همیشه و در هر حال به یاد خدا بودن.
- ۲۵ - در خوشنودی و غضب فقط حق را گفتن.
- ۲۶ - پس از پیروزی گذشت غودن و از دشمنان دیرین انتقام نکشیدن.
- ۲۷ - با غیر مسلمانان در پناه اسلام با مهربانی و عدل و انصاف و اصول انسانی رفتار کردن.
- ۲۸ - به بزرگان و افراد با شخصیت هر قوم و ملتی احترام گذاشتن.
- ۲۹ - منع نکردن مخالفین از حقوق اجتماعیشان به صرف مخالف بودن با مسئولین و حتی حکومت.
- ۳۰ - رعایت کرامت انسانی در برخورد با افراد مخالف و ناراضی و از بین بردن زمینه های اتهام
- ۳۱ - پیش از ارتکاب جنایت قصاص نکردن.
- ۳۲ - مراتب دشمنی را در نظر گرفتن و به اندک بهانه ای انگ شرک و نفاق به مخالفان نزدن.
- ۳۳ - از افراد با ایمان و با لیاقت که توان انجام کارها را دارند در مسئولیتهای استفاده کردن.
- ۳۴ - و بطور خلاصه متخلق بودن به اخلاق پسندیده و خصایل ویژه ای نظیر: گذشت، سخاوت توجه به مردم، نزاکت و ادب اجتماعی، سبقت در سلام، حیاء و عفت در گفتار، امانتداری و....
- ۳۵ - ونیز دوری از خصلت های زشت و نکوهیده ای نظیر: تنگ نظری، پست همتی، به رخ کشیدن ضعف های دیگران، خودنمایی، زیاده خواهی، تملق دوستی، حرمت شکنی و... و ویژگیهای دیگری که می توان از آیات و روایات استفاده نمود. (مقرر).

فصل دوم:

ضرورت تماس مستقیم رهبر با مردم

[در ارتباط با این موضوع که رهبر و مسئولین خود را نباید از دسترس مردم دور نگهدارند روایاتی وارد شده که یادآور می شویم:]

۱ - در بحار از عیون اخبار الرضا به سند خود از حسین بن علی (ع) از پدر خویش روایت شده که در وصف پیامبر (ص) می فرمود:

چون پیامبر (ص) به منزل خویش وارد می شد وقت خود را به سه قسمت تقسیم می کرد یک قسمت برای خدا، یک قسمت برای خانواده و یک قسمت برای خودش. انگاه قسمت خود را به دو قسمت تقسیم می کرد نیمی برای خود و نیمی برای مردم می گذاشت که در آن ساعت مطالبی را برای نزدیکان می فرمود تا آنان مطالب را به دیگران برسانند و چیزی را از ایشان مخفی نمی کرد.

و سیره آنحضرت در ساعت رسیدگی به امر امت این بود که اهل فضل را مقدم می داشت و وقت خود را به نسبت فضیلتشان در دین تقسیم می نمود، برخی دارای یک حاجت بودند، برخی دو حاجت برخی حاجت های زیادتری داشتند، حضرت به رفع آنها می پرداخت و آنها را به کارهایی که به صلاح آنان بود راهنمایی می فرمود. و اما سایر مردم نیز حال آنها را جویا می شد و آنان را از مسائل مطلع می کرد و می فرمود اینان که حضور دارند مطالب را به افرادی که غایب هستند برسانند. و می فرمود: حاجت و نیاز کسی را که خود توانائی رساندن نیاز خود را ندارد به من برسانید، همانا کسیکه نیاز نیازمندی را که خود توانائی رساندن نیاز خود را به سلطان [حاکم] ندارد به وی برساند خداوند

گامهای او را در روز قیامت استوار می دارد.^(۱)

نظیر این روایت در کنز العمال نیز از هندی ابی هاله آمده است.^(۲) مرحوم مجلسی در بحار در توضیح این روایت می نویسد: اینکه فرمود: «مطالبی را برای نزدیکان می فرمود تا به دیگران برسانند» معنای آن این است که درین ساعت به نزدیکان اعتماد می کرد که آداب و علوم و فرمایشات آنحضرت را به عموم مردم برسانند. و قول دیگری در این زمینه هست که آنحضرت پس از اینکه برای نزدیکان جلسه می گذاشت با عموم مردم نیز ملاقات و گفتگو می فرمود:

۲ در نهج البلاغه در نامه آنحضرت به مالک اشتر آمده است:

اما بعد، هیچگاه خود را زمانی طولانی از مردم پنهان مدار! چرا که دور بودن زمامداران از چشم رعایا خود موجب نوعی محدودیت و بی اطلاعی نسبت به امور مملکت است و این چهره نهان داشتن زمامداران، آگاهی آنها را از مسائل نهانی قطع می کند. در نتیجه بزرگ در نزد آنان کوچک و کوچک، بزرگ، کار نیک، زشت؛ و کار بد، نیکو، و حق با باطل آمیخته می شود. چرا که زمامدار بهر حال بشر است و اموری که از او پنهان است نمی داند. از طرفی حق، همیشه علامت مشخصی ندارد تا بشود راست را از دروغ تشخیص داد، از این گذشته تو

(۱) إذا أوى إلى منزله جزاً دخوله ثلاثة أجزاء: جزء لله، و جزء لاهله، و جزء لنفسه. ثم جزاً جزءه بينه وبين الناس فيرد ذلك بالخاصة على العامة، ولا يدخر عنهم منه شيئاً. وكان من سيرته في جزء الأمة إظهار أهل الفضل بإذنه وقسمه على قدر فضلهم في الدين، فمنهم ذو الحاجة، ومنهم ذو الحاجةين، ومنهم ذو الحوائج، فيتشاكل بهم ويشغلهم فيما أصلحهم والأمة: من مسالته عنهم، إخبارهم بالذي ينبغي، ويقول: ليبلغ الشاهد منكم الغائب، وأبلغوني حاجة من لا يقدر على إبلاغ حاجته، فإنه من أبلغ سلطاناً حاجة من لا يقدر على إبلاغها ثبت الله قدميه يوم القيامة. الحديث بحار الأنوار ۱۶/۱۵۰، تاريخ پیامبر (ص) باب اوصاف آنحضرت، حدیث ۴.

(۲) ر. ک. کنز العمال ۷/۱۶۳، قسمت افعال، کتاب شمایل، باب فی رحلته (ص) حدیث ۱۸۵۳۵.

از دو حال خارج نیستی یا مردی هستی که خود را آماده جانبازی در راه حق ساخته ای؟ بنابراین نسبت به حقِ واجب که باید بپردازی، یا کار نیکی که باید انجام دهی، چرا خود را در اختفا نگه می داری؟! یا مردی هستی بخیل و تنگ نظر، در این صورت مردم چون ترا نبینند مأیوس می شوند و از حاجت خواستن صرفنظر می کنند. با اینکه بیشتر حوائج مراجعان برای تو چندان زحمتی ندارد، مانند شکایت از ستمی، یا درخواست انصاف در معامله ای^(۱).

نظیر این روایت نیز در کنز العمال از ابن عساکر و دینوری آمده است^(۲).

۳- باز در همان کتاب در نامه آنحضرت به قثم بن عباس که کارگزار آنحضرت در مکه بود آمده است:

اما بعد، حج را برای مردم اقامه کن و ایام الله را به آنان گوشزد نما، صبح و عصر در میان مردم بنشین و به پرسشهای آنان پاسخ بده و نادانان را بیاموز و با دانشمندان مذاکره کن و واسطه ای بین خود و مردم جز زبان خویش قرار مده و دریانی جز چهره خود نداشته باش. و هرگز حاجتمندی را از ملاقات خود محروم مکن، زیرا اگر حاجتمندی ابتدا ناامید از در خانه تو برگردد بر آوردن

(۱) و أما بعد، فلاتطولن احتجاجک عن رعیتک، فان احتجاج الولاة عن الرعية شعبة من الضيق وقلة علم بالأمور، والاحتجاج منهم يقطع عنهم علم ما احتجوا دونه فيصغر عندهم الكبير، ويعظم الصغير، ويقبح الحسن، ويحسن القبيح ويشاب الحق بالباطل، وإنما الوالي بشر لا يعرف ماتواری عنه الناس به من الأمور، وليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب، وإنما أنت أحد رجلين: إما امرؤ سخت نفسک بالبذل في الحق، ففيم احتجاجک؟ من واجب حق تعطيه، أو فعل کریم تُسديه؟ أو مبتلى بالمنع. فما أسرع کف الناس عن مسألتک إذا أيسوا من بذلک. مع أن أكثر حاجات الناس إليك بما لا مؤونة فيه عليك من شکاة مظلومة أو طلب انصاف في معاملة. نهج البلاغه، فیض ۱۰۲۴/، ل/ح ۴۴۱، نامه ۵۳.

(۲) ر. ک، کنز العمال ۱۳/۱۸۵، قسمت افعال، کتاب فضایل، باب فضایل صحابه، حدیث ۳۶۵۵۳.

حاجت او در زمانهای بعد، کار قابل ستایشی نیست^(۱).

۴ - در بحار از امالی صدوق به سند خود از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

کسیکه امری از امور مسلمانان را به عهده بگیرد و با عدالت رفتار کند و در خانه خود را به روی مردم بگشاید و شر خود را از سر مردم برگیرد، و مشکلات مردم را حل و فصل نماید، حق او بر خداوند - عزوجل - است که در روز قیامت وی را از ترس و هول در امان دارد و در بهشت واردش سازد^(۲).

۵ - باز در همان کتاب از خصال به سند خود از هشام بن معاذ روایت شده که گفت: امام باقر (ع) بر عمر بن عبد العزیز [بهترین خلیفه بنی امیه] وارد شد و او را موعظه نمود، از جمله مواعظ آنحضرت (ع) این بود که فرمود:

ای عمر! درها را بگشا، و حجابها را بر چین، به یاری مظلوم بشتاب و آنچه بظلم [از مردم گرفته شده] برگردان^(۳).

(۱) أما بعد، فأقم للناس الحج، وذكرهم بأيام الله، واجلس لهم العصرين، فأنت المستفتي، وعلم الجاهل، وذاكر العالم، ولا يكن لك إلى الناس سفير إلا لسانك، لا حاجب إلا وجهك، ولا تحجب ذا حاجة عن لقائك بها، فإنها إن ذيدت عن أبواك في أول وردها لم محمد فيما بعد على قضائها. نهج البلاغه، فيض / ۱۰۶۲، لح / ۴۵۷، نامه ۶۷.

در متن عربی این نامه، واژه «عصران» به معنی صبحگاه و شامگاهان، «ان ذیدت» اگر نیاز افتد و «ورد» با کسر واو به معنی وارد شدن است.

(۲) من تولی امرأ من أمور الناس فعدل، وفتح بابہ ورفع شره، ونظر في أمور الناس كان حقاً على الله - عزوجل - أن يؤمن روعته يوم القيامة ويدخله الجنة. بحار الانوار ۷۲/۳۴۰ (چاپ ایران ۷۵/۳۴۰) کتاب العشرة، باب ۸۱، حدیث ۱۸.

(۳) دخل الباقر (ع) على عمر بن عبد العزیز فوعظه وكان فيما وعظه: يا عمر افتح الأبواب، وسهل الحجاب، وانصر المظلوم، ورد المظالم. بحار الانوار ۷۲/۳۴۴ (= چاپ ایران ۷۵/۳۴۴) کتاب العشرة، باب احوال ملوک وامراء، حدیث ۳۶.

۶ - باز در همان کتاب از ثواب الاعمال به سند خود از ابن نباته، از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

هر فرمانروائی که خود را از نیازهای مردم نهان دارد خداوند در روز قیامت خویش را از نیازهای وی نهان می دارد، و اگر هدیه بگیرد خیانتکار است و اگر رشوه بگیرد مشرک است^(۱).

۷ - در مسند احمد به سند خود از عمرو بن مرّه جهنی نقل می کند که وی به معاویه گفت: ای معاویه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

هر پیشوا یا فرمانروائی در منزل خویش را بر نیازمندان و تهیدستان و بیچارگان نمی بندد مگر اینکه خداوند عزوجل درهای آسمان را بر روی نیازمندیها و تهیدستی ها و بیچارگیهای وی می بندد^(۲).

۸ در کنز العمال آمده است:

کسی که خداوند مسئولیتی از امور مسلمانان را به عهده وی نهاده است ولی او خود را از نیاز و کمبود و نداری آنها بپوشاند خداوند در روز قیامت از نیاز و کمبود و نداری وی نظر رحمت خویش را می پوشاند^(۳) (این روایت را ابن سعد و بغوی نیز، از ابی مریم روایت کرده اند).

(۱) أَيْمًا وَالْإِثْمَ عَنْ حَوَائِجِ النَّاسِ احْتَجَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوَائِجِهِ، وَإِنْ أَخَذَ هَدِيَّةَ كَانْ غُلُولًا، وَإِنْ أَخَذَ رِشْوَةً فَهُوَ مُشْرِكٌ. بحارالانوار ۳۴۵/۷۲ (= چاپ ایران ۳۴۵/۷۵)، کتاب العشرة باب احوال ملوک و امراء، حدیث ۴۲.

(۲) مَا مِنْ إِمَامٍ أَوْ وَالٍ يَغْلُقُ بَابَهُ دُونَ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْخَلَّةِ وَالْمَسْكِينَةِ إِلَّا أَغْلَقَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - أَبْوَابَ السَّمَاءِ دُونَ حَاجَتِهِ وَخَلَّتْهُ وَمَسْكَنَتُهُ. مسند احمد ۲۳۱/۴.

(۳) مِنْ وَلَاءِ اللَّهِ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَاحْتَجَبَ دُونَ حَاجَتِهِمْ وَخَلَّتْهُمْ وَفَقَرَهُمْ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دُونَ حَاجَتِهِ وَخَلَّتْهُ وَفَقَرَهُ. كنز العمال ۳۵/۶، قسمت اقوال، کتاب الاماره، باب اول، حدیث ۱۴۷۳۹. نظیر همین روایت است حدیث ۱۴۷۴۰. و روایات دیگری در همین باب.

۹ - باز در همان کتاب آمده است:

کسیکه کاری از مسلمانان را به عهده گرفته است ولی از مسلمانان ضعیف و نیازمندان خود را بیپوشاند. خداوند در روز قیامت [رحمت] خویش را از وی بیپوشاند^(۱).

(این روایت را احمد و طبرانی، از معاذ روایت کرده اند).

۱۰ - باز در همان کتاب از علی(ع) روایت نموده است که فرمود:

سه خصلت است که اگر در پیشوایان یافت شود سزاوار است پیشوائی باشند که به امانت داری شناخته شوند [۱] - آنگاه که در حکمرانی خویش عادل باشند [۲] - از دسترسی رعیت خویش خود را نهان نکنند، [۳] - دستورات کتاب خدا را بر نزدیک و دور یکسان پیاده نمایند^(۲) (این روایت از دیلمی نیز روایت شده است).

۱۱ - در مسند زید از علی(ع) روایت شده که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود:

هر فرمانروائی که از نیازمندیهای مردم خود را می پوشاند؛ خداوند [رحمت] خود را از وی در روز قیامت می پوشاند^(۳).

خلاصه کلام اینکه مقتضای این دسته از روایات این است که امام نباید بطور کلی خود را از دسترس مردم دور نگه دارد و مراد از مردم همه طبقات و قشرهای

(۱) من ولي من أمر المسلمین شیئاً فاحتجب عن ضعفه المسلمین وأولي الحاجة احتجب الله عنه يوم

القیامة. کنز العمال ۶/۳۶، کتاب الاماره، قسمت اقوال باب ۱، حدیث ۱۴۷/۴۲.

(۲) ثلاثة من كن فيه من الائمة صلح أن يكون إماماً اضطلع بأمانته: إذا عدل في حكمه، ولم يحتجب

دون رعيته، وأقام كتاب الله - تعالى - في القريب والبعيد. كنز العمال ۵/۷۶۴، کتاب الاماره، قسمت

افعال، باب ۲، حدیث ۱۴۳۱۵.

(۳) أيما وال احتجب من حوائج الناس احتجب الله منه يوم القيامة. مسند زید ۳۲۳/۳، کتاب السير، باب

طاعة الامام.

مختلف جامعه می باشند مگر اینکه مانع خاص با شرایط ویژه ای باشد که افراد یا طبقات بخصوص نتوانند با حاکم اسلامی ملاقات نمایند چنانچه از برخی روایات هم این معنی استفاده می شود.

* * *

در پایان این فصل بجاست دو سخن در این زمینه از خلیفه دوم یادآور شوم:
[۱] - در مصنف عبدالرزاق صنعانی، از معمر و او عاصم بن ابی النجود نقل می کند که گفت:

عمر بن خطاب هنگامیکه کارگزاران خویش را می فرستاد بآنان شرط می کرد که سوار یابو نشوید و غذای گران قیمت نخورید و لباس لطیف نپوشید، و درهای خویش را به روی نیازهای مردم نبندید. که اگر یکی از این کارها را انجام دهید مستوجب مجازات می باشید. آنگاه آنان را مشایعت می کرد و هنگامیکه می خواست خدا حافظی کند می گفت: من شما را بر خون و آبرو و اموال مسلمانان مسلط نکرده ام، من شما را فرستادم تا بر آنان نماز بپادارید و اموال عمومی آنان را بین آنان تقسیم کنید و به عدالت بین آنان حکم برانید، و اگر چیزی بر شما مشکل شد آنرا به من گزارش کنید^(۱)...

[۲] - و در کنز العمال، از ابراهیم آورده است که گفت:

هنگامیکه عمر فرمانروائی را به منطقه ای می گماشت، چون پیک و یا قافله ای از آن منطقه می آمد از وی می پرسید: فرمانروای شما چگونه است؟ اگر برده و بینوائی مریض شد به عیادت او می رود؟ آیا تشییع جنازه می کند؟ در منزل او چگونه است؟ آیا بامردم خوشرفتاری می کند؟ اگر می گفتند: در منزل او بر روی مردم گشوده است. خوش رفتار است، به دیدار بینوایان می رود، او را در

مسئولیت خویش باقی می گذاشت و الاً پیکی را برای بر کناری او می فرستاد.^(۱)

(۱) کنز العمال ۷/۷۷۰، کتاب الخلافه مع الاماره، قسمت افعال، باب ۲، حدیث ۱۴۳۳۶. در پایان این قسمت چند نکته را تذکر میدهم: یکی اینکه چنانچه خواندیم سیره معتبره پیامبر اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام بر این بوده که اجازه می داده اند افراد خدمت آنها برسند و حرفهای خود را بزنند، در آن زمانها یهودی بوده، زرتشتی بوده، مذاهب مختلف بوده اند و خدمت پیامبر (ص) و سایر ائمه علیهم السلام می رسیده اند و حرفهای خود را می زده اند، گاهی به من اشکال می شود که چرا اجازه می دهید که فلان شخص مثلاً خدمت شما برسد، من یک طلبه هستم. من خودم گفته ام که اگر کسی آمد به خانه من چه طرفدار این آقا باشد چه طرفدار آن آقا باشد، غنی باشد یا فقیر باشد، عالم باشد یا غیر عالم باشد، حق دارد که ملاقات کند و حرفش را بزند، هیچکس چه از افراد بیت من چه غیر از افراد بیت من حق ندارد بگوید چرا فلانی آمده حرفش را بزند، این اشتباه است، روش پیامبر اکرم (ص) این بوده که با اقشار مختلف جامعه تماس داشته، البته انسان باید استقلال فکر داشته باشد ولی باید حرفهای مختلف را بشنود و بهترین آنها را عمل کند، خداوند متعال می فرماید «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه».

نکته دوم اینکه افرادی که اینجا رفت و آمد می کنند، این گونه نباشد که اینجا بنشینند و علیه این یا آن حرف بزنند و غیبت افراد را بکنند. من به افراد بیت خودم گفته ام، به افرادی که می آیند اینجا احترام کنید، با اخلاق اسلامی با همه برخورد نمائید، اگر کسی با من مخالف است و حتی به من فحش هم می دهد حق ندارید به وی بی احترامی کنید، و به آنان گفته ام الان زمان انتخابات است، من راضی نیستم که از تلفن و امکانات دفتر به نفع این آقا یا آن آقا استفاده شود.

نکته سوم اینکه: در اختلاف نظرها اصولاً مسأله اشخاص نباید مطرح باشد، منطق، روش و طرز فکرها مطرح است که باید مورد نقد و بررسی و گفتگو باشد، اگر ما بخواهیم شخصی را به عنوان شخصی تأیید و یا رد کنیم، بر خلاف منطق اسلام است در آن آیه شریفه هم که می فرماید: «ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا» - باز اسم شخص مطرح نیست، ملاک بررسی درستی یا نادرستی گفتاری است که گفته شده و روشن است که اگر متعرض شخص شدید او هم متعرض شما می شود و مسائل شخصی مطرح می شود و تازه همین هم نباید با فحش و بدگوئی همراه باشد، همیشه خط کج

فصل سوّم

سیره رهبری در خوراک و لباس و بی اعتنائی به دنیا

[در این فصل نیز گزیده ای از گفتار پیشوایان معصومین (ع) را یادآور می شویم:]

۱ - در نهج البلاغه آمده است:

... و اینچنین است کسی که دنیا در چشمش بزرگ جلوه نموده و موقعیت آن در قلبش بزرگ قرار گرفته، آنرا بر خدامقدم می دارد و از همه جا می برد و به دنیا می پیوندد و سخت برده آن می شود.

و کافی است که روش پیامبر خدا را سرمشق خویش قرار دهی و او سرمشق توست در بی ارزشی دنیا و رسوائیها و بدیهایش و بهمین جهت این دنیا از وی گرفته شد و برای دیگران مهیا گردید؛ از پستان دنیا وی را جدا ساختند و از زخارف و زیباییهای آن کنار رفت.

و اگر بخواهی نفر دوم موسی کلیم الله را معرفی کنم آنجا که فرمود: «پروردگارا هر چه از نیکی به من عطا کنی نیاز مندم» به خدا سوگند آن روز موسی غیر از

و باطل را با منطق محکوم کنید.

نکته چهارم اینکه: سرمایه اسلام و مسلمین در هر زمان اتحاد و هماهنگی است، سعی کنیم نیروها را پراکنده نکنیم و هر روز با انگ های مختلف افراد را کنار نزنیم، آنوقت چه کسی می ماند؟! بخصوص در بین روحانیون نباید این مسائل باشد، امروز اگر خدای نکرده این انقلاب شکست بخورد، مردم نمی گویند این قشر از روحانیون خوب بودند آن قشر بد، به همه بدبین می شوند. هیچ کس نباید انتظار داشته باشد که فقط خودش بر جامعه حاکم شود، اگر بنا باشد هر کس بگوید فقط فکر من! کارها درست نمی شود.

قرص نانی که بخورد از خدا نخواست زیرا وی مدتی بود از گیاهان زمین استفاده می کرد، تا آنجا که در اثر لاغری سبزی گیاه از نازکی و درخشندگی پوست شکمش آشکار بود.

و اگر خواسته باشی سومین نفر داود - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان را نمونه آورم، وی با دست خویش از لیف خرما زنبیل می یافت و به دوستان و رفقاییش می گفت: کدامیک از شما می تواند برای من اینها را بفروشد و خود نیز از بهای آن قرص نان جوی تهنیه کرده مصرف نماید.

و اگر بخواهی سرگذشت عیسی بن مریم را برایت باز گو کنم، او سنگ را بالش خویش قرار می داد. لباس خشن می پوشید، نان خشک می خورد، نان خورشش گرسنگی، چراغ شبهایش ماه، مسکنش در زمستان مشرق و مغرب آفتاب و میوه و گل و گیاهش گیاهانی بود که زمین برای چارپایان می رویانید. نه همسری داشت که او را بفربید و نه فرزندی که او را غمگین کند، نه ثروتی که او را بخود مشغول دارد و نه طمعیکه خوارش سازد. مرکبش پاهایش و خادمش دستانش بود.

پس بر تو باد که از پیامبر پاک و پاکیزه ات - که درود خدا بر او و خاندانش باد - پیروی کنی! آنکه راه و رسمش سرمشقی است برای کسیکه تأسی جوید و الگویی است برای کسیکه الگو طلبد. و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سرمشق گیرد و قدم جای قدم او گذارد. آنحضرت بیش از حد اقل نیاز از دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه تر بود، دنیا به وی عرضه شد اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید، او از آنچه میغوض خداوند است آگاهی داشت لذا خود نیز آنها را منفور می شمرد، و آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر می دانست و آنچه را کوچک شمرده بود کوچک می دانست.

و اگر در ما چیزی جز محبت نسبت به آنچه مورد غضب خدا و رسول اوست و نیز بزرگداشت نسبت به آنچه خدا و رسولش آنرا کوچک شمرده اند نباشد، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است. پیامبر(ص) روی زمین [بدون فرش] می نشست و غذا می خورد، با تواضع همچون بندگان جلوس می کرد، با دست خویش کفش و لباس خود را وصله می کرد، بر الاغ برهنه سوار می شد، و حتی فرد دیگری را پشت سرخویش سوار می نمود. روزی پرده ای را بر در اطاقش دید که در آن تصویرهایی بود، همسرش را صدا زد و گفت: آن را از نظرم پنهان کن: که هرگاه چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می افتم، او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض نمود و یاد آنرا در وجودش میراند، وی سخت علاقمند بود که زینتها و زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، تا از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آنرا قرارگاه همیشگی نداند و امید اقامت دائم در آن نداشته باشد؛ لذا آنرا از روحش بیرون راند و از قلبش دور ساخت و از چشمانش پنهان داشت. و اینچنین است که اگر کسی چیزی را منفور بداند، نگاه کردن و یادآوری آنرا هم منفور می شمارد.

در زندگی رسول خدا(ص) اموری است که ترا بر عیوب دنیا آگاه می کند: زیرا او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند و با آنهمه مقامی که در پیشگاه خداوند داشت خداوند آلوده شدن به زینتهای دنیا را از وی دریغ فرمود. بنابر این هر کس با عقل خویش باید بنگرد، که آیا خداوند با این کار، محمد(ص) را گرمی داشته و یا به وی اهانت نموده است؟! اگر کسی بگوید وی را تحقیر کرده که - به خدا سوگند - این دروغ محض است، و اگر بگوید او را گرمی داشته، باید بداند خداوند دیگران را گرمی نداشته چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از مقربترین افراد خود دریغ داشته است. بنابراین هر تأسی جوینده ای باید به این

فرستاده خداوند تأسی نماید و گام درجای گامهایش بگذارد و از هر دری او داخل شده داخل شود و اگر چنین نکند از هلاکت ایمن نگردهد. زیرا خداوند محمد(ص) را نشانه قیامت، بشارت دهنده بهشت، انذار کننده از کیفرها قرار داده است. او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر شتاف، وی سنگی را بر روی سنگی ننهاد تا آندم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود، خداوند چه منت بزرگی بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت فرموده تا راه او را بپوئیم.

به خدا سوگند اینقدر این لباس خود را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم؛ کسی به من گفت: چرا این لباس کهنه را بیرون نمی اندازی؟ گفتم: از من دور شو، صبحگاهان شبروان ستایش شوند^(۱).

(۱) كذلك من عظمت الدنيا في عينه وكبر موقعها في قلبه أثرها على الله فانقطع إليها وصار عبداً لها. وقد كان في رسول الله (ص) كاف لك في الأموة، ودليل لك على ذم الدنيا وعيوبها، وكثرة مخازيها ومساوئها، إذ قبضت عنه أطرافها ووطئت لغيره أكتافها، وفطم عن رضاعها، وزوي عن زخارفها. وإن شئت ثنيت بموسى كليم الله (ص) إذ يقول: «ربّ إني لما أنزلت إليّ من خير فقير». والله مأسأله إلا خبزاً يأكله، لأنّه كان يأكل بقلة الأرض. ولقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله وتشذب لحمه.

وإن شئت ثلثت بدادود (ص) صاحب المزامير، وقاره أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده ويقول لجلسائه: أيكّم يكفيني بيعها؟ ويأكل قرص الشعير من ثمنها.

وإن شئت قلت في عيسى ابن مريم (ع)، فلقد كان يتوسّد الحجر ويلبس الخشن، يأكل الجشيب، وكان إدامه الجوع وسراج به الليل القمر، وظلاله في الشتاء مشارق الأرض ومغاربها، وفاكهته وريحانه ماتنبت الأرض للبهائم، ولم تكن له زوجة تفتنه، ولا ولد يحزنه، ولا مال يلفته، ولا طمع يذلّه، دأبته رجلاه وخادمه يداه. فتأسّ بنبيك الأطيب الأطهر (ص)، فإنّ فيه أسوة لمن تأسى، وعزاء لمن تعزّى. وأحبّ العباد إلى الله المتأسي بنبيّه والمقتصر لأثره، قضم الدنيا قضمًا، ولم يُعرها طرفاً، أخصم أهل الدنيا كشحاً، وأخصمهم من الدنيا بطناً، عرضت عليه الدنيا فأبى أن يقبلها، وعلم أنّ الله - سبحانه -

أبغض شيئاً فأبغضه، وحقّر شيئاً فحقّره، و لو لم يكن فينا إلاّ حبنا ما أبغض الله ورسوله و تعظيماً ما، صغر الله ورسوله، لكفى به شقاقاً لله ومحادة عن أمر الله.

ولقد كان «ص» يأكل على الأرض، ويجلس جلسة العبد، ويخصف بيده نعله، ويرقع بيده ثوبه، ويركب الحمار العاري ويردف خلفه، ويكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاویر فيقول: يا فلانة - لإحدى أزواجه - غيبيه عني، فأني إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا وزخارفها، فأعرض عن الدنيا بقلبه، وأما ذكرها من نفسه وأحب أن تغيب زينتها عن عينه، لكيلا يتخذ منها رباشاً ولا يعتقدها قراراً، ولا يرجو فيها مقاماً، فأخرجها من النفس، وأشخصها عن القلب، وغيّبها عن البصر. وكذلك من أبغض شيئاً أبغض أن ينظر إليه، وأن يذكر عنده.

ولقد كان في رسول الله «ص» ما يدلّك على مساوي الدنيا وعيوبها، إذ جاع فيها مع خاصته، وزويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته. فلينظر ناظر بعقله، أكرم الله محمد «ص» بذلك أم أهانه؟ فإن قال: «أهانه» فقد كذب وأتى بالإفك العظيم. وإن قال: «أكرمه» فليعلم أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له، وزواها عن أقرب الناس منه، فتأسى متأسى بنبيّه واقتصّ أثره، وولج مولج، وإلاّ فلا يامن الهلكة، فإن الله جعل محمد «ص» علماً للساعة، ومبشراً بالجنة، ومنذراً بالعقوبة، خرج من الدنيا خميصاً، وورد الآخرة سليماً، لم يضع حجراً على حجر حتّى مضى لسبيله، وأجاب داعي ربّه. فما أعظم منّة الله عندنا حين أنعم علينا به سلفاً نتبعه، وقائداً نطأ عقبه.

والله لقد رقت مدرعتي هذه حتى استحييت من راقعها. ولقد قال لي قائل: ألا تنبها عنك؟ فقلت: اغرب عني فعند الصباح يحمد القوم السرى. نهج البلاغه، فيض / ۵۰۵، لح / ۲۲۶، خطبه ۱۶۰. در متن این روایت کلمات زیر بدین معنی است: اسوه: با ضم و کسر - الگو، سرمشق. مخازی: - جمع مخازة - چیزی که از آوردن نام آن انسان شرمیگن است. مساوی: عیب ها. اکناف: جوانب و اطراف. زوی: گرفته شده. شف الثوب شفاً وشفيفاً: لباس نازک و شفاف. صفاق: بر وزن کتاب - پوست شکم. هزال: لاغری. تشذب: پراکندگی و آب شدن گوشت. مزامیر داود: وسیله ای که با آن زبور و سایر ادعیه خوانده می شد. سقائف: - جمع سفیفه - بافته شده. خوص - با ضم خاء - برگهای خرما. جشب: عذای سفت و خشک که خوردن آن دشوار است. ظلال: جمع ظلّ - سایه بان، جایگاه. قضم: با گوشه دندان جویدن بطوریکه دهانش از آن چیز پر نشده و گوشتی که از آن نخورده. لم يعرها طرفاً: با

طبق برخی روایات پرده ای که در آن تصاویر بوده، بر در اطاق عایشه آویخته بوده. چنانچه در کنز العمال از ابن عساکر از عروه روایت شده که گفت: بر در اطاق عایشه پرده ای آویخته بود که به تصویرهایی مزین بود، پیامبر (ص) فرمود: «ای عایشه این پرده را بردار، زیرا هر وقت آنرا می بینم به یاد دنیا می افتم.»^(۱)

بجاست همه مسلمانان به ویژه کسی که خود را پیشوای مسلمانان قلمداد می کنند در این خطبه شریف دقت نمایند و در زندگی خویش از پیامبران بزرگوار و زندگی پیامبر اکرم (ص) سرمشق گیرند و فریب زیور و زینت دنیا را نخورند، تا خداوند متعال در کنار پیامبران و اولیای خویش از درجات بهشت به آنان عنایت فرماید.

۲ - باز در نهج البلاغه در خطبه قاصعه آمده است:

اگر خداوند تکبر ورزیدن را به کسی اجازه می داد، حتماً در مرحله نخست آنرا مخصوص پیامبران و اولیاء خود می ساخت، اما خداوند تکبر و خودبرتربینی را برای همه آنها منفور شمرده است و تواضع و فروتنی را بر ایشان پسندیده، آنها گونه های خود را بر زمین می گذاردند. و پرو بال خویش را برای مؤمنان می گسترانیدند و اشخاص مستضعفی بودند. خداوند آنان را با گرسنگی آزمایش نمود و به مشقت و ناراحتی مبتلا ساخت، با امور خوفناک امتحان کرد و با سختی ها و مشکلات خالص گردانید.

بنابراین بود و نبود و یا کم و زیاد بودن ثروت و اولاد را دلیل بر جهل خداوند

گوشه چشم نیز به وی نگاه نکرد چه رسد به اینکه آنرا مورد نظر قرار داده باشد. هضم: خالی بودن شکم از طعام. کشح: لگن خاصره به پائین. خصف النعل: کفش را وصله زد. ریاش: لباس فاخر اشخصها: آنرا دور کرد. مدرعه: لباسی پشمین. سرّی: حرکت در شب.

(۱) کنز العمال ۷/۱۸۶، حدیث ۱۸۶۰۴.

نسبت به موارد آزمایش؛ و امتحان در مواضع بی نیازی و قدرت مگیرید، زیرا خداوند سبحان فرموده است:

«آیا گمان می کنند مال و فرزندانی که به آنان می بخشیم دلیل بر این است که به سرعت نیکی ها را برای آنها فراهم می آوریم؟ بلکه اینان حقیقت را در نمی یابند.»^(۱) همانا خداوند بندگان مستکبر خود را با اولیای خویش که در نظر آنها مستضعف و ناتوانند می آزماید.

همانا موسی بن عمران با برادرش بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصائی بود، با او شرط کردند - که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود - حکومت و ملکش باقی بماند و عزت و قدرتش دوام یابد. اما او به اطرافیان خود گفت: آیا از این دو تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقاء عمر و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و رویشان می بارد، چرا دستنبدهای طلا به آنان داده نشده است؟!

این سخن را فرعون بمنظور بزرگ شمردن طلا و جمع آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت، ولی اگر خدا می خواست به هنگام فرستادن پیامبران درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را برای آنان می گشود و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت، و اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت و پاداش و جزایی در بین نبود و وعده ها و وعیدهای الهی بی فایده می گردید و برای پذیرندگان پاداش آزمودگان واجب نمی شد؛ و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و اسماء و نامها بامعانی خود همراه نبودند. اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار داد، ولی

همراه با قناعتی که قلب ها و چشم را پر از بی نیازی می کرد هر چند ناداری
ظاهری آنان چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت^(۱).

۳- در بحار از امالی صدوق به سند صحیح، از عیص بن قاسم آمده است که
گفت: به امام صادق، جعفر بن محمد (ع) عرض کردم: حدیثی که از پدر شما نقل
شده که فرمود: «هرگز پیامبر خدا (ص) از نان گندم سیر نخورد» صحیح است؟
فرمود:

(۱) فلو رخص الله في الكبر لأحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه وأوليائه، ولكنه - سبحانه -
كره إليهم التكابر، ورضي لهم التواضع، فالصقوا بالأرض خلودهم، وعفروا في التراب وجوههم،
وخفضوا أجنحتهم للمؤمنين، وكانوا أقواماً مستضعفين، وقد اختبرهم الله بالخمصة وابتلاهم بالمجبهة،
وامتحانهم بالخوف، ومخضعهم بالمكاره. فلاتعتبروا الرضا أو السخط بالمال والولد جهلاً بمواقع
الفتنة والاختبار، في مواضع الغنى والاقتدار (الإقتارخ . ل)، وقد قال الله - سبحانه - تعالى
:.. أيعسبون أنما نمدحهم به من مال وبنين + نسارع لهم في الخيرات، بل لا يشعرون.. فإن الله - سبحانه -
يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم بأوليائه المستضعفين في أعينهم. ولقد دخل موسى بن عمران
ومعه أخوه هارون - عليهما السلام - على فرعون وعليهما مدارع الصوف وبأيديهما العصي، فشرط له
إن أسلم بقاء ملكه ودوام عزه، فقال: «ألا تعجبون من هذين؟ يشرطان لي دوام العز وبقاء الملك وهما
بما ترون من حال الفقر والذل، فهلاً ألقى عليهما أساور من ذهب؟» إعظاماً للذهب وجمعه واحتقاراً
للصوف ولبسه.

ولو أراد الله - سبحانه - لأنبيائه حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان ومعادن العقيان ومغارس الجنان،
وأن يحشر معهم طير السماء ووحوش الأرض لفعل. ولو فعل لسقط البلاء، وبطل الجزاء واضمحلت
الأنبياء، ولما وجب للقابليين أجور المبطلين، ولا استحق المؤمنون ثواب المحسنين، ولا لزمت الأسماء
معانيها، ولكن الله - سبحانه - جعل رسله أولي قوة في عزائمهم وضعفة فيما ترى الأعين من
حالاتهم، مع قناعة تملأ القلوب والعيون غنى، وخصاصة تملأ الأبصار والأسماع أذى. نهج البلاغه،

«خیر، پیامبر خدا (ص) نان گندم هرگز نخورد و از نان جو نیز سیر نشد»^(۱).

۴ - باز در همان کتاب از امالی، از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که فرمود:

لحاف پیامبر اکرم (ص) عبای آنحضرت بود و تشک وی پوستی بود که از لیف خرما پر شده بوده، یک شب آنرا دولاً برای آنحضرت انداختند چون صبح شد فرمود: این تشک امشب مرا از نماز بازداشت، و دستور فرمود که همیشه یک لا باشد.^(۲)

۵ - باز در همان کتاب از کتاب قرب الاسناد به سند خود، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش (ع) روایت نموده که فرمودند:

پیامبر خدا (ص) نه دینار، نه درهم، نه بنده، نه برّه و بزعه، نه گوسفند و نه شتر، از خود بجای نگذاشت. و در شرایطی آنحضرت از دنیا رحلت فرمود که زره آنحضرت نزد یک نفر یهودی گرو بود برای بیست صاع جو که برای نفقه خانواده اش قرض گرفته بود.^(۳)

۶ - باز در همان کتاب از کافی به سند خود از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

(۱) قلت للصادق جعفر بن محمد (ع): حدیث یروی عن أبیک (ع) أنه قال: «ما شیع رسول الله (ص) من خبز برّ قطّ». أهو صحیح؟ فقال: «لا، ما أکل رسول الله (ص) خبز برّ قطّ ولا شیع من خبز شعیر قطّ. بحار الانوار ۲۱۶/۱۶، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب ۹، حدیث ۴.

(۲) کان فراش رسول الله (ص) عباءة وکانت مرفقة آدم حشوها لیف، فنئی له ذات لیلة فلما أصبح قال: لقد منعتنی الفراش اللیلة الصلاة. فأمر (ص) أن یجعل بطاق واحد. بحار الانوار ۲۱۷/۱۶، تاریخ پیامبر (ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۵.

(۳) أن رسول الله (ص) لم یورث دیناراً ولا درهماً ولا عبداً ولا لیلة ولا شاة ولا بعیراً. ولقد قبض (ص) وإن درعه مرهونة عند یهودی من یهود المدینة بعشرین صاعاً من شعیر استلفها نفقة لأهله. بحار الانوار ۲۱۹/۱۶، تاریخ پیامبر اکرم (ص) حدیث ۸.

هرگز خود را با بالاتر از خودت مقایسه نکن، در این ارتباط همین فرمایش خداوند متعال به پیامبرش کافی است که فرمود: «فلاتعجبک اموالهم و لا اولادهم»^(۱) هرگز اموال و اولاد آنان ترا به شگفتی وا ندارد. و نیز فرمود: «ولا تمدن عینک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة الدنیا»^(۲) - و چشمانت را بسوی آنچه گروههایی از آنان را بر خوردار ساختیم و شکوفه ناپایدار دنیاست، مکشان. و اگر از گرفتار شدن به اینگونه مسائل می ترسی زندگی پیامبر خدا(ص) را به یاد بیاور که خوراک آنحضرت جو و شیرینی او خرما و سوخت وی برگ درخت خرما بود، اگر یافت می شد.^(۳)

۷ - باز در همان کتاب به سند خود از ابن سنان از امام صادق(ع) آمده است که فرمود: غذای پیامبر(ص) نان جو بدون خورش بود.^(۴)

۸ - باز در همان کتاب از عیون اخبار الرضا باچند سند از امام رضا(ع) از پدارانش(ع) روایت می کند که پیامبر خدا(ص) می فرمود:

فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت بتو سلام می رساند و می فرماید: اگر خواسته باشی، سرزمین بطحاء مکه را برای تو انباشته از

(۱) توبه (۹) / ۵۵.

(۲) طه (۲۰) / ۱۳۱.

(۳) إِيَّاكَ أَنْ تَطْمَعَ نَفْسَكَ إِلَىٰ مَنْ فَوْقَكَ، وَكَفَىٰ بِمَا قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لِرَسُولِ اللَّهِ (ص): فَلَا يَعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ. وَقَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لِرَسُولِهِ: «وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. فَإِنْ خِفْتَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَادْكُرْ عِيشَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَإِنَّمَا كَانَ قُوَّةَ الشَّعِيرِ وَحُلُوَاهُ التَّمْرَ وَوُقُودَهُ السَّعْفَ إِذَا وَجَدَ. بِحَارِ الْأَنْوَارِ ۱۶ / ۲۸۰، تَارِيخِ پیامبر (ص) بَابِ مَكَارِمِ اخْلَاقِهِ حَدِيثِ ۱۲۰.

(۴) إِنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ قُوَّةَ الشَّعِيرِ مِنْ غَيْرِ أَدَمَ. بِحَارِ الْأَنْوَارِ ۱۶ / ۲۸۱ تَارِيخِ پیامبر (ص) بَابِ مَكَارِمِ اخْلَاقِهِ، حَدِيثِ ۱۲۵.

طلا کنم؛ فرمود: آنحضرت سرخویش را بطرف آسمان بالا نمود و فرمود: بار خدایا یک روز سیرم گردان تا تو را ستایش کنم، و یک روز گرسنه ام دار تا از تو بنخواهم^(۱).

۹ - باز در همان کتاب از محاسن برقی به سند خود، از ابی بصیر، از امام صادق(ع) آمده است که فرمود:

پیامبر خدا همچون بندگان غذا می خورد و همچون بندگان می نشست و می دانست که بنده است^(۲).

این روایت را کافی از هارون بن خارجه، از امام صادق(ع) نیز روایت کرده است.

۱۰ - باز در همان کتاب از محاسن به سند خود، از جابر، از امام صادق(ع) روایت نموده که فرمود: پیامبر خدا(ص) چون بندگان غذا می خورد، و چون بندگان می نشست، روی زمین غذا می خورد و روی زمین می خوابید^(۳).
این روایت را کافی از جابر از آنحضرت(ع) نیز روایت کرده است.

۱۱ - در اصول کافی به سند صحیح از حمید از جابر، به نقل از امیرالمؤمنین(ع) روایت شده که فرمود:

خداوند مرا پیشوای خلق خویش قرار داد و مرا ملزم کرد که در زندگی و آب و

(۱) أثانی ملک فقال: یا محمد، إن ربک یقرئک السلام ویقول: إن شئت جعلت لک بطحاء مکه ذهباً، قال: فرفع رأسه إلی السماء وقال: یا رب، أشبع یوماً فأحمدک، وأجوع یوماً فأسألك. بحار الانوار ۲۲۰/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۱۲.

(۲) ان رسول الله «ص» يأکل أکل العبد، ویجلس جلوس العبد، ویعلم أنه عبد. بحار الانوار ۲۲۵/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۲۹، ۵۲.

(۳) کان رسول الله «ص» يأکل أکل العبد، ویجلس جلوس العبد، وکان يأکل علی الحفیض، وینام علی الحفیض. بحار الانوار ۲۲۵/۱۶، تاریخ پیامبر(ص) باب مکارم اخلاقه، حدیث ۳۰ و ۵۵.

خوراک و لباس همردیف ضعیف ترین افراد جامعه باشم تا فقرا در فقر خویش به من اقتدا کنند و ثروت ثروتمندان باعث طغیانگری آنان نگردد.^(۱)

۱۲ - باز در همان کتاب به سند صحیح از معلی بن خنیس، آمده است که گفت: روزی به امام صادق(ع) عرض کردم: فدایت شوم به یاد آل فلان [بنی عباسی] و نعمت های گسترده ای که در اختیار دارند افتادم و گفتم: اگر این امکانات در اختیار شما بود ما در کنار شما به راحتی زندگی می کردیم حضرت(ع) فرمود:

هرگز ای معلی، به خدا سوگند اگر اینگونه بود ما جز بیداری شب و تلاش گسترده در روز و پوشیدن لباس خشن و خوردن غذاهای خشک بهره ای نمی بردیم. و این از ما گرفته شده آیا تاکنون ستمی راکه خداوند آنرا اینگونه تبدیل به نعمت کرده باشد دیده ای؟^(۲)

(۱) إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لِّخَلْقِهِ، ففرض عليّ التقدير في نفسي ومطعمي ومشربي وملبسي كضعفاء الناس كي يقتدي الفقير بفقري ولا يظني الغني غناه. اصول کافی ۴۱۰/۱، کتاب الحجة.

(۲) هیئات یا معلی، أما والله إن لو كان ذاك ما كان إلا سياسة الليل وسياحة النهار ولبس الخشن وأكل الجشب فزوي ذلك عنا. فهل رأيت ظلامة قط صيرها الله نعمة إلا هذه؟ اصول کافی ۴۱۰/۱، کتاب الحجة، باب سيرة الامام، حديث ۲. سند این روایت تا معلی بن خنیس خوب است ولی معلی بن خنیس مختلف فيه است، برخی او را تضعیف کرده اند و برخی توثیق، شیخ طوسی در رجال خود ایشان را توثیق کرده است، معلی بن خنیس از کسانی بود که در دستگاه و بیت امام صادق(ع) بود و از وکلاء آنحضرت محسوب می شد، ایشان با محمد بن عبد الله حسن [نفس زکیه] هم ارتباط داشته و وجوهات هم برای امام صادق(ع) جمع آوری می کرده، برخی گفته اند که او بطور سری واسطه بوده که از جانب امام به عبد الله حسن کمک مالی می کرده، طبق شواهد دیگر امام صادق(ع) به زید هم کمک مالی می کرده [در جلد اول مبانی فقهی حکومت اسلامی از صفحه ۳۳۳ تا صفحه ۳۵۲ چگونگی ارتباط زید بن علی با امام صادق(ع) مورد پژوهش قرار گرفته است] بعداً هم همین معلی به جرم ارتباط با محمد بن عبد الله حسن کشته شد، بعضی نسبت «غلو» به او

داده اند و گفته اند نسبت به ائمه (ع) غلو می کرده است، البته این نسبت معلوم نیست براساس چه مبنائی بوده است، شاید همین عقایدی که امروز ما راجع به کرامات ائمه داریم اگر کسی آنزمان داشته و ابراز می کرده غالی محسوب می شده است، بسیاری از کسانی که اعتقاد بالائی نسبت به ائمه (ع) داشته اند چوب غلو بر آنها خورده است، اگر ایشان فرد ناشایستی بود چگونه امام صادق (ع) مسئولیت امور مالی خویش را به وی می سپرد؟ الف - م، جلسه ۳۰۰ درس.

در تأیید فرمایش استاد باید یاد آور شد که در بسیاری از نسبت هائی که به افراد و شخصیت های مؤثر جهان تشیع داده شده همواره باید با دیده تردید نگریست زیرا حسادتها، جهالتها، تنگ نظری ها، بدفهمی ها، تبلیغات سوء قدرتها و دست های مرموز تفرقه افکنان و فتنه انگیزان همواره در القاء و ترویج این اتهامات موثر بوده است، چنانچه در این ارتباط محقق کم نظیر جهان تشیع علامه وحید بهبهانی در تعلیقه خویش به هنگام نگارش شرح حال «احمد بن محمد بن نوح سیرافی» می نویسد: «حکایت شده که شیخ [طوسی] مذهب «وعیدیّه» [کسانیکه مرتکب کبائر را کافر و مخلّد در آتش می دانسته اند] را پیروی می کرده، چنانچه شیخ مفید را گفته اند که مذهب «جبائیّه» را دنبال می نموده و سید مرتضی را به مذهب «بهشمیّه» منتسب کرده اند، و شیخ صدوق و استادش ابن ولید و طبرسی را به جواز سهو بر پیامبر اکرم (ص) و ابن طاوس و خواجه نصیر طوسی و ابن فهد و شهید ثانی و شیخ بهائی را به «تصوّف» متهم کرده اند... و خلاصه اینکه اکثر اجلّه از امثال این اتهامات میرانوده اند و از همین جا آشکار می شود که به مجرد ادعای علمای رجال مبنی بر اینکه فلان شخص غالی یا فاسد المذهب است دلیل بر تضعیف وی نمی شود، مگر اینکه با دلایل و شواهد دیگر این معنی برای ما اثبات گردد.»

مرحوم آیه الله شهید مطهری نیز در کتاب جاذبه و دافعه صفحه ۱۶۷ می فرماید:

«در تاریخ اسلام کمتر صاحب فضیلتی را می توان یافت که هدف تهمت این طبقه واقع نشده باشد، یکی را گفتند منکر خدا، دیگری را گفتند منکر معاد، سومی را گفتند منکر معراج، چهارمی را گفتند صوفی، پنجمی را چیز دیگر و همینطور... وقتی علی (ع) تکفیر شود تکلیف دیگران روشن است، بوعلی سینا، خواجه نصیر الدین طوسی، صدر المتألهین شیرازی، فیض کاشانی، سید جمال الدین اسدآبادی، و اخیراً محمد اقبال پاکستانی از کسانی هستند که از این جام جرعه ای به

۱۳ - در بحار از کتاب غیبت نعمانی، به سند خود از مفضل آمده است که گفت: در طواف مکه در کنار امام صادق (ع) بودم، آنحضرت نگاهی به من کرد و فرمود: ای مفضل چرا ترا ناراحت و رنگ پریده می بینم؟! گفت: به آنحضرت عرض کردم: فدایت گردم، من به بنی عباس و آنچه در دست آنان از ملک و سلطنت و جبروت است نگاه کردم، با خود گفتم اگر اینها در دست شما بود ما با شما در آن سهیم بودیم، حضرت فرمود:

ای مفضل اگر اینگونه بود ما جز بیداری شب و تلاش گسترده روز و خوردن غذای خشک و پوشیدن لباس خشن وظیفه ای نداشتیم. همانگونه که امیرالمؤمنین (ع) عمل می نمود، و الاً جایگاه ما در آتش بود، ولی اینها از ما گرفته شد، و ما امروز می خوریم و می آشامیم. و تو آیا تاکنون ستمی را که خداوند آنرا اینگونه تبدیل به نعمت کرده باشد دیده ای؟^(۱)

کامشان ریخته شده است.

آری امام حسین (ع) با حکم تکفیر شریح قاضی به شهادت می رسد و جواز تبعید ابوذر را ابوهیره صادر می کند و حکم قتل شیخ فضل الله نوری را یک ملای زنجانی امضاء می نماید و... و متأسفانه اکنون پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز هنوز این شیوه به اشکال مختلف جریان دارد و شاید برای همیشه از این شیوه ناجوانمردانه «ترور شخصیت» برای خنثی ساختن شخصیت های ارزشمند استفاده گردد، پس لازم است همواره در مورد اتهامات و جوسازی ها با بصیرت و هوشیاری برخورد نمود، و به «می گویند» تا وقتی انسان از راه صحیح به چیزی یقین پیدا نکند استناد ننمود. اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً (مقرر).

(۱) عن المفضل، قال: كنت عند أبي عبد الله (ع) بالطواف، فنظر إلي وقال لي: يا مفضل، مالي أراك مهموماً متغير اللون؟ قال: فقلت له: جعلت فداك نظري إلى بني العباس وما في أيديهم من هذا الملك والسلطان والجبروت، فلو كان ذلك لكم لكتنا فيه معكم، فقال: «يا مفضل، أما لو كان ذلك لم يكن إلا سياسة الليل و سياحة النهار و أكل الجشب و لبس الخشن، شبه أمير المؤمنين، إلا فالتار، فزوي ذك عنا فصرنا نأكل ونشرب. و هل رعت ظلامة جعلها الله نعمة مثل هذا؟ بحارالانوار ۳۵۹/۵۲، تاریخ الامام

۱۴ - باز در همان کتاب از غیبت نعمانی به سند خود از عمرو بن شمر آمده است که گفت: نزد امام صادق (ع) در منزل آنحضرت بودم و منزل آنحضرت مملو از جمعیت بود... حضرت فرمود: گریه مکن ای عمرو، اکنون ما بهترین غذا را می خوریم و لباسهای لطیف می پوشیم و اگر آنگونه که تو می گوئی بود [حکومت به دست ما بود] ما نظیر امیرالمؤمنین (ع) جز خوردن غذای خشک و پوشیدن لباس خشن بهره ای نداشتیم و اگر جز این عمل می کردیم در آتش باید پاسخگو می بودیم^(۱).

۱۵ - در اصول کافی باز به سند صحیح از حماد بن عثمان روایت شده که گفت: نزد امام صادق (ع) بودم. شخصی به وی گفت: خداوند کارهای شما را به صلاح آورد، فرمودید که علی بن ابی طالب (ع) لباس خشن می پوشید و پیراهنی را که به چهار درهم خریداری کرده بود بر تن می کرد و مطالبی از این قبیل، ولی مشاهده می کنیم که شما لباس زیبا و نو می پوشید، حضرت فرمود:

علی بن ابی طالب در زمانی آن لباسها را می پوشید که پوشیدن آن ناخوشایند نبود و اگر آن روز لباس ما را می پوشید در همه جا زبانزد می شد، بهترین لباس هر زمان لباس مردم آن زمان است، علاوه بر این هنگامیکه قائم ما اهل بیت - علیهم السلام - قیام کند همان لباس علی (ع) را می پوشد و همان سیره علی (ع) را دنبال می کند^(۲).

الثانی عشر (ع) باب ۲۷، حدیث ۱۲۷.

(۱) لاتبک یا عمرو، نأکل أكثر الطیب ونلبس اللین ولو کان الذی نقول لم یکن إلا أکل الجشب ولبس الخشن، مثل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، ولأفمعالجة الأغلال فی النار. بحارالانوار ۳۶۰/۵۲، تاریخ الامام الثانی عشر، حدیث ۱۲۸.

(۲) إنَّ علی بن ابی طالب (ع) کان یلبس ذلک فی زمان لاینکر علیه، ولو لبس مثل ذلک الیوم شهر به، فخییر لباس کل زمان لباس أهله، غیر أنَّ قائمنا أهل البیت - علیهم السلام - إذا قام لبس ثیاب علی (ع)

ظاهراً این روایت با سایر روایات تعارضی ندارد، زیرا بین لزوم رعایت اوضاع زمان و امکانات و عرف جامعه و لزوم اینکه پیشوا خود را با ضعیف ترین افراد جامعه هماهنگ کند، منافاتی وجود ندارد و در اینجا نکته ای است شایان تأمل. و شاید از این روایت فرق بین امام مبسوط الید و امام غیر مبسوط الید را بتوان استفاده نمود [اگر امام عملاً و بالفعل زمام امور جامعه را به دست داشته باشد لازم است در خوراک و پوشاک با اقشار کم درآمد جامعه هماهنگ باشد ولی اگر حق وی غضب شده و عملاً ادارهٔ مسلمانان به عهده وی نیست ضرورتی ندارد که خود را با ضعیف ترین افراد جامعه هماهنگ کند و چنین توقعی عملاً از وی نیست].

۱۶ - باز در همان کتاب آمده است:

علی بن محمد از صالح بن ابی حمّاد و نیز عده ای از اصحاب ما از احمد بن محمد و غیر آندو به اسانید مختلف در احتجاج امیرالمؤمنین (ع) بر عاصم بن زیاد آمده است: چون وی لباس زیبا و ظریف را کنار گذاشت و لباس خشن یعنی عبا به تن کرد، برادرش ربیع بن زیاد نزد امیرالمؤمنین (ع) از وی شکایت نمود و گفت: او خانواده و فرزندان خود را با این کار غمگین و ناراحت کرده است. امیر المؤمنین (ع) به عاصم بن زیاد فرمود: برادرت را به نزد من بیاور. عاصم وی را آورد. حضرت چون چشمش به وی افتاد چهره درهم کشید و فرمود: «آیا از خانواده ات خجالت نمی کشی؟! آیا به فرزندان رحمت نمی کنی؟! آیا فکر می کنی خداوند نعمت های فراوان خود را بر تو حلال کرده ولی دوست ندارد از آنها استفاده کنی؟! آیا تو در این جهت از خداوند پیش افتاده ای؟! آیا خداوند نمی فرماید: و زمین را برای آفریدگان بنهاد در آن میوه است و خرمای خوشه دار^(۱)؟! آیا نمی فرماید:

وسار بسيرة علي (ع). اصول کافی ۴۱۱/۱، کتاب الحجّه باب سيرة الامام، حدیث ۴.

(۱) والارض وضعها للأنام - فيها فاكهة والنحل ذات الاكمام. الرحمن (۵۵) / ۱۰ و ۱۱.

دو دریا را روان ساخت تا بهم رسند بین آندو منطقه واسطه ای است که از آن نگذرند تا آنجا که می فرماید: مروارید و مرجان از آندو بیرون آید^(۱)؟ پس به خدا سوگند معرفی کردن نعمت های خداوند در عمل نزد خداوند محبوب تر است از تعریف و تمجید کردن از آن در گفتار و خداوند می فرماید: و اما بنعمة ربك فحدث^(۲) نعمت های خدایت را به مردم بازگویی.

عاصم عرض کرد: پس شما ای امیرالمؤمنین چرا غذاهای خشک می خورید و لباسهای خشن می پوشید؟ حضرت فرمود: «وای بحال تو: خداوند عزوجل بر پیشوایان عدل واجب فرموده که زندگی خود را با افراد کم بضاعت جامعه هماهنگ و همسان کنند تا بر تهیدستان، تهیدستی آنان گران نیاید.» عاصم بن زیاد چون این سخنان بشنید لباسهای خشن را کنار گذاشت و همان لباس ظریف و زیبای خود را پوشید.^(۳)

(۱) مرج البحرين يلتقيان - بينهما برزخ لا يبغيان... يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الرحمن (۵۵) / ۱۹ - ۲۲.
(۲) ضحى (۹۳) / ۱۱.

(۳) فقال امير المؤمنين (ع): عَلَيَّ بعاصم بن زياد. فجيء به، فلما رآه عبس في وجهه، فقال له: أما ستحييت من أهلك؟ أما رحمت ولدك؟ أترى الله أحل لك الطيبات وهو يكره أخذك منها؟ أنت أهون على الله من ذلك! أو ليس الله يقول: والأرض وضعها للأنام + فيها فاكهة والنخل ذات الأكمام؟ أو ليس الله يقول: «مرج البحرين يلتقيان + بينهما برزخ لا يبغيان + (إلى قوله) يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان؟ فبالله لا ابتذال نعم الله بالفعال أحب إليه من ابتذاله لها بالمقال، وقد قال الله - عزوجل - : «وَأَمَّا بنعمة ربك فحدث.»

فقال عاصم: يا امير المؤمنين، فعلى ما اقتضت في مطعمك على الجشوبة، وفي ملبسك على الخشونة؟ فقال: ويحك، إن الله - عزوجل - فرض على أئمة العدل أن يقدروا أنفسهم بضعة الناس كيلا يتبين بالفقير فقره. فلقى عاصم بن زياد العباء ولبس الملاء. اصول کافی ۱/ ۴۱۰، کتاب الحجة، باب سیره امام، حدیث ۳. در این روایت عباء: همان عبای خشن بوده که از پشم بافته می شده. ملاء: لباس نرم و لطیف است. در مرآة العقول در معنی جمله: ابتذال نعمة الله بالفعال آمده است:

۱۷ - این داستان در نهج البلاغه نیز بصورت دیگری آمده است، در نهج البلاغه آمده است:

امام (ع) در بصره به عیادت «علاء ابن زیاد حارثی» که از یارانش بود رفت و چون چشمش به خانه وسیع او افتاد فرمود: این خانه با این وسعت را در این دنیا برای چه می خواهی؟ با اینکه در آخرت به آن نیازمندتری! مگر اینکه بخواهی به این وسیله به آخرت برسی، یعنی مهمانی کنی، صله رحم ثانی و بدین وسیله حقوق لازم خویش را انجام دهی، که در این صورت با این خانه به آخرت نائل شده ای. علاء گفت: ای امیرمؤمنان از برادرم «عاصم بن زیاد» پیش تو شکایت می آورم، فرمود: مگر چه کرده؟ علاء پاسخ داد: عباتی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. امام فرمود: حاضرش کنید. هنگامیکه آمد به او فرمود: ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته ای! آیا به خانواده و فرزندان رحمتی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند طیبات را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که از آنها استفاده کنی؟! تو در اینجهت خدا را کوچک شمرده ای. عاصم گفت: ای امیرمؤمنان تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار بسر میبری! حضرت فرمود: وای بر تو، من مثل تو نیستم، خداوند بر پیشوایان عدل واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم زندگی کنند تا نداری بینوایان بر آنان گران نیاید.^(۱)

یعنی نعمت خدا را در جایی که باید مصرف شود با دست گشاده مصرف کنی بدون اینکه گرفتگی و فشاری بر خود وارد آوری. طعام جشب: غذای خشک. تبیح به و تبوغ به: نگران آن بودن، گران آمدن.

(۱) ومن كلام له - عليه السلام - بالبصرة، وقد دخل على العلاء بن زياد الحارثي - وهو من أصحابه - يعود، فلما رأى سعة داره قال: ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا؟ أما أنت إليها في الآخرة كنت أخرج؟ و بلى إن شئت بلغت بها الآخرة، تقرى فيها الضيف، وتصل فيها الرحم، تطلع منها الحقوق

در شرح ابن ابی الحدید معتزلی بر نهج البلاغه آمده است:

آنچه برای من از بزرگان روایت شده است و به خط عبد الله بن احمد بن خثّاب (ره) دیده ام این است که: به پیشانی ربیع بن زیاد حارثی تیری اصابت کرده بود که هر سال چرک می کرد، آنحضرت به دیدار او آمد. ربیع گفت: ای امیرمؤمنان آیا از برادرم عاصم بن زیاد شکایت نکنم؟ حضرت فرمود: چه کرده؟ گفت: لباسی خشن پوشیده و لباسهای زیبای خود را کنار گذاشته و خانواده و فرزندان خود را اندوهگین ساخته و... تا آخر داستان را نظیر آنچه در کافی آمده ذکر کرده - آنگاه اضافه نمود که «ربیع بن زیاد» همان کسی است که برخی از مناطق خراسان را فتح نمود... و اما «علاء بن زیاد» که سید رضی - رحمه الله - آورده، من او را نمی شناسم، شاید دیگران او را بشناسند.^(۱)

۱۸ - در نهج السعاده، مستدرک نهج البلاغه، از سبط ابن جوزی به سند خود از احنف بن قیس آمده است. که گفت:

شبی به هنگام افطار بر امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم. به من فرمود: بلند شو و با حسن و حسین شام بخور. آنگاه خود مشغول نماز شد، چون نمازش تمام شد. کیسه

مطالعهها، فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة. فقال له العلاء: يا أمير المؤمنين، أشكو إليك أخي عاصم بن زیاد. قال: وماله؟ قال: لبس العباة وتخلّى عن الدنيا. قال: عليّ به. فلما جاء قال: «يا عديّ نفسه، لقد استهام بك الخبيث. أما رحمت أهلك وولدي؟ أترى الله أحلّ لك الطّيبات وهو يكره أن تأخذها؟ أنت أهون على الله من ذلك» قال: يا أمير المؤمنين، هذا أنت في خشونة ملبسك وجشوبة مأكلك! قال: ويحك، إني لست كأنت. إن الله فرض على أئمة العدل أن يقدروا أنفسهم بضعة الناس كيلا يتبيّح بالفقير فقره.

نهج البلاغه، فیض / ۶۶۲، لح / ۳۲۴، خطبه ۲۰۹. در متن این کلام، عديّ: مصغرّ عدو است و جمله استهام بك الخبيث یعنی: شیطان ترا هدف قرار داده و گمراه کرده است.

سربسته ای را که مهر وی بر آن زده شده بود طلبید، سپس از آن مقداری نان جو بیرون آورد و مجدداً سر کیسه را بست و مهر بر آن زد. عرض کردم: ای امیرمؤمنان من شما را بخیل غمی دانستم، چرا بر این کیسه مهر زدید؟ فرمود: این بخاطر بخل نبود بلکه می ترسم حسن و حسین آنرا با روغن یا زیتون یا پیه مذاب آغشته کنند. عرض کردم: مگر خوردن اینها حرام است؟ فرمود: نه، ولی بر پیشوایان حق است که با بینواترین افراد جامعه در خوراک و لباس خود را همسان کنند، و از مزیتی که آنان توان دسترسی به آنرا ندارند استفاده نکنند، تا فقرا زندگی آنان را مشاهده کنند و از خداوند متعال به آنچه به آنان داده راضی باشند، و اغنیاء نیز به آنان بنگرند و شکرگزاری و فروتنی آنان افزون گردد.^(۱)

(۱) دخلت علی امیرالمؤمنین «ع» لیلة عند إفطار قال لي: قم فتعش مع الحسن والحسين. ثم قام إلى الصلاة، فلما فرغ دعا بجراب مختوم بخاتمه فأخرج شعيراً مطحوناً ثم ختمه. فقلت: يا أمير المؤمنين، لم أعهدك بخيلاً فكيف ختمت على هذا الشعير؟ فقال: لم أختمه بخلاً ولكن خفت أن يبسه الحسن والحسين بسمن أو إهالة. فقلت: أحرام هو؟ قال: لا، ولكن على أئمة الحق أن يتأسوا بأضعف رعيهم حالاً في الأكل واللباس، ولا يميزون عليهم بشيء لا يقدرון عليه، ليراهم الفقير فيرضى عن الله - تعالى - بما هو فيه، ويراهم الغني فيزداد شكراً وتواضعاً. نهج السعادة ۴۸/۲، خطبه ۱۶۸ در این روایت؛ بسّ السويق مخلوط کرده آرد یا روغن یا روغن زیتون است. إهالة: پیه آب کرده یا روغنی بوده که به عنوان خورش استفاده می کرده اند.

اکنون این روایت را مقایسه کنید با زندگی برخی از ما که مسئولیتی دارند، با این بنز و ماشینهائی که در اختیار ما هست، مردم چگونه قضاوت می کنند؟! البته تا حدی که ضرورت دارد یک حرفی ولی بیشتر از آنرا چگونه می توان توجیه کرد؟ الف - م، جلسه ۳۰۱ درس. علاوه بر فرمایش حضرت استاد مدظله باید گفت متأسفانه در برخورد اینهمه روایت و داستان برخی فقط از آنها برای خطابه و گرم کردن سخنرانی بین مردم استفاده می کنند و برخی دیگر می گویند در شرایط فعلی دنیا امکان ندارد چنین زندگی نمود و اینها مربوط بهمان روزگاران گذشته میباشد! نتیجه غلط

۱۹ - در نهج البلاغه در نامه آنحضرت به عثمان بن حنیف انصاری - فرماندار بصره، پس از آن که به حضرت گزارش داده شد که یکی از ثروتمندان بصره وی را به میهمانی دعوت کرده و او پذیرفته - آمده است:

اما بعد، ای پسر حنیف، به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانی دعوت کرده و توبه سرعت به سوی آن شتافته ای، در حالیکه طعمهای رنگارنگ و ظرفهای بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می شده، من گمان نمی کردم تو بر سفره ای بنشین (در ضیافت حاضر شوی) که نیازمندان از آن محروم و ثروتمندان دعوت شده اند. به آنچه می خوری بنگر، آنگاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبّه بود از دهان بینداز و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری تناول کن.

آگاه باش که هر مأمومی امام و پیشوائی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد، بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه کهنه و از غذاها بدو قرص نان اکتفا کرده است، البته شما توانائی آنرا ندارید که چنین باشید اما مرا با پرهیزگاری، تلاش، پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید. بخدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته ام و از غنائم و ثروتهای آن مالی ذخیره نکرده ام، و برای این لباس کهنه ام بدلی مهیا نساخته ام و از زمین آن حتی یک وجب در اختیار نگرفته ام... اگر می خواستم می توانستم از غسل مصفا و مغز این گندم و بافته های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم. اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار کند تا

و باطل هر دو برخورد این است که سیره پیامبر ص و حضرت امیر ع نسبت به رهبری و امامت و هدایت جامعه در زمان کنونی قابل استفاده نیست و حقیقت این کلام سخیف همان است که دشمنان اسلام میگویند که اسلام به درد امروز بشریت نمیخورد بلکه مربوط بهمان روزگار گذشته بوده است! - مقرر -

طعامهای لذیذ را برگزینم - در حالیکه ممکن است در سرزمین «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که حتی امید بدست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و هرگز شکمی سیر نخورده باشد، آیا من با شکمی سیر بخوام در حالیکه در اطرافم شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند؟ و آیا آنچنان باشم که آن شاعر گفته است:

وحسبك داءٌ أن تبیت ببطنه وحولك اكباد تحنّ الى القدّ

خجالت تو را بس که شب سیر خفتی و دلهایی اندر کنارت گرسنه همانند

آیا به همین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم، و با آنان در ستم های روزگار شرکت نکنم؟ و پیشوا و مقتدایشان در تلخیهای زندگی نباشم؟^(۱)

(۱) أما بعد، یا ابن حنیف فقد بلغنی أنّ رجلاً من فتیة أهل البصرة دعاك إلى مأدبة فأسرعت إليها تستطاب لك الألوان، وتنقل إليك الجفان. وماظنت أنك تجیب إلى طعام قوم عائلهم مجفوّ وغنیهم مدعو، فانظر إلى ما تنقصه من هذا المقضم، فما اشتبه عليك علمه فالفظه، وما أيقنت بطیب وجوهه فنل منه.

ألا وإن لكلّ مأموم إماماً يقتدي به ويستضيء بنور علمه، ألا وإن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمریه ومن طعمه بقرصیه. ألا وإنكم لاتقدرون على ذلك ولكن أعینونی بورع واجتهاد وعفة وسداد. فوالله ماكنزت من دنیاكم تبراً ولا ادخرت من غنائمها وفراً، ولا أعددت لبالي ثوبی طمراً، ولا حزت من أرضها شبراً...

ولوشئت لاهتدیت الطريق إلى مصفی هذا العسل ولباب هذا القمع ونسائج هذا القزّ، ولكن هیئات أن یغلبنی هوای وبقودنی جشعی إلى تخیر الأطعمة ولعلّ بالحجاز أو الیمامة من لاطمع له فی القرص ولاعهد له بالشیع!! أو أبیت مبطاناً وحولی بطون غریّ وأکباد حرّی!! أو أكون كما قال القائل: وحسبك داءٌ أن تبیت ببطنه وحولك اكباد تحنّ إلى القدّ.

آفتع من نفسی بأن یقال: امیر المؤمنین ولا اشاركهم فی مکاره الدهر؟ أو أكون أسوة لهم فی جشوبة العیش؟ نهج البلاغه، فیض/ ۹۶۵، لح/ ۴۱۶، نامه ۴۵. لغت های مشکل متن: مأدبه: به فتح دال و ضمّ آن طعامی است که برای مهمانیها و عروسیها تهیه می بینند. جفان: جمع جفته - کاسه های

به راستی باید این نامه شریفه را مورد دقت قرار داد و به سیره و روش امیرالمؤمنین (ع) در خوراک و لباسش به هنگامیکه زمام حکومت را به دست مبارک داشت و اموال عمومی مسلمانان و بیت المال در دست آنحضرت بود. دقت نمود. و نیز باید توجه داشت که با مسافت زیادی که بین کوفه و بصره وجود داشت و در آن زمان وسایل مخابراتی همانند این زمان نبود چگونه امیرالمؤمنین (ع) بر احوال و اعمال فرمانروایان و کارگزاران خویش تسلط داشت و چگونه آنان را در امور حتی جزئی که به آنحضرت گزارش می رسید مورد مؤاخذه قرار می داد.

و این درس بزرگی است که پیشوایان و فرمانروایان مسلمانان، باید همواره کارهای امراء و فرمانروایان و فرماندهانی را که به کارهای مختلف منصوب کرده اند مورد مراقبت قرار دهند و در حفظ بیت المال و راههای مصرف آن احتیاط کامل به خرج دهند، خداوند انشاء الله ما را در عمل به وظایفمان یاری دهد و ما را لحظه ای به خودمان واگذار ننماید^(۱).

۲۰ - باز در نهج البلاغه آمده است:

بر پیکر آنحضرت پیراهن کهنه و صله زده ای دیده شد و برخی مطلبی در این

پیر از طعام. قضم: غذا خوردن با گوشه دندانها. (جویدن). طمر: لباس کهنه تبر: - باکسره - طلای ساخته نشده، یا طلای سکه نخورده. وفر: مال فراوان. قمح: گندم. جشع: حرص ورزیدن شدید. بطنه: پرشدن شکم ازطعام. قد: - با کسر قاف و تشدید دال - قطعه ای از پوست که هنوز دباغی نشده.

(۱) علاوه بر آنچه گفته شد از ذیل این کلام استفاده می شود که این مسائل مربوط به شخص امیرالمؤمنین (ع) نیست بلکه از وظایف مقام امیرالمؤمنین و از لوازم به عهده گرفتن مسئولیت اداره جامعه اسلامی است. نکته دیگر اینکه در سفره انداختن ها باید توجه داشت که افراد نیازمند و فقیر و بیچاره ها و همسایه ها هم بر سر سفره حاضر باشند نه فقط کسانی که همیشه «پلو» می خورند. الف - م، جلسه ۳۰۱ درس.

ارتباط اظهار داشتند حضرت فرمود: با پوشیدن این لباس، قلب خاشع می شود، نفس ذلیل می گردد و مؤمنان سر مشق می گیرند.^(۱)

۲۱- در کتاب وسائل به سند صحیح از محمد بن قیس، از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود:

به خدا سوگند علی (ع) همانند بندگان غذا می خورد و همانند بندگان می نشست. وی گاهی دو پیراهن سنبلانی [پیراهن بلند، یا پیراهن بافته و دوخته شده در سنبلان روم] می خرید و غلام خویش را در انتخاب (بهترین آنها) مخیر می کرد و دیگری را می پوشید، و اگر آستین آن از انگشتانش بلندتر بود آنرا می برید و اگر از قوزک پا بلندتر بود اضافی آنرا می برید، آنحضرت پنج سال حکومت کرد ولی در این مدت آجری بر آجری و یا خشتی بر خشتی ننهاد. و هیچ زمین و باغی را خریداری ننمود و چیزی از طلا و نقره به ارث نگذاشت، مردم را با نان گندم و گوشت اطعام می کرد ولی خود به منزل می رفت و نان جو و زیتون و سرکه میل می فرمود و هرگز دو کاری که مورد رضایت خداوند بود پیش نمی آمد مگر اینکه آنچه بر بدنش گرانبار تر بود را انتخاب می کرد، از دسترنج خود، با خاک آلودگی دستان و عرق پیشانی هزار بنده را خرید و آزاد نمود و هیچیک از مردم توان و طاقت انجام کارهای او را نداشتند.^(۲)

(۱) ورنه علیه (ع) إزار خلق مرقوع فقيل له في ذلك فقال: «يخشع له القلب، تذلل به النفس، ويقنتدى به المؤمنون. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۳۲، لیح / ۴۸۶. حکمت ۱۰۳.

(۲) واللّه إن كان عليّ (ع) ليأكل أكل العبد، ويجلس جلسة العبد، وإن كان ليشترى القميصين السنبلانين فيخبر غلامه خبرهما، ثمّ يلبس الآخر، فإذا جاز أصابعه قطعه، وإذا جاز كعبه حذفه، ولقد ولّى خمس سنين ما وضع أجره على أجره ولا لبنة على لبنة، ولا أقطع قطيعاً، ولا أورث بيضاء ولا حمراء، وإن كان ليطعم الناس خبز البرّ واللحم وينصرف إلى منزله ويأكل خبز الشعير والزيت والحلّ، وماورد عليه أمران كلاهما لله رضى إلا أخذ بأشدهما على بدنه، ولقد احتق ألف مملوك من كدّ

این روایت در بحار به نیز از امالی صدوق به سند صحیح از محمد بن قیس، از امام باقر(ع) روایت شده است^(۱). در بحار به نقل از قاموس می نویسد: پیراهن سنبلانی: به پیراهن دراز و یا پیراهنی که منسوب به «سنبلان» - شهری بوده در روم گفته می شده است.

۲۲ - در مناقب از احیاء العلوم غزالی می نویسد:

علی بن ابی طالب از بیت المال مصرف نمی فرمود تا جائیکه روزی مجبور شد شمشیر خود را به فروش برساند و جز یک پیراهن، پیراهن دیگری نداشت که به هنگام شستن آن را بر تن نماید^(۲).

۲۳ - باز در همان کتاب آمده است:.

معاویه به ضرار بن ضمیره گفت: علی را برای من توصیف کن گفت: بخدا سوگند او روزها روزه دار بود و شبها را به عبادت می پرداخت، از لباس خشن ترین آنرا بر می گزید و از طعام خشک ترینش را، او در میان ما می نشست و هنگامیکه ما سکوت می کردیم سخن می گفت و هنگامیکه پرسش می کردیم پاسخ می فرمود: بیت المال را بطور مساوی تقسیم می کرد و با مردم به عدالت رفتار می نمود، فرد ناتوان از ستم او در هراس نبود و فرد توانمند در جلب نظر او طمع نمی ورزید. به خدا سوگند من شبی از شبها هنگامیکه تاریکی پرده هایش را افکنده و ستارگانش را پراکنده بود، او را مشاهده کردم که در محراب عبادت همچون افراد مارگزیده بخود می پیچید و چون فرزند از

یده، تربت فیه یداه و عرق فیه وجهه، وما اطاق عمله أحد من الناس. الحديث. وسائل ۶۶/۱، ابواب مقدمة العبادات، باب ۲۰، حدیث ۱۲.

(۱) بحار الانوار ۱۰۲/۴۱ تاریخ امیرالمؤمنین(ع) باب ۱۰۷ حدیث ۱.

(۲) كان علي بن أبي طالب يمتنع من بيت المال حتى يبيع سيفه، ولا يكون له إلا قميص واحد في وقت الغسل لا يجد غيره. مناقب ابن شهر آشوب ۳۶۶/۱.

کف دادگان گریه می کرد و دیدم که اشک از چشمانش بر صورتش جاری شده بود، محاسن شریفش را در دست گرفته و دنیا را طرف سخن قرار داده بود و می فرمود: ای دنیا، آیامرا می فریبی؟ آیا به من دست خواهی یافت؟! هرگز! این زمان زمان تو نیست، من ترا سه طلاقه کردم که هیچ بازگشتی برای من به سوی تو نیست، عیش تو کوتاه و خطر تو [یا بهره تو] بسیار کم است، آه از کمی توشه و دوری سفر و هولناکی راه.^(۱)

۲۴ - در امالی صدوق به سند خود از اصبح بن نباته روایت شده که گفت: ضرار بن ضمیره نهشلی بر معاویه بن ابوسفیان وارد شد، معاویه به وی گفت: برای من علی (ع) را توصیف کن، گفت: مرا معاف دارید، گفت: نه، باید او را توصیف کنی. ضرار گفت:

خداوند علی را رحمت کند، به خدا سوگند وی در میان ما همانند یکی از ما بود، هنگامیکه بر او وارد می شدم ما را کنار خود می پذیرفت، و هنگامیکه چیزی از او می پرسیدم پاسخ ما را می داد هنگامیکه به دیدار او می رفتیم به ما احترام می کرد، هرگز در خانه او به روی ما بسته نبود و هیچ نگهبانی مانع از دیدار ما با او نمی شد. و به خدا سوگند با اینکه او اینهمه به ما نزدیک بود و به ما ابراز محبت می فرمود ما بنخاطر هیبتی که آنحضرت داشت قدرت سخن گفتن با او را نداشتیم و بنخاطر عظمت و بزرگواری او ابتدای به سخن نمی کردیم، هنگامیکه تبسم می فرمود دندانهای او همانند دانه های مروارید نمایان می شد. معاویه گفت: اوصاف او را بیشتر برام بگو.

ضرار گفت: خداوند علی را رحمت کند. به خدا سوگند وی شبها کمتر می خوابید و بیشتر بیدار بود، در نیمه های شب و صبح و عصر کتاب خدا را

(۱) یا دنیا ایهی تشوقت ولی تعرضت؟! لاحان حینک، فقد ابنتک ثلاثاً لارجعة لی فیک، فمیشک

قصیر و خطرک پسر، آه من قلّة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق. مناقب ابن شهر آشوب ۱/۳۷۱.

تلاوت می فرمود، با همه وجود در راه خدا تلاش می کرد و در کارها همواره بسوی او متمایل بود، حجابها او را از مردم غمی پوشانید و اموال را از مردم احتکار غمی کرد، چاپلوسی او را به سازش غمی کشانید و با جفاکاری مردم به خشونت غمی گرائید و اگر او را می دیدی که چگونه در محراب عبادت آنگاه که شب پرده های خویش افکنده و ستارگانش را پراکنده بود، محاسن خویش را در دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و چون فرزند از کف دادگان گریه می کرد و می فرمود: ای دنیا آیا مرا هدف گرفته ای یا به من متمایل گشته ای؟ هرگز، هرگز، من به تو نیازی ندارم، من ترا برای همیشه طلاق دادم و دیگر بازگشتی به تو ندارم. آنگاه می فرمود: واه واه از دوری سفر و کمی توشه، و ناهمواری راه.

در این هنگام معاویه گریست و گفت: بس است ای ضرار، آری بخدا سوگند اینگونه بود علی، خداوند ابوالحسن را رحمت کند.^(۱)

این روایت به نقل از وی در بحار نیز آمده است.^(۲)

۲۵ - در نهج البلاغه نیز آمده: نقل شده است که ضرار بن حمزه [ضمربه] صبائی بر معاویه وارد شد، معاویه از او خواست که حالات امیرالمؤمنین علی (ع) را برای او شرح دهد، ضرار در پاسخ گفت: گواهی می دهم که او را در بعضی از مواقف عبادتش دیدم، به هنگامیکه شب پرده تاریکی خود را فرو افکنده بود. او در

(۱) یا دنیا، ألی تعرضت أم إلی تشوقت؟ هیهات هیهات، لاحتاجة لی فیک أبنتک ثلاثاً لارجمة لی علیک. ثم یقول: واه واه لبعء السفر، وقلة الزاد، وخشونة الطريق. امالی / ۳۷۱ (= چاپ دیگر ۴۹۹) مجلس ۹۱، حدیث ۲.

(۲) بحارالانوار ۱۴/۴۱ تاریخ امیرالمؤمنین (ع) باب ۱۰۱، حدیث ۶. مرحوم مجلسی در توضیح این روایت می نویسد: بدور جمع بلره [بدره مال زیاد - ده هزار درهم] سدول جمع سدل به معنی پرده است. تملل: دگرگون شدن، بخود پیچیدن، سلیم: مارگزیده است.

محراب ایستاده و محاسنش را در دست گرفته و همانند مارگزیده بخود می پیچید و همچون انسان بسیار ناراحت گریه می کرد و می فرمود:

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، آیا خود را به من عرضه می کنی؟ یا می خواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز! زمان زمان تو نیست، هرگز! برو دیگری را بفریب، من نیازی به تو ندارم. من ترا سه طلاقه کردم که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، موقعیت تو کم، و آرزوی تو پست است، آه از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد^(۱).

ظاهراً این دو روایت یکی است و هر یک از دو اسم «حمزه» و «ضمیره» نیز تحریف شده دیگری است [بخاطر شباهت لفظی در نگارش اشتباه شده است] و آنچه در تنقیح المقال [یکی از کتابهای رجال] آمده «ضرار بن ضمیره ضبائی» است، در نسخه قدیمی خطی از نهج البلاغه نیز به همین شکل نگارش شده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توان به کتاب شرح نهج البلاغه ابن الحدید مراجعه نمود.^(۲)

۲۶ - باز در مناقب از ابانۀ و نیز در کتاب فضایل از احمد آمده است: که آنحضرت (ع) از بازار کوفه خرمائی خریداری فرموده بود و در گوشه عبای خویش آنرا به منزل می برد، برخی از مردم خواستند که به آنحضرت کمک کنند و گفتند: ای امیرمؤمنان اجازه فرمائید ما آنرا به منزل برسانیم.

(۱) یا دنیا یا دنیا، إلیک عنی، ابي تعرضت؟ أم إلیّ تشوقت؟ لاحان حینک، هیهات! غری غیري، لاحاجة لي فيک، قد طلقنک ثلاثاً لارجمة فيها فعیشک قصیر وخطرک یسیر، وأملک حقیر، أه من قلة الزاد وطول الطريق وبعد السفر وعظیم المورد. نهج البلاغه، فیض / ۱۱۱۸، ل/ ۴۸۰. حکمت ۷۷.

(۲) رح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۸/ ۱۲۲۵ تنقیح المقال ۲/ ۱۰۵ و نهج البلاغه مخطوط در سال ۱۴۹۴ هـ. قی صفحه ۲۶۳.

حضرت (ع) فرمود:

صاحب خانواده سزاوارترین فرد به بردن غذا برای خانواده است ^(۱).

۲۷ - باز در همان کتاب از قوت القلب به نقل، از ابوطالب مکی آمده است که علی (ع) خرما و مواد خوراکی را با دست خویش به خانه می برد و می فرمود:

لا ينقص الكامل من كماله ما جرّ من نفع الی عیاله ^(۲)
کامل از کمال خویش نمی کاهد که غذا برای عیال خویش آرد
۲۸ - در تاریخ ابن عساکر به سند خود از عبد الرحمن بن ابی بکره آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب آن زمان که ما را از بصره ترک گفت از بیت المال ما جز یک جبه گرم کننده و یا یک غد چهارگوش دارا بگردی چیزی برداشت نکرده بود. ^(۳)

این روایت را ابن ابی شیبیه نیز در کتاب خویش آورده است ^(۴).

۲۹ - باز در همان کتاب به سند خود از عبدالعزیز بن محمد، از پدرش روایت نموده که برای علی (ع) اموال را آوردند و وزن کنندگان و ارزش گزاران در مقابل آنحضرت نشستند و تپه ای از طلا و تپه ای از نقره انباشته شده بود، آنحضرت [با اشاره به طلاهای قرمز و نقره های سفید] فرمود:

ای قرمزها و ای سفیدها بدرخشید و جلوه گری کنید ولی دیگری جز من

(۱) ربّ العیال أحق بحمله. مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۲/۱.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳۷۲/۱.

(۳) لم یزأ علی بن ابی طالب من بیت مالنا یعنی بالبصرة حتی فارقنا غیر جبه محشوة او خمیصة درابجردية. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۱/۳.

(۴) مصنف ابن ابی شیبیه ۵۹۵/۱۴، کتاب مغازی حدیث ۱۸۹۴۲.

را بفریبید^(۱).

۳۰- باز در همان کتاب به سند خود از هارون بن عنتره، از پدرش آمده است که گفت: در خورنق بر علی بن ابی طالب (ع) وارد شدم در حالی که حوله ای به تن داشت و از شدت سرما می لرزید عرض کردم خداوند برای شما و خانواده شما در این مال بهره ای قرار داده و شما با جان خود اینچنین می کنید؟!

فرمود: بلی به خدا سوگند، من از اموال شما هیچ چیز به خود اختصاص نداده ام و این حوله را از منزل خود - یا فرمود - از مدینه آورده ام^(۲).

۳۱- باز در همان کتاب به سند خود از سفیان نقل شده است که گفت:

علی (ع) آجری بر آجری و خشتی بر خشتی و چوبی بر چوبی در دوران زمامداری نهاد و خوراک آنحضرت را در جوالهائی از مدینه می آوردند^(۳).

۳۲- باز در همان کتاب به سند خود از مجمع تیمی آمده است که گفت:

علی بن ابی طالب (ع) شمشیر خود را به بازار آورده و می فرمود: چه کسی این شمشیر را از من خریداری می کند؟ اگر چهار درهم داشتم که با آن یک پیراهن خریداری می کردم، آنرا نمی فروختم^(۴).

(۱) یا حمراء، یا بیضاء، احمرّی و ابیضی و غرّی غیري. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۲/۳.

(۲) إي والله، لا أزال من أموالكم شيئاً، وهذه هي القطيفة التي أخرجتها من بيتي، أو قال: من المدينة تاريخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۸/۳.

(۳) ما بنی علیّ أجره علی أجره ولا لبنه علی لعنة، ولا قصبه علی قصبه، وإن كان لیؤتی بحبوبة من المدينة فی جراب. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۸/۳.

(۴) خرج علي بن أبي طالب بسيفه إلى السوق فقال «من يشتري منّي سيفي هذا؟ فلو كان عندي أربعة دراهم اشتري بها إزاراً مابعته. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۸۹/۳.

روایت دیگری نیز به همین مضمون در آن کتاب [تاریخ ابن عساکر] وارد شده است.

۳۳ - باز در همان کتاب با سند خود از ابن عباس روایت شده که گفت:

علی بن ابیطالب - در زمانی که خلیفه بود - پیراهنی را به سه درهم خریداری فرمود و [چون بلند بود] آستین هایش را از مچ قطع کرد و فرمود: «سپاس خدای را که این نیز از لباسهای لطیف و زیبای اوست». ^(۱)

۳۴ - باز در همان کتاب به سند خود از آزاد شده آل عصفیر روایت نموده که گفت:

علی را دیدم که به نزدیکی از لباس فروش ها آمد و فرمود: «آیا پیراهن سنبلانی داری؟»

گفت: وی پیراهنی به دست آنحضرت داد، آنحضرت آنرا پوشید تا نصف ساق مبارکش رسید، حضرت به چپ و راست خود نگاه کرد و فرمود: پیراهن خوبی است به چند درهم آنرا می فروشی؟ گفت: به چهار درهم، حضرت از کنار شلوار خود چهار درهم در آورده به او داد و حرکت فرمود. ^(۲)

۳۵ - باز در همان کتاب به سند خود از سعید رجانی روایت کرده است که گفت:

علی (ع) دو پیراهن سنبلانی که در «انبجان» تولید شده بود، به هفت درهم

(۱) اشتری علی بن ابی طالب قمیصاً بثلاثة دراهم - وهو خلیفة - وقطع کُمّیه من موضع الرضغین وقال:

الحمد لله الذي هذا من ريشه. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۹۱/۳.

(۲) رأیت علیاً خرج فأتی رجلاً من أصحاب الکربیس فقال له: عندک قمیص سنبلانی؟ قال: فأخرج

إلیه قمیصاً فلبسه فإذا هو إلى نصف ساقیه، فنظر عن یمنه و عن شماله فقال: ما أرى إلا قدراً حسناً، بکم هو؟ قال: بأربعة دراهم یا امیر المؤمنین، قال: فحلّها من إزاره فدفعها إلیه ثم انطلق. تاریخ ابن

عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب ۱۹۱/۳.

خریداری فرمود، یکی از آنها را به قنبر [غلام خویش] پوشاند و هنگامیکه خواست پیراهن خویش را بپوشد مشاهده شد که آنحضرت شلوارش را با یک قطعه چرم وصله کرده است^(۱).

۳۶ - باز در همان کتاب به سند خود از زید بن وهب جهنی روایت شده که گفت:

روزی علی بن ابی طالب (ع) بر ما وارد شد در حالیکه دو قطعه پارچه به تن داشت که یکی را به کمر بسته و دیگری را بر شانه افکنده بوده بصورتیکه یکطرف آن رها و طرف دیگر بالا آورده شده بود، بادیه نشینی بر آنحضرت گذشت و گفت: اینگونه لباس می پوشی، مگر تو مرده یا مقتول هستی؟! حضرت فرمود: «ای بادیه نشین، من این دو لباس را می پوشم تا مرا از تکبر دور نگه دارد و در نماز راحت باشم، و برای مؤمن سنت باشد»^(۲).

۳۷ - باز در همان کتاب به سند خود از صالح لباس فروش، به نقل از جدّه خود روایت شده که گفت:

علی را دیدم که درهمی خرما خریداری فرموده بود و آنرا در گوشه لباس خود ریخته و به خانه می برد، افرادی گفتند: ای امیرمؤمنان اجازه می فرمائید در بردن آن به شما کمک کنیم؟ حضرت فرمود: پدر خانواده به بردن آن سزاوارتر است^(۳).

(۱) اشتری علی قمیصین سنبلان نبین انبجانبین بسیعة دراهم فکس قنبر احدهما فلما اراد ان یلبس قمیصه فاذا اراده برقة من اديم تاریخ ابن عساکر زندگینامه علی بن ابیطالب ۱۹۱/۳.
(۲) ایها الاهراپی، ائما البس هذین الثوبین لیكونا ابعدا لی من الزهو، وخیراً لی فی صلاتی، وسنة للمؤمن. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۱۹۲/۳.

(۳) ابوالعیال احق بحمله. تاریخ ابن عساکر، زندگینامه علی بن ابی طالب (ع) ۲۰۰/۳، وکنز العمال ۱۸۰/۱۳ کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۳۷.

این روایت به نقل از آنحضرت در کنز العمال نیز آمده است.

۳۸ - در کنز العمال از ابن عساکر و دیگران، از علی بن ارقم، از پدرش آمده است که گفت:

۱ علی بن ابی طالب را دیدم که در میدان کوفه شمشیر خود را به دست گرفته و می فرمود: چه کسی این شمشیر را از من خریداری می کند؟ به خدا سوگند من بارها با آن غبار غم را از چهره رسول خدا (ص) زدوده ام. و اگر من پول می داشتم که با آن شلواری تهیه کنم آنرا نمی فروختم.^(۱)

۳۹ - باز در همان کتاب از علی (ع) روایت شده است که فرمود:
من در شرایطی با دختر رسول خدا (ص) ازدواج کردم که زیراندازی جز یک پوست گوسفند نداشتیم، چون شب می شد بر آن می خفتم و به هنگام روز آنرا بر می گرداندم و شتر خود را بر روی آن علوفه می دادم.^(۲)

البته این داستان مربوط به عصر خلافت و امامت آنحضرت نبوده است.

۴۰ باز در همان کتاب از عمرو بن قیس آمده است که گفت:

بر تن علی (ع) شوار وصله داری مشاهده شد، از آنحضرت درباره آن پرسش شد، فرمود: مؤمن از آن درس می گیرد و دل با آن خاشع می شود.^(۳)

(۱) من یشتري منی سیفی هذا؟ واللّه لقد جلوت به غیر مرّة من وجه رسول اللّه (ص). ولو أنّ عندی ثمن ازار مابعته. کنز العمال ۱۷۸/۱۲، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه حدیث ۳۶۵۳۱.

(۲) نکحت ابنة رسول اللّه (ص) وليس لنا فراش الا فروة كبش فاذا كان الليل بتنا عليها واذا اصبحنا فقلبناه وعلفنا عليها الناصح. کنز العمال ۱۷۹/۱۲، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۳۶.

(۳) رؤى علی (ع) از ار مرقوع فقيل له. فقال: يقتدى به المؤمن ويخشع به القلب. کنز العمال ۱۸۱/۱۳، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل الصحابه، حدیث ۳۶۵۴۲.

۴۱- باز در همان کتاب از مسند علی، از عبد الله بن شریک، از جد خود روایت نموده است که گفت:

نزد علی بن ابی طالب (ع) ظرفی از فالوده نهادند، آنحضرت فرمود: تو بسیار خوش بو و خوشرنگ و خوش طعم هستی ولی من دوست ندارم نفسم را به چیزی که عادت ندارد عادت دهم.^(۱)

۴۲- باز در همان کتاب از ابن مبارک، از زید بن وهب روایت شده که گفت: علی (ع) بر ما وارد شد در حالی که بر تن او شلوار و عبائی بود که با پارچه ای وصله زده شده بود از آنحضرت درباره آن پرسش شد، فرمود: این دو لباس را از آنروی می پوشم که مرا از فخر فروشی دور نگه دارد. و در نماز راحت تر باشم، و مؤمنان از این سرمشق گیرند.^(۲)

و روایات بسیار دیگری که در این زمینه وارد شده است.

در فصل نخست این بخش نیز روایاتی را یادآور شدیم که به این مضمون دلالت داشت و می توان به آنها نیز مراجعه نمود.^(۳)

(۱) ان علی بن ابیطالب أتی بفالودج فوضع قدماه فقال: انک طیب الریح حسن اللون طیب الطعم ولكن اکره ان اعوذ نفسی ما لم تعتد. کنز العمال، ۱۸۴/۱۳ حدیث ۳۶۵۴۹.

(۲) خرج علينا علی (ع) و علیه رداء و ازار قد رقعه فقیل له، فقال: أما البس هذین الثوبین لیكون ابعد لی من الزهر، وخیر ألی فی صلاتی، وسنة للمؤمنین. کنز العمال ۱۸۵/۱۳، قسمت افعال، کتاب فضائل، باب فضائل صحابه، حدیث ۳۶۵۵۲.

(۳) در پایان آنچه استاد بزرگوار از آیات و روایات در بیان اخلاق و ویژگیهای انسانی اسلامی زمامداران و کارگزاران حکومت اسلامی یادآور شدند، بجاست به این چند جمله از مورخ و جامعه شناس بزرگ اسلامی ابن خلدون که در مقدمه خویش بر تاریخ (مقدمه ابن خلدون) نگاشته نیز توجه شود: ایشان در فصلی از کتاب خویش که در تبیین ضرورت آراستگی کارگزاران اسلامی به اخلاق نیک نگاشته است می نویسد:

آدمی بر حسب فطرت و نیروی ادراک خویش به خصال نیکی نزدیکتر از خصال بدی است زیرا بدی از جانب قوای حیوانی که در وی است صادر می شود ولی از جنبه انسانیّت، آدمی به خصال نیکی نزدیکتر است و سیاست و کشورداری تنها از این رو به انسان اختصاص یافته که وی انسان است، بنابراین صفت های نیک ویژگی سیاستمداری و فرمانروائی انسانهاست.

گذشته از این، سیاست و فرمانروائی عهده داری امور خلق و خلافت از جانب خدا در میان بندگان اوست، و احکام خدا در میان پندگان او چیزی جز نیکی و مراعات مصالح مردم نیست، چنانچه شرایع گواه آن است...

پس برای هر کس عصبیتی حاصل آید که قدرت وی را تضمین کند و به خصال نیک و پسندیده ای که متناسب با تنفیذ احکام خدا در میان خلق او باشد خوی گیرد، چنین کسی برای مقام خلافت در میان بندگان و عهده داری امور خلق شایسته است و در وی لیاقت احراز این مقام وجود خواهد داشت...

و آن خصال عبارتند از: بخشش، گذشت از لغزشها و چشم پوشی از ناتوانان، مهمان نوازی و یاری رساندن به بیچارگان و ستمدیدگان، دستگیری از بینوایان، شکیبایی در سختیها، وفاداری بر عهد، حراست از عرض و ناموس مردم، تعظیم شریعت و بزرگداشت علمائی که حافظ و نگهبان شریعتند، پیروی از علمای شریعت که مردم را به عمل یا ترک کاری فتوی می دهند، خوش گمانی به عالمان دینی و اعتقاد به مردم دیندار و یاری جستن از آنان، شرم داشتن از برزگان و پیران و گرامی شمردن آنان، فرمانبری از حق و از دعوت کننده به آن، دادرسی و انصاف دادن نسبت به درماندگان و بیچارگان و توجه به احوال آنان، گوش فرا دادن به شکایت دادخواهان، دوری گزیدن از مکر و فریب و پیمان شکنی و خصلتهای ناپسندی نظیر اینها. (مقدمه ابن خلدون باب دوم فصل بیستم).

و هم ایشان در جای دیگر در تبیین چگونگی دگرگونی نظام خلافت اسلامی [حاکمیت مکتب و ارزشها] به نظام شاهنشاهی [حاکمیت اشخاص و افراد] می نویسد:

و علی را در نظر می آوریم که «مغیره» در آغاز خلافت به وی پیشنهاد می کند که زیبر و طلحه و معاویه را بر مناصب خویش ابقا کند تا مردم بر بیعت وی اجتماع کنند و اتفاق کلمه و اتحاد حفظ شود آنگاه پس از مدت زمانی هر چه می خواهد بکند! و این از سیاست پادشاهی بود لیکن علی [ع]

والحمد لله رب العالمین، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين،
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

برای فرار از تزویر و زراندوزی که منافای اسلام است از این کار امتناع می ورزد. او روز دیگر بامداد باز نزد علی می آید و می گوید: آنچه را دیروز به عنوان مشورت با تو در میان نهادم مبتنی بر حق و خیرخواهی نبوده و حق همانست که تو آنرا پسندیدی. ولی علی [ع] می گوید نه به خدا تو دیروز مرا پند خیرخواهانه دادی و امروز مرا بر خلاف آنچه در دل داری پند می دهی. ولی دفاع و حمایت از حقیقت مرا از مشورت و خیرخواهی تو باز می دارد.

واحوال آن بزرگان چنین بوده است که بخاطر اصلاح دین، دنیا را از دست می داده اند ولی ما باپاره کردن دینمان دنیايمان را وصله می زنیم؛ ولی نه دینمان باقی می ماند و نه آنچه را وصله می زنیم [ترجمه شعر «جاحز» که می گوید: نرقع دنیا با تمزیق دین - فلا دیننا یقی ولا مانرقع].

و در این شرایط بود که امر خلافت به پادشاهی تبدیل شد و خلافت به مروان و پسرش عبد الملک رسید، و خلافت به سلطنت محض تبدیل شد و طبیعت قدرت طلبی و جهانگشائی به مرحله نهائی خود رسید و ویژگیهای مخصوص آن از قبیل بسط تسلط و فرو رفتن در شهوات و لذات معمول شد و فقط نام خلافت در میان آنان به علت بقای عصبیت عرب بر جای ماند. (همان مأخذ. باب سوم فصل بیست و هشتم).

و نیز ایشان در جای دیگر فصل مستقلی را زیر عنوان: «حاصل آمدن فراخی معیشت و تحمل و فرورفتن در ناز و نعمت از موانع پادشاهی و کشورداری است»، می گشاید. (همان، باب دوم، فصل نوزدهم).

و در فصلی دیگر خود کم بینی و احساس ضعیف و اطاعت کورانه از دیگران را عامل بدبختی یک ملت می شمارد. و در جای دیگر پنج مرحله را برای رشد و سقوط دولتها ترسیم می کند و اخلاق زمامداران و دولتمردان را متناسب با هر مرحله از مراحل دولت ها می داند (باب سوم، فصل هفدهم) که در اینجا برای رعایت اختصار از ذکر آن صرفنظر می کنیم.

والحمد لله رب العالمین.